نوائب الدّهور

فی علائم الظّهور

تألیف

حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد حسن میرجهانی طباطبائی

جلد ۳

از انتشارات کتابخانهٔ صدر

تهران، ناصرخسرو - پاسار مجید تلفن ۳۹۷۶۹۶

شناسنامهٔ کتاب:

نام کتاب : نوائب الدهور فی علائم الظّهور
مؤلف : حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن میرجهانی
تیراژ : ۳۰۰۰ دوره
مجلدات : ۱-۲ و ۳ و ۴ در دو جلد
نوبت چاپ : دوم
تاریخ چاپ : بهار سال ۱۳۶۹
چاپ از : چاپخانهٔ خورشید نو
ناشر : کتابخانه صدر تلفن ۳۹۷۶۹۶

حق طبع برای مؤلف و ناشر محفوظ است

جزو سوم کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور ولی عصر ارواحنا فداه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی دل علی ذاته بذاته وتنزه عن مجانسة مخلوقاته وتجلی لعباده بآیاته والصلوة والسلام علی مبلغ رسالاته وناشر کلماته ومظهر صفاته ومعلم کتابه و حکمته ابی القاسم محمد صلی الله علیه وآله سیما مجدد الکتاب والسنه طاوس اهل الجنة من لونه لون عربی وجسمه جسم اسرائیلی وفی خده الایمن خال کانه فتات مسک علی رضاضة عنبر العدل المؤمل والامام المنتظر خلیفة الرحمن وشریک القرآن وقاطع البرهان صاحب العصر والزمان م ح م د بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه وسهل الله مخرجه ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین **اما بعد** خاطر نشان مینماید بنده شرمنده محمد حسن میرجهانی طباطبائی ابن علی بن قاسم محمد آبادی جرقوئی اصفهانی مقیم عاصمه طهران عفی الله عن جرائمه که این است جزو سوم از کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور

که پس از اتمام جزء دوم بیاری خدای تعالی قدم اقدام را برای جمع و تالیف و تصنیف جزء سوم مقدم داشته و توفیق پایان رسانیدن از ذات اقدس احدیت جلت عظمته میخواهم و از باطن ولایت کلیه مدد میطلبم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین

بخش هفتم

از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور در بیان اخبار و احادیثی است که از کشاف رموز حقائق حجت و امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده راجع بعلامات آخر الزمان و آثار قیام حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه

حدیث اول ٣٦٤

در کتاب کشف المحجه در باب فضل کتابت فرموده که قال الصادق علیه السلام للمفضل اکتب وبث علمك فی اخوانك فان مت فاورث کتبك بنیك فانه یاتی علی الناس زمان هرج لا یانسون فیه الا بکتبهم

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام بمفضل که بنویس معلومات خود را و انتشار ده علمت را در میان برادرانت پس هرگاه زمان مردن تو برسد میراث بگذار نوشته های خود را برای پسرانت که میاید مردم را زمان فتنه و خونریزی که انس نگیرند در آن زمان مگر بکتابها و نوشته های خودشان

مؤلف گوید که نعمت نوشتن یکی از نعمتهای بزرك الهیه است و بنوشتن علوم در دنیا باقی میماند و اگر آلات نوشتن و نویسنده ای در میان مردمان نمیبود علمی در

دنیا باقی نماند و هرگز جهان اباد نمیشد و شبهه ای نیست که هستی عالم منوط بهستی علم است و هستی علم منوط بنوشتن و نگاه داشتن ان است و شکی نیست که انسان ملازم با نسیان و فراموش کاری است فلذا اگر نوشتن درکار نبود بنیان دانش و علم ویران میشد پس بقاء جهان بوجود عالم است و بقاء عالم بمعلومات است و بقاء معلومات بنوشتجات است در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت واز حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله روایت شده که فرمود قیدوا العلم قیل وما تقییده قال کتابته یعنی ببندید علم را بر او گفته شد که بستن علم چگونه است فرمود بنوشتن ان است ونیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود اکتبوا فانکم لا تحفظون الا بالکتاب یعنی بنویسید زیرا که شما نگاه نمیدارید چیزی را مگر بنوشتن خلاصه کلام اخبار درباب نوشتن بسیار وارد شده و نوشتن اخبار و اثار در زمان پیغمبر صلی الله علیه واله وائمه اطهار علیهم السلام مرسوم بوده و بشنیدن تنها بسا قناعت نمیکردند

حدیث دوم ۳۶۵

غیبت طوسی ص ۲۸۲ طبع تبریز بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایتکرده که گفت گفتم مر ابی عبدالله (یعنی حضرت صادق) علیه السلام که ابی جعفر (یعنی حضرت باقر) علیه السلام میفرمود خروج سفیانی حتمی است وطلوع افتاب از مغرب حتمی است و چیزهای دیگری بود که میفرمود از حتمیات است فقال ابو عبدالله واختلاف بنی فلان من المحتوم وقتل النفس الزکیة من المحتوم وخروج القائم من المحتوم قلت وکیف یکون النداء قال

بخش هفتم در اخبار صادق

ینادی منادٍ من السماء اوّل النهار یسمعه کل قوم بالسنتهم الا ان الحق فی علی و شیعته ثم ینادی ابلیس فی آخر النهار من الارض الا ان الحق فی عثمان و شیعته فعند ذلک یرتاب المبطلون

یعنی

فرمود ندا میکند نداکننده ای از آسمان در اول روز که میشنوند او را هر گروهی بزبانهای خودشان که آگاه باشید بدرستیکه حق با علی و شیعیان اوست پس از آن ندا میکند شیطان در آخر روز از زمین که حق با عثمان و شیعیان اوست پس در اینهنگام در شک میافتند داخل شوندگان در باطل

نگارنده گوید مراد از عثمان عثمان بن عنبسه اموی ملعون است که نام سفیانی است — و در اینحدیث بعض از علامات حتمیه تصریح شده اول خروج سفیانی دوم طلوع آفتاب از مغرب سوم اختلاف بنی عباس چهارم کشته شدن نفس زکیه پنجم خروج قائم ششم ندای آسمانی در اول روز که نداکننده جبرئیل است و ندای زمینی در اول شب که ندا کننده شیطان است — و مراد از نفس زکیه در اینجا محمد بن الحسن است که در میان رکن و مقام کشته میشود در پانزده روز قبل از قیام قائم علیه السلام وطلوع آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبری است و ممکن است قبل از قیامت صغری هم چنین علامتی ظاهر شود ولی از علامات حتمیه نیست آنچه مسلم است طلوع آفتاب از مغرب از علامات حتمیه قیامت کبری است

حدیث سوم ۳۶۶

غیبت طوسی — ص ۲۸۲ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود حمس قبل قیام القائم من

بخش هفتم در اخبار آینده

العلامات الصیحة والسفیانی والخسف بالبیداء وخروج الیمانی وقتل النفس الزکیة

یعنی پنج علامت پیش از قیام قائم (علیه السلام) خواهد بود از علامات و نشانه‌ها ندای آسمانی و خروج سفیانی و بزمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان بین مکه و مدینه و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه

۳۶۷ حدیث بیست و چهارم

غیبت طوسی ص ۲۸۳ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یخرج القائم حتی یخرج اثنی عشر من بنی هاشم کلهم یدعوا الی نفسه یعنی بیرون نمیاید قائم (علیه السلام) تا اینکه بیرون بیایند دوازده نفر از بنی هاشم که همه اینها مردم را بسوی خود دعوت کنند یعنی ادعای امامت کنند — دانسته باد که بیشتر از این دوازده نفر تا بحال دعوی امامت کرده اند برای خود و بقیه در مدت دو سال تقریباً قبل از ظهور مدعی خواهند شد و مراد از خروج ایشان قیام کردن ایشان است بلکه فقط ادعای امامت کردن

۳۶۸ حدیث بیست و پنجم

غیبت طوسی ص ۲۸۶ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لیس بین قیام القائم و بین قتل النفس الزکیة الا اثنی عشر لیلة — یعنی نیست در میان قیام قائم و میان کشته شدن نفس زکیه فاصله‌ای مگر دوازده شب

۳۶۹ حدیث بیست و ششم

غیبت طوسی ص ۲۸۶ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود خروج الثلاثة الخراسانی

و السفیانی و الیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد و لیس فیها رایة باهدی
من رایة الیمانی ـ یعنی خروج سه نفر خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و در یکماه
و در یکروز خواهد بود و در میان این سه پرچم هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست

۳۷۰ حدیث هفتم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۷ بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود من یضمن لی موت عبد الله اضمن له القائم ثم قال اذا مات
عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی احد و لم یتناه هذا الامر دون صاحبکم ان شاء الله و یذهب
ملك السنین و یصیر ملك الشهور و الایام فقلت یطول ذلك قال کلا

یعنی کسیکه ضامن شود برای من مردن عبد الله را ضامن میشوم برای او قائم را پس فرمود
وقتیکه عبد الله مرد جمع نمیشوند مردمان بعد از او بر احدی و منتهی نمیشود این امر یعنی
سلطنت و حکومت بغیر از صاحب شما یعنی قائم علیه السلام اگر بخواهد خدا و پادشاهی سالیان
از بین میرود و سلطنتها ماه و روزی میشود یعنی مدت پادشاهی ها بسال نمیکشد بلکه
ماه و روزی میشود پس عرض کردم طول میکشد آن فرمود حاشا که طولانی شود
مؤلف حقیر گوید بعضی گمان کرده اند که مراد حضرت از این عبد الله مستعصم
عباسی آخر خلفاء بنی عباس است و خلافت بنی عباس بر او خاتمه یافته همچنانکه افتتاح
خلافت در بنی عباس نیز بنام عبد الله شده که مراد ابو جعفر منصور دوانیقی باشد که نام او
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه

(۸) بخش هفتم در اخبار صادقه

در سیزدهم بحار الانوار تصریح بدان فرموده ولکن آنچه بنظر قاصر میرسد و از این حدیث شریف استنباط کرده ام یا برخورد ببعضی از احادیث و اخبار دیگر خلاف تصریح ایشان فهمیده میشود از چند جهت اول صریح ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام بقول خود که فرموده من تضمن لی موت عبد الله اضمن له القائم که ظهور در مردن عبد الله دارد نه کشته شدن و حال آنکه مستعصم کشته شد و بمرگ طبیعی نمرد دوم فرمایش آنحضرت اذا مات عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی احد که تصریح است براینکه مردمان بعد از مردن او بر احدی سر فرو نمیآورند که خلیفه و سلطان ایشان باشد و زمامداری ایشان را عهده دار شود و حال آنکه بشهادت تواریخ و سیر بعد از کشته شدن عبد الله مستعصم بسیاری در شامات و عراق سلطنت داشته اند و حکومت کرده اند و در عصر حاضر هم حکومت و سلطنت دارند — واگر کسی ایراد کند که شاید مراد حضرت این بوده که از بنی عباس احدی صاحب ملک و پادشاهی نشود میگویم از ظاهر فرمایش آن حضرت چنین فهمیده نمیشود زیرا که بقاعده اهل ادبیت که گفته اند نکره در سیاق نفی مفید عموم است و انحصار دادن بنی عباس از آن فهمیده نمیشود زیرا که لفظ احد در متن حدیث نکره است که بعد از نفی واقع شده پس این ایراد وارد نیست سوم از ظاهر فرموده حضرت که گفته است ولم یتناه هذا الامر دون صاحبکم چنین استفاده میشود که بعد از عبد الله نام برده شده امر حکومت و سلطنت با حضرت صاحب الامر خواهد بود — پس بنا براین نمیتوانیم عبد الله وارد در حدیث را با مستعصم تطبیق کنیم بلکه احتمال میرود که مراد عبد الله نام دیگری باشد از دودمان بنی عباس معروف بنا بر اظهر یا از بنی عباس بن مرداس باشد چنانچه ظاهر بعضی

اخبار است کہ بعد از این در این کتاب ذکر میشود و ابن عبد اللہ شاید همان عبد اللہ باشد کہ قیام او مقارن با قیام سفیانی است کہ با او جنگ خواهد کرد چنانچہ صریح خبر عمار است کہ نقل کردہ میشود ان شاء اللہ تعالیٰ

۳۷۱ حدیث هشتم

غیبت طوسی - ص ۲۸۷ مسنداً از آنحضرت روایت کردہ کہ فرمود لا یکون فساد ملک بنی فلان حتی یختلف سیفی بنی فلان فاذا اختلف کان عند ذلک فساد ملکہم - یعنی ملک بنی فلان فاسد نمیشود یعنی بنی عباس تا وقتیکہ مختلف شود دو شمشیر بنی فلان بنا مراد دو شمشیر یعنی وجرهی با اصهب و ابقع باشد پس چون این دو شمشیر با یکدیگر ردّ و بدل شد انوقت ملک ایشان فاسد خواهد شد

۳۷۲ حدیث نهم

غیبت طوسی - ص ۲۸۷ مسنداً از آنحضرت روایت نمودہ کہ فرمود لا یذهب ملک هؤلاء حتی یستعرضوا الناس بالکوفۃ یوم الجمعۃ لکانی انظر الی رؤس تندر فیما بین المسجد و اصحاب الصابون **لغت** در قاموس است استعرضہم یعنی قتلہم ولم یسئل عن حال احد - وندر الشیئ ندوراً اسقط — یعنی نمیرود ملک این جماعت یعنی بنی عباس تا اینکہ بی پرس و سؤال بکشند مردمانرا در کوفہ در روز جمعہ هر آینہ گویا میبینم سرهائی را کہ افتادہ باشد در میانہ مسجد کوفہ و اصحاب صابون یعنی بازار صابون پزها

۳۷۳ حدیث دهم

بخش هفتم در لغت عناد فته

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ مسنداً از انحضرت روایتکرده که فرمود ان قدام القائم علیه السلام لسنة عذاقة یفسد التمر فی النخل فلا تشکوا فی ذلک

لغت عذاقه چند احتمال در ضبط این کلمه میرود اول عذاقه بعین و ذال هر دو بی نقطه وفاء دوم عین و ذال هر دو بی نقطه و قاف سوم عذافه بعین بی نقطه و ذال نقطه دار وفاء و عُذاف بر وزن غُراب چهارم عنذاقه بعین و نون و ذال نقطه دار پنجم عیداقه بعین نقطه دار و یاء و دال مهمله و قاف **پوشیده نماند** که در قاموس و منتهی الارب و مجمع البحرین این لغت را متعرض نشده اند لکن شارح قاموس در کتاب تاج العروس استدراک کرده و گفته است که ماء عیداق غزیر و عام عیداق مخصب و کذلک السنة و این لفظ را بدون هاء آورده و در اینمقام معنائی که برای آن ذکر کرده بمناسبت بیشتر و دور نیست که عذاقه تصحیف عیداقه باشد و الحاق هاء بآن برای مبالغه باشد مانند علام و علامه یعنی سال پر آب و علف اشاره و اشعار باینکه سال پر آب و باران که از زیادتی باریدن باران خرماها در نخلها فاسد شود چنانچه از اخبار دیگر هم مستفاد میشود که یکی از علائم ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در سال قبل از ظهور آنحضرت باریدن بیست و چهار باران پی در پی است که زمین را پاک و شستشو کند چنانچه خبر آنرا در اینجا در همین کتاب نقل خواهم کرد ـ و بعضی گفته اند که این لفظ عُنذاقه و مشتق از عذاف است بمعنای مهلکه بعلت جدب و خشکسالی و قحطی و گفته است که نون از حروف زیاده است و وجه اول اولی و اقرب بذهن است خصوصاً با بودن قرینه و الله العالم

یعنی بدرستیکه در پیشروی قائم علیه السلام هر اینه سالی استکه از زیادتی باریدن
باران خرما در درخت آن فاسد میشود پس شک نکنید در آن

۳۷۴ حدیث یازدهم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ بسند خود از محمد بن مسلم روایتکرده که گفت شنیدم از ابیعبدالله
علیه السلام که فرمود انّ السفیانی یملک بعد ظهوره علی الکور الخمس حمل امرأة ثم قال
استغفر الله حمل جمل وهو من الامر المحتوم الذی لا بدّ منه

یعنی بدرستیکه سفیانی بعد از ظاهر شدنش مالک میشود پنج شهر را بقدر مدت
حمل یکزن پس فرمود طلب آمرزش میکنم خدا را بقدر حمل یک شتر و آن از امر حتم شده ایستکه ناچار
از آن است **مراد** از پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قنسرین است و مراد از حمل یک
زن نه ماه است و مراد از حمل یک شتر یکسال است و مراد از امر محتوم یعنی پنج شهر گرفتن سفیانی
از علامات حتمیّه است که حتما صورت خواهد گرفت و تغییر پذیر نخواهد بود

۳۷۵ حدیث دوازدهم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود کانّی بالسّفیانی او لصاحب
السّفیانی قد طرح رحله فی رحبتکم بالکوفة فنادی منادیه من جاء برأس شیعة علیّ
فله الف درهم فیثب الجار علی جاره ویقول هذا منهم فیضرب عنقه ویأخذ الف درهم
اما انّ امارتکم یومئذ لا یکون الّا لاولاد البغایا کانّی انظر الی صاحب البرقع قلت
ومن صاحب البرقع فقال رجل منکم یقول بقولکم یلبس البرقع فیحوشکم فیعرفکم ولا

تعرفونه فیغمزبکم رجلاً رجلاً اما انه لایکون الا ابن بغی

لغت رحلة فرش گستردنی رحبة جای فراخ گشاده البغایا جمع بغی یعنی زنازاده حوش در قاموس است حاش الصید جاءه من حوالیه لیصرفه الی الحبالة مراد دنبال صید دور زدن است که او را بدام انداز د غمز چشم زدن ببدی و اشاره کردن و نمامی و سخن چینی کردن و جاسوسی کردن است **یعنی** گویا میبینم سفیانی یا رفیق او را که فرش خود را گسترده باشد در فضای گشاده ای که نشیمنگاه شما است در کوفه پس منادی او ندا کند که هر که سر یک شیعه علی را بیاورد برای من هزار درهم به او میدهم پس بسرعت برخیزد همسایه بضرر همسایه خود و بگوید این از شیعیان علی است پس گردن او را بزند و هزار درهم را بگیرد آگاه باشید که در آن روز ریاست فرماندهان شما مگر فرزندان زنا گویا میبینم صاحب برقع را یعنی مردی را که روی خود را پوشیده باشد که کسی او را نشناسد (ابان کلبی که راوی حدیث است میگوید) گفتم کیست صاحب برقع فرمود مردیست از شما که میگوید آنچه را که شما میگوئید یعنی میگوید من شیعه هستم و برقع میپوشد و در اطراف شما میاید و شما را بدام میندازد و او شما را میشناسد و شما او را نمیشناسید پس سعایت و نمامی میکند یا باشاره چشم شما را نشان میدهد یکی یکی آگاه باشید که نمیباشد آن مرد مگر زنا زاده

حدیث سیزدهم ۳۷۶

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ بسند خود از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود لینصرن الله هذا الامر بمن لا خلاق له ولو قد جاء امرنا لقد خرج منه من هو الیوم مقیم علی عبادة الاوثان

یعنی هر آینه یاری میکند خدا البته البته این امر را یعنی دین اسلام را بکسیکه هیچ بهره‌ای از دین ندارد و چون امر ما بیاید هر آینه بیرون میرود کسیکه ظاهراً داخل در این دین بوده و در باطن بتها را میپرستیده

علامه مجلسی ره فرموده در بحار که شاید مراد حضرت از این فرمایش این باشد که اکثر یاران حق و یاران شیعیان در امروز گروهی هستند که هیچ بهره‌ای از دین ندارند و امر ظاهر شود یعنی قائم علیه السلام قیام کند بیرون میروند از این دین کسانیکه مردم میدانستند که اینها بتها را میپرستیدند یا حقیقة یا مجازاً یا از کسانی میباشند که مردم گمان میکردند که اینها اهل ایمانند - یا آنکه اینها هنگام ظهور قائم علیه السلام مشغول بر بت پرستی میشوند و زود باشد که بیاید خبریکه اینمعنی را تائید کند و دور نیست که در نسخه اصل معه بوده نه منه که مراد این باشد که با آنحضرت بیرون میاید (لقد خرج معه) پس تأمل کن

بپایان رسید ترجمه کلام مجلسی علیه الرحمة

۳۷۷ حدیث چهاردهم

غیبت طوسی - ص ۲۸۸ بسند خود از آنحضرت روایتکرده که فرمود عام او سنة الفتح ینشق الفرات حتی یدخل ازقة الکوفة - یعنی در سال فتح یعنی سال قیام قائم علیه السلام شکافته میشود فرات تا آنکه داخل میشود آب در کوچه‌های کوفه

۳۷۸ حدیث پانزدهم

غیبت طوسی - ص ۲۸۹ مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود ان القائم

صلوات الله علیه ینادی اسمه لیلة ثلاث وعشرین و یقوم یوم عاشورا یوم قتل فیه الحسین بن علی علیهما السلام — یعنی بدرستیکه قائم صلوات الله علیه ندا کرده میشود بنام او در شب بیست و سوم (مراد بیست و سوم ماه رمضان است) و قیام میکند در روز عاشورا روزیکه کشته شد در آنروز حسین بن علی علیهما السلام

۳۷۹ حدیث شانزدهم

ارشاد مفید ص ۳۲۰ خط عبدالرحیم طبع ۱۳۲۵ مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انّ لولد فلان عند مسجدکم یعنی مسجد الکوفة لوقعة فی یوم عروبة یقتل فیها اربعة الف من باب الفیل الی اصحاب الصابون فایاکم وهذا الطریق فاجتنبوه واحسنهم حالاً من اخذ فی درب الانصار — یعنی بدرستیکه برای فرزندان فلان (یعنی بنی عباس) در نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه همانا جنگی خواهد شد در روز جمعه ای که کشته شود در آن چهار هزار نفر از طرف باب الفیل تا محل اصحاب صابون یعنی صابون سازها یا صابون فروشها پس بر شما باد که از عبور از آن راه دوری کنید و نیکوترین حال ایشان کسی است که از درب انصار رفت و آمد کند

۳۸۰ حدیث هفدهم

ارشاد مفید ص ۳۲۰ از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود که پیش از قیام قائم علیه السلام بلوی من الله قلت وما هو جعلت فداک فقرء ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس

والثمرات وبشر الصابرین ثم قال الخوف من ملوک بنی فلان والجوع من غلاء الاسعار ونقص الاموال من کساد التجارات وقلة الفضل فیها ونقص الانفس بالموت الذریع ونقص الثمرات بقلة ریع الزرع وقلة برکة الثمار ثم قال وبشر الصابرین عند ذلک بتعجیل خروج القائم علیه السلام — یعنی پیش از قیام قائم علیه السلام بلاهائی است از جانب خدا گفتم چیست آن بلاها فرائت شوم پس خواند این آیه را ولنبلونکم بشیء تا آخر آیه یعنی وهر آینه آزمایش میکنیم شما را بچیزی از ترس وگرسنگی وکم شدن مالها ونفسها ومیوه‌ها ومژده بده صبر کنندگان را پس فرمود ترس از پادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس وگرسنگی از جهت گران شدن نرخها وکم شدن اموال از جهت کساد شدن تجارتها وکم شدن سود وزیادتی در آن وکم شدن نفسها بسبب مرگ بسرعت وشتاب وکم شدن میوه‌ها بسبب کمی ریع زراعت وکم شدن برکت میوه‌ها است پس فرمود ومژده بده صبر کنندگان را هنگام ظاهر شدن این بلاها بر شتاب کردن در ظهور قائم علیه السلام

۳۸۱ حدیث هجدهم

ارشاد مفید ص ۳۴۰ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود یزجر الناس قبل قیام القائم علیه السلام عن معاصیهم بنار تظهر فی السماء وحمرة تجلل السماء وخسف ببغداد وخسف ببلدة البصرة ودماء تسفک بها وخراب دورها وفناء یقع فی اهلها وشمول اهل العراق خوفاً لا یکون لهم معه قرار — یعنی زجر کرده میشوند مردمان پیش از قیام قائم علیه السلام از جهت گناهان ایشان بر آتشی که ظاهر میشود در

آسمان و سرخی ای که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن بزمینی در بغداد و فرو رفتنی در شهر بصره و خونهائیکه ریخته شود در آنجا و ویران شدن خانه های آن و نابود شدنی که واقع شود در اهل آن و شامل شدن ترسی بر اهل عراق که قرار و آرامی برای ایشان نباشد

۳۸۲ حدیث نوزدهم

وافی مفض ده مجلد سوم جزو چهاردهم کتاب روضه ص ۱۲۰ در باب اخبار عما هو آت از کتاب کافی مسنداً از معویة بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت تمثل جست حضرت ابیعبدالله علیه السلام که یک بیت شعر از ابن ابی عقبت که گفته وتنحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن (وروی مثل عجزه البذل) ثم قال لی تعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت الجبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون الفا منهم ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم جعلت فداک قال یقتلهم اولاد العجم **یعنی** نحر کرده میشود در نزد کوه سیاه ری هنگام چاشتگاهی هشتاد هزار نفر مانند شتری که نحر کرده شود پس بمن فرمود میشناسی زوراء را که در کجا است گفتم فدایت شوم میگویند که آن بغداد است فرمود نه پس فرمود که ری رفته ای گفتم آری فرمود بازار چهار پایان آنجا وارد شده ای گفتم آری فرمود آن کوه سیاهی که طرف دست راست راه است دیده ای آنجا زوراء است که کشته میشود در آنجا هشتاد هزار نفر مرد که هشتاد نفر از ایشان از پسران فلانند که همه ایشان

صلاحیت برای خلافت دارند گفتم کی میکشد ایشان را فدایت شوم فرمود میکشند ایشانرا فرزندان عجم

مؤلف گوید این حدیث را مرحوم طریحی در لغت زور نیز مرسلاً با شعر ابن ابی عقبه از آنحضرت اشاره کرده و پس از نقل شعر ابن ابی عقبه گفته است هو جبل بالری یقتل فیه ثمانون الفاً من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة یقتلهم اولاد العجم کذا روی عن الصادق علیه السلام وربما کان ذلک فی دولة القائم والله اعلم یعنی زوراء کوهی است در ری که کشته میشود در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند میکشند ایشان را فرزندان عجم اینچنین روایت شده از صادق علیه السلام و بسا این واقعه در دولت قائم علیه السلام واقع شود و خدا داناتر است **ظاهر** اینست که در روایت مجمع البحرین سقطی واقع شده باشد مرحوم فیض در وافی در ذیل حدیث گفته است وانما یکون فی السنة التاسعة او الثامنة ولعل فلان کنایة عن العباس لما روی فی استیصالهم فی آخر الزمان یعنی وجز این نیست که این واقعه در سال نهم یا هشتم میباشد و شاید مراد از فلان عباس باشد بعلت آنچه که روایت شده در موضوع مستاصل شدن ایشان در آخر الزمان — نگارنده گوید منحصر دانستن صاحب وافی وقوع این واقعه را در سال نهم یا هشتم شاید برخورد بروایت و یا درایت خاصی باشد که بآن برخورد کرده و مراد از نهم یا هشتم معلوم نیست که آیا پیش از ظهور حضرتست یا بعد از آن یا غیر اینها و مراد از عباس عباس بن عبد المطلب است و بعید نیست که مراد خراسانی و اتباع او باشند والله العالم.

۳۸۳ حدیث بیستم

السماء والعالم (۱۴ بحار الانوار) طبع امین الضرب ص ۳۸ از تاریخ قم مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده عبدالله بن سنان گفته که سؤال کرده شد از آنحضرت از بلاد جبل که در کجا است زیرا که برای ما روایت شده که وقتی که رد شد امر بسوی شما یعنی آل محمد علیهم السلام بعضی از آنجا بزمین فرو میرود فرمود ان فیها موضعاً یقال له بحر و یسمّی بقم وهو معدن شیعتنا فاما الری فویل له من جناحیه وان الامن فیه من جهة قم واهله قیل ما جناحاه قال علیه السلام احدهما بغداد والآخر خراسان فانه تلتقی فیه سیوف الخراسانیین وسیوف البغدادیین فیعجل الله عقوبتهم و یهلکهم فیأوی اهل الری الی قم فیؤویهم اهله ثم ینتقلون منه الی موضع یقال له اردستان **یعنی** بدرستیکه در آنجا موضعی است که به آن دریا گفته میشود ونام گذارده شده است به قم و آنجا معدن شیعیان ما است و اما ری پس وای بر آن است از دو طرف آن و ایمنی در آن از جهت قم است و اهل قم گفته شد که دو طرف آن کدام است فرمود آنحضرت علیه السلام که یکی از آن دو بغداد است و دیگری خراسان پس بدرستیکه تلاقی میکند در آنجا شمشیرهای خراسانیها و شمشیرهای بغدادیها پس شتاب فرماید خدا بعذاب کردن به آنها و هلاک میکند ایشان را پس پناهنده شوند اهل ری به اهل قم و ایشان آنها را پناه میدهند پس از آنجا منتقل میشوند بموضعی که آنجا را اردستان گویند (اردستان قصبه ایست بزرگ تقریباً در بیست فرسخی اصفهان

مؤلف گوید ازاینحدیث شریف چند نکته استفاده میشود اوّل اینکه قم معدن شیعیان آل محمد علیهم السلام است دوّم اینکه قم مأمن است برای اهل ری سوّم اینکه ری مورد حمله بغدادیها وخراسانیها خواهد شد ودرآن عذاب جنگ وخونریزی وهلاکت رخ خواهد داد بنحویکه اهل آن پناهنده بقم خواهند شد چهارم اینکه اهل قم انهارا پناه خواهند داد پنجم اینکه آنجا هم نتوانند زیست کنند وناچار ازانجا منتقل برآردستان که ازقصبات بزرگ یا شهرستان کوچک توابع اصفهان است شوند وظاهراین است که مصداق این حدیث شریف هنوز صورت وقوع پیدا نکرده باشد وازعلاماتی است که درمدت کمی قبل ازقیام قائم آل محمد علیهم السلام ظاهرشود

۳۸۴ حدیث بیست ویکم

السماء والعالم ص ۳۳۸ بسند خود ازحضرت صادق علیه السلام روایتکرده که فرمود ان الله احتج بالکوفة علی سائر البلاد وبالمؤمنین من اهلها علی غیرهم من اهل البلاد واحتج ببلدة قم علی سائر البلاد وباهلها علی جمیع اهل المشرق والمغرب من الجن والانس ولم یدع الله قم واهله مستضعفا بل وفقهم وایدهم ثم قال ان الدین واهله بقم ذلیل ولولا ذلک لاسرع الناس الیه فخرب قم وبطل اهله فلم یکن لهم حجة علی سائر البلاد واذاکان کذلک لم تستقر السماء والارض ولم ینظروا طرفة عین وان البلایا مدفوعة عن قم واهله وسیاتی زمان تکون بلدة قم واهلها حجة علی الخلائق وذلک فی زمان غیبة قائمنا علیه السلام .

الی ظهوره ولولا ذلك لساخت الارض باهلها وان الملائكة لتدفع البلايا عن قم واهله وما قصده جبار بسوء الا قصمه قاصم الجبارين وشغله عنهم بداهية او مصيبة او عدو وينسي الله الجبارين في دولتهم ذكر قم واهله كما نسوا ذكر الله

یعنی بدرستیکه خدا حجت میگیرد بکوفه بر سایر شهرها و بمؤمنین از اهل کوفه بر غیر ایشان از اهل شهرها و حجت میگیرد بشهر قم بر سایر شهرها و بر اهل آن بر همه اهل مشرق و مغرب از جن و انس و نگذارده و نمیگذارد خدا قم و اهل او را در حالتیکه ناتوان و مقهور باشند بلکه توفیق میدهد ایشانرا و یاری میفرماید ایشانرا پس فرمود که دین و اهل آن در قم دلیل و راهنما باشد و اگر چنین نبود هر اینه مردم شتاب میاوردند بسوی آن پس قم خراب و ویران میشد و اهل آن نابود میشدند پس حجتی بر سایر شهرها نمیبود و چون اینطور میشد قراری برای آسمان و زمین نبود و اهل شهرها بقدر چشم بهم زدنی نظر کرده نمیشدند - و بدرستیکه بلاها از قم دفع کرده شده است و از اهل آن و زود باشد که بیاید زمانیکه شهر قم و اهل آن بر مردمان حجت باشند و این در زمان غیبت قائم ما علیه السلام خواهد بود تا وقت ظهور او اگر چنین نبود هر اینه زمین اهل خود را فرو میبرد و بدرستیکه فرشتگان هر اینه بلاها را از قم و اهل آن دفع میکنند و بدی قصد نکند قم را جبار سرکشی مگر اینکه بشکند و خورد کند او را شکننده و خورد کننده گردن کشان و ستمکاران و باز دارد شر او را از ایشان باینکه او را بداهیه و یا مصیبتی و یا دشمنی مشغول کند و بفراموشی میندازد خدا

گردنکشان ستمکار را در زمان دولت ایشان از یاد قم کردن و اهل آن همچنانکه فراموش میکنند یاد کردن خدا را **مخفی نماند** که از این حدیث شریف مطالبی چند فهمیده میشود اوّل آنکه خدا بشهر کوفه بر سایر شهرها و بمؤمنین اهل کوفه بر غیر ایشان از اهالی سایر شهرها حجت میگیرد دوّم اینکه شهر قم نیز حجت است بر سایر شهرها و اهل آن حجتند بر اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس سوّم آنکه خدا قم و اهل آنرا نمیگذارد که ناتوان و مقهور واقع شوند چهارم آنکه اهل قم موفق و مؤید خواهند بود پنجم آنکه قم و اهل آن دلیل و راهنمای مردم اند و اگر چنین نباشد مردم بسوی آن شتاب میاورند و آنجا را خراب کنند و اهل آنرا نابود کنند در اینصورت بر سایر شهرها و اهل آن حجت نخواهند بود ششم آنکه اگر قم و اهل آن نباشند زمین و آسمان برقرار نخواهند ماند هفتم اگر قم و اهل آن نباشند سایر شهرها و اهل آنها بقدر چشم بهم زدنی مورد نظر رحمت نخواهند بود هشتم آنکه بلاها از قم و اهل آن دفع کرده خواهد شد نهم آنکه قم و اهل آن در دوره غیبت قائم آل محمد علیهم السلام تا زمان ظهور آنحضرت حجتند بر همه خلائق و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو میبرد دهم آنکه ملائکه از قم و اهلش دفع بلا میکنند یازدهم جبّار و ستمکاری در حق قم و اهل آن ببدی قصد نکند مگر آنکه خدا او را درهم میشکند و خورد میکند و ببلای سخت و کار دشوار یا مصیبت یا دشمنی مبتلا میشود که از قصد بد خود برگردد و خدا او را بفراموشی خواهد انداخت که در زمان دولت و قدرت خود قم و اهل آنرا فراموش کند و ضرری از او متوجه ایشان نشود

۳۸۵ حدیث بیست و دوم

السماء والعالم ص ۳۳۸ نیز از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که آنحضرت کوفه را یاد کرد و فرمود ستخلو کوفة من المؤمنین ویأرز عنها العلم کما یأرز الحیّة فی جحرها ثم یظهر العلم ببلدة یقال لها قم وتصیر معدناً للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال وذلک عند قرب ظهور قائمنا فیجعل الله قم واهله قائمین مقام الحجة ولولا ذلک لساخت الارض باهلها ولم یبق فی الارض حجة فیفیض العلم منه الی سائر البلاد فی المشرق والمغرب فیتم حجة الله علی الخلق حتی لا یبقی احد علی الارض لم یبلغ الیه الدین والعلم ثم یظهر القائم علیه السلام ویسیر سبباً لنقمة الله وسخطه علی العباد لان الله لا ینتقم من العباد الا بعد انکارهم حجة

یعنی زود باشد که خالی شود کوفه از اهل ایمان و پوشیده و پنهان شود از آن علم همچنانکه پنهان شود مار در سوراخ خود پس از آن ظاهر شود علم در شهری که آنرا قم گویند و آنجا معدن علم شود و کان فضل تا اینکه باقی نماند در زمین قم مستضعفی یعنی نادانی در دین حتی پرده نشینانی که در حجله ها هستند و آن نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود پس قرار میدهد خدا قم واهل آنرا قائم مقام حجت واگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو میبرد و باقی نخواهد ماند حجتی در زمین که از او افاضه علم شود بسایر شهرها در مشرق ومغرب تا حجت خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی زمین احدی که دین وعلم به او نرسیده باشد پس ظاهر میشود قائم علیه السلام

او است حادث است وانکه خدا یکی است واو جسم نیست وجوهر نیست ومرکب نیست وعرض نیست وازکم وکیف وزمان ومکان ومشابهت با مخلوق منزه ومبرّا است وقادر است بر همه چیزی وعادل وحکیم است وظلم نمیکند احدیرا وفعل زشت ازاو سر نمیزند ومطیع را ثواب میدهد وعاصی را عذاب میکند وکارهای او متقن ومحکم است وازروی غرض ومصلحت است وبازی گر نیست وبرانگیزانده پیغمبر است برای ارشاد اهل عالم وبچشم سر دیده نمیشود نه در دنیا ونه آخرت ودر جهت واقع نیست وامر ونهی واخبار او حادث است ومعتقد این فرقه درباب انبیاء اینست که آنها معصوم از خطا وسهو ونسیان ومعصیتند اعم از گناه کبیره یا صغیره از اول عمرشان تا آخر عمرشان واگر چنین نباشند وثوقی بتبلیغات ایشان نیست وفائده بعثت لغو میشود - ومعتقد ایشان درحق ائمّه دوازده گانه اینست که آنها نیز معصومند مانند انبیاء والّا همان محذور درکار میاید که درحق انبیاء گفته شد وفرقه دوازده امامی احکام فروع را از ائمه معصومین علیهم السلام فرا میگیرند که آنها نیز از جدّ خود پیغمبر خدا اخذ کرده اند وآنحضرت از خدا اخذ کرده بوحی جبرئیل واین اخبار نقل کرده شد از سلف بخلف طبقه ای بعد از طبقه ای تا اینکه روایت متصل شود بیکی ازمعصومین با رعایت تفحّص از حالات راوی هر طبقه وقول مقدوحین از روات را طرح میکنند وبقول عدول وحسان وموثقین اخذ میکنند والتفاتی به رأی واجتهاد ندارند وحرام میدانند اخذ بقیاس واستحسانات را واما باقی مسلمانان اینطور نیستند وهر فرقه از ایشان مذهبی را پیش گرفته اند که بنا

حالات و معتقدات آنها خارج از وضع اینکتاب است طالبین مراجعه کنند بکتابهای مدوّنه در اینباب از کتب کلامیه فارسیّه و عربیّه — و چه نیکو گفته شده است بزبان تازی

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا — و تعلم ان الناس فی نقل اخبار
فدع عنک قول الشافعی و مالک — واحمد والنعمان اذ یروون الآثار
و وال اناسا قولهم و حدیثهم — روی جدّنا عن جبرئیل عن الباری

یعنی اگر میخواهی که خشنود باشی از مذهبی که برای نفس خود اختیار میکنی و بدانی که در نقل اخبار کدام مردمانی را اختیار کنی واگذار قول مالک و شافعی و احمد بن حنبل و نعمان بن ثابت که ابوحنیفه باشد زمانیکه روایت کنند خبرها را و دوست بدار مردمانی را که گفته و حدیثشان اینست که روایت کرده جدّ ما یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدای آفریننده **چون اینمقدمه** دانسته شد بدانکه عاصمه فرقه ناجیه در میان ممالک اسلامیه مملکت ایران است و بفرموده حضرت صادق علیه السلام در آخر الزمان قریب بظهور قائم علیه السلام شهر قم معدن علم و فضل میشود و از آنجا علم بمشرق و مغرب میرسد و قم و اهل آن قائم مقام حجتند و خدا بایشان حجت را بر خلق تمام میکند برای آنست که دینی که خدا نعمت خود را بر آن بر بندگان خود تمام کرده و راضی شده که بندگان متدیّن بر آن باشند همین دین است که فرقه ناجیه اثنی عشریه بر آن متدین شده اند و پذیرفتن این دین حجت است برای مردمان و بروز و ظهور احکام و آثار و آداب آن منوط بعلم است و علم هم قائم بعالم است و در آنزمان عالم علوم دینیه ظهورش در قم

بیشتر است تا جاهای دیگر و از آنجا افاضه فیض با هل مشرق و مغرب شود لذا قم و اهل قم حجت‌اند برای اهل شرق و غرب در این نکته نیکو دقت کن و مغتنم بشمار و هذا الاستنباط من فضل ربی

۳۸۶ حدیث بیست و سوم

السماء و العالم ص ۳۳۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها فان البلاء مدفوع عنها — یعنی وقتیکه فتنه فرو گرفت و عمومیت پیدا کرد در شهرها بر شما باد برفتن و جا گرفتن در قم و اطراف و جوانب آن زیرا که بلا دفع کرده شده از آنجاها

۳۸۷ حدیث بیست و چهارم

السماء و العالم ص ۳۳۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلایا فالامن فی کوفة و نواحیها من السواد و قم من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف یعنی وقتیکه فرو گرفت بلاها یعنی در شهرها پس کوفه از سواد عراق و اطراف آن محل ایمنی است و از بلاد جبل قم ایمن است و خوب جائی است قم بر شخص ترسنده دور زننده یعنی برای شخصی که از ترس نمیتواند در یکجا قرار گیرد

۳۸۸ حدیث بیست و پنجم

السماء و العالم ص ۳۳۹ بسند خود روایت کرده که فرمود اذا فقد الامن من البلاد و رکب الناس علی الخیول و اعتزلوا النساء و الطیب فالهرب الهرب عن جوارهم فقلت جعلت فداک الی این قال الی الکوفة و نواحیها او الی قم و حوالیها فان البلاء مدفوع عنهما

یعنی وقتیکه امنیت از شهرها مفقود شد و مردمان بر اسبها سوار شدند یعنی برای جنگ و جدال و قتل و غارت و گوشه گیری کردند از زنها و خوش گذرانی پس آنوقت وقت فرار کردن است وقت فرار کردنت از مجاورت و همسایگی ایشان (راوی میگوید) گفتم فدایت شوم بسوی کجا فرار کنیم فرمود بسوی کوفه و اطراف آن یا ... و جوانب آن زیرا که بلاء از این دو جا دفع کرده شده است

۳۸۹ حدیث بیست و ششم

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا اصابتکم بلیة و عناء فعلیکم بقم فانه ماوی الفاطمیین و مستراح المومنین و سیأتی زمان ینفر اولیائنا و محبونا عنا و یبعدون منا و ذلک مصلحة لهم لکیلا یعرفوا بولایتنا و یحقنوا بذلک دمائهم و اموالهم و ما اراد احد بقم و اهله سوء الا اذله الله و ابعده من رحمته

یعنی وقتیکه روآورد بسوی شما بلائی و رنج و سختی ای بر شما باد بر فتن و جای گرفتن در قم زیرا که آنجا جایگاه اولاد فاطمه و راحتگاه مؤمنین است و زود باشد که بیاید زمانی که کوچ کنند دوستان و دوست دارندگان ما از ما و دور شوند از ما و این نفرت و دوری صلاح است برای ایشان تا اینکه شناخته نشوند بدوستی ما و باین جهت حفظ کنند خونها شان و مالها شان را و اراده بدی نمیکند بقم و اهل آن احدی مگر اینکه ذلیل و خوار میکند خدا او را و دور میگرداند او را از رحمت خود

۳۹۰ حدیث بیست و هفتم

السماء والعالم ص ۳۹ مسند از سلیمان بن صالح روایت کرده که گفت روزی در نزد ابیعبدالله یعنی حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد فرمود فتنه های بنی عباس را وانچه که بمردم میرسد از ایشان پس گفتیم فدایت شویم در انوقت بکجا باید پناه برد و درکجا جای گرفت در ان زمان فقال الی الکوفة وحوالیها والی قم ونواحیها ثم قال فی قم شیعتنا وموالینا ویکثر هنا العمارة ویقصده الناس ویجتمعون فیه حتی یکون الجمر بین بلدهم پس فرمود در قم شیعیان ودوستان ما هستند وساختمانها در انجا زیاد شود ومردم بطرف انجا قصد میکنند ودر انجا جمع میشوند تا اندازه ایکه رودخانه در وسط شهر ایشان واقع شود

۳۹۱ حدیث بیست وهشتم

السماء والعالم ص ۳۴ مسند از انحضرت روایت کرده که فرمود قم بلدنا وبلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولایتنا اهل البیت لا یرید هم احد بسوء الا عجلت عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابرة سوء اما انهم انصار قائمنا ودعاة حقنا ثم رفع رأسه الی السماء وقال اللهم اعصمهم من کل فتنة ونجهم من کل هلکة **یعنی** قم شهر ما است وشهر شیعیان ما شهر یست پاک وپاکیزه پذیرفته است دوستی ما اهل بیت را اراده نمیکند ایشانرا احدی ببدی مگر اینکه شتاب کرده میشود در عذاب او تا مادامیکه خیانت نکرده باشند با برادر های خود وچون خیانت کنند مسلط میگردانند خدا بر ایشان گردنکشان وستمکاران بد را اگاه باشید که ایشان یعنی اهل قم یاوران قائم ما وخواهندگان حق ما هستند پس حضرت سر خود را بلند کرد بطرف اسمان و

عرضکرد بارخدایا حفظ کن ایشانرا از هر فتنه‌ای و نجات ده ایشانرا از هر هلاکتی

۳۹۲ حدیث بیست و نهم

اقبال سید ابن طاوس ره طبع طهران مصحح مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری ص ۳۰
در ذیل دعای روز بیست و یکم ماه رمضان مروی از حماد بن عثمان روایت کرده که
حماد گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم که آیا برای خروج آنحضرت (یعنی
مهدی آل محمد علیهم السلام) نشانه‌ای هست فرمود نعم کسوف الشمس عند طلوعها
ثلثی ساعة من النهار وخسوف القمر ثلاث وعشرين وفتنة تظل (تضلل) اهل مصر
البلاء وقطع النيل اكتف بما بينت لك وتوقع امر صاحبك ليلك ونهارك فان الله
كل يوم هو في شأن **يعنی** فرمود آری گرفتن آفتاب هنگام درآمدن آن
تا دو ثلث از روز و گرفتن ماه است تا بیست و سه ساعت و فتنه‌ای است که سایه
اندازد یا برسد بمصر و اهل آن بلائی و قطع شدن رود نیل اکتفا کن بآنچه که
برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت زیرا که خدای تعالی
هر روزی در کاری است (دور نیست مدت خسوف بیست سه ساعت باشد یا بیست و سوم ماه باشد)

مؤلف گوید حضرت صادق علیه السلام در این حدیث چهار علامت
بحماد فرموده که هر چهار علامت مورد اهمیت است اول گرفتن آفتاب در مدت
دو ثلث از روز که تقریباً هشت ساعت گرفته باشد دوم گرفتن ماه است در مدت
بیست و سه ساعت که سابقه ندارد چنین گرفتنی و اگر بگوئیم که مراد آنحضرت گرفتن

بیست و سوم ماه باشد یا بیست و سه دقیقه باشد نیز کمال بُعد و غرابت را دارد پس ظاهر این است که همان بیست و سه ساعت باشد سوّم جزر دادن از فتنه ایست شامل اهل مصر شود چنانچه از اخبار و احادیث دیگر هم مستفاد میشود و بعضی از آنها قبلا در جزو اول و دوم این کتاب گذشت و بعضی دیگر هم خواهد آمد چهارم قطع رود نیل است که چند احتمال نیز در آن میرود یکی آنکه راه آن از طریق مصر بگردد که مصریها از آن استفاده نکنند و دیگر آنکه بر روی رود نیل سدّ بسته شود که هر وقت بخواهند بتوانند جلو آنرا بگیرند و این احتمال بر اوّل رجحان دارد زیرا که سدّ بندی رود نیل یا در این سالهای اخیر عملی شده یا بزودی در آینده نزدیک عملی خواهد شد - و دیگر آنکه مراد از قطع شدن رود نیل خشک شدن آن باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود والله العالم وظاهر قریب بحتم بودن این علامات است زیرا که از فرموده آنحضرت بجمّاد که گفته اکتف بما بیّنت لک یعنی اکتفا کن به آنچه برای تو بیان کردم این معنی استفاده میشود و دیگر آنکه ممکن است از علامات بدائیّه باشد بقرینه فرموده آنحضرت کلّ یوم هو فی شأن و ممکن است این فرمایش مربوط بفرموده آنجناب توقع امر صاحبک باشد و آن اشاره باشد که اگر خدا بخواهد در مدّت غیبت بداء حاصل کند که دور نزدیک یا نزدیک دور شود والله العالم بحقایق الامور ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن

حدیث سیّام ۳۹۳

سیزدهم بحار طبع طهران ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل الایمان تالیف سیّد علی بن

عبدالحمید مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از سدیر که گفت قال
لی ابو عبدالله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک وکن حلساً من احلاسه واسکن ما
سکن اللیل والنهار فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فادخل الینا ولو علی رجلک قلت جعلت
فداک هل قبل ذلک شیء قال نعم واشار بیده بثلاث اصابعه الی الشام وقال ثلاث رایات
رایة حسنیة ورایة امویة ورایة قیسیة فبینما هم اذ قد خرج السفیانی فیحصدهم
حصد الزرع مارأیت مثله قط

یعنی گفت برای من ابو عبدالله یعنی حضرت صادق علیه السلام ای سدیر ملازم
خانه خود باش یعنی از خانهات بیرون مرو و باش مانند پلاس کهنه ای از پلاس کهنه های
آن و قرار بگیر مادامیکه قرار میگیرد شب و روز پس چون خبر رسید که سفیانی خروج کرده
بر ما وارد شو وهرچند بپای خود باشد گفتم فدایت شوم آیا پیش از آن هم چیزی یعنی
علامت ونشانه ای هست فرمود آری واشاره کرد بدست خود بسه انگشت بطرف
شام وفرمود سه پرچم بلند میشود پرچم حسنی وپرچم اموی وپرچم قیسی درحالیکه
این سه پرچم بلند میشود سفیانی خروج میکند وآنها را درو میکند مانند درو
کردن یعنی چیدن وبریدن زراعت آنچنان درو کردنی که مثل آن هرگز ندیده ای

حدیث سی ویکم ۳۹۴

سیزدهم بحار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسنداً از آنحضرت روایت کرده که هشام بن سالم
گفت فرمود ابو عبدالله ویاد کرد سفیانی را وفرمود اما موجهین مردان متواری شوند

ازاو و اما زنها پس برانها باکی نیست اما الرجال فتواری وجوهها عنه واما النساء فلیس علیهن باس

۳۹۵ حدیث سی و دوم

سیزدهم بحار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسندا روایتکرده از هشام از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود لما خرج طالب الحق قیل لابی عبدالله علیه السلام نرجوان یکون هذا الیمانی فقال لا الیمانی یتوالی علیا و هذا یبرأ منه یعنی چون خروج کند طالب الحق (از علامات خروج سفیانی است) گفته شد بآنحضرت علیه السلام که امید واریم یعنی طالب الحق یمانی باشد فرمود نه یمانی دوست میدارد علی علیه السلام را و او بیزار است از او

۳۹۶ حدیث سی و سوم

قرب الاسناد تالیف عبدالله بن جعفر حمیری ص ۴۱ مسندا از آنحضرت از پدر بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اذا ظهرت القلانس المشترکة ظهر الزنا یعنی وقتیکه ظاهر شد کلاههای مشترکه ظاهر میشود زنا کردن و زنا دادن

مؤلف گوید - ظاهرا مراد از کلاههای مشترکه کلاههائیست که مشترک بین یهود و نصاری و ملل متنوعه است که در اینعصر از آنها تعبیر میشود بکلاههای بین المللی

۳۹۷ حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی - ص ۷۶ محمد بن سنان کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود تواصلوا وتباروا وتراحموا فوالذی فلق الحبة وبرئ النسمة لیاتین

علیکم وقت لا یجد احدکم لدیناره و درهمه موضعًا یعنی لا یجد له عند ظهور القائم علیه السلام موضعًا یصرفه فیه لاستغناء الناس جمیعًا بفضل الله و فضل ولیه فقلت و انی یکون ذلک فقال عند فقدکم امامکم فلا تزالون کذلک حتی یطلع علیکم کما تطلع الشمس لیس (ایس ظ) ما تکونون فایاکم فالشک والارتیاب انفوا عن انفسکم الشکوک و قد حذرتم فاحذروا من الله اسئل الله توفیقکم و ارشادکم

یعنی بچسبید بیکدیگر و نیکی کنید و رحم کنید بیکدیگر پس قسم بآنکسیکه میشکافد دانه را و آفریده و میآفریند بنده را هر آینه میاید البته البته بر شما زمانیکه نمییابد احدی از شما برای دینار و درهم خود موضعی را که بمصرف رساند انرا در انزمان (یعنی نمییابد برای ان هنگام ظهور قائم علیه السلام جائیرا که بمصرف رساند انرا در انجا) بجهة بینیاز بودن همه مردم بفضل خدا و فضل ولی او) پس عرضکردم چه وقت است انوقت فرمود وقتی است که امام خود را گم کنید پس همیشه بهمین حال هستید تا اینکه در اید بر شما امام شما همچنانکه افتاب در اید در انوقت باینحال نخواهید بود پس بر شما باد که دوری کنید از شک و گمان نیست و نابود کنید از نفسهای خودتان شکها را و شما ترسانیده شدید پس بترسید از خدا میخواهم از خدا توفیق شما را و هدایت کردن شما را

مؤلف گوید جمله یعنی لا یجد له عند ظهور القائم تا فضل ولیه کلام و بویه خیر فرموده نعمانی است و این خلاف ظاهر حدیث است مربوط بزمان ظهور نسبت بدلیل

حضرت در جواب سائل کہ فرمودہ است عند فقدا ماكم بلکہ دو رغیبت کہ مراد این باشد
کہ از شدت فتنہ و نا امنی در آن زمان جائیکہ دینار و درهم خود را حفظ کنند نیابند
و نیز گفتہ است کہ باید ناظر بہ نهی از شک در فرمایش حضرت نظر داشتہ باشد کہ مراد نهی
از شک در صحت غیبت غائب علیہ السلام و در صحت ظهور آنجنابت و ترسانیدن
آنحضرت از شک و ارتیاب برای اینست کہ شیعہ مؤمن متوجہ باشد و شک و ریب
در دل خود راہ ندهد در صحت غیبت و ظهور آنحضرت کہ آن موجب هلاکت او خواهد
شد و از خدا میخواهیم ثبات قدم را در سلوک راہ حق و ترک باطل و توسل میجوئیم
برای آن از آل محمد علیهم السلام بمنت گذاردن خدا و فضل و کرم او بر ما

حدیث سی و پنجم ۳۹۸

غیبت نعمانی ص۷ مسندا از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کردہ کہ گفت بودم
نزد ابیعبدالله علیہ السلام در مجلس او و غیر از من هم در آن مجلس بود پس فرمود برای
ما کہ ایاکم والتنویہ یعنی باسم القائم علیہ السلام وکنت اراہ یرید غیری فقال لی
یا اباعبدالله ایاکم والتنویہ والله لیغیبن سبتا من الدهر ولیخملن حتی یقال مات او
هلک بای واد سلک ولتفیضن علیہ اعین المؤمنین ولیکفئن کتکفئ السفینة
فی امواج البحر حتی لا ینجوا الا من اخذ الله میثاقہ وکتب الایمان فی قلبہ وایدہ بروح
منہ ولترفعن اثنا عشرة رایة مشتبهة لا یعرف ای من ای قال المفضل فبکیت
فقال لی ما یبکیک قلت جعلت فداک کیف لا ابکی وانت تقول ترفع اثنتا عشرة

رأیة مشتبهة لا یعرف ای من ای قال فنظر الی کوة فی البیت التی تطلع فیها الشمس فی مجلسه فقال اهذه الشمس مضیئة قلت نعم فقال والله لامرنا اضوء منها

یعنی اجتناب کنید از خواندن و بلند کردن نام (یعنی نام قائم علیه السلام) و من میدیدم که آنحضرت واکر از این کلام غیر مرا اراده کرده است پس بمن فرمود که بر شما است که دوری کنید از خواندن و بلند کردن نام او ای اباعبدالله (اباعبدالله کنیه مفضل است) بذات خدا قسم است که هر آینه پنهان میشود البته البته (یعنی قائم علیه السلام) مدتی از روزگار را و هر آینه گمنام میشود البته البته تا اینکه گفته شود مرد یا هلاک شد و یا بکدام دره و پشته ای رفت و هر آینه البته البته اشکهای مؤمنین از چشمهایشان برای او جاری خواهد شد و هر آینه سرنگون خواهید شد همچنانکه کشتی در موجهای دریا سرنگون شود تا حدیکه نجاة نیابد مگر کسیکه پیمان ایمان گرفته باشد خدا از او و ثابت شده باشد ایمان در دل او و تأیید شده باشد بروحی از جانب خدا و هر آینه بالا برده خواهد شد البته البته دوازده پرچم مشتبه بحق که شناخته نشود کدام یک از آنها از کیست مفضل گفت که من گریه کردم پس حضرت بمن فرمود چه چیز تورا بگریه در آورد گفتم فدایت شوم چگونه گریه نکنم و حال آنکه میفرمائی دوازده پرچم مشتبه بلند میشود که شناخته نشود کدام یک آنها از کدام است مفضل گفت پس نظر کرد حضرت بروزنه ایکه در خانه بود و از آن آفتاب در مجلس تابیده بود پس فرمود آیا این آفتابست که تابیده و روشنی داده است گفتم آری پس فرمود بذات خدا قسم است که هر آینه امر قائم ما از این آفتاب روشنتر است

شرح نهی حضرت از نام بردن وذکر نکردن باسم غائب علیه السلام بقول انجناب ایاکم والتنویه نافرموده انحضرت فی امواج البحر اراده فرموده است انحضرت از ان انجزرا که در دوره غیبت قائم علیه السلام بشیعیان رومیدهد از موجهای فتنه های گمراه کننده وبهول وبیم اندازنده وشعبه شعبه شدن مذهبهای باطلۀ سرگردان کننده وبلند شدن پرچمهای بشبهه اندازنده که صاحبان انها ادعای قائمیت وامامت کنند از ال ابی طالب وخروج کنندگان از ایشان برای جاه طلبی ووسائل عیش دنیوی فراهم کردن درهر زمانی — وازفرمایش حضرت که فرموده است رایت مشتبهه چنین برمیاید که صاحبان انها از فروع شجره رسالت وولایت باشند که قیام کنند امر انها بر مردم مشتبه شود بواسطه نسب انها که از دودمان رسالتند وضعفاء شیعه چنین گمان کنند که ایشان برحقند وهمچنین غیر شیعیان وحال انکه چنین نیست وخداوند در مدت کوتاهی رگ حیات انها را قطع کند ونفوس کسانیکه اهلیت اینمقام را نداشتند تلف ونابود میکند وهمچنین نفوس پیروان ایشانرا که بمظنه بر انها گرویده اند واگر چهار صباحی هم بر انها مهلت داده شوکت برای بروز دادن باطنهای ایشان وفتنها یعنی ایشان وتمام کردن جولانهای ایشان است وبرای شناخته شدن مؤمنین ثابت الایمان است که خدا انهارا در وقوع فتنه ها ثابت داشته وثابت میدارد که دنبال دعوتها ومذهبهای باطله واختلاف اقوال وتشتت رأیهای ایشان نروند وذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده مه فشاند نور وسگ عوعو کند

هر کسی بر فطرت خود میتند مؤمنین ثابت الایمان آب را از سراب تمیز داده فریب هر شیادی را نمیخورند گرم کرمار چوبه کنند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست از خداوند متعال ثبات ایمان میطلبیم وزیادی توفیق در علم و عمل و تقوی میخواهیم زیرا کرم او اکرم الاکرمین و اجود المعطین و جواد السائلین است

موعظه مؤلف حقیر

برادران ایمانی را تذکر میدهم دوره غیبت کبرای ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء دوره فترت و ازمایش عظیم است و بمثابه شب بسیار تاریک و ظلمانی با این ظلمتها و تیرگیهای متراکم برای سلامت گذشتن از این بیابان وحشتناک دنیا که دارای بسی چاههای عمیق و بعولههای خطرناک است بدون دلیل و راهنمای آگاه طی طریق نمیتوان کرد و راه را از چاه نمیتوان شناخت و از فریب دزدهای دین و ایمان و وسوسه های شیطان و شیطان پرستان آخر الزمان نمیتوان خود را حفظ کرد دام سخت است مگر یار شود لطف اله ورنه انسان برد صرفه ز شیطان رجیم و یگانه چراغ هدایتی که در این شب هولناک برای دفع خطرات میتوان از نور آن استفاده و استضائه نمود التجاء بخدا و استمداد از آل محمد علیهم السلام است بخصوص قطب دائره زمان و محور کون و مکان و ولی و حجت خدا در عالم امکان حضرت صاحب زمان علیه السلام و آیات قرآنیه و کلمات رحمانیه ایشان است و فقط راه نجات بدست آوردن محضر توجه و توسل جستن باین دو

للمؤلف الحقیر

از ره آل علی فکرت گزین — تا ببینی خود بدام آن و این
مادر ار زیبا بود نقش و نگار — هان تو ایکودک مشو مفتون مار
نقش آن جذاب و زهرش قاتل است — کودک بیچاره از این غافل است
هر که بنماید رهت باور مکن — دامن دل ز آب غفلت تر مکن
فاسقی گر بدهدت روزی سروش — بی تأمل حرف او منمای گوش
غول رهزن گر ترا خواند شبی — باش بیدار و مخور گول غبی
در شب تاریک بی باکی مکن — چاه در راهست چالاکی مکن
کرم شبتاب ار بشب تابان شود — از پی آن کرم عاقل کی رود
دوره غیب امام منتظر — چون شب تاریک آید در نظر
شب لباس تیره چون گیرد ببر — تیرگی را پرده ای دان پرده در
گرگ و روباه و شغالان و سگان — شب ز جا جنبند خود عوعو زنان
کژدم و مار و رتیل و موش و نسناس — شب برون آیند از جا بهراس
دزد در شب بهر دزدی در شتاب — تا که از مقصود گردد کامیاب
چون شب آید عشقبا ناتوان — از پی معشوق خود گردد روان
شب چو آید دردمند اندر عذاب — منتظر تا کی در آید آفتاب
آفتابا حال مهجوران نگر — در شب تاریک پر خوف و خطر

اقتابا بر دل بیتاب تاب | که برون شد از دل ما صبر و تاب
اقتابا ظلمت شب را ببر | این شب یلدا مگر نامد بسر
شارقا جیب افق را چاک کن | تیره گیهان از عالم پاک کن
موسیا باز آید و بیضا نما | قبطیان عصی را رسوا نما
موسیا بر و فشد از حد قال و قیل | جامه فرعونیان را زن بنیل

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه واجعلنا من انصاره واعوانه والمتمسکین بحبل ولایته

حدیث سی و ششم ۳۹۹

غیبت نعمانی ص ۱۴۵ مسنداً از یعقوب سراج روایت کرده که گفت گفتم به ابیعبدالله علیه السلام چه وقت است فرج شیعیان شما پس فرمود اذا اختلف ولد العباس ووهی سلطانهم وطمع فیهم من لم یکن یطمع وخلعت العرب اعنتها ورفع کل ذی صیصیة صیصیته وظهر السفیانی واقبل الیمانی وتحرک الحسنی خرج صاحب هذا الامر من المدینة الی مکة بتراث رسول الله صلی الله علیه وآله قلت وما تراث رسول الله صلی الله علیه وآله فقال سیفه ودرعه وعمامته وبرده ورایته وقضیبه وفرسه ولامته وسرجه حتی ینزل الی مکة فیخرج السیف من غمده ویلبس الدرع وینشر الرایة والبردة ویعتم بالعمامة ویتناول القضیب بیده ویستاذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه فیاتی الحسنی فیخبره الخبر فیبتدره الحسنی الی الخروج فیثب علیه اهل مکة فیقتلونه ویبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر

فیبایعه الناس ویتبعونه ویبعث عند ذلک الشامی جیشا الی المدینة فیهلکهم الله
دونها فیهرب من المدینة یومئذ من ولد علی (یومئذ من کان بالمدینة من ولد
علی علیه السلام) الی مکة فیلحقون بصاحب الامر (علیه السلام) ویقبل صاحب
الامر نحو العراق ویبعث جیشا الی المدینة فیامر اهلها فیرجعون الیها

یعنی فرمود زمانیکه رفت وآمد کنند پسران عباس وآنها سلطان ایشانند وطمع
کنند در ملک ایشان کسیکه طمع نکرده است وعرب عنانهای خود را پاره کنند وهر صاحب
قدرتی قدرت خود را ظاهر کند وسفیانی ظاهر شود ویمانی رو آورد وحسنی حرکت کند
بیرون میاید صاحب امر از مدینه وبمکه میرود با میراثهائیکه پیغمبر صلی الله علیه
وآله باقی گذارده گفتم چیست میراثهای پیغمبر صلی الله علیه وآله پس فرمود شمشیر او
وزره او وعمامهٔ او وبرد او وپرچم او وچوب دستی او واسب او وآلات حرب او وزین
سواری او تا اینکه فرود میاید در مکه پس شمشیر را از غلاف خود بیرون میاورد وزره را
میپوشد وپردهٔ پرچم را باز میکند وبرد را میپوشد وعمامه را بر سر میبندد وچوب
دستی را در دست میگیرد واذن میخواهد از خدا برای ظاهر شدن خود پس در اینحال
بیرون میاید بعضی از دوستان او پس حسنی را خبر میدهد از آنحضرت پس حسنی مبادرت
در خروج میکند آنحضرت را پس اهل مکه بر علیه او قیام میکنند وحسنی را که نفس زکیه
باشد میکشند وسر او را برای شامی یعنی سفیانی میفرستند در اینوقت صاحب امر
ظاهر میشود ومردمان با او بیعت میکنند وپیروی میکنند او را در اینحال شامی لشکری

بمدینه میفرستند پس هلاک میکند خدا لشکر او را غیر از آنها پس از مدینه فرار میکنند در آن زمان کسانیکه از فرزندان علی علیه السلام در مدینه هستند بطرف مکه و ملحق بصاحب الامر علیه السلام میشوند و حضرت صاحب الامر بسمت عراق حرکت میکند و لشکری بمدینه میفرستد و امر میفرماید اهل مدینه را که بمدینه برگردند

۴۰۰ حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود ما یکون هذا الامر حتی لا یبقی صنف من الناس الا قد ولوا من الناس حتی لا یقول قائل انا لو ولینا لعدلنا ثم یقوم القائم بالحق والعدل یعنی نمیباشد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام تا اینکه باقی نماند صنفی از مردم مگر اینکه حکومت کنند از جهت مردمان تا نگوید گوینده ای که اگر ما حکومت میکردیم بعدالت رفتار میکردیم پس از آن قیام میکند قائم براستی و عدالت

۴۰۱ حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ نیز مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود لا یکون هذا الامر حتی یذهب (یهلک خ ل) تسعة اعشار الناس یعنی حضرت ظاهر نمیشود تا اینکه برود یا هلاک شود نه عشر از مردمان

۴۰۲ حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ از هشام از زراره روایتکرده که گفت گفتم بابیعبدالله علیه السلام

نداء یعنی صدای آسمانی حق است فرمود ای والله حتی یسمعه کل قوم بلسانهم
یعنی آری بذات خدا قسم است تا اینکه میشنوند هر گروهی بزبان خودشان

۴۰۳ حدیث سی و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۸ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا کان لیلة الجمعة اهبط الرّبّ تعالی ملکاً الی سماء الدنیا فاذا طلع الفجر جلس ذلک الملک علی العرش فوق البیت المعمور ونصب لمحمد وعلی والحسن والحسین علیهم السلام منابر من نور فیصعدون علیها وتجمع لهم الملائکة والنبیون والمؤمنون وتفتح ابواب السماء فاذا زالت الشمس قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ربّ میعادک الذی وعدت به فی کتابک وهو هذه الآیة وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا ثم ویقول الملائکة والنبیون مثل ذلک ثم یخر محمد وعلی والحسن والحسین سجداً ثم یقولون یا ربّ اغضب فانه قد هتک حرمک وقتل اصفیاءک واذل عبادک الصالحون فیفعل الله ما یشاء وذلک یوم معلوم

یعنی چون شب جمعه شود فرو میفرستد پروردگار تعالی فرشته ای را بر آسمان دنیا پس چون سفیده صبح طالع شد آن فرشته بر عرش مینشیند بالای بیت المعمور و نصب میکند یا نصب کرده میشود برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهائی پس بالا میروند بر آنها و جمع میشوند برای ایشان فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان

وگشاده میشود درهای اسمان پس چون زوال افتاب شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله عرض میکند پروردگارا بوعده ات وفا کن انچه را که وعده داده ای بر ان در کتاب خود
که فرموده ای وعده داد خدا انکسانیرا که ایمان اوردند و عمل شایسته کردند که جانشین
خود قرار دهد ایشان را در روی زمین همچنانکه جانشین قرار داد کسانیرا که پیش از ایشان
بودند وهر اینه تمکین دهد برای ایشان دین ایشانرا انچنان دینی که خشنود شده است
برای ایشان وامنیت را بدل قرار دهد برای ایشان بعد از ترسیدن ایشان پس از ان
فرشتگان وپیغمبران مانند همین را گویند پس بسجده میافتند محمد وعلی وحسن وحسین و
میگویند پروردگارا غضب کن برای انکه هتک حرمت تو شده وکشته شده اند برگزیدگان
تو وذلیل کرده شدند بندگان شایسته تو پس میکند خدا انچه را که میخواهد واینست
روزیکه دانسته شده است

۴۰۴ حدیث سی و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۸ اسنده از انحضرت روایتکرده که فرمود اذا هدم حائط مسجد
الکوفة من مؤخره مما یلی دار ابن مسعود فعند ذلک زوال ملک بنی فلان اما ان
هادمه لا یبنیه یعنی وقتیکه خراب شد دیوار مسجد کوفه از طرف اخر ان از انجا
طرف خانه ابن مسعود است پس انوقت زمان زایل شدن ملک بنی فلان یعنی بنی
عباس است اگاه باشید که خراب کننده ان انرا بنا نمیکند

۴۰۵ حدیث سی و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۴۸ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یقوم الساعة حتی یقوم اثنی عشر رجلاً کلهم یجمع علی قول انهم قد رأوه فیکذبونهم یعنی قیام نمیکند قائم علیه السلام تا اینکه قیام کنند دوازده مرد که همه ایشان بر این قول جمع شوند که ایشان قائم علیه السلام را دیده اند پس ایشان را تکذیب میکنند

۴۰۶ حدیث چهلم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود قبل قیام القائم تحرک حرب قیس یعنی پیش از قیام قائم بحرکت در میاید جنگ قیس

۴۰۷ حدیث چهل و یکم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از محمد اعلم ازدی روایت کرده که گفت نزد حضرت صادق علیه السلام ذکر سفیانی در میان آمد حضرت فرمود انی یخرج ذلک ولم یخرج کاسر عینیه (عینه خ ل) بصنعاء یعنی خروج سفیانی کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز شکننده دو چشم یا چشم او از صنعاء بیرون نیامده ـــــ اشاره بر این است که پیش از خروج سفیانی شخصی از صنعاء یمن بر آن صفتی که ذکر شد بیرون خواهد آمد

۴۰۸ حدیث چهل و دوم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان لله مائدة وفی غیر هذه الروایة مأدبة بقرقیسیا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء ویا سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین یعنی بدرستیکه از برای خدا

خوردنی و خوان آراسته ایست بقرقیسیا که شهریست از فرات در آید در آورده شده ای از آسمان
پس ندا میکند که ای مرغهای هوا وای درندگان زمین بیائید برای سیر شدن از گوشتهای
گردنکشان و ستمکاران

۴۰۹ حدیث چهل و سوم

غیبت نعمانی ص ۱۴۴ مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفتم بر ابی عبد الله علیه السلام
که فرموده خدای عز و جل عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة عذاب خزی دنیا
چیست فرمود وای خزی اخزی یا ابا بصیر من ان یکون الرجل فی بیته و حجاله و علی
اخوانه و سط عیاله اذ شق اهله الجیوب علیه و صرخوا فیقول الناس ما هذا فیقال
مسخ فلان الساعة فقلت قبل قیام القائم علیه السلام او بعده قال لا بل قبله
یعنی کدام عذاب خار کننده ای خار کننده تر است ای ابو بصیر از اینکه مرد در خانه خود
نشسته و با برادرهای خود در میانه اهل و عیال خود که ناگاه اهل و کسان خود او گریبانها
خود را برای او چاک زنند و صدای شیون آنها بلند شود و فریاد زنند پس مردم بگویند
چیست این صدا پس گفته شود فلانی در اینساعت مسخ شد یعنی صورت انسانی او تغییر
کرده و مبدل بصورت خوک یا سگ یا بوزینه و نحو اینها شد پس گفتم پیش از قیام قائم
علیه السلام یا بعد از آن فرمود نه بلکه پیش از آن

۴۱۰ حدیث چهل و چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۴۳ مسنداً از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود بینا الناس

و وقوف بعرفات اذ اتاهم راكب على ناقة ذعلبة يخبرهم بموت خليفة يكون عند موته فرج آل محمد صلوات الله عليهم و فرج الناس جميعاً و قال عليه السلام اذا رايتم علامة فی السماء نار اعظیمة من قبل المشرق تطلع ليالی فعندها فرج الناس وهی قدام القائم بقليل

یعنی درحال اینکه مردمان در عرفات واقفند ناگاه میاید ایشانرا نافرسواری که بر ناقه تیز روی سوار است و خبر میدهد ایشانرا بمردن خلیفه ای که بمردن او فرج آل محمد صلوات الله علیهم و فرج همه مردمان خواهد بود و فرمود علیه السلام که وقتیکه دیدید نشانه را در آسمان که آن آتشی است بزرگ که از طرف مشرق ظاهر میشود چند شب در آنهنگام فرج است برای مردمان و این نشانه کمی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود

۴۱ حدیث چهل و پنجم

غیبت نعمانی ص ۱۴۳ مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود یشمل الناس موت و قتل حتی یلجأ الناس عند ذلک الی الحرم فینادی مناد صادق من شدة القتال فیم القتل و القتال صاحبکم فلان

یعنی شامل میشود مردمانرا مرگی و کشته شدنی تا اینکه پناهنده میشوند مردم در آنوقت بحرم یعنی مکه پس ندا میکند نداکننده راستگوئی از شدت کشتن و کشته شدن که این کشتن و کشته شدن برای چیست صاحب شما فلان یعنی قائم علیه السلام است

۴۱۲ حدیث چهل و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا صعد العباسی اعواد منبر مروان ادرج ملک بنی العباس یعنی وقتیکه بالا رود عباسی بر چوبهای منبر مروان منقرض میشود ملک بنی عباس (این آخری عباس استکه بموت او قیام قائم شود)

۴۱۳ حدیث چهل و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسنداً از عبید بن زراره از آنحضرت روایت کرده که فرمود ینادی باسم القائم فیؤتی وهو خلف المقام فیقال له قد نودی باسمك فما تنتظر ثم یؤخذ بیده فیبایع — قال قال لی زرارة الحمد لله قد کنا نسمع ان القائم علیه السلام یبایع مستکرها (مکرهاء) فلم نکن نعلم وجه استکراهه فعلمنا انه استکراه لا اثم فیه **یعنی** ندا کرده میشود بنام قائم علیه السلام پس آمده میشود و حال آنکه آنحضرت در پشت مقام ابراهیم است و به او گفته میشود که بنام تو ندا کرده شده است پس چه انتظار داری و دست حضرت گرفته میشود و بیعت کرده میشود — عبید بن زراره گفت که زراره بمن گفت الحمد لله ما میشنیدیم که قائم علیه السلام بیعت کرده میشود از روی کراهت یعنی در حالتیکه کراهت دارد از اینکه با او بیعت کنند و وجه کراهت داشتن او را نمیدانستیم پس دانستیم که این کراهتی نیست که گناه داشته باشد بلکه هیچ گناهی در آن نیست

۴۱۴ حدیث چهل و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۰ مسنداً از محمد بن راشد بجلی از آنحضرت روایتکرده که فرمود اما ان النداء من السماء باسم القائم فی کتاب الله لبین فقلت فاین هو اصلحک الله فقال فی طسم تلک آیات الکتاب المبین قوله ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین قال اذا سمعوا الصوت اصبحوا وکانما علی رؤسهم الطیر

یعنی آگاه باشید که ندای آسمانی بنام قائم علیه السلام در کتاب خدا یعنی قرآن هر آینه واضح است پس گفتم اصلحک الله در کجای قرآن است فرمود در سوره طسم تلک آیات الکتاب المبین در آنجا که فرموده است پس صبح میکنند درحالتیکه سرهاشان برای آن آیت بزیر افتاده است و ترسانند فرمود چون صدا را بشنوند داخل در صبح میشوند بنحویکه گویا بالای سرهای ایشان مرغ درک نشسته است

۴۱۵ حدیث چهل و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۴۰ مسنداً از محمد بن صامت از آنحضرت روایتکرده میگوید گفتم بآنحضرت که آیا نشانه‌ای نیست پیش از این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام فرمود چرا گفتم چیست آن نشانه فرمود هلاک العباسی وخروج السفیانی وقتل النفس الزکیة والخسف بالبیداء والصوت من السماء فقلت جعلت فداک اخاف ان یطول هذا الامر فقال لا انما هو کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً

یعنی فرمود نشانه آن هلاک خلیفه عباسی و بیرون آمدن سفیانی وکشته شدن نفس زکیه یعنی محمد بن الحسن و فرو رفتن لشکر سفیانی بزمین در بیداء وصدای آسمانی

پس گفتم فدایت شوم میترسم از اینکه این امر طول بکشد فرمود نه اینها مانند مهره فکیده شده بعض از اینها دنبال بعض دیگر است

۴۱۶ حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی ص ۱۳۹ مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم شنیدم مردی از همدان با نحضرت میگفت که این جماعت عامه بر ما سرزنش میکنند و بما میگویند شما چنین گمان میکنید که ندا کننده از اسمان بنام صاحب این امر ندا میکند - حضرت تکیه کرده بود پس غضبناک برخواست و نشست پس از ان فرمود لا ترووه عنی وارووه عن ابی ولا حرج علیکم فی ذلک اشهد انی قد سمعت ابی علیه السلام یقول والله ان ذلک فی کتاب الله عز وجل لبیّن حیث یقول ان نشأ ننزل علیهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعین فلا یبقی فی الارض یومئذ احد الا خضع و ذلت رقبته لها فیؤمن اهل الارض اذا سمعوا الصوت من السماء الا ان الحق فی علی بن ابی طالب و شیعته قال فاذا کان من الغد صعد ابلیس فی الهواء حتی یتواری عن الارض ثم ینادی الا ان الحق فی عثمان بن عفان و شیعته فانه قتل مظلوماً فاطلبوا بدمه قال فیثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت علی الحق و هو النداء الاول ویرتاب یومئذ الذین فی قلوبهم مرض والمرض والله عداوتنا فعند ذلک یتبرءون منا ویتناولونا فیقولون ان المنادی الاول سحر من سحر اهل هذا البیت ثم تلا ابو عبدالله علیه السلام وان یروا اية یعرضوا و یقولوا سحر مستمر

یعنی روایت نکنید انرا از من و روایت کنید انرا از پدرم و باکی بر شما نیست در اینکه از پدرم روایت کنید گواهی میدهم که شنیدم از پدرم علیه السلام که میفرمود بذات خدا قسم است که این نشانه در کتاب خدای عز وجل بیان شده در انجا که میفرماید اگر بخواهیم فرو میفرستیم بر ایشان نشانه ای از اسمان پس صبح میکنند در حالتیکه گردنهای ایشان ذلیل و ترسا سند پس در انروز باقی نمیماند در روی زمین احدی مگر اینکه میترسد و گردن او ذلیل میشود برای ان نشانه پس ایمان میاورند همه اهل زمین وقتیکه ان صدا را میشنوند از اسمان که اگاه باشید که حق در علی بن ابیطالب و شیعیان او است فرمود پس چون فردای انروز شود شیطان در هواء بالا میرود تا اینکه از زمین پنهان شود پس ندا میکند که حق در عثمان پسر عفان و شیعیان او است زیرا که مظلوم کشته شد پس طلب کنید خون او را فرمود پس ثابت میگرداند خدا انهائرا که ایمان اوردند بگفتن ثابتی بر حق وان ندای اول است و شک میافتند در انروز انهائیکه در دلهاشان مرض است و مرض بذات خدا قسم است که دشمنی کردن با ما است پس در ان هنگام بیزاری میجویند از ما و میگیرند ما را ببدگوئی و میگویند که ندا کننده اول جادوئی است از جادو های اینخانواده پس تلاوت فرمود حضرت علیه السلام این ایه را وان یروا ایة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی واگر ببینند نشانه ای از نشانه های خدا را رو میگردانند و میگویند که این جادوئیست که دنبال دارا است

۴۱۷

حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی ص ۱۳۴ مسنداً از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود العام الذی فیه الصیحة قبله الآیة فی رجب قلت وما هی قال وجه یطلع فی القمر و ید بارزة - یعنی سالیکه در آن صدای آسمانی واقع میشود پیش از آن نشانه‌ای در ماه رجب واقع خواهد شد گفتم آن نشانه چیست فرمود روئی است که در ماه دیده میشود و دستی است که ظاهر شود

۴۱۸ حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی ص ۱۳۳ مسنداً از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان قدام قیام القائم علامات بلوی من الله للمؤمنین قلت وما هی قال ذلک قول الله عز و جل ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین قال لنبلونکم یعنی المؤمنین بشیء من خوف ملک بنی فلان فی آخر سلطانهم والجوع بغلاء اسعارهم ونقص من الاموال فساد التجارات وقلة الفضل فیها والانفس قال موت ذریع والثمرات قلة ریع ما یزرع وقلة برکة الثمار وبشر الصابرین عند ذلک بخروج القائم (علیه السلام) ثم قال لی یا محمد هذا تأویله ان الله عز و جل یقول وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم

یعنی پیش در آمد قیام قائم نشانه‌هائیست که امتحان است از جانب خدا برای مؤمنین گفتم چیست آن امتحانات فرمود آن گفته خدای عز و جل است که میفرماید وهر آینه امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوه‌ها و فرزن

بده ای پیغمبر صبر کنندگان را فرمود یعنی میاز مائیم شما مؤمنین را بچیزی از ترس از
ملات وحکومت بنی فلان یعنی بنی عبّاس در آخر سلطنت ایشان و گرسنگی بگران
شدن نرخهای شما و کم شدن مالها از جهت فاسد شدن تجارتها و کم شدن سود
و زیادتی آن و کم شدن نفسها که مراد از آن مرگهای با شتاب و سریعی است که مردمان
را فرو گیرد و کم شدن ریع و برکت زراعتها و میوه ها و مژده بده صبر کنندگان در آن
زمان بزبیرون آمدن قائم علیه السلام پس فرمود ای محمّد اینست تاویل آن بدرستیکه
خدای عزّ و جلّ میفرماید و نمیداند تاویل آن را مگر خدا و رسوخ دارندگان در علم

۴۱۹ حدیث پنجاه و سوم

کامل الزیارة تالیف جعفر بن قولویه طبع نجف ص ۳۰۶ در ضمن حدیثی که حلبی از حضرت صادق
علیه روایت کرده که از جمله فرمایشات حضرت اینست که میفرماید فلا تزون فرجاً حتی
یقوم قائمکم فیشفی صدور کم تا آنجائیکه حلبی بآنحضرت عرض میکند جعلت فداک الی
متی انتم و نحن فی هذا القتل والخوف والشدّة فقال حتی یأتی سبعون فرجاً
اجواب و یدخل وقت السبعین فاذا دخل وقت السبعین اقبلت الرّایات تتری
کانها نظام فمن ادرک ذلک الوقت قرّت عینه

لغت فرج در اینجا بمعنای علم و پرچم است و احتمال میرود که فوج بوده و تصحیف
شده باشد و آن بمعنای جماعت و گروه زیاد است و اجواب بمعنای انقطاع است و
آن جمع جوب است بمعنای قطع و شاید در اینجا مراد این باشد که این علمها و پرچمها

از همدیگر جدا باشند و باهمدیگر متصل نباشند و جَوّ به معنای فجوه میان خانه‌ها و فرجه میان ابرها و کوهها را گویند

یعنی حلبی بحضرت عرضکرد فدایت شوم تا کی شما و ما در معرض قتل و خوف و شدت باشیم فرمود تا وقتیکه هفتاد پرچم مختلف برافراشته شود که اینها از هم بریده و جدا باشند یعنی هرکدام از اینها از جائی بلند شود و وقت برافراشته شدن این هفتاد پرچم داخل میشود دو ماه میاورند پرچمهای پی درپی که با اینکه باهم متصل نیستند گویا منظم و بهم پیوسته اند کسیکه درک کند چنین زمانی را قرار و ارام میگیرد یا خنک میشود چشم او که اشاره براحتی و روشنی ان باشد **مؤلف گوید** که این حدیث دور نیست اشاره بجنگ جهانی متصل بفرج باشد والله العالم

۳۰۶ حدیث پنجاه و چهارم

سیزدهم بحار ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل الایمان از حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایتکرده که فرمود لا یکون ذلک حتی یخرج خارج من آل ابی سفیان یملک تسعة اشهر کحمل المرئة و لا یکون حتی یخرج من ولد الشیخ فیسیر حتی یقتل ببطن النجف فوالله کانی انظر الی رماحهم و سیوفهم و امتعتهم الی حایط من حیطان النجف یوم الاثنین و یستشهد یوم الاربعاء

یعنی نمیباشد این امر یعنی قیام مهدی علیه السلام تا اینکه بیرون اید خروج کننده ای از آل ابی سفیان یعنی سفیانی و مالک ملک شود مدت نه ماه بقدر حمل

یکرنگ و مهیا شد قیام سفیانی تا اینکه بیرون آید از فرزندان شیخ پس سرکشد تا اینکه در
میان نجف کشته شود پس بذات خدا قسم است گویا میبینیم نیزه‌ها و شمشیرها و متاعهای
ایشانرا بسوی دیواری از دیوارهای نجف یا فضائی از فضاهای آن در روز دوشنبه‌ای
وشهید میشود در روز چهارشنبه آن

۴۲ حدیث پنجاه و پنجم

سیزدهم بحار ص ۱۷۵ مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام
از ماه رجب فرمود شهر کانت الجاهلية تعظمه و کانوا یسمّونه الشهر الاصمّ قلت شعبان
قال تشعّبت فیه الامور قلت رمضان قال شهر الله تعالی و فیه ینادی باسم صاحبکم و
اسم ابیه قلت فشوّال قال فیه یشول امر القوم قلت فذو القعدة قال یقعدون فیه قلت
فذو الحجة قال ذلک شهر الدم قلت فالمحرم قال یحرم فیه الحلال و یحلّ فیه الحرام قلت صفر
و ربیع قال فیها خزی عظیم فضیع و امر عظیم قلت جمادی قال فیها الفتح من اولها الی آخرها

یعنی فرمود ماه رجب ماهیست که در جاهلیت بزرگ میشمردند آنرا و آنرا ماه اصمّ
مینامند گفتم ماه شعبان فرمود شعبه شعبه میشود در آن کارها گفتم ماه رمضان
فرمود ماه خدای تعالی است و در آن ندا کرده میشود بنام صاحب شما یعنی قائم علیه
السلام و نام پدر او گفتم پس شوّال فرمود در آن بلند و یا مختلف میشود امر قوم گفتم
پس ذی القعده فرمود با زمینشینند در آن گفتم پس ذو الحجه فرمود آن ماه خونریزی است
گفتم محرّم فرمود حرام کرده شود در آن حلال و حلال کرده شود در آن حرام گفتم صفر و

ربیع فرمود در ان است خواری شکست دهنده و کار بزرگی گفتم جمادی فرمود در ان است

فتح و گشایش از اول ان تا اخر ان

۴۲۳ حدیث پنجاه و ششم

سیزدهم بحار ص ۱۷۴ مسنداً از ابی بصیر از ان حضرت روایت کرده که فرمود الله اجل واکرم و

اعظم من ان یترک الارض بلا امام عادل قال قلت له جعلت فداک فاخبرنی بما استریح الیه قال

یا ابا محمد لیس یری امة محمد فرجاً ابداً مادام لولد بنی فلان ملک حتی ینقرض ملکهم

فاذا انقرض ملکهم اتاح الله لامة محمد برجل منا اهل البیت یشیر بالتقی و یعمل بالهدی

ولا یاخذ فی حکمه الرشا والله انی لاعرفه باسمه واسم ابیه ثم یاتینا الغلیظ القصر

ذو الخال والشامتین القائم العادل الحافظ لما استودع یملأها عدلا و قسطا کما ملأها

الفجار ظلما و جورا

یعنی خدا بزرگوارتر و گرامی تر و بزرگتر است از اینکه واگذارد زمین را بدون امام عادل

گفت گفتم بان حضرت فدایت شوم پس خبر ده مرا بچیزیکه طلب راحت کنم بسوی ان فرمود ای

ابا محمد (کنیه ابو بصیر است) هرگز امت محمد فرج را نمیبینند تا زمانیکه برای پسر بنی فلان یعنی

بنی عباس ملکی است تا اینکه منقرض شود ملک ایشان پس وقتیکه ملک ایشان منقرض شد

مهیا میکند خدا برای امت محمد استراحت را بمرد یکه از ما اهل بیت است که اشاره میکند

بتقوی و پرهیزکاری یا سیر میکند بپرهیزکاری و عمل میکند بهدایت و راستی و در حکومت

خود رشوه نمیگیرد و بذات خدا قسم است که هر اینه میشناسم نام او و نام پدر او را پس از ان

میاید برای ما مرد سخت گیر با سطبر قوی هیکل یا کوتاه گردن یا سال دیده که صاحب خال و دو علامت است وان امام قائم عادلی است که حفظ کننده است آنچه را که بودیعت برا و سپرده شده پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر کرده باشند از اصحاب فجور از ظلم و جور

۴۲۳ حدیث پنجاه و هفتم

الزام الناصب ص ۱۷۸ از کتاب صراط المستقیم روایت کرده که سئل الصادق علیه السلام من ظهوره فقال اذا حکمت فی الدولة الخصیان والنسوان واخذت الامارة الشبان و الصبیان وخرب جامع الکوفة من العمران وانعقدت الجیران فذلک الوقت زوال ملک بنی عمی العباس وظهور قائمنا اهل البیت

یعنی پرسیده شد از صادق علیه السلام از ظهور آنحضرت یعنی قائم علیه السلام پس فرمود زمانیکه حکومت کنند در دولت کسانیکه مردی ندارند و زنها و گرفتند فرمان داری و فرمانفرمائی را جوانان و کودکان و ویران شد مسجد کوفه از آبادی و بهم بستگی پیدا کردند همسایگان پس آنوقت زایلشدن ملک پسران عمویم عباس وظهور قائم ما اهل بیت رسالت است **ازاین** حدیث شریف چند علامت فهمیده میشود اول حکومت کردن خواجه گان و زنان در ممالک اسلامی دوم مصدر و فرمانفرما و زمامدار کارهای مملکتی شدن جوانهای کم تجربه و کودکان سوم خرابشدن مسجد جامع کوفه واز آبادانی افتادن چهارم پیمان وعهد بستن دولتهای همسایه با یکدیگر ظاهر شدن اینها علامات انقراض دولت و مملکت از بنی عباس و پس از آن قیام قائم آل محمد علیهم السلام

۴۲۳ حدیث پنجاه و هشتم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور از عمر بن یزید روایت کرده که گفت قال لی ابو عبد الله الصادق صلوات الله علیه انك لو رأیت السفیانی رأیت اخبث الناس اشقر احمر ازرق یقول یا رب ثاری ثاری ثم النار و لقد بلغ من خبثه انه یدفن ام ولد له وهی حیة مخافة ان تدل علیه **یعنی** گفت برای من ابو عبد الله صادق صلوات الله علیه که اگر تو ببینی سفیانی را ببینی خبیث ترین مردم را سرخ مو و سرخ رو و کبود چشم است میگوید ای پروردگار من خون خود را بگیرم خون خود را بگیرم پس از آن در آتش بسوزم و از خباثت بجائی رسد که کنیز ام ولد خود را زنده دفن میکند از ترس آنکه مردم را براو دلالت کند

۴۲۴ حدیث پنجاه و نهم

کمال الدین و تمام النعمة در همان باب از ابی بصیر روایت کرده که گفت سؤال کرد مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السلام که چند نفر با قائم بیرون میاید صلوات الله علیه زیرا که میگویند که خارج میشود با او مانند عدد اهل بدر سیصد و سیزده مرد فرمود ما یخرج الا فی اولی قوة و ما یکون اولی القوة اقل من عشرة آلاف یعنی بیرون نمیاید مگر با صاحبان قوتی و نمیباشند صاحبان قوت کمتر از ده هزار

۴۲۵ حدیث شصتم

کمال الدین در همان باب از عبد الله بن عجلان روایت کرده که گفت که یاد کردیم خروج قائم صلوات الله علیه را نزد ابی عبد الله علیه السلام پس گفتم چگونه برای ما علم بآن حاصل شود فقال یصبح احدکم و تحت رأسه صحیفة علیها مکتوب طاعة معروفة و روی

انه یکون فی رایة المهدی الرفعة (البیعة خ ل) **یعنی** پس فرمود صبح میکند هر یک از شما درحالیکه در زیر سر او صحیفه ایست که بالای آن نوشته شده فرمانبرداری ایست شناخته شده و روایت شده است که در پرچم مهدی بلندی است یا بیعت است یعنی رفتن زیر پرچم مهدی باعث رفعت مقام است یا بیعت کردن با پرچم او سزاوار است

۴۲۶ حدیث شصت و یکم

کمال الدین درهمان باب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود لایکون هذا الامر حتی یذهب ثلثا الناس فقلنا فاذا ذهب ثلثا الناس فما یبقی فقال صلوات الله علیه اما ترضون ان تکونوا من الثلث الباقی یعنی نمیباشد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام تا اینکه دو ثلث مردم از بین بروند پس گفتیم پس چقدر باقی میماند یا کسی باقی نمیماند فرمود آیا خشنود نیستید که شما از ثلث باقیمانده باشید - این فرمایش موجب امیدواری است برای شیعیان و دوستان اهل البیت علیهم السلام

۴۲۷ حدیث شصت و دوم

کمال الدین درهمان باب از سلیمان بن خالد روایت کرده که فرمود در پیشروی قائم دو مرگ است موت احمر و موت ابیض حتی یذهب من کل سبعة خمسة الموت الاحمر السیف والموت الابیض الطاعون یعنی مرگ سرخ و مرگ سفید تا اینکه از هر هفت نفر پنج نفر آنها بروند مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون است

۴۲۸ حدیث شصت و سوم

بخش هفتم از کتاب در رجعت و اخبار صادقه

سیزدهم بحار از مجالس شیخ طوسی بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم با جماعتی از اهل کوفه پس حضرت رو به ایشان کرد و فرمود با ایشان که حجّوا قبل ان لا تحجّوا قبل ان یمنع البرّ جانبه حجّوا قبل هدم مسجد بالعراق بین نخل و انهار حجّوا قبل ان تقطع سدرة بالزوراء علی عروق النخلة التی اجتنت منها مریم علیها السلام رطبا جنیّا فعند ذلک تمنعون الحجّ و ینقص الثمار و تجدب البلاد و تبتلون بغلاء الاسعار وجور السلطان و یظهر فیکم الظلم و العدوان مع البلاء و الوباء و الجوع و تظلکم الفتن من جمیع الآفاق فویل لکم یا اهل العراق اذا جاءتکم الرایات من خراسان و ویل لاهل الرّی من الترک و ویل لاهل العراق من اهل الرّی و ویل لهم من الثط قال سدیر فقلت یا مولای من الثط قال قوم اذانهم کآذان الفار صغرا (صغراء خ د) لباسهم الحدید کلامهم ککلام الشیاطین صغار الحدق مرد جرد استعیذوا بالله من شرّهم اولئک یفتح الله علی ایدیهم الدین و یکونون سببا لامرنا

یعنی حج بگذارید پیش از اینکه از حج گذاردن منع کرده شوید بواسطه ناایمنی اطراف و جوانب بیابان یعنی پیش از آنکه بیابان از شدت فتنه طرف آن خوفناک شد با که نتوان رفت یا اینکه بنابر نسخه دیگر البرّجانیه باشد که آن معرّب بریتانیا یعنی روسیها وانگلیسها باشند که صنفی از غربیها باشند که چه معنای اوّل اَولی و اقرب است بدلیل بعض از اخبار دیگر بقرینه جمله و البحر راکبه یعنی دریا هم راکب خود را از رفتن بحج منع کند حج بگذارید پیش از اینکه مسجدیکه در عراق میان نخلها و نهرها ساخته شده خراب

شود که مراد از آن مسجد براثا باشد که در میان بغداد و کاظمین واقع است و قبلاً در
عدا د اخبار نبویه در جزء اول و اخبار علویه در جزء دوم این کتاب شرح داده شد و
حج بگذارید پیش از آنکه درخت سدریکه در بغداد بالای ریشه های نخل است که مریم علیها
السلام رطب تازه از آن چید در آن وقت منع میکنند رفتن حج را و کم میشود میوه ها و شهرها
محدود شود و مبتلا بگرانی خوار و بار و نرخها و جور و ستم سلطان خواهید شد و ظاهر
شود در میان شما ستمگری و دشمنی با بلاء و وباء و گرسنگی و سایه بیند از دشمنان اقسام
از همه گرانیهای زمین پس وای بر شما ای اهل عراق وقتیکه پرچمهای خراسان بسوی شما
بیاید و وای بر اهل ری که مراد طهران باشد از ترک که شوروبها با چینیها باشند و وای بر اهل
عراق از ری وای بر ایشان پس وای بر ایشان از ثط سدیر گفت گفتم ایمولای من ثط
کیست فرمود گروهی هستند که گوشهای ایشان مانند گوشهای موش کوچک بارزداست و
لباسهای ایشان آهنی است و سخن گفتن ایشان مانند سخن گفتن شیاطین است حدقه های
چشمهای ایشان کوچک است و صورتهاشان صاف و بیمو است پناه ببرید بخدا از شر ایشان
خدا بدست این جماعت دین خود را گشایش دهد و ایشان سبب شوند برای امر ما یعنی ظهور
مهدی علیه السلام

٤٢٩ حدیث شصت و چهارم

وافی مجلد سوم کتاب روضه ص ١١٨ از روضه کافی بسند خود از حمران روایت کرده که گفت قال
ابو عبد الله علیه السلام و ذکر هؤلاء عنده و سوء حال الشیعة عندهم فقال انی سرت مع ابی جعفر
المنصور و هو فی موکبه و هو علی فرس و بین یدیه خیل و من خلفه خیل و انا علی حمار الی جانبه

فقال لی یا ابا عبد اللہ قد کان ینبغی لک ان تفرح بما اعطانا اللہ من القوۃ وفتح لنا من العز
ولا تخبر الناس انک احق بھذا الامر منا واھل بیتک فتغرینا بک وبھم قال فقلت ومن رفع
الیک ھذا عنی فقد کذب فقال لی اتحلف علی ما تقول قال فقلت ان الناس سحرۃ یعنی یحبون
ان یفسدوا قلبک علی فلا تمکنھم من سمعک فانا الیک احوج منک الینا فقال لی تذکر یوم
سألتک ھل لنا ملک او تراہ لنا فیھا فقلت نعم طویل عریض شدید فلا تزالون فی مھلۃ من امرکم
وفسحۃ من دنیاکم حتی تصیبوا منا دما حراما فی شھر حرام فی بلد حرام فعرفت انہ قد حفظ الحدیث
فقلت لعل اللہ ان یکفیک فانی لم اخصک بھذا وانما ھو حدیث رویتہ ثم لعل غیرک من اھل بیتک
یتولی ذلک فسکت عنی فلما رجعت الی منزلی اتانی بعض موالینا فقال جعلت فداک واللہ لقد رأیتک
فی موکب ابی جعفر وانت علی حمار وھو علی فرس وقد اشرف علیک یکلمک کانک تحتہ فقلت بینی و
بین نفسی ھذا حجۃ اللہ علی الخلق وصاحب ھذا الامر الذی یقتدی بہ وھذا الآخر یعمل بالجور
ویقتل اولاد الانبیاء ویسفک الدماء فی الارض بما لا یحب اللہ وھو فی موکبہ وانت علی حمار
فدخلنی من ذلک شک حتی خفت علی دینی ونفسی قال فقلت لو رأیت من کان حولی وبین یدی
ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی من الملائکۃ لاحتقرتہ واحتقرت ما ھو فیہ فقال الآن سکن
قلبی ثم قال الی متی ھؤلاء یملکون او متی الراحۃ منھم فقلت الیس تعلم ان لکل شیء مدۃ قال بلی
فقلت ھل ینفعک علمک ان ھذا الامر اذا جاء کان اسرع من طرفۃ العین انک لو تعلم حالھم عند
اللہ تعالی وکیف ھی کنت لھم اشد بغضا ولو جھدت او جھد اھل الارض ان یدخلوھم فی اشد
ما ھم فیہ من الاثم لم یقدروا فلا یستفزنک الشیطان فان العزۃ للہ ولرسولہ وللمؤمنین ولکن

المنافقین لا یعلمون الا نعلم من انتظر امرنا وصبر علی ما یری من الاذی والخوف وهو غدا
فی زمرتنا

یعنی فرمود ابو عبد الله علیه السلام ویاد کرده شد آن گروه یعنی بنی عباس در نزد او و یکی حال شیعیان در نزد ایشان پس فرمود که من سیر کردم با ابجعفر منصور واو در میان سواران و لشکریان از استر خود بر اسبی سوار بود و سواران از پیش رو و عقب سر او در حرکت بودند و من بر خری سوار بودم در پهلوی او پس بمن گفت ای ابا عبد الله سزاوار است که تو خوشحال باشی بر آنچه از توانائی و قوتی که خدا بما عطا کرده و فتح و غلبه ای که بما داده و خبر نده مردم را که تو سزاوارتری باین امر یعنی خلافت و اهل بیت تو از ما تا ما را بجوذت و ایشان مهربان کنی فرمود پس گفتم کسی که این خبر را از من بشما داده دروغ گفته است گفت آیا قسم میخوری بر آنچه که میگوئی گفتم مردم جادوگرند میخواهند فاسد کنند دل تو را با من پس ممکن نکن از اینکه بشنوی این حرفها را از ایشان زیرا که ما بتو محتاج تریم از تو بما پس بمن گفت که یاد داری روزی را که از تو پرسیدم آیا برای ما ملک وسلطنتی هست و میبینی روزی را که ما صاحب ملک شده باشیم گفتی آری ملک طولانی پر پهنائی بسیار سخت و همیشه مهلت داده میشوید در خلافت و سلطنت خودتان و دنیای شما در گشایش است تا اینکه بریزید از ما خون حرامی را در ماه حرامی در شهر حرامی (اشاره بکشتن نفس زکیه است در مسجد الحرام پانزده روز پیش از ظهور قائم علیه السلام در میان رکن و مقام) پس دانستم که حدیث را حفظ کرده است گفتم امید است که خدا باز دارد تو را زیرا که من خصوصیت ندادم تو را باین کار و این حدیثی است که من روایت کردم اما شاید غیر تو از خانواده تو این کار را بکند پس ساکت شد از خشمی که بر من داشت

یا از سخن گفتن با من پس چون برگشتم بمنزل خود بعضی از دوستان من آمدند بنزد من و
گفت فدایت شوم بذات خدا قسم است که دیدم تو را در موکب ابی جعفر که بر خری سوار بودی
و او بر اسبی سوار بود و مشرف و مستولی بر شما بود با تو سخن میگفت و تو زیر دست او
بودی پس در پیش نفس خود گفتم که این حجت خدا است بر خلق و صاحب امر خلافت است
که بر او اقتداء کرده میشود و آن دیگری یعنی منصور ستمگری کار میکند و میکشد فرزندان
پیغمبران را و خونهای بناحق در روی زمین میریزد بنحویکه خدا دوست نمیدارد و
تو ولی امام صادق که حجت خدائی. بر خری سواری و او در میان موکب خود است پس
شکی در دل من وارد شده تا اندازه ایکه بر دین و جان خودم ترسیدم فرمود حضرت پس
گفتم که اگر میدیدی کسانیرا که در اطراف و مقابل رو و پشت سر و طرف راست و چپ من
بودند از فرشتگان او را و موکب او که در آن است حقیر و کوچک میدیدی پس گفت حالا
دل من قرار گرفت پس گفت تا کی این گروه یعنی بنی عباس مالک ملک نیز با راحتی و خوشی
چه وقت است از شر ایشان پس گفتم آیا نمیدانی که هر چیزی مدتی دارد گفت چرا
گفتم آیا نفع میدهد تو را دانستن تو که این امر وقتی آمد سرعت آن بیشتر از بهم زدن چشم
است اگر بدانی حال ایشانرا نزد خدای تعالی که چگونه است بغض تو در حق ایشان سخت تر
خواهد شد و اگر بکوشی تو با کوشش کنند همه اهل زمین که ایشانرا وارد کنند در چیزی از
گناه که سخت تر از این گناهی که در آنند باشد نمیتوانند پس سبک و خوار نکند و از جا نکند
و از دین بیرون نکند تو را شیطان زیرا که غلبه مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است

ولیکن منافقان نمیدانند اینان انتہای کسی کہ منتظر امر ما باشد وصبر کند بر انچہ کہ
میبیند از اذیت وترس او فردا در زمرہ ما ال محمد خواہد بود

فاذا رأیت الحق قد مات وذهب اهله ورأیت الجور قد شمل البلاد ورأیت
القرآن قد خلق واحدث فیه ما لیس فیه ووجه علی الاهواء ورأیت الدین قد
انکفئ کما ینکفئ الماء الاناء ورأیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق ورأیت
الشر ظاهرا لا ینهی عنه ویعذر اصحابه ورأیت الفسق قد ظهر واکتفی الرجال
بالرجال والنساء بالنساء ورأیت المؤمن صامتا لا یقبل قوله ورأیت الفاسق
یکذب ولا یرد علیه کذبه وفریته ورأیت الصغیر یستحقر بالکبیر (یحقر الکبیر خ ل) و
رأیت الارحام قد تقطعت ورأیت من یمتدح بالفسق یضحک منه ولا یرد علیه
قوله ورأیت الغلام یعطی ما تعطی المرأة ورأیت النساء یتزوجن بالنساء ورأیت
الثناء قد کثر ورأیت الرجل ینفق المال فی غیر طاعة الله فلا ینهی ولا یؤخذ علی یدیه
ورأیت الناظر یتعوذ بالله مما یری المؤمن فیه من الاجتهاد ورأیت الجار
یؤذی جاره ولیس له مانع ورأیت الکافر فرحا لما یری من المؤمن مرحا
لما یری فی الارض من الفساد ورأیت الخمور تشرب علانیة ویجتمع علیها من
لا یخاف الله عز وجل ورأیت الامر بالمعروف ذلیلا ورأیت الفاسق فیما لا
یحب الله قویا محمودا ورأیت اصحاب الآیات یحقرون (الآثار یحقرون خ ل)

هفتم بخش در اخبار صادقه

ويحتقر من يحبّهم ورأيت سبيل الخير منقطعًا وسبيل الشرّ مسلوكًا ورأيت بيت
الله قد عطّل ويؤمر بتركه ورأيت الرجل يقول ما لا يفعله ورأيت الرّجال
يتسمّنون للرّجال والنّساء للنّساء ورأيت الرجل معيشته من دبره ومعيشة
المرأة من فرجها ورأيت النّساء يتّخذن المجالس كما يتّخذها الرّجال

يعني پس وقتيكه ديدي حقّ مُرد واهل حق رفتند وقتيكه تمام شهرها را
جور وستم فرو گرفت وديديكه قرآن كهنه شد يعني بر آن عمل كرده نشد واحداث
كردند در آن چيز را كه در آن نيست وبرأيها توجيه كرده شد وديديكه دين
سرنگون شد همچنانكه ظرف آب سرنگون شود وديديكه اهل باطل بر اهل حق
بلندي جستند وديديكه شرّ وبدي آشكار شد وكسي از آن نهي وجلوگيري
نكند وصاحبان شرّ عذرخواهي كرده شوند وديديكه فسق آشكارا شد ومردها
در فسق وفجور بمردها اكتفا كردند وزنها بزنها يعني لواط وسحق درميان شايع
شد وديديكه مؤمن ساكت است واگر سخن گويد سخن او را نپذيرند وديديكه
فاسق دروغ گويد وكسي دروغ وافتراء او را بر او رد نكند وديديكه كوچكها
بزرگانرا حقير وناچيز شمرند وديديكه خويشاوندي‌ها بريده شد وديديكه
كسيكه بفسق مدح كرده شود از جهة او خنده كرده شود واو را ردّ نكنند و
ديديكه پسر بدهد آنچه را كه زن ميدهد يعني لواط وديديكه زنها باهم جفت

شوند یعنی برای مساجد و دید یکه ثنا و مدح گفتن بسیار شد و دید یکه
مرد مال را در غیر طاعت خدا یعنی در راه معصیت انفاق کند و کسی او را نهی
نکند و دست او را نگیرد و دید یکه بیننده پناه میبرد بخدا از انچه که از مؤمن
میبیند از کوشش در طاعت و بندگی کردن و دید یکه همسایه همسایه خود را آزار
کند و کسی او را منع نکند و دید یکه کافر خوشحال و شاد شود از انچه که در
مؤمن میبیند از جهة فساد یکه در روی زمین واقع میشود و دید یکه مسکرات
آشکارا آشامیده شود و مردم بر آشامیدن ان جمع شوند از کسانیکه از خدای
عز وجل نمیترسند و دید یکه امر بمعروف کننده ذلیل شد و دید یکه فاسق در
کردن کارها یکه خدا دوست نمیدارد توانا و ستایش کرده شد و دید یکه اصحاب
آیات یعنی اهل قرآن و یا اصحاب آثار یعنی اهل احادیث در نظر مردم حقیر و کوچک
شدند و کسانیکه هم که ایشانرا دوست میدارند کوچک شدند و دید یکه راه خیر
بریده شد و راه شر بیموده شد و دید یکه خانه خدا معطل ماند و کسی بحج نرود
و مردم بنرفتن حج امر کرده شوند و دید یکه مرد بانچه که میگوید نکند و دید
که مردها خود را فربه کنند برای فجور با مردها و زنها نیز برای فجور با زنها و دید
که گذران و معیشت مرد از دبر او یعنی لواط دادن او باشد و گذران و معیشت
زن از فرج او یعنی زنا دادن باشد و دید یکه زنها مانند مردها مجلسها گیرند

ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر واظهروا الخضاب وامتشطوا كما تمتشط
المرأة لزوجها واعطوا الرجال الاموال على فروجهم وتنوفس في الرجل وتغاير عليه
الرجال وكان صاحب المال اعز من المؤمن وكان الربا ظاهرا لا يعير وكان الزنا يمتدح
به النساء ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال ورأيت اكثر الناس وخير بيت
من يساعد النساء على فسقهن ورأيت المؤمن محزونا محتقرا ذليلا ورأيت البدع و
الزنا قد ظهر ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور ورأيت الحرام يحلل ورأيت
الحلال يحرم ورأيت الدين بالرأي وعطل الكتاب واحكامه ورأيت الولاة يقربون
اهل الكفر ويباعدون اهل الخير ورأيت الولاة يرتشون في الحكم ورأيت الولاية
قبالة لمن زاد (ازادیہ) ورأيت ذوات الارحام ينكحن ويكتفي بهن ورأيت الرجل
يقتل على المظنة ويتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله ورأيت الرجل
يعير على اتيان النساء ورأيت الرجل ياكل من كسب امرأته من الفجور يعلم ذلك و
يقيم عليه ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل ما لا يشتهي وتنفق على زوجها و
رأيت الرجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدني من الطعام والشراب ورأيت
الايمان بالله عز وجل كثيرة على الزور ورأيت الفساد قد ظهر ورأيت الشراب يباع
ظاهرا ليس عليه مانع ورأيت النساء يبذلن انفسهن لاهل الكفر ورأيت الملاهي
قد ظهرت يمر بها لا يمنعها احد احدا ولا يجترئ احد على منعها ورأيت الشريف

یسید له الذی یخاف سلطانه ورأیت اقرب الناس الی الولاۃ من یمتدح بشتمنا اهل البیت ورأیت من یحبنا یزور ولا یقبل شهادته ورأیت الزور من القول یتنافس فیه ورأیت القرآن قد ثقل علی الناس استماعه وخفت علی الناس استماع الباطل ورأیت الجار یکرم الجار خوفا من لسانه ورأیت الحدود قد عطلت وعمل فیها بالاهواء ورأیت المساجد قد زخرفت ورأیت اصدق الناس عند الناس المفتری المکذب ورأیت الشر قد ظهر والسعی بالنمیمة ورأیت البغی قد فشا ورأیت الغیبة تستملح و یبشر بها الناس بعضهم بعضا ورأیت طلب الحج والجهاد لغیر الله

یعنی و دید یکه صفت زنی در پسران عباس ظاهر شد وخضاب کردن را ظاهر کردند وگیسوان خود را شانه زنند همچنانیکه زن برای شوهرش گیسوان خود را شانه میزند وبمردان مالها دهند برای فرجها شان یعنی تا با ایشان لواط و زنا کنند و رغبت کرده شود در مردها برای فجور کردن با ایشان غیرت کشیده شود وصاحب مال عزیز تر از مؤمن شود ومعامله ربا آشکار شود و توبیخ و ملامت کرده نشوند و زنها را به زنادادن مدح کنند ودید یکه مرئه یعنی زن شوهر خود را بکار بگیرد برای لواط کردن با مردها ودید یکه بیشتر از مردمان وبهتر خانه آنیست که مساعدت کنند برای فاسق شدن زنان و دیدی مؤمن را که محزون وخوار وذلیل باشد ودید یکه بدعت گذاردنها و زنا آشکار اشد و دید یکه مردمان مهیا شدند برای شهادت دروغ دادن و دید یکه حرام حلال کرده شود و دید یکه حلال حرام کرده شود ودیدی که

احکام دین را تبدیل برای کنند و قرآن و احکام آن معطل مانند یعنی بر آن عمل نکنند و
دیدیکه حکّام و کارکنان آن اهل کفر را بخود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود دور کنند و
دیدیکه حکّام در حکم رشوه گیرند و دیدیکه حکومت را بکسی دهند که رشوه زیاد تر دهد
و دیدیکه با محرمهای خود نکاح کنند و بر اینها اکتفا کنند و دیدیکه مرد بمظنّه دیگان
کشته شود و دیدیکه مرد بر سر بحور کردن با مرد غیرت کشد و مال و جانش را در راه
او بذل کند و دیدیکه مرد سرزنش کرده شود بعلّت پیش زن رفتن و یا او جمع شدن
و دیدیکه مرد از کسب زن خود بزنا دادن روزی خورد و بداند که زنش این عمل را دارد
و بر آن ایستادگی داشته باشد و دیدیکه زن چیره و ناچار کند شوهر خود را و عمل
کند بچیزیکه شوهرش نمیخواهد و نفقه بشوهر خود دهد و دیدیکه مرد زن و کنیز خود
خود را کرایه دهد و راضی شود بچیز پستی از خوردنی و آشامیدنی و دیدیکه
ایمان بخدای عزّوجل بسیار شود بدروغ و دیدیکه فساد آشکارا شود و دیدی
که شراب آشکارا فروخته شود و کسی منع از آن نکند و دیدیکه زنها خود شانرا
بکفّار بذل کنند و دیدیکه آلات لهو آشکار شود بحویکه مردم بگذرند بر آن
و کسی کسی را منع نکند و جرئت نکند که از آن منع کند و دیدیکه شریف و سیّد
را ذلیل کند کسی که از سلطه و قدرت او میترسد و دیدیکه مقرّب ترین مردمان
در نزد حکّام و ولات کسی است که مدح کرده شود بدگویی کردن از ما اهل بیت
و دیدیکه کسی که ما را دوست میدارد با او تزویر کرده شود و گواهی او را نپذیرند

و دید یکه در دروغ گفتن رغبت کرده شود و دید یکه شنیدن قرآن برگوشهای
مردم گران آید و شنیدن باطل برگوشهای مردم سبک آید و دید یکه همسایه
همسایه را اکرام کند از ترس زبانش و دید یکه حدود الهیه معطل شد و در آن
بهواهای نفس عمل کرده شود و دید یکه مسجدها زینت کرده شد و دیدی که
راستگوترین مردم اشخاص افتراء بندنده و تکذیب کننده باشند و دید یکه شر و بدی
ظاهر و پیش ظالم بنمامی و سخن چینی سعایت کرده شد و دید یکه ستمگری و بعیفتی
و زنا زیاد شد و دید یکه عیب گوئی کردن در پشت سر مردم ملیح و نمکین شد و مژده
میدهند بران بعضی از مردم بعضی دیگر را و دید یکه طلب کردن حج برای غیر خدا شد
و رأیت السلطان یذل للکافر المؤمن و رأیت الخراب قد ادیل من العمران و
رأیت الرجل معیشته من بخس المکیال و المیزان و رأیت سفك الدماء یستخف بها
و رأیت الرجل یطلب الریاسة لغرض الدنیا و یشهر نفسه بخبث اللسان لیتقی
و تسند (تستند) الیه الامور و رأیت الصلوة قد استخف بها و رأیت الرجل عنده
المال الکثیر لم یزکه منذ ملکه و رأیت المیت ینشر من قبره و یؤذی و یباع اکفانه
و رأیت الهرج قد کثر و رأیت الرجل یمسی نشوان و یصبح سکران لا یهتم بما الناس فیه
و رأیت البهائم تنکح و رأیت البهائم تفرس بعضها بعضا و رأیت الرجل یخرج الی
مصلاه و لیس علیه شیء من ثیابه و رأیت قلوب الناس قد قست و جمدت اعینهم
و ثقل الذکر علیهم و رأیت السحت قد ظهر یتنافس فیه و رأیت المصلی انما یصلی

لیراه الناس والفقیه یتفقه لغیر الدین یطلب الدنیا والریاسة ورأیت الناس
مع من غلب ورأیت طالب الحلال یذم ویعیر وطالب الحرام یمدح ویعظم ورأیت
الحرمین یعمل فیهما بما لا یحب الله ولا یمنعهم مانع ولا یحول بینهم وبین العمل القبیح
احد ورأیت المعازف ظاهرة فی الحرمین ورأیت الرجل یتکلم بشیء من الحق و
یامر بالمعروف وینهی عن المنکر فیقوم الیه من ینصحه فی نفسه فیقول هذا عنک موضوع
ورأیت الناس ینظر بعضهم الی بعض ویقتدون باهل الشر (الشرور) ورأیت
مسلک الخیر وطریقه خالیا لا یسلکه احد ورأیت کل عام یحدث فیه من البدعة
والشر اکثر مما کان ورأیت الخلق والمجالس لا یتابعون الا الاغنیاء ورأیت
المحتاج یعطی علی الضحک به ویرحم لغیر وجه الله ورأیت الآیات فی السماء فلا
یفزع لها احد ورأیت الناس یتسافدون کما تسافد البهائم ورأیت الرجل ینفق
الکثیر فی غیر طاعة الله ویمنع الیسیر فی طاعة الله ورأیت العقوق قد ظهر واستخف
بالوالدین وکانا من اسوء الناس حالا عند الولد ویفرح بان یفتری علیهما

یعنی و دیدی که سلطان برای خاطر کافر مؤمن را ذلیل و خوار کند و دیدی
کہ خرابی بر آبادی غلبه پیدا کند و دیدی که مرد معیشت او از کم فروشی در کیل و
وزن باشد و دیدی که در ریختن خونها استخفاف شود و دیدی که مرد طلب ریاست
کند برای دنیا و مشهور کند خود را بد زبانی تا مردم از او بترسند و کارها بر او مستند
شود و دیدی که بنماز استخفاف کرده شد و دیدی که مرد نزد او مال بسیار است

وازانوقتیکه مالك شده زکوة انزانداده است ودیدی مرده واکر بیرون آورده شود از قبرش واذیت کرده شود وکفنهای او فروخته شود ودیدیکه آدم کشتن بنا حق بسیار شد ودیدیکه مرد روز را شب میکند در حالت مستی وشب را صبح میکند در حالت مستی واهتمام ندارد بانچه مردم دراانند ودیدیکه چهارپایان نکاح کرده شوند یعنی مردان باحیوانات وطی کنند ودیدیکه بعضی ازحیوانات بعض دیگر را پاره کنند ودیدیکه مردم میرود درجای نمازخود وبرمیگردد درحالتیکه چیزی ازجامه های او بااو نیست یعنی جامه های اورا دزدیده اند ودیدیکه دلهای مردم سخت شد واشك چشمهای ایشان خشك شد ویاد خدا کردن برایشان گران شد ودیدیکه خوردن حرام درایشان ظاهر شد وبخوردن آن راغب شدند ودیدیکه نمازگذار برای نمایش دادن بمردم نماز گذارد ودیدیکه فقیه فقه را برای غیر دین یادگرفت بلکه برای دنیا طلبی وریاست باشد ودیدیکه مردم با هرطرفی که غلبه است بران طرف میل کنند ودیدیکه طلب کننده حلال مذمت کرده شود واورا ملامت وسرزنش کنند ودیدیکه طلب کننده حرام مدح کرده شود واورا بزرك شمارند ودیدیکه درمکه ومدینه عمل کنند بچیزیکه خدا دوست نمیدارد وکسی نباشد که آنهارا منع کند ومیان ایشان وکار زشتشان احدی مانع نشود ودیدیکه انواع سازها ونوازها در مسجد الحرام ومسجد مدینه ظاهر شود ودیدیکه اگر مردی بچیزی ازحق سخن گوید کسی برخیزد وپیش نفس خود چنین پندارد که اورا

نصیحت میکند میگویند این تکلیف از تو برداشته شده و دیدیکه مردم بعضی بعض دیگری نگاه کنند و برا اهل شر و بدیها اقتدا کنند و دیدیکه راه خیر و خوبی خالی ماند وکسی در ان راه نرود و دیدیکه بمرده استهزاء کنند وکسی برای او فزع نکند و دیدیکه در هر سالی بدعت تازه ای گذارده شود و شر و بدی بیشتر از انکه بود باشد و دیدیکه مردمان و اهل مجالس متابعت از ثروتمندان کنند و دیدیکه بمحتاج برای خدا چیزی داده نشود بلکه برای خندیدن و غیر از جهت خدائی داده شود و دیدیکه ایات و نشانه های اسمانی که علامت عذابست ظاهر شود واحدی نترسد از انها و فزع نکند و دیدیکه مردم مانند چهارپایان روی یکدیگر روند وکسی از ترس مردم انکار منکری نکند و دیدیکه مرد انفاق کند مال بسیار را در غیر طاعت خدا و کمی از ان را در راه خدا انفاق نکند و دیدیکه نافرمانی کردن فرزندان نسبت بپدران و مادران خود و ازار کردن بایشان زیاد شود و پدران و مادران خود را سبک و خوار کنند و انها نزد فرزندان از حیث حال بدترین مردم باشند و فرزند خوشحال شود باینکه افترائی به ایشان بسته شود

وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ قَدْ غَلَبْنَ عَلَى الْمُلْكِ وَغَلَبْنَ

عَلى كُلّ امرٍ وَلا يُؤتى الّا ما لهنّ فيه هوى وَرَأيتَ الرّجلَ يفتري عَلى ابيه وَيدعو على والديه ويفرح بموتهما وَرأيتَ الرّجلَ اذا مرّ به يوم وَ لم يكسب فيه الذنبَ العظيم من فجورٍ او بخسِ مكيالٍ او ميزانٍ او غشيانِ حرامٍ

او شرب مسكر كئيبا حزينا يحسب ان ذلك اليوم عليه ضيعة من عمره ورأيت السلطان يحتكر الطعام ورأيت اموال ذوي القربى تقسم في الزور ويتقامر بها ويشرب بها الخمور ورأيت الخمر يتداوى بها وتوصف للمريض ويستشفى بها ورأيت الناس قد استووا في ترك الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدين به ورأيت رياح المنافقين واهل النفاق دائمة ورياح اهل الحق لا تحرك ورأيت الاذان بالاجر والصلوة بالاجر ورأيت المساجد محتشية ممن لا يخاف الله مجمعون فيها للغيبة واكل لحوم اهل الحق ويتواصفون فيها شراب المسكر ورأيت السكران يصلي بالناس فهو لا يعقل ولا يشان بالسكر واذا سكر اكرم واتقى وخيف وترك لا يعاقب ولا يعذر بسكره ورأيت من اكل اموال اليتامى يحدث بصلاحه ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما امر الله ورأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لاهل الفسوق والجرئة على الله يأخذون منهم ويخلونهم وما يشتهون ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر ورأيت الصلوة قد استخف باوقاتها ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله وتعطى لطلب الناس ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم لا يبالون بما اكلوا وبما نكحوا ورأيت الدنيا مقبلة عليهم ورأيت اعلام الحق قد درست فكن على حذر واطلب من الله عز وجل النجاة واعلم ان الناس في سخط الله عز وجل وانما يمهل لهم لامر يراد بهم فكن مترقبا واجتهد ليراك الله

تعالی فی خلاف ما هم علیه فان نزل بهما العذاب وکنت فیهم عجلت الی رحمة الله وان اخرت لتبلوا وکنت قد خرجت مما هم فیه من الجرأة علی الله تعالی واعلم ان الله لا یضیع اجر المحسنین

یعنی ودید یکه زنها بر ملک غالب شدند وبر هر امری غالب شدند وبجا آورده نشود مگر آنچه میل وخواهش آنها است ودید یکه مرد بر پدر خود دروغ بندد ودر حق پدر ومادر خود نفرین کند وبمرگ آنها خوشحال شود ودید یکه مرد اگر یکی روز بر او بگذرد ودر آن روز گناه بزرگی نکند از فجور یا کم فروشی در کیل یا وزن یا مجامعت کردن حرام یا آشامیدن مسکر محزون وافسرده باشد وچنین پندارد که این روز از عمرش ضایع شده ودید یکه سلطان احتکار کرد خوردنیها را ودید یکه مالهای خویشاوندان پیغمبر را در باطل قسمت کنند وبآن قماربازی کنند وشرابها بیاشامند ودید یکه بمسکرات مداوا شود وآنرا از برای مریض توصیف وتعریف کنند وبآن استشفاء کرده شود ودید یکه مردم در امر بمعروف ونهی از منکر با هم یکسان شدند ومتدین بآن نشدند یعنی آنرا ترک کردند ودیدی که باد بر پرچم منافقین بوزد وپرچم اهل نفاق دائم در جنبش باشد واهل حق بر پرچمشان بادی نوزد وحرکت نکند ودید یکه اذان گفتن ونماز خواندن به اجرت ومزد باشد ودید یکه مساجد پر شود از کسانیکه از خدا نترسند وبرای غیبت کردن وعیب گوئی از یکدیگر در آنجاها جمع شوند وگوشت اهل حق را بغیبت کردن بخورند

ودر آنجا تعریف وتوصیف از مسکرات کنند ودیدیکه مست نماز بگذارد با مردم وحال آنکه عقل او بعلت مستی زائل شده باشد ومستی را چیزی نگیرد وچون مست شود گرامی تر باشد ومردم از او بترسند واو را بحال خود گذارند وعقوبت نکنند و او هم عذرخواهی از مستی خود نکند (یا بنابر نسخه دیگر لا یعزّر بسکره یعنی تعزیر کرده نشود بسبب مستی او) ودیدی کسیکه مالهای یتیمها را بخورد واو را صالح دانند وصلاحیت او را برای یکدیگر حدیث کنند ودیدیکه قاضیها ودادستانها بخلاف آنچه که خدا گفته حکم کنند ودیدیکه ولاة وحکام برای طمع خیانتکاران را امین خوانند ودیدی که هیئت حاکمه میراث را برای اهل فسق وفجور وضع کردند وبر خدا جرئت کرده میگیرند ارث را وبر خود حلال میدانند وآنچه که خواهش ومیل آنها است انجام میدهند ودیدی که بالای منبرها امر بتقوی وپرهیزکاری کنند مردم را وخود گویندگان بگفته های خود عمل نکنند ودیدیکه وقتهای نماز را سبک شمارند یعنی اعتنائی بشأن اوقات نماز خود ندارند ونمازهای خود را تا وقت نماز تنگ نشود نخوانند ودیدیکه بشفاعت صدقه دهند نه برای خدا بلکه بطلب کردن مردم صدقه دهند ودیدیکه برای شکمهای خود همت گماشتند وبرای فرجهای خود وباکی ندارند از آنچه که میخورند وآنچه را که نکاح میکنند ودیدیکه دنیا بر ایشان رو آورد ودیدیکه نشانه های حق کهنه ومندرس شد پس در چنین هنگامی بترس واز خدا بخواه نجات را وبدانکه در آنحال مردم مشمول سخط وغضب خدای عزّ وجلّ میباشند وجز این نیست که خدا بر ایشان

مهلت میدهد برای امری که اراده کرده پس منتظر باش و کوشش کن که ببیند نور خدای
تعالی در خلاف آنچه که ایشان بر آنند پس اگر بر ایشان عذابی نازل شد و تو در میان
ایشان باشی شتاب کرده ای برحمت خدا و اگر باقی ماندی برای آنست که امتحان و
آزموده شوی و بیرون رفته ای از آنچه که ایشان در آنند از جهت جرئت کردن بر خدای
تعالی بدرستیکه خدا ضایع نمیکند اجر و مزد نیکوئی کنندگان را

۶۵ حدیث شصت و پنجم

عقائد الایمان در شرح دعای عدیله تالیف عالم ربانی مرحوم ملا حبیب الله کاشانی ره
ص ۶۹ در ضمن بیان حقیقت اسلام گفته که در حدیث وارد است که زمانی بر امت بیاید
که از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز درسی باقی نماند و در بعضی از
کتب است که شخصی از صحت این حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد حضرت
فرمود صحیح است عرض کرد که آیا من در آن زمان خواهم بود فرمود نه ولکن شبیه آن زمان
را خواهی دید راوی گفت که چند روزی گذشت که عبورم بصحرائی افتاد تشنگی بر من
غالب شد بستانی بنظرم آمد در غایت خضرت و نضارت چون نزدیک شدم در آن
درختهای پر میوه ای مشاهده کردم که بسیار با طراوت و حسن منظر بود یکی از آن
میوه ها را چیده چون پاره کردم پر از کرم بود میوه دیگری چیدم چنین بود متحیر
گشتم ناگاه مرغان چندی دیدم در کمال خوش ترکیبی ولکن بر سر مرداری نشسته از آن

میخورند حیرت من زیاده شد ناگاه سیلی عظیم جاری دیدم که تمام آبش گل آلود بود
و نهنگ عظیمی آمد و تمام آن سیل را نوشید و در عقب آن نهنگ ماهیان بزرگی
بودند که آنچه از آن نهنگ زیاد میآمد مینوشیدند و در عقب ماهیان بزرگ
ماهیان کوچکی بودند که آنچه آب که از ماهیان بزرگ زیاد میآمد مینوشیدند من
در عجب شدم و خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه را
دیده بودم عرض کردم فرمود این میوه ها شبیه اهل آن زمان است که در ظاهر مؤمن
و در باطن کافر و منافقند و آن مرغها شبیه علمای آن زمانست و آنها که اموال
یتیمان و امانت مردمان و رشوه محتاجان است و آن سیل گل آلود مالهای
حرام آن زمان است و آن نهنگ پادشاه آن عصر است و آن ماهیان بزرگ امراء
و وزراء و ماهیان کوچک رعیت آن پادشاهند که این جمله مال حرام خواهند
خورد آنچه از پادشاه زیاد آید نصیب امراء و وزراء است و آنچه از آنها زیاد
آید نصیب سائر مردمان خواهد بود

حدیث شصت و ششم ۳۱

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ خلاد صائغ از آنحضرت روایت کرده که فرمود السفیانی لا بد
منه و لا یخرج الا فی رجب فقال له رجل یا ابا عبد الله اذا خرج فما حالنا قال
اذا کان ذلک فالینا یعنی ناچار است از اینکه سفیانی خروج کند یعنی پیش از قیام
قائم علیه السلام و خروج نمیکند مگر در ماه رجب پس مردی عرض کرد یا ابا عبد الله

وقتیکه بیرون امد پس حال ما چگونه خواهد بود فرمود وقتی چنین شد باید بسوی ما

۴۳۲ حدیث ششصد و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۶۴ مسنداً از هشام بن سالم از انحضرت روایتکرده که فرمود

اذا استولی السفیانی علی الکور الخمس فعدوا له تسعة اشهر وزعم هشام ان الکور

الخمس دمشق و فلسطین و الاردن و حمص و حلب

یعنی زمانیکه استیلاء یافت سفیانی بر شهرهای پنجگانه پس شماره کنید نه ماه را

یعنی مدت استیلاء او نه ماه زیادتر نمیشود و هشام گمان کرده که ان پنج شهر دمشق

و فلسطین و اردن و حمص و حلب است

۴۳۳ حدیث ششصد و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۶۵ مسنداً از ابی بصیر از انحضرت روایتکرده که فرمود لما التقی

امیر المؤمنین صلی الله علیه و اله و اهل البصرة نشر الرایة رایة رسول الله صلی الله علیه

و اله فتزلزلت (فتزلزلت ظ) اقدامهم فما اصفرت الشمس حتی قالوا امنا یا بن ابیطالب

فعند ذلك قال لا تقتلوا الاسراء ولا تجهزوا علی جریح (الاسری و تجهزوا الجرحی ظ)

ولا تتبعوا مولیا و من القی سلاحه فهو امن و من اغلق بابه فهو امن و لما کان

یوم صفین سألوه نشر الرایة فابی علیهم فتحملوا علیه بالحسن و الحسین علیهما السلام و

عمار بن یاسر رضی الله عنه فقال للحسن یا بنی ان للقوم مدة یبلغونها وان هذه رایة

لا ینشرها بعدی الا القائم صلوات الله علیه

یعنی چون امیر المؤمنین علیه السلام ثلاقی کرد با اهل بصره و باز کرد پرچم مخصوص که پرچم رسولخدا صلی الله علیه و آله بود قدمهای ایشان یعنی اهل بصره لغزید یا متزلزل شد پس آفتاب زرد نشد یعنی نزدیک غروب کردن نشد که گفتند ایمان آوردیم ای پسر ابی طالب در آنوقت فرمود اسیران را نکشید و مجروح را تجهیز نکنید و کسانیکه پشت کردند دنبال نکنید و کسیکه اسلحه خود را انداخت ایمن است و کسیکه داخل خانه شد و در را بروی خود بست ایمن است وچون روز صفین یعنی جنگ با معاویه و اصحابش روی داد از آنحضرت خواهش کردند که پرچم را باز کند آنحضرت ابا کرد حسن و حسین علیهما السلام و عمار یاسر رضی الله عنه را وادار کردند که واسطه باز کردن پرچم شوند بحسن علیه السلام فرمود که این گروه مدتی دارند که باید آنمدت برسد و برسند بر آن و این پرچم بعد از من باز نخواهد شد و باز نکند آنرا بعد از من مگر قائم صلوات الله علیه

۴۳۴ حدیث شصت و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۶۶ مسنداً از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یخرج القائم علیه السلام حتی یکون تکملة الحلقة (فی مثل الحلقة ج د) قلت وکم تکملة الحلقة قال عشرة آلاف جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره ثم یهز الرایة الغلبة ویسیر بها فلا یبقی احد فی المشرق ولا فی المغرب الا لعنها وهی رایة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزل بها جبرئیل یوم بدر ثم قال یا ابا محمد ما هی والله قطن ولا کتان ولا قز ولا حریر قلت فمن ای شیء قال هی من ورق الجنة نشرها

رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر ثم لفها و دفعها الی علی علیه السلام فلم تزل عند علی علیه السلام حتی اذا کان یوم البصرة نشرها امیر المؤمنین علیه السلام ففتح الله علیه ثم لفها و هی عندنا هناک لا ینشرها احد حتی یقوم القائم علیه السلام فاذا هو قام نشرها فلم یبق فی المشرق و المغرب احد الا لعنها و یسیر الرعب قدامها (و خلفها و امامها خ) شهرا و ورائها شهرا و عن یمینها شهرا و عن یسارها شهرا ثم قال یا ابا محمد انه یخرج موتورا غضبان اسفا لغضب الله علی هذا الخلق علیه قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله الذی علیه یوم احد و عمامته السحاب و درع رسول الله صلی الله علیه و آله السابغة و سیف رسول الله ذو الفقار یجرد السیف علی عاتقه ثمانیة اشهر یقتل هرجا فاول ما یبدء ببنی شیبة فیقطع ایدیهم و یعلقها فی الکعبة و ینادی منادیه هؤلاء سراق الله ثم یتناول قریشا فلا یاخذ منها الا السیف و لا یعطیها الا السیف و لا یخرج القائم حتی یقرء کتابان کتاب بالبصرة و کتاب بالکوفة بالبرائة من علی علیه السلام

یعنی بیرون نمی‌آید قائم تا وقتیکه حلقه یا مانند حلقه بکمیل شود گفتم عدد تکمیل حلقه چقدر است فرمود ده هزار نفر جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او است پس میجنباند پرچم غالب شونده را و سیر میکند با آن پس باقی نمیماند در مشرق و نه در مغرب مگر اینکه لعن میکنند او را و آن پرچم پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جبرئیل در روز بدر آنرا فرود آورد پس فرمود

ای ابا محمد نیست آن پرچم بذات خدا قسم از پنبه و نه کتان و نه ابریشم خام و نه ابریشم
تافته گفتم پس از چه چیز است فرمود از برگهای بهشت استکه باز کرد آنرا رسولخدا
صلی الله علیه و آله در روز بدر پس پیچید آنرا و بعلی علیه السلام داد و همیشه
در نزد علی بود تا روز بصره که باز کرد آنرا امیر مؤمنان علیه السلام و خدا
گشایش و فتح بر او داد پس پیچید آنرا و آن نزد ما است در آنجا احدی باز نمیکند آنرا
تا اینکه قیام کند قائم علیه السلام پس چون قیام کند باز میکند آنرا در آنحال
باقی نمیماند در مشرق و مغرب احدی مگر اینکه لعن میکند آن پرچم را و ترس
از پیش روی او سیر میکند بقدر یکماه راه و از پشت سر او بقدر یکماه و از طرف
راست او بقدر یکماه و از طرف چپ او بقدر یکماه پس فرمود ای ابا محمد بدرستیکه
بیرون میاید در حالیکه خون کشته خویش را یافته باشد و غضبناک باشد و متأسف
باشد بر این خلق که مورد غضب خدا واقع شده باشند و بر او است پیراهن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله آن پیراهنیکه در روز احد پوشیده بود و عمامه او را که سحاب نام دارد و زره رسولخدا
صلی الله علیه و آله را که سابغه نام دارد و شمشیر رسولخدا را که ذوالفقار نام دارد برهنه
میکند شمشیر را بر دوش خود میگذارد و تا هشت ماه میکشد کشتن زیادی و ابتداء کشتن
را از بنی شیبه که کلید داران خانه کعبه اند شروع میکند و دستهای ایشان را قطع میکند
و در کعبه میاویزد و منادی او ندا میکند که این گروهند دزدان خدا پس از آن میگیرد
قریش را و نمیگیرد از اینها مگر شمشیر را و نمیدهد به اینها مگر شمشیر را یعنی زد و خورد میکند
با شمشیر و بیرون نمیاید قائم تا اینکه دو نوشته خوانده شود نوشته ای در بصره و

نوشته‌ای در کوفه بیزاری جستن مردم از علی علیه السلام

۴۳۵ حدیث شصت و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۶۷ مسنداً از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده که گفت شنیدم از ابعبدالله علیه السلام که میفرمود کانی انظر الی القائم علی نجف الکوفة علیه خذاعز (دراعة خ ل . جواحنة خ ل) من استبرق یلبس درع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا لبسها انفضت به (انتفضت به انتفاضت خ ل) حتی تستدیر علیه ثم یرکب فرساً له ادهم ابلق بین عینیه شمراخ بین معه رایة رسول الله صلی الله علیه و آله قلت مخبوة او یؤتی بها (هی ام یؤتی خ ل) قال بل یاتیه بها جبرئیل عودها من عمد عرش الله و سائرها من نصر الله لا یهوی بها الی شیء الا اهلکه الله یهبط بها تسعة الاف ملک و ثلثمأة و ثلاثة عشر ملکاً فقلت له جعلت فداک کل هؤلاء معه قال نعم هم الذین کانوا مع نوح فی السفینة و الذین کانوا مع ابراهیم حیث القی فی النار و هم الذین کانوا مع موسی لما فلق البحر و الذین کانوا مع عیسی لما رفعه الله الیه و اربعة الاف مسومین کانوا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ثلثمأة و ثلاثة عشر ملکاً کانوا معه یوم بدر و معهم اربعة الاف یصعدون الی السماء (صعدوا الی السماء) یستأمرون (یستاذنون) فی القتال مع الحسین علیه السلام فهبطوا الی الارض و قد قتل فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة و هم ینتظرون خروج القائم علیه السلام

یعنی گویا میبینم قائم را بالای نجف کوفه که بر او است روپوشی است از استبر

یا جامه فراخی از استبرق یا زرهی میپوشد زره پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را
پس چون بپوشد انرا میگیرد اطراف انحضرت را و دور میزند برانحضرت پس انجناب سوار شود
بر اسبی که سیاهی ان بر سفیدی ان غالب باشد و دستها و پاهای ان سفید باشد
و میان دو چشم ان نیز سفید باشد و با او خواهد بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه و آله
گفتم در نزد انحضرت مخفی است ان پرچم یا اورده میشود برای او فرمود بلکه جبرئیل
میاورد انرا و ان چوبش از پایه های عرش خدا است و سایر چیزهای ان از یاری
کردن خدا است میل نمیکند حضرت بر ان بسوی چیزی مگر اینکه خدا نابود میکند ان
چیز را با ان فرود ایند نه هزار و سیصد و سیزده فرشته پس عرض کردم فدایت
شوم همه اینها با ان هستند فرمود اری ایشان انکسانی هستند که با نوح در کشتی
بودند و انکسانی هستند که با ابراهیم بودند زمانیکه در اتش انداخته شد و ایشان
کسانی هستند که با موسی بودند وقتیکه دریا شکافته شد و انکسانی هستند که با
عیسی بودند وقتیکه خدا او را به اسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشاندار که
با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و سیصد و سیزده فرشته که در روز بدر
با او بودند و با ایشانست چهار هزار فرشته که به اسمان بالا میروند برای طلب
فرمان یا اذن خواستن در قتال با حسین علیه السلام پس بزمین فرود امدند وقتی
که انحضرت کشته شده بود و ایشان نزد قبر او ژولیده و گرد الود که باشند تا روز قیامت
صغری و ایشان انتظار دارند خروج قائم علیه السلام را

۴۳۶ حدیث ہفتادم

غیبت نعمانی ص ۱۶۷ مسنداً از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کردہ کہ فرمود
کانی انظر بالقائم (الی القائم ع ل) فاذا استوی علی ظہر النجف لبس درع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابیض فینتفض ہو بہا فتستدیر علیہ فیغشاہا بخداعۃ
من استبرق ویرکب فرساً لہ ادہم ابلق بین عینیہ شمراخ فینتفض بہ انتفاضۃ
لا یبقی اہل بلد الا وہم یرون انہ معہم فی بلدہم وینشر رایۃ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم عودہا من عمد عرش اللہ وسائرہا من نصر اللہ ما یہوی بہا
الی شیئ الا اہلکہ اللہ قلت مخبوئۃ ہی ام یؤتی بہا قال بل یاتی بہا جبرئیل علیہ
السلام فاذا ہزہا لم یبق مؤمن الا صار قلبہ اشد من زبر الحدید واعطی قوۃ
اربعین رجلا ولا یبقی مؤمن میت الا دخلت علیہ تلک الفرحۃ فی قبرہ وذلک
حیث یتزاورون فی قبورہم ویتباشرون بقیام القائم علیہ السلام وتحط
(وینحط ع ل) علیہا ثلاثۃ عشر الفاً وثلاثمأۃ وثلاثۃ عشر ملکاً قال فقلت کل
ہؤلاء کانوا مع احد قبلہ من الانبیاء قال نعم وہم الذین کانوا مع نوح فی السفینۃ
والذین کانوا مع ابراہیم حیث القی فی النار والذین کانوا مع موسیٰ حیث فلق البحر
والذین کانوا مع عیسیٰ حین رفعہ اللہ الیہ واربعۃ الاف کانوا مع النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مردفین وثلثمأۃ وثلاثۃ عشر ملکاً کانوا یوم بدر واربعۃ الاف
ہبطوا یریدون القتال مع الحسین علیہ السلام لم یؤذن لہم فی القتال فرجعوا

فی الاستبشار فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة ورئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا مریض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علیه واستغفروا له بعد موته فکل هؤلاء ینتظرون قیام القائم فصلی الله علی من هذه منزلته ومرتبته ومحله من الله عز وجل وابعد الله من ادعی ذلک لغیره ممن لا یستحقه ولا هو اهل له ولا رضا له واکرمنا بموالاته وجعلنا من انصاره واشیاعه برحمته ومنه

یعنی گویا میبینم قائم را در نجف که قرار گرفته باشد بر پشت نجف که پوشیده است زره رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را که سفید رنگ است و دور بزند اطراف او و فرو گیرد او را با جامۀ دو ته کرده پیچیده شده از استبرق یعنی سرخ رنگ سطبر و سوار شده باشد بر اسب سیاه و سفیدی که سیاهی آن از سفیدی آن بیشتر و دستها و پاهای آن سفید و میان دو چشم آن سفید باشد پس دور زند بر آن دور زدنی باقی نمیماند اهل شهری مگر آنکه میبینند آنحضرت را که با ایشان در شهر ایشان است و باز میکنند پرچم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را که چوب آن از پایه های عرش خدا و باقی آن از نصر و یاری خدا است که با آن میل نمیکند بسوی چیزی مگر اینکه نابود میکند آنرا خدا گفتم آن پرچم مخفی است یا آنکه آورده میشود آن فرمود بلکه جبرئیل میاورد آنرا و وقتیکه جنبانید آنرا باقی نمیماند مؤمنی مگر اینکه دل او سخت تر از پاره آهن شود و بر او عطا کرده شود توانائی چهل مرد و باقی نماند مؤمن مرده ای مگر آنکه

وارد شود بر او این سرور و شادی و این وقتی استکه همه یکروز زیارت کنند در قبرها
خود و مژده بیکدیگر دهند بقیام قائم علیه السلام و اطراف انحضرت را میگیرند سیزده
هزار و سیصد و سیزده فرشته گفت (ابان) پس گفتم همه این فرشتگان با کسی پیش از او
از پیغمبران بوده اند فرمود اری و ایشان انکسانی بودند که با نوح در کشتی بودند و
انکسانی بودند که با ابراهیم بودند زمانیکه در اتش انداخته شد و انکسانی بودند که
با موسی بودند وقتیکه دریا برای او شکافته شد و انکسانی بودند که با عیسی بودند
وقتیکه خدا او را بسوی خود بالا برد و چهار هزار ملائکه مردفین بودند که با پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بودند و سیصد و سیزده فرشته ای بودند که در روز
بدر حاضر شدند و چهار هزار فرشتگانی بودند که فرود امدند که بیاری حسین
علیه السلام امدند تا بهمراه انحضرت قتال کنند و انجناب بر ایشان اذن نداد پس
برگشتند برای فرمان خواستن از خدا و فرود امدند وقتیکه حسین علیه السلام
کشته شده بود پس ایشان نزد قبر انحضرت ماندند در حالتیکه ژولیده و غبارالود بودند
و گریه میکنند برای انحضرت تا روز قیامت یعنی قیام قائم علیه السلام و رئیس ایشان
فرشته ایست که منصور نام دارد پس زیارت نمیکند انحضرت را زیارت کننده ای مگر انکه
او را استقبال میکنند و وداع نمیکند انحضرت را زائری وداع کننده مگر اینکه او را بدرقه
میکنند و مریض نمیشود از زائرین مگر انکه او را عیادت میکنند و نمیمیرد زائری مگر انکه
بر او نماز میگذارند و برای او استغفار میکنند بعد از مردنش و همه این ملائکه

انتظار میکشند قیام قائم علیه السلام را ـــ پس رحمت فرستد خدا بر کسیکه این
است منزلت و مرتبه و محل او از خدای عزّ و جلّ و دور بگرداند خدا کسیکه ادعا کند این
مقام را برای غیر او یعنی غیر قائم علیه السلام از کسانیکه مستحق این مقام نیستند
و اهلیت آنرا ندارند و خشنودی برای آنحضرت بیت و گرامی دارد ما را بدوستی او و
قرار دهد ما را از یاران و شیعیان او برحمت خود و منت و احسان خود

۴۳۷ هفتاد و یکم

غیبت نعمانی ص ۱۶۹ مسنداً از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا اذن الامام
دعی الله باسمه العبرانی فانتجت له صحابته (فانتخب له اصحابه خ ل فانتخب له صحابته خ)
الثلثمأة والثلاثة عشر قزع کقزع الخریف فهم اصحاب الالویة منهم من یفقد عن فراشه
لیلا فیصبح بمکة و منهم من یری یسیر فی السحاب نهارا یعرف باسمه و اسم ابیه و حلیته
و نسبه قلت جعلت فداک ایهم اعظم (ایهما اعظم خ ل) ایمانا قال الذی یسیر فی السحاب نهارا
وهم المفقودون وفیهم نزلت هذه الآیة اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا

یعنی زمانیکه اذن داده شد امام بقیام کردن میخواند خدا را بنام عبرانی او پس
آماده میشوند برای او اصحابش یا انکه بکوشش و شتاب افتاده میشوند برای آهنگ
بسوی او یارانش یا انتخاب کرده میشوند یعنی سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص آنجناب
مانند پاره های ابر نازکی که در فصل پائیز در هوا متفرق میباشد و بهم دیگر پیوسته میشوند
پس ایشان پرچمدارهای حضرتند بعضی از ایشان شبانه از خوابگاه خود گم میشوند

در شب وصبح میکنند در مکه وبعضی از ایشان کسی است که سیر میکند در ابر در روز که شناخته میشود بنام خود ونام پدرش و زیور وحسب ونسبی که دارد گفتم فدایت شوم کدام یک از این دو از حیث ایمان بزرگتر میباشند فرمود آنکه در ابر سیر میکند در روز وایشان گمشدگانند ودر حق ایشان نازل شده است این آیه که اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی هر کجا که باشید میاورد خدا همه شمارا

۴۳۸ هفتاد و دوم

غیبت نعمانی ص ۱۷۰ مسنداً از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت با جعفر بن محمد علیهما السلام در مکه بودم واو دست مرا گرفته بود پس فرمود ای ابان سیأتی الله بثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا فی مسجدکم هذا یعلم اهل مکة انه لم یخلق آباءهم ولا اجدادهم بعد علیهم السیوف مکتوب علی کل سیف اسم الرجل واسم ابیه وحلیته ونسبه ثم یأمر منادیا فینادی هذا المهدی یقضی بقضاء داود وسلیمان لا یسئل علی ذلک بینة

یعنی زود باشد که میاورد خدا سیصد وسیزده نفررا در مسجد شما همین مسجد که بدانند اهل مکه که هنوز خلق نشده اند پدران واجداد ایشان یعنی هنوز بدنیا نیامده اند وبعد از این بوجود میایند - بر شمشیرهای ایشان نوشته شده است بر هر شمشیری اسم آنمرد واسم پدر او وحلیه ونسب او پس امر فرماید ندا کننده ایرا که ندا میکند اینست مهدی که حکم میکند بحکم داود وسلیمان وبرای حکم کردن شاهد نمیخواهد

۴۳۹ هفتاد و سوم

غیبت نعمانی ص ۱۷۰ مسنداً از ابان بن تغلب از حضرت روایتکرده که فرمود سیبعث الله ثلاثمائة و ثلاثة عشر الی مکة یعلم اهل مکة انهم لم یولد وامن آبائهم ولا اجدادهم علیهم سیوف مکتوب علیها الف کلمة کل کلمة مفتاح الف کلمة ویبعث الله الریح من کل واد تقول هذا المهدی یحکم بحکم داود ولا یرید بینة

یعنی زود باشد که برانگیزد خدا سیصد و سیزده نفر را بمکه که اهل مکه بدانند آنها زائیده نشده اند از پدران ایشان و نه اجداد ایشان یعنی از نژاد عرب نیستند و بر ایشان است شمشیرهائی که نوشته شده است برآنها هزار کلمه که هر کلمه از آن کلید هزار کلمه است و برمیانگیزاند خدا باد را از هر دره ای که بگوید اینست مهدی که بحکم داود حکم میکند و شاهد نمیخواهد

۴۴۰ هفتاد و چهار

غیبت نعمانی ص ۱۷۱ مسنداً از حضرت روایتکرده که فرمود بینا شباب الشیعة علی ظهور سطوحهم نیام اذ توافوا فی لیلة واحدة علی غیر میعاد فیصبحون بمکة یعنی درحالیکه جوانان شیعه در پشت بامهای خود خوابیده اند در یکشب همه آنها بدون اینکه باهم وعده ای کرده باشند صبح میکنند در مکه هستند

۴۴۱ هفتاد و پنجم

غیبت نعمانی ص ۱۷۲ مسنداً از حضرت روایتکرده که فرمود ان صاحب هذا الامر محفوظ له اصحابه لو ذهب الناس جمیعاً اتی الله باصحابه وهم الذین قال الله

عزّ و جلّ فیهم فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین وهم
الذین قال الله فیهم فسوف یاتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّة علی المؤمنین
اعزّة علی الکافرین

یعنی بدرستیکه صاحب این امر اصحاب او حفظ کرده میشوند هر چند همه مردم بروند یعنی بمیرند خدا اصحاب او را بنزد او میاورد و ایشانند کسانیکه خدای عزّ و جلّ در حق ایشان فرموده که اگر کافر شوند به ایات الهیه این جماعت پس از روی تحقیق ما واگذار میکنیم به ان ایات قومیرا که انها کافر نیستند - و ایشانند کسانیکه خدا درباره ایشان فرموده پس زود باشد که بیاورد خدا گروهیرا که دوست میدارد ایشانرا و دوست میدارند ایشان او را که دل نرم و مهربانند بر مؤمنان و سخت دلها هستند بر کافران

۳۶۲ هفتاد و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۷۲ مسنداً از انحضرت روایتکرده که فرمود ان اصحاب طالوت ابتلوا بالنهر الذی قال الله تعالی ستبتلیکم بنهر وان اصحاب القائم یبتلون بمثل ذلک - یعنی بدرستیکه اصحاب طالوت مبتلا و امتحان شدند بنهریکه خدا تعالی فرموده است زود باشد که شما را ازمایش و امتحان کنیم بنهری و بدرستیکه اصحاب قائم بمانند ان امتحان میشوند

۳۶۳ هفتاد و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۷۲ از انحضرت روایتکرده که فرمود اذا قام القائم خرج من هذا

الا امر من كان یری انه من اهله ودخل فیه شبه عبدة الشمس والقمر

یعنی وقتیکه خروج کند قائم (علیه السلام) خارج میشود از این امر کسیکه خود را

از اهل آن میدانسته وداخل میشود در او شبیه های آفتاب وماه پرستان

۴۴۴ هفتاد وهشتم

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسندا از ابی الصباح کنانی روایتکرده که گفت نزد ابی عبد الله

علیه السلام بودم که داخل شد بر او مردی پیر وگفت پسر من مرا نافرمانی وآزار میکند

پس ابو عبد الله علیه السلام فرمود او وما علمت ان للحق دولة وللباطل دولة کلاهما

ذلیل فی دولة صاحبه فمن اصابته دولة الباطل اقتص منه فی دولة الحق

یعنی آیا ندانسته ای که از برای حق دولتی است واز برای باطل دولتی هر دو واز اینها در

دولت صاحب خود ذلیل وخوارند پس کسیکه دولت باطل بر او مصیبتی وارد کند در دولت

حق قصاص خواهد شد از جهت او

۴۴۵ هفتاد ونهم

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسندا از محمد بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام

روایتکرده که فرمود اذا قام القائم بعث فی اقالیم الارض فی کل اقلیم رجلا یقول عهدک

فی کفک فاذا ورد علیک ما لا تفهمه ولا تعرف القضاء فیه فانظر الی کفک واعمل بما

فیها قال ویبعث جندا الی القسطنطنیة فاذا بلغوا الی الخلیج کتبوا علی اقدامهم شیئا و

مشوا علی الماء فاذا نظر الیهم الروم یمشون علی الماء قالوا هؤلاء اصحابه یمشون

علی الماء فکیف هو فعند ذلک یفتحون لهم ابواب المدینة فیدخلونها فیحکمون فیها ما یریدون

یعنی چون قیام کند قائم بر میانگیزاند در اقلیمهای زمین در هر اقلیمی مردی را و میگوید فرمان تو در کف دست تست هرگاه وارد شد بر تو چیزیکه نمیفهمی آنرا و نمیدانی حکم کردن در آنرا بکف دست خود نگاه کن و عمل کن بانچه که در آن است فرمود و میفرستند لشکری را بسوی قسطنطنیه چون بخلیج دریا رسند مینویسند بر قدمهای خود چیزی را و بر روی آب میروند پس چون رومیها دیدند که اینها روی آب راه میروند میگویند که این گروه یاران او یعنی یاران قائم اند که بر روی آب راه میروند پس شهر چگونه است او در اینهنگام درهای شهر را بر روی اینها باز میکنند پس داخل شهر میشوند و در آنجا حکم میکنند بانچه که میخواهند

۴۴۶ هشتادم

و فی منتخب جزو دوم کتاب حجت ص ۱۰۹ باب الوقایع التی تکون عند ظهور الامام علیه السلام از کافی مسنداً از ربیع شامی روایت کرده که گفت شنیدم از ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود ان قائمنا اذا قام مد الله لشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتی لا یکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون و هو فی مکانه

یعنی بدرستیکه قائم ما وقتیکه قیام کند میکشاند خدا برای شیعیان ما در گوشهای ایشان و چشمهای ایشان تا میان ایشان و میان قائم قاصد و پیغام آور

سخن میگویند آنحضرت با ایشان و ایشان میشنوند و میبینند و حال آنکه آنحضرت در جای خود است

۴۴۷ هشتاد و یکم

وافی از کافی جزء دوم همان کتاب ص ۱۹۴ مسنداً از منصور صیقل روایت کرده که گفت

یا منصور ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا

ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد

یعنی ای منصور بدرستیکه این امر یعنی قیام قائم علیه السلام نمی آید شما را مگر بعد از مأیوس شدن و نه بخدا قسم تا اینکه تمیز داده شوید و نه بخدا قسم تا اینکه امتحان کرده شوید و نه بخدا قسم تا اینکه شقی شود هر که شقی میشود و سعید شود هر که سعید میشود

۴۴۸ هشتاد و دوم

صحیفة الابرار تالیف میرمحمد تقی حجة الاسلام تبریزی مامقانی ص ۴۰۰ روایت کرده از حسین بن حمدان حضینی در کتاب خود که موضوع است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلائل ایشان بسند خود روایت کرده از مفضل بن عمر حدیث مفصلی را از حضرت صادق علیه السلام که محتوی است بر سطری از علامات ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه و قسمتی از حالات رجعت و بعضی از فضائل نادره طریفه مفیده که متضمن بعضی از نکات و اسرار و دقائق است که بعض از آنها مربوط بموضوع این کتاب نیست لکن خوش ندارم که این حدیث شریف را تقطیع کنم لذا تمام حدیث را در این جزء مینگارم که فائده آن تام و عائده آن عام باشد و از خداوند متعال

توفیق نقل احادیث و اخبار و قصه کردن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام را میطلبم **و پیش از نقل** این حدیث مقتضی دیدم که بعض از مصادر نقل آنرا که برخورد نموده ام خاطر نشان نمایم و بعد بنقل اصل حدیث و شرح آنچه از آن که محتاج بشرح است بپردازم **از جمله** کسانیکه این حدیث را نقل فرموده غواص بحار اخبار اهل البیت علیهم السلام علامه مجلسی اعلی الله مقامه است در کتاب غیبت بحار الانوار (مجلد سیزدهم) ص ۲۰۳ طبع طهران در باب ما یکون عند ظهوره بروایة المفضل بن عمر گفته است که میگویم روایت کرده است در بعض مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان حضینی بسند خود از مفضل بن عمر از آن حضرت **و از آنجمله** است تلمیذ او شیخ عبدالله بحرینی که در کتاب عوالم نقل نموده **و از آنجمله** است محدث خبیر و ناقد بصیر سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه در جزء دوم ص ۸۱ طبع اخیر تبریز در ضمن نور کیفیت رجعت آنحضرت که از صاحب منتخب البصائر بسند معتبر از مفضل روایت کرده **و از آنجمله** است صاحب کتاب انیس السمراء بنا بتصریح شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه و آن کتاب عتیقی است که مرحوم مجلسی در بحار و صاحب عوالم در عوالم از آن بنام کتاب عتیق نقل فرموده اند **و از آنجمله** حجة الاسلام تبریزی مامقانی در کتاب صحیفة الابرار و جمعی بسیار در کتب عربیه و فارسیه خود نقل نموده اند **و مؤلف فقیر** زمان اقامت خود در نجف اشرف در سال یکهزار و سیصد و چهل و هفت قمری در کتابخانه مرحوم شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب ابصار العین در ترجمه انصار حسین علیه السلام کتاب خطی عتیقی از حسین

کاغذ وخط که تاریخ کتابت آن چهار دهم جمادی الاولی سال هفتصد وهشت هجری بوده
بنام کتاب فی احوال الائمة ودلائلهم وآن کتاب جمیعی بود درباب احوال الحجة علیه السلام
این حدیث را ابسط واطول از آنچه در بحار است نقل وروایت نموده بود چون دارای مزایا
وفوائدی بود پس از استیذان از سماوی مومی الیه در ظرف مدت سه روز در منزل
آیشان رفته استنساخ نمودم بعد از آن که بکتاب صحیفة الابرار ظفر یافتم آن نسخه را با
نسخه صحیفة الابرار موافق یافتم وآن حدیث اینست

روی الحسین بن حمدان الحضینی فی کتابه الموضوع لاحوال الائمة علیهم
السلام ودلائلهم قال حدثنی محمد بن اسمعیل وعلی بن عبدالله الحسنیان عن ابی
شعیب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سئلت
سیدی ابا عبدالله الصادق علیه السلام هل للمأمول المنتظر المهدی الیه التسلیم من وقت
موقت یعلمه الناس فقال الصادق علیه السلام حاشا لله ان یوقت له وقتا او
یوقت له شیعتنا قال قلت یا مولای ولم ذلک قال لانه هو الساعة التی قال الله عز
وجل یسئلونک عن الساعة ایان مرسها وقوله یسئلونک عن الساعة قل انما
علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا
بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون
وقوله وعنده علم الساعة ولم یقل عند احد دونه وقوله هل ینظرون الا الساعة
ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم وقوله اقتربت

الساعة وانشق القمر وقوله وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا يستعجل بها الذين لا يؤمنون
بها والذين امنوا مشفقون منها ويعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون فى الساعة فى ضلال
بعيد قلت يا مولاى ما معنى يمارون قال يقولون متى ولد ومن رأى واين هو واين
يكون ومتى يظهر كل ذلك استعجالا لامر الله وشكا فى قضائه اولئك الذين خسروا الدنيا و
الاخرة وان للكافرين لشر مآب

یعنی روایت کرده است حسین پسر حمدان حضینی در کتاب خودش که موضوع است برای
احوال ائمه علیهم السلام و دلیلهای امامت ایشان گفته است حدیث کرد مرا محمد پسر اسمعیل حسنی
و علی پسر عبدالله حسنی از ابی شعیب محمد پسر نصر از عمر پسر فرات از محمد پسر مفضل از مفضل بن عمر
که گفت پرسیدم از آقایم ابی عبدالله صادق علیه السلام که آیا از برای امامیکه آرزو کرده شده
است ظاهر شدن او و مهدی ایکه انتظار کشیده میشود ظاهر شدنش که بر او باد تحیت و درود فرستادن
وقت معینی هست که مردم بدانند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود معاذ الله از اینکه
وقتی برای آن قرار داده باشد یا شیعیان ما وقت برای آن قرار دهند گفت گفتم ای مولای من
چرا برای آن وقتی قرار داده نشده فرمود برای آنکه مراد از ساعتی که خدای عز و جل فرموده
است بر پیغمبرش که میپرسند از تو از ساعت که کی واقع خواهد شد بگو علم آن نزد پروردگار من است
یعنی خدا میداند ظاهر نمیگرداند آنرا در وقتش مگر اینکه سنگین و گران آید در آسمانها و زمین
نمیاید شما را مگر بطور ناگهانی میپرسند از تو و چنین پندارند که تو دانائی از وقت آن
بگو جز این نیست که علم آن نزد خدا است یعنی خدا میداند که چه وقت خواهد بود ولیکن

بیشتر از مردمان نمیدانند و فرمایش خدا که فرموده است نزد خدا است دانستن ساعت ظهور و نفرموده است که نزد احدی غیر از او است و فرمود که آیا نظر دارند مگر ساعت ظهور را که بیاید ایشانرا ناگهان پس بتحقیق که آمده است و میاید ایشانرا نشانه‌ها و شرطهای آن پس از کجا میدانند یعنی آن نشانه‌ها که آمد هنگام پند گرفتن ایشان خواهد بود و فرموده او است که نزدیک شد ساعت و شکافته شد ماه و فرموده او است که چه چیز دانا میکند تورا امید است ساعت نزدیک باشد بشتاب و عجله میخواهند انرا کسانیکه نمیدانند و نمیگروند و بران ایمان نمیآورند و آنهائیکه ایمان آورده اند میترسند از آن و میدانند که آن راست است آگاه باشید کسانیکه شک میکنند در آن هر آینه در گمراهی دور اند — گفتم ایمولای من معنای کلمه یمارون چیست فرمود یعنی میگویند مهدی کی زائیده شده و کی اورا دیده است و در کجا است او و در چه مکانی است و کی ظاهر میشود همه اینها از روی عجله و شتابی است که برای امر خدا دارند و از جهت شکی است که در قضا و حکم الهی دارند اینجاعت کسانی هستند که زیان کرده اند در دنیا و در آخرت و بدرستیکه اشخاص کافر و ناسپاس گو بانرا بازگشت بدی خواهد بود در آخرت

قَالَ المفضّل

قلت یا مولای فلا یوقّت لها وقت — قال یا مفضّل لا یوقّت فانّه من وقّت لمهدیّنا وقتاً فقد شارك الله فی علمه وادّعی انه اظهر علی سرّه وما لله سرّ الّا وقد وقع الی هذا الخلق المنعوس الضّال عن الله الراغب عن اولیاء الله وما لله خزائنه هی احسن لسرّه عندهم اکثر من جهلهم به وانّما القی الیهم لیکون لله الحجّة علیهم

مفضّل گفت گفتم ای مولای من پس وقتی برای ساعت یعنی ظهور مهدی علیه السّلام قرار داده نشده است فرمود ای مفضّل وقتی قرار داده نشده است پس کسیکه وقتی برای ظهور مهدی ما قرار دهد خود را در علم خدا شریک قرار داده و ادعا کرده است بر ظاهر کردن سرّ خدا و نیست هیچ سرّی برای خدا که واقع شود بر این خلق خواه زده سست رای بی پایه و ما یه گمراه دو گروه ان از خدا و از دوستان و اولیاء خدا و نیست حرفی برای خدا استوارتر و نگاه دارنده تر برای سرّ او نزد ایشان بیشتر از ندانستن ایشان جز آن سرّ او و جز این نیست که رسیده است با مرسا هم بر ایشان تا اینکه برای خدا حجت باشد بر ایشان

قال المفضّل

یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی الیه التسلیم — فقال یا مفضّل یظهر فی شبهة لیستبین امره ویعلو ذکره وینادی باسمه وکنیته ونسبه ویکثر ذلک فی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لیلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انا قد قصصنا ودللنا علیه ونسبناه وسمیناه وکنیناه وقلنا سمی جده رسول الله صلی الله علیه واله وکنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما وو الله لیتحقق الا یضاح به وباسمه وبکنیته علی السنتهم حتی یکون لیسمیه بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجة علیهم ویظهره الله کما وعده جده رسول الله صلی الله علیه واله فی قول الله عز من قائل هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

مفضّل گفت ای مولای من پس ابتداء ظهور مهدی علیه السلام چگونه خواهد

بود پس فرمود ای مفضل ظاهر میشود در حالیکه مردم در شبهه باشند تا واضح شود امر
او و بلند شود ذکر او و ندا کرده شود بنام او و کنیه او و نسب او و زیاد شود انها در دهنهای
اهل حق و اهل باطل و اشخاص موافق و مخالف تا حجت باشد که ملزم کند ایشان را بشناختن
ایشان آنحضرت را بنا بر آنچه پیش از ظهور آنجناب قصه میکنیم و دلالت میکنیم بر او و نسبت
میکنیم او را بر نسب و نام و کنیه او و میگوئیم همنام و هم کنیه است با جدش پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله تا اینکه نگویند مردم که ما نمیشناختیم و نام او را نمیدانستیم و بذات خدا قسم است
که هر آینه محقق و واضح شناخته میشود بنام و کنیه و نسب او و برزبانهای ایشان تا اندازهای
که بعض ایشان برای بعض دیگر او را نام میبرند همه اینها برای لزوم حجت است بر ایشان و
ظاهر میگرداند خدا او را همچنانکه وعده فرموده است آنرا جدش رسول خدا صلی الله علیه
و آله در گفته خدائیکه غالب و عزیز است او است آنچنان خدائیکه فرستاد فرستاده خود را
با هادی و راهنما و دین راست ثابت تا ظاهر کند آنرا برای استعلاء و بلند کردن همه آن دین و
هرچند مکروه خاطرهای مشرکین و کفار باشد

قال المفضل

قلت یا مولای ما تاویل قوله لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون قال هو قوله
عز و جل قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله فوالله یا مفضل لتفقدن الملل
والادیان والآراء والاختلاف و یکون الدین کله واحدا کما قال الله جل ذکره ان
الدین عند الله الاسلام و قوله و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی
الآخرة من الخاسرین

مفضّل گفت گفتم ایمولای من چیست تاویل گفته خدا لیظهره علی الدین کلّه فرمود آن گفته خدای عزّ و جلّ است که فرموده قاتلوهم حتّی لا تکون فتنة و یکون الدین کلّه لله یعنی بکشید و قتال کنید با کفّار و مشرکین و منافقین تا اینکه فتنه و فساد و دینهای مختلفه باقی نماند و همه دین فقط برای خدا باشد ؏ چنانچه فرموده است انّ الدین عند الله الاسلام یعنی دینی که خدا راضی شده است که بندگان او متدیّن بر آن دین باشند فقط دین اسلام است و فرموده او است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی کسیکه میل کند بدینی غیر از دین اسلام هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود

؏ پس بذات خدا قسم است ایمفضّل هر آینه گم خواهید کرد البتّه البتّه ملتها و دینها و رأیها و اختلافها را و همه دینها یکی شود صح

قال المفضّل

قلت یا سیّدی فالدین الّذی اتی به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله و علیهم هو الاسلام قال نعم من اوّله الی آخره و هذه الآیة منه انّ الدین عند الله الاسلام و قوله جلّ ثنائه ملّة ابیکم ابراهیم هو سمّاکم المسلمین و قوله فی قصّة ابراهیم و اسمعیل واجعلنا مسلمین لک و من ذرّیّتنا امّة مسلمة لک و قوله فی قصّة فرعون حتّی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انّه لا اله الّا الّذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین و قوله فی قصّة سلیمان و بلقیس حیث یقول ایّکم یأتینی بعرشها قبل ان

یا توفنی مسلمین وقول بلقیس واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین وقول عیسی
واذ قال عیسی للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله امنا بالله
واشهد بانا مسلمون وقوله جل من قائل وله اسلم من فی السموات والارض طوعا
وکرها والیه ترجعون وقوله فی قصة لوط فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین
ولوط قبل ابراهیم وقوله قولوا امنا بالله وما انزل الینا الی قوله لا نفرق بین
احد منهم ونحن له مسلمون وقوله ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت الی قوله
الها واحدا ونحن له مسلمون

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس دینیکه آورده انداز آدم ونوح وابراهیم وموسی
وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وعلیهم آن اسلام است فرمود آری از اول آن تا آخر
آن واین ایراد آن است (که فرموده) بدرستیکه دین نزد خدا دین اسلام است وفرموده
او که بزرگ است ثنای او ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمان نامیده است
وفرموده او در قصه ابراهیم واسمعیل (که فرموده است) وقرار ده ما را دو مسلمان برای
برای خود واز ذریه ما امتی را که مسلمان باشند برای تو وفرموده در قصه فرعون
(که فرموده) تا درک کرد او را غرق شدن گفت ایمان آوردم باینکه نیست خدائی مگر
آنخدائیکه ایمان آوردند باو بنی اسرائیل ومن از مسلمانانم وفرموده او در قصه سلیمان
(که فرموده) با بلقیس زمانیکه میگوید واسلام آوردم با سلیمان مخصوص برای خدائیکه
پروردگار جهانیانست وقول سلیمان که فرموده کدام یک از شما قصر او را میاورد برای من

پیش از اینکه بیایید مرا در حالیکه اسلام آورندگانند و فرموده عیسی که فرموده است و
یاد کن یا محمد عیسی را زمانیکه بشاگردان خود گفت کیانند یاران من بسوی خدا شاگردان
گفتند ماییم یاران خدا ایمان آورده ایم بخدا و گواهی ده باینکه ما مسلمانان هستیم و
فرموده است آن گوینده ایکه عزیز و غالب است یعنی خدا واز برای او اسلام میاورند کسانی
که در آسمانها و زمین اند از روی رغبت و کراهت و بسوی او باز گردیده خواهید شد
و فرموده او در قصه لوط که نیافتیم ما در آن شهر بجز خانه ای از مسلمانان و لوط پیش
از ابراهیم بوده و فرموده او (که گفته است) بگوئید ایمان آوردیم بخدا و آنچه که فرستاده
شده است بسوی ما تا آنجا که میفرماید جدائی نمیاندازیم در میان احدی از ایشان و ما
برای او اسلام آورندگانیم و فرموده او یا بودید گواهان زمانیکه مرگ یعقوب در
رسید تا آنجا که فرموده است خدائیرا که یگانه است و ما از برای او اسلام آورندگانیم

قال المفضل

یا سیدی کم الملل قال یا مفضل اربعة و هی الشرایع قال المفضل یا سیدی المجوس لم
سموا المجوس قال لانهم تمجسوا فی السریانیة وادعوا علی آدم و شیث بن آدم و هو
هبة الله انهما اطلقا لهم نکاح الامهات والاخوات والبنات والخالات والعمات والمحرمات
من النساء وانهما امراهم ان یصلوا الی الشمس حیث وقفت من السماء ولم یجعل الصلوة
وانما هو افتراء علی الله وکذب علی آدم و شیث

مفضل گفت ای آقای من ملتها چندند فرمود ای مفضل چهارند وآنها است شریعتها

گفت مفضّل ای آقای من چرا مجوس مجوس نامیده شده اند فرمود برای اینکه مجوسی شدند
در سریانی بودن و ادعا کردند باینکه بر دین آدم و شیث هبة الله پسر آدم هستند و ایشان از دین
دور ها کردند برای انها نکاح کردن مادرها و خواهرها و دخترها و خالدها و عمه ها و زنها
با ایشان محرمند و آدم و شیث امر کردند انها را که نماز گذارند در هر وقت که آفتاب در
آسمان با جیند و از برای انها وقتی برای نمازشان قرار ندادند و چراین سنت که این در
بهتن بر خدا و بر آدم و شیث است

قال المفضّل یا سیدی و لِمَ سمّیٰ قوم موسی الیهود قال لقول الله عنهم انّا
هُدنا الیک ای اهتدینا الیک قال المفضّل فلم سمّی النصاری نصاری قال لقول عیسی
لهم یا بنی اسرائیل من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فسمّوا النصاری لنصرة
دین الله قال المفضّل یا سیدی فلم سمّوا الصابئون الصابئین قال یا مفضّل لانهم
صبّوا الی تعطیل الانبیاء و الرسل و الملل و الشرایع و قالوا کل ما جاء وابه باطل فجحدوا
توحید الله و نبوة الانبیاء و رسالة الرسل و وصیة الاوصیاء فهم بلا شریعة و لا کتاب
و لا رسول و هم معطلة العالم

مفضّل گفت ای آقای من چرا قوم موسی را یهود میگویند فرمود برای گفته
خدا از قول ایشان که گفتند ما هدایت کرده شدیم بسوی تو یعنی قبول راهنمائی تو را
کردیم مفضّل گفت پس چرا انصاری نصاری نامیده شدند فرمود برای گفته عیسی با ایشان
که گفت کیانند یاران من که بسوی خدا توجه کنیم شاگردان او گفتند که ما یاران خدا هستیم
پس باینجهت نصاری نامیده شدند برای یاری کردن دین خدا مفضّل گفت ای آقای من

پس چرا صابئون را صابئین نامند فرمود ایمفضل برای آنکه از کیش بیرون رفتند و انکار کردند پیغمبران و فرستادگان خدا و ملتها و شریعتها را و گفتند همه اینها ئیکه پیغمبران آورده‌اند باطل و ناچیز است پس انکار کردند یکانه دانستن خدا را در ذات و صفات و افعال و عبادات و نبوت پیغمبران را و رسالت پیغمبران مرسل را و وصیت اوصیاء را پس ایشان شریعت و کتاب و پیغمبری ندارند و معطله یعنی منکر صانع عالمند

قال المفضل سبحان الله فما اجل هذا من علم قال نعم یا مفضل و القیه الی شیعتنا لئلا یشکوا فی الدین قال المفضل یا سیدی ففی ای بقعة یظهر المهدی قال الصادق علیه السلام لا تراه عین فی وقت ظهوره الا رأته کل عین فمن قال لکم غیر ذلک فکذبوه

مفضل گفت منزه و پاک است خدا پس چقدر بزرگ است این علم فرمود آری ای مفضل و بینداز این سخن را در دهان شیعیان ما تا در دین شک نکنند گفت مفضل ای آقای من پس در کدام بقعه‌ای ظاهر میشود مهدی فرمود صادق علیه السلام نبیند هیچ چشمی او را در وقت ظهورش مگر اینکه دیده باشد او را هر چشمی پس کسیکه بگوید برای شما غیر از این را او را تکذیب کنید یعنی بگوئید دروغ میگوید

قال المفضل قلت یا سیدی و لا یری وقت ولادته قال بلی و الله انه لیری من ساعة ولادته الی وفات ابیه سنتین و سبعة اشهر اولها وقت الفجر لیلة الجمعة لثمان لیال خلون من شعبان من سنة سبع و خمسین و مأتین الی یوم الجمعة لثمان تخلو من شهر ربیع الاول من سنة ستین و مأتین و هو یوم وفات ابیه من شهره من سنة

یری بالمدینة التی تبنی بشاطی دجلة بناها المتکبر الجبار المسمی بابی جعفر الجبار الغنّاب الملقب بالمتوکل و هو المتأکل لعنه الله و هی مدینة تدعی سرّ من رأی و هی ساء من رأی یری شخصه المؤمن المحق و لا یراه المشکک المنکر المرتاب و ینفذ فیها امره و نهیه و یغیب عنها فیظهر بالقصر بصاریا بجانب المدینة بحرم جده رسول الله صلی الله علیه و اله فیلقاه هنالک بالقصر من یسعده الله بالنظر الیه ثم یغیب فی آخر یوم من سنة ست و ستین و مائتین فلا تراه عین واحدة حتی تراه کل عین

مفضّل گفت گفتم ای آقای من در وقت ولادتش دیده نمیشود فرمود چرا بذات خدا قسم است هر آینه دیده میشود از ساعت ولادتش تا زمان وفات پدرش دو سال و هفت ماه اول وقت ولادتش وقت طلوع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت هجری است تا روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سال دویست و شصت و آن روز وفات پدر او است از همان ماه و همان سال دیده میشود در شهر یکه بنا کرده میشود در کنار دجله که بنا میکند آنرا متکبّر جبار یکه نام گذارده شود بابی جعفر جبار بسیار عتاب کننده که لقبش متوکل است و او مردیست خونخوار خدا لعنت کند او را و آن شهر یست که آنرا سرّ من رأی گویند (یعنی شاد شود هر که آنرا ببیند) و آن شهر ساء من رأی است یعنی بد آید و بدحال شود هر که آنرا ببیند — میبینند شخص آنحضرت را هر که مؤمن اهل حق باشد و نمیبینند او را شخص شک آورنده انکار کننده ای که اهل شک و ریب باشد — و جاری میشود در آنجا امر او و نهی او و غیبت میکند از آنجا

پس ظاهر میشود در قصر بصار یا بطرف مدینه در حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه
و آله پس ملاقات میکند در انجا او را هر کسیکه سعادت دهد خدا او را بنظر کردن بسوی
او پس غائب میشود در آخر روز از سال دویست و شصت و شش پس نبیند او را چشمی
تا زمانیکه ببیند او را هر چشمی یعنی زمان ظهور آنحضرت بعد از غیبت کبری

مؤلف حقیر گوید

ولادت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه بنا بر مشهور در روز جمعه پانزدهم ماه
شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده و این اشهر اقوال و روایات است و بعضی
دویست و پنجاه و شش گفته اند بعدد کلمه نور بحساب جمل و بعضی ولادت آنجناب را در هشتم
ماه شعبان نقل کرده اند و از آنجمله است همین حدیث مفضل که تصریح بدان شده و
سال ولادت را دویست پنجاه و هفت گفته و از هنگام ولادت آنحضرت تا وفات پدر بزرگوار
او دو سال و هفت ماه تصریح کرده و این قول بر خلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت
رحلت پدر بزرگوارش پنجساله بوده و غیبت کبرای آنجناب در سال سیصد و بیست و نه
هجری واقع شده چنانچه در صفحه هشتم از جزو اول این کتاب شرح داده شد

قال المفضل قلت یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب قال الصادق
علیه السلام تخاطبه حتی تراه کل عین من الملائکة و المؤمنون من الجن و یخرج امره
و نهیه الی ثقاته و وکلائه و یقعد بابه محمد بن نصیر البصری فی یوم غیبته بصاریا
ثم یظهر بمکة و الله یا مفضل فکانی انظر الیه و قد دخل مکة و علیه بردة رسول الله

صلی الله علیه و آله و علی رأسه عمامة صفراء و فی رجلیه نعلا رسول الله صلی الله علیه و آله المخصوفة و فی یده هراوته یسوق بین یدیه اعنزا عجافا حتی یقبل نحو البیت و لیس من احد یعرفه و یظهر و هو شاب غرنون قال المفضل یعود شابا او یظهر فی شیبة فقال سبحان الله یا مفضل و هل یعزب علیه ان یظهر کیف شاء و بای صورة شاء اذا جاء الامر من الله جل ذکره

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس کی با او خطاب میکند و او با کی خطاب میکند فرمود صادق علیه السلام خطاب میکند او را تا اینکه ببیند او را هر چیزی از فرشتگان و مؤمنان از جن و بیرون میاید امر او و نهی او بسوی نقیبها و وکیلهای او و می نشیند باب او محمد بن نضیر بصری در روز پنهان شدن و غیبت او در صابریا پس ظاهر میشود در مکه بذات خدا قسم است ای مفضل گویا میبینم او را که در مکه داخل شده است در حالتیکه بُرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده باشد و بر سر او عمامه زردی است و در پاهای او است نعلین وصله دار پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دست او است چوب دستی او میراند در پیش روی خود بزهای لاغر را تا اینکه میاید بطرف خانه خدا و نیست کسی که او را بشناسد و ظاهر میشود در حالتیکه جوان است و اول جوانی او است مفضل گفت بر میگردد در حالت جوانی یا ظاهر میشود در حالت پیری پس فرمود منزه است خدا ای مفضل آیا دور است برا و که ظاهر شود بهر کیفیتی که بخواهد و بهر صورتیکه میخواهد وقتی که امر از جانب خدا ئیکه بزرگست ذکر او برسد

مؤلف گوید این خبر صریح است در عدم وقوع رؤیت برای احدی بعد از تاریخ مذکور که سال دویست و هفتاد هجری باشد ولی دانسته باد که این خبر نهایت غرابت را دارد بعلت اینکه مخالف است با اخبار معتبره ایکه دلالت بر وقوع مشاهده دارد بعد از این تاریخ در زمان غیبت صغری برای جماعتی از شیعیان که از ایشان است محمد بن عبد الله که حمیری است حدیث او در کتاب غیبت شیخ طوسی ره که دیده است آنحضرت علیه السلام را در سال دویست نود و سه و از جمله کسانیکه آنحضرت را دیده است یوسف بن احمد جعفری است بروایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و راوندی نیز در کتاب خرائج که دیده است آنحضرت را در سال سیصد و نه هجری و از جمله ایشان است ابو نعیم محمد بن احمد انصاری چنانچه در غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و دلائل طبری بسندها و طریقه های متعدد روایت شده که دیده است آنحضرت را در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه و از جمله ایشان است علی بن مهزیار بنا بروایت شیخ طوسی در غیبت و دلائل طبری و کمال الدین صدوق که بعد از تاریخ مذکور حضرت را دیده که مضمون آن حدیث اینست که علی بن مهزیار گفت بیست حج بجا آوردم که در همه آنها خواهش من دیدن امام علیه السلام بود تا اینکه خدمت آنحضرت مشرف شدم و از جمله ایشان است یعقوب بن یوسف غسانی است که حدیث او در غیبت شیخ و دلائل طبری روایت شده که در سال دویست هشتاد و یک بشرف زیارت آنحضرت نائل شده و همچنین جماعت دیگری که آن حضرت را دیده اند - پس این خبر مفضل مقاومت با اخبار معتبره دیگر نمیکند بلکه

از غیبت کبری هم اشخاص زیادی انحضرت را دیده اند و شناخته اند در حال دیدن یا
پس از ان که حکایات انها درکتب بسیار مذکوراست واز انجمله است کتاب کمال الدین وتمام
النعمة و سیزدهم بحارالانوار وکتاب وافی فیض و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی وجنة
المأوی و دارالسلام ونجم الثاقب حاجی نوری و دارالسلام عراقی و بعض از کتب سید نعمة الله
جزائری وکتابهای شیخ علی اکبر نهاوندی و بسیاری از کتب متقدمین و متاخرین از فارسی
وعربی وخبر توقیع مبارک که برای علی بن محمد سمری بیرون امده که فرموده است وسیأتی
شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو
کاذب مفتر محمول است بر ادعای مشاهده بعنوان نیابت خاصه وسفارت خاصه
نظیر نواب اربعه چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمة وبعضی دیگر از علماء اعلام رفع الله
تعالی مقامهم همین احتمال را داده اند پس هرگاه کسی بعد از غیبت کبرای انحضرت وقبل
از خروج سفیانی وظهور صیحه اسمانی ادعای سفارت ونیابت خاصه از انحضرت کند
مفتری وکذاب ومشمول لعنت خواهد بود چنانچه بعضیها ادعا کرده اند وهم اکنون هم
بعضی این ادعا را دارند واز جمله ادعا کنندگان در عصر غیبت صغری واوایل غیبت
کبرای انحضرت محمد بن نصیر نمیری بصری است که ادعای بابیت انحضرت را نموده مانند
ابی الخطاب ملعون وشلمغانی وحلاج وابی محمد شریعی واحمد بن هلال عبرتائی کرخی
وابی طاهر محمد بن علی بن بلال ومحمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی نامبرده است وحلاج
حسین بن منصور است چنانچه شرح حالات انها در کتب نعمانی وشیخ مفید وشیخ طوسی

وکمال الدین صدوق وکافی ووافی فیض وسیزدهم بحار وعوالم وکتب نوری وکتب رجال والزام الناصب وغیرایشان از کتب عربیه وفارسیه نقل شده است

قال المفضّل یا سیدی فمن یظهر وکیف یظهر فقال یا مفضّل یظهر وحده ویأتی الی البیت وحده ویلجاء الی الکعبة وحده ویجن علیه اللیل وحده فاذا نامت العیون و غسق اللیل نزل الیه جبرائیل ومیکائیل والملائکة صفوفا فیقول له جبرائیل یا سیدی قولک مقبول وامرک جار فیمسح یده علی وجهه ویقول الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوّء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم یقف بین الرکن والمقام فصرخ صرخة یقول معاشر نقبائی واهل خاصتی ومن ذخرهم لظهوری علی وجه الارض ائتونی طائعین فترد صیحته علیهم وهم فی محاریبهم وعلی فرشهم فی شرق الارض وغربها فیسمعون صیحة واحدة فی اذن رجل واحد فیجیئون نحوها ولا یمضی لهم الا کلمحة بصر حتی یکونوا بین یدیه بین الرکن والمقام فیامر الله عزوجل النور فیصیر عمودا من الارض الی السماء فیستضیئ به کل مؤمن علی وجه الارض و یدخل علیه نور فی جوف بیته فتفرح نفوس المؤمنین بذلک النور وهم لا یعلمون بظهور قائمنا علیه السلام ثم یصبح ونقبائه بین یدیه وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا بعدد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فی یوم بدر

مفضّل گفت ای آقای من درمیان چه کسانی ظاهر میشود (یعنی مهدی) وچگونه ظاهر میشود فرمود ای مفضّل ظاهر میشود بتنهائی ومیاید درخانه خدا بتنهائی

و پناه میبرد بکعبه بتنهائی و بپوشد بر او شب فرو گیرد او را بتنهائی پس وقتیکه چشمها بخواب رود و تاریکی شب فرو گیرد جبرئیل و میکائیل و فرشتگان بر او نازل شوند درحالیکه صف آرائی کرده باشند پس جبرئیل بآنحضرت گوید ای آقای من گفتار تو پذیرفته است و فرمان تو روا است پس حضرت دست خود را بر روی خود میکشد و میگوید حمد خدای را که وعده خود را بر ما راست کرد و ما را وارث زمین گردانید که جای گیریم از بهشت آنجا را که میخواهیم پس نیکو است مزد کارگران پس میایستد درمیان رکن و مقام و فریاد میزند فریاد زدنی و میفرماید ایگروه نقبای من و مخصوصین من و کسانیکه ذخیره کرده است خدا آنها را برای ظهور من در روی زمین بیائید بسوی من درحالیکه اطاعت کنندگانید پس آن فریاد و صدا همه آنها میرسد درحالیکه در محرابها و رختخوابهای خود شانند در مشرق و مغرب زمین گویا همه ایشان یکصدا بیک گوش میشنوند پس میایند نزد آنحضرت بقدر یک چشم بهمزدن در مقابل او میرسند درمیان رکن و مقام پس امر میفرماید خدای عزوجل نور را که مانند ستونی شود از زمین تا آسمان که روشن شود بآن نور هر مؤمنی که در روی زمین است و داخل شود بر او نوری در داخل خانه اش پس در آنحال شاد شود نفسهای اهل ایمان بآن نور و نمیدانند که قائم ما علیه السلام ظاهر شده پس آنحضرت صبح میکند شب را درحالیکه سیصد و سیزده نفر نقبای او که بعدد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اند در روز بدر در مقابل او ئید

بحث هفتم از اخبار صافیه

قال المفضّل قلت یا سیّدی فالاثنان وسبعون رجلا اصحاب ابی عبد اللّه الحسین بن علی علیهما السّلام یظهرون معهم قال یظهر فیهم ابو عبد اللّه الحسین بن علی فی اثنی عشر الف صدّیق من شیعته وعلیه عمامة سوداء

مفضّل گفت گفتم ای آقای من پس هفتاد و دو مرد که اصحاب ابی عبد اللّه حسین بن علی علیهما السّلام اند ظاهر میشوند با ایشان فرمود ظاهر میشود در میان ایشان ابو عبد اللّه الحسین بن علی علیهما السّلام با دوازده هزار صدّیق از شیعیان او و بر اوست عمامهٔ سیاه

قال المفضّل قلت یا سیّدی فبقباء القائم علیه السّلام یبایعوا له قبل قیامه قال یا مفضّل کلّ بیعة قبل ظهور القائم فبیعته کفر ونفاق وخدیعة لعن اللّه المبایع لها والمبایع له بل یا مفضّل یسند القائم علیه السّلام ظهره الی الکعبة البیت الحرام و یمدّ یده المبارکة فتری بیضاء من غیر سوء فیقول هذه ید اللّه وعن اللّه وبامر اللّه ثمّ یتلو هذه الآیة ان الّذین یبایعونك انّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجرا عظیما فیکون اوّل من یقبّل یده جبرئیل ثمّ یبایعه وتبایعه الملائکة ونجباء الجنّ ثمّ النقباء ویصبح الناس بمکّة فیقولون من هذا الرجل الذی بجانب الکعبة وما هذه الخلق الذی معه وما هذه الآیة الّتی رأیناها فی هذه اللیلة ولم یر مثلها فیقول بعضهم لبعض هو صاحب العنزات ثمّ یقول بعضهم لبعض انظروا هل

تعرفون احدًا من معه فيقولون لا نعرفهم الّا اربعة من اهل مكّة واربعة من
اهل المدينة وهم فلان وفلان يعدّونهم باسمائهم ويكون هذا اوّل طلوع الشمس
من ذلك اليوم فاذا طلعت الشمس وابيضّت صاح صائح فى الخلائق من عين الشمس
بلسان عربىّ مبين يسمع من فى السّموات والارضين يا معشر الخلائق هذا مهدىّ
آل محمّد صلى الله عليه وآله ويسمّيه باسم جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله
ويكنّيه وينسبه الى ابيه الحسن الحادى عشر الى الحسين بن على بن ابى طالب امير المؤمنين
فاتّبعوه تهتدوا ولا تخالفوا امره فتضلّوا فاوّل من يلبّى نداءه الملائكة ثم الجن
ثم النقباء ويقولون سمعنا واطعنا ولا يبقى ذواذن من الخلائق الّا سمع ذلك
النّداء وتقبل الخلائق من البدو والحضر والبرّ والبحر يحدّث بعضهم بعضًا ويستفهم
بعضهم بعضًا ممّا سمعوه نهارهم كلّه فاذا دنت الشمس بالغروب صرخ صارخ من
مغربها يا معشر الخلائق قد ظهر ربّكم بالوادى اليابس من ارض فلسطين وهو عثمان
بن عنبسة الاموى من ولد يزيد بن معاوية لعنه الله فاتّبعوه تهتدوا ولا تخالفوا
عليه فتضلّوا فتردّ عليه الملائكة والجنّ والنقباء قوله ويكذّبونه ويقولون
سمعنا وعصينا ولا يبقى ذوشكّ ولا مرتاب ولا منافق ولا كافر الّا ضلّ بالنّداء
الثانى

مُفضّل گفت گفتم اى آقاى من پس نقباء قائم عليه السّلام پيش از
قيام او بيعت ميگيرند براى او فرمود اى مفضّل هر بيعتى پيش از ظهور قائم بيعت

کفر و نفاق و خدعه است لعن کرده شده است بیعت کننده برای اینها و بیعت کرده شده برای او بلکه اینها فضل یکیه میدهد قائم علیه السلام پشت خود را بکعبه که بیت الحرام است و میکشد دست مبارک خود را پس دیده میشود سفید درخشنده از غیر بدی پس میگوید این دست خدا و از جانب خدا و بامر خدا است پس تلاوت میکند این آیه را بدرستیکه آنکسانیکه بیعت میکنند با تو جز این نیست که بیعت با خدا میکنند دست خدا بالای دستهای ایشان است پس کسیکه بشکند بیعت خود را جز این نیست که میشکند بوضرر نفس خود و کسیکه وفا کند بانچه که عهد و پیمان بسته است بران با خدا زود باشد که بدهد او را خدا مزدی بزرگ پس اول کسیکه دست آنحضرت را میبوسد جبرئیل است پس از آن بیعت میکند با آنحضرت و بیعت میکنند با او فرشتگان و نجباء جن پس از ایشان نقباء که اصحاب خاصه آنحضرتند و چون شب را صبح کنند اهل مکه گویند که این مرد کیست که بجانب کعبه آمده است و این مردمان کیانند که با او هستند و این نشانه و علامت که ما در این شب دیدیم چیست که مثل آن دیده نشده پس بعضی از ایشان ببعض دیگر گویند که این صاحب بزها است و بعضی از ایشان ببعض دیگر گویند که ببینید از کسانیکه با او هستند یکی را میشناسید گویند که نمیشناسیم از ایشان مگر چهار نفر را که از اهل مکه اند و چهار نفر را که از اهل مدینه اند و ایشان فلان و فلان اند که میشمارند ایشان را باسماء ایشان و این عمل اول طلوع آفتاب آنروز صورت میگیرد پس چون سفیدی آفتاب در آمد

فریاد کننده ای فریاد میکند در میان خلایق از چشمه آفتاب بزبان عربی واضح که
میشنود آنصدا را هر که در آسمانها و زمین است که ای گروه خلایق این است مهدی
آل محمد صلی الله علیه و آله و نام میبرد او را بنام جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله
و کنیه او و نسب او را بپدرش حسن امام یازدهم که از فرزندان حسین بن علی بن ابی
طالب است میدهد پس متابعت کنید او را تا هدایت یابید و مخالفت نکنید فرمان
او را که گمراه میشوید پس اول کسیکه او را اجابت میکند فرشتگانند پس از آن جنیان
پس از آن نقبا یند که اصحاب خاص آنحضرتند و میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و باقی
نمیماند صاحب گوشی مگر اینکه میشنود این ندا را و مردمان رومیاورند از حاضرین
و بادیه نشینان و بیابانها و دریائیها و بعضی از اینها برای بعض دیگر حدیث میکنند
و بعضی از بعض دیگر میپرسند و استفهام میکنند در آن روز هر روز را از صدائیکه
شنیده اند پس چون نزدیک غروب آفتاب شود فریاد زننده فریاد میکند از سمت
مغرب آن که ای گروه خلایق بتحقیق که ظاهر شد پروردگار شما در وادی یابس یعنی
بیابان بی آب و علف از زمین فلسطین و او عثمان پسر عنبسه است از بنی امیه از
فرزندان یزید بن معاویه لعنت کند خدا او را پس پیروی از او کنید تا هدایت یابید
و مخالفت نکنید او را که گمراه میشوید پس فرشتگان و جنیان و نقباء قول او را
رد میکنند و تکذیب میکنند او را و میگویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و باقی نماند
صاحب شک و ریبی و نه منافقی و نه کافری مگر اینکه بندای دوم گمراه میشوند

و یسند القائم علیہ السلام ظهره الی الکعبة و یقول یا معشر الخلائق الا
من اراد ان ینظر الی ادم و شیث فہا انا ادم و شیث الا من اراد ان ینظر الی نوح
و سام فہا انا نوح و سام الا من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل فہا انا ابراهیم
و اسمعیل الا من اراد ان ینظر الی موسیٰ و یوشع فہا انا موسیٰ و یوشع الا من
اراد ان ینظر الی عیسیٰ و شمعون فہا انا عیسیٰ و شمعون الا من اراد ان ینظر الی
محمد رسول اللہ (صلی اللہ علیہ و آلہ) و امیر المؤمنین فہا انا محمد و امیر المؤمنین
الا من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فہا انا الحسن و الحسین الا من اراد ان ینظر
الی الائمة من ولد الحسین واحداً بعد واحد فہا انا هم فلینظر الیّ و لیسئلنی فانی
انبئه بما نبئوا به و ما لم ینبئوا به الا من کان یقرء الکتب و الصحف فلیسمع ثم یبدأ
بالصحف التی انزل اللہ علی ادم و شیث فیقرئها فتقول امة ادم و شیث هذه و اللہ
الصحف حقا و لقد قرأناها لم نکن نعلمه منها و ما کان خفی عنا و ما کان اسقط
و بدل و حرف و یقرء صحف نوح و صحف ابراهیم و التوریة و الانجیل و الزبور
فیقول اهل التوراة و الانجیل و الزبور هذه و اللہ صحف نوح و ابراهیم حقا و ما اسقط
منها و بدل و حرف منها هذه و اللہ التوریة الجامعة و الزبور التام و الانجیل الکامل
و انها اضعاف ما قرأنا منها ثم یتلو القرآن فیقول المسلمون هذا و اللہ القرآن حقا
الذی انزله اللہ علی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و ما اسقط منه حرف و بدل لعن اللہ
و تکیہ میدہد قائم علیہ السلام پشت خود را بکعبہ و میگوید اے گروہ

خلایق آگاه باشید کسیکه میخواهد آدم وشیث را ببیند پس آگاه باشید منم آدم وشیث
آگاه باشید کسیکه میخواهد نوح وسام را ببیند منم نوح وسام آگاه باشید کسیکه
میخواهد ابراهیم واسمعیل را ببیند منم ابراهیم واسمعیل آگاه باشید کسیکه میخواهد
موسی و یوشع را ببیند منم موسی و یوشع آگاه باشید کسیکه میخواهد عیسی و
شمعون را ببیند منم عیسی وشمعون آگاه باشید کسیکه میخواهد محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله را ببیند وامیرالمؤمنین را منم محمد وامیرالمؤمنین آگاه باشید
کسیکه میخواهد حسن وحسین را ببیند منم حسن وحسین آگاه باشید کسیکه میخواهد
امامهائی که از اولاد حسین اند هریکرا بعد از دیگری ببیند منم ایشان پس مرا ببیند
واز من بپرسید بدرستیکه من خبر میدهم آنچه را که خبر بآن دادند وآنچه را که خبر بآن
ندادند آگاه باشید هرکسیکه کتابها وصحیفه های آسمانی را میخواند پس باید از من
بشنود پس ابتداء میکند بخواندن صحیفه هائیکه بر آدم وشیث نازل شده وخدا فرستاده
است آنهارا ومیخواند آنهارا پس امت آدم وشیث میگویند اینست بذات خدا قسم صحف
آدم وشیث از روی حق وراستی ودرستی که ما خوانده ایم آنرا وبهمین قسم بعضی از آنرا
وآنچه که از ما پنهان بوده وآنچه را که از آنها افتاده وتبدیل وتحریف شده ومیخواند
صحف نوح وابراهیم وتوریة وانجیل وزبور را پس اهل توریة وانجیل وزبور میگویند
اینست بذات خدا قسم صحف نوح وابراهیم از روی حقیقت وراستی ودرستی وآنچه
که از آنها افتاده وتبدیل وتحریف شده از آن این است توریة جامع وزبور تمام

وانجیل کامل وایضا چندین برابر از انجیزیت که ما میخوانیدیم پس از ان میخوانند قرآن را
پس مسلمانان میگویند ایست بذات خدا قسم قرآن را است درستی که خدا بر محمد صلی الله
علیه وآله فرستاده و چیزی از آن نیفتاده از حروف و تبدیل نشده است لعنت کند
خدا کسی را که از او انداختر و تبدیل و تحریف کرده است انتها

ثمّ تظهر الدّابّة بین الرکن والمقام فتکتب فی وجه المؤمن مؤمن وفی
وجه الکافر کافر ثم یقبل علی القائم رجل وجهه الی قفاه وقفاه الی صدره ویقف
بین یدیه فیقول یا سیّدی انا بشیر امرنی ملک من الملائکة ان الحق بک وابشرک بهلاک
سرایا السفیانی بالبیداء فیقول له القائم علیه السلام ما قصتک وقصة اخیک فیقول
الرجل کنت واخی نذیر فی جیش السفیانی فاخربنا الدنیا من دمشق الی الزوراء
واخربنا الزوراء وترکناها جماء واخربنا الکوفة واخربنا المدینة وراثت بغالنا
فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وخرجنا منها وعددنا ثلاثمائة الف
رجل نرید مکة لاخراب البیت وقتل اهله فلما صرنا بالبیداء عرّسنا بها فصاح بنا
صائح یا بیداء ابیدی القوم الظالمین فانفجرت الارض فابتلعت کل الجیش فوالله
ما بقی علی الارض عقال ناقة فما سواه غیری وغیر اخی فاذا نحن بملک قد صرف وجهنا
الی ورائنا کما تری وقال لاخی ویلک یا نذیر امض الی الملعون السفیانی بدمشق
وانذره بظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله وان الله قد اهلک جیشه بالبیداء
وقال لی یا بشیر الحق بالمهدی بمکة فبشره بهلاک القوم الظالمین وتب علی یده فانه

یقبل توبتك فیمسح القائم یده علی وجهه فیرده سویاً کما کان فیبایعه معهم ویکون معه

پس ظاهر میشود دابه در میان رکن ومقام ومینویسد در روی مؤمن که این مؤمن است ودر روی کافر که این کافر است پس رو میاورد بسوی قائم مردی که روی او در عقب وپشت سر او بطرف سینه او است ومیایستد در برابر وپیش روی او پس میگوید ای آقای من منم مژده دهنده امر کرد مرا فرشته ای از فرشتگان که بتو ملحق شوم ومژده دهم تورا بهلاك شدن لشکر سفیانی در زمین بیداء پس قائم بر او میگوید قصه تو چیست وقصه برادرت نذیر چگونه است پس آنمرد میگوید من با برادرم نذیر در لشکر سفیانی بودیم خراب کردیم دمشق را تا بغداد وخراب کردیم بغداد را وآنجا را ترك کردیم درحالیکه صاف وهموار کردیم وخراب کردیم کوفه را وخراب کردیم مدینه را وسرگین انداختند قاطرهای ما در مسجد رسولخدا صلی الله علیه وآله وبیرون آمدیم از آنجا درحالیکه شماره جمعیت ما نزدیك سیصد هزار مرد بودند اراده کردیم که بمکه برویم برای خراب کردن خانه خدا وکشتن اهل آنجا وقتیکه به بیداء رسیدیم متحیر وسرگردان شدیم در آنجا پس صیحه زننده ای بما صیحه ای زد که ای بیابان هلاك کن اینها را که گروهی ستمکارانند پس زمین شکافته شد وتمام لشکر را بخود فرو برد پس بذات خدا قسم است که باقی نماند در روی زمین زانو بند شتری وآنچه غیر از آن بود بجز من وبرادرم که در آنحال ناگاه فرشته ای روهای ما را بعقب برگرداند همچنانکه میبینی وبرادرم گفت وای بر تو ای بیم دهنده برو بنزد سفیانی ملعون در دمشق

و بیم ده او را بظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و اینکه خدا لشکر او را در بیداء هلاک کرد و بمن گفت ای مژده دهنده خودت را برسان بمهدی در مکه و مژده بده او را بهلاکت گروه ستمکاران و بدست او توبه کن زیرا که او میپذیرد توبه تو را پس دست خود را بروی تو میکشد و اثر میگرداند بحالت اول درست شده پس بیعت میکند با ایشان و با آنحضرت خواهد بود

قال المفضل قلت یا سیدی و تظهر الملائکة و الجن للناس قال ای والله یا مفضل و یخاطبونهم کما یکون الرجل مع خاصته (حاشیته) و اهل بیته قلت یا سیدی و یسیرون معه قال ای والله یا مفضل و لینزلن ارض الهجرة و ما بین الکوفة و النجف و عدة اصحابه حینئذ ستة و اربعون الفا من الملائکة و ستة آلاف من الجن بهم ینصر الله و یفتح علی یدیه

مفضل گفت گفتم ای آقای من و ظاهر میشوند فرشتگان و جنیان برای مردم فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل و آمیزش میکنند با ایشان همچنانکه مرد با مخصوصین یا اطرافیهای خود و خانواده خود آمیزش میکند گفتم ای آقای من و با او سیر میکنند فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل و فرود میآیند در زمین هجرت یعنی کوفه و در میان کوفه و نجف و شماره اصحاب آنحضرت در آن روز چهل و شش هزار نفر از فرشتگان و شش هزار نفر از جنیانند که خدا به ایشان یاری میکند آن حضرت را و بدست او فتح و گشایش میدهد

قال المفضل قلت يا سيدي فما ذا يصنع باهل مكة قال يدعوهم بالحكمة والموعظة الحسنة فيطيعونه ويستخلف عليهم رجلا من اهل بيته ويخرج يريد المدينة قال المفضل يا سيدي فما يصنع بالبيت قال ينقضه ولا يدع منه الا القواعد التي هي اول بيت وضع للناس بمكة في عهد ادم والذي رفعه ابراهيم واسمعيل منها وان الذي بنى بعدهما لم يبنه نبي ولا وصي ثم يبنيه كما يشاء وليعفين آثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق وسائر الاقاليم وليهدمن جامع الكوفة وليبنينه على بنائه الاول وليهدمن القصر العتيق ملعون ملعون من بناه

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس چه میکند با اهل مکه فرمود میخواند ایشانرا بدرستی و درستکاری و درست رفتاری و پند دادن نیکو پس طاعت میکنند او را و مردی از خانواده خود را جانشین خود قرار میدهد برای ایشان و بیرون میرود و اراده میکند رفتن بمدینه را مفضل گفت ای آقای من با خانه کعبه چه میکند فرمود خراب میکند آنرا و نمیگذارد از آن مگر قاعده هائی که در اول برای خانه بنا گذارده شده برای مردم در کعبه در عهد آدم و آنهائیکه ابراهیم و اسمعیل بالا برده اند از آن و بدرستیکه آنچه از آنکه بعد از آن بنا گذارده شده و پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده است آنرا خراب میکند و دو مرتبه بنا میکند بهر طور که میخواهد و آثار ستمکارانرا محو و نابود میکند در مکه و مدینه و عراق و سایر اقلیمها و هر آینه خراب میکند مسجد جامع کوفه را و بنا میکند آنرا ببنائیکه اول بنا شده و هر آینه خراب میکند قصر کهنه ملعون آنکه ملعون بنا کرده

قال المفضّل یا سیّدی فیقیم بمکة؟ قال لا بل یا مفضّل یستخلف فیها رجلاً من اهله فاذا سار منها وثبوا علیه فیقتلونه فیرجع الیهم فیاتونه مقنعی رؤسهم یبکون ویتضرّعون ویقولون یا مهدیّ آل محمّد التوبة فیعظهم وینذرهم ویحذّرهم ثم یستخلف علیهم خلیفة و یسیر فیثبون علیه بعده فیقتلونه فیردّ علیهم انصاره من الجنّ والنقباء ویقول لهم ارجعوا فلا تبقوا بشراً الا من وسم وجهه بالایمان فلولا ان رحمة الله وسعت کلّ شیء وانا تلک الرحمة لرجعت الیهم معکم فقد قطعوا الاعذار بینهم وبین الله وبینی و بینهم فیرجعون الیهم فوالله لا یسلم من المأة منهم واحد لا والله ولا من الالف واحد

مفضّل گفت ای آقای من پس مهدی در مکّه اقامت میکند؟ فرمود نه بلکه ای مفضّل خلیفه ای قرار میدهد در آنجا از کسان خود پس از آنجا بیرون رود جستن میکنند بر آن خلیفه و او را میکشند پس حضرت برمیگردد بسوی ایشان و آنها میایند نزد او در حالتیکه سرهای خود را به زیر افکنده و گریه و زاری میکنند و میگویند ای مهدی آل محمّد توبه کردیم پس حضرت ایشانرا موعظه میکند و بیم میدهد و میترساند ایشانرا و خلیفه دیگری بر ایشان نصب میکند و بیرون میرود باز قیام میکنند بر خلیفه آنحضرت بعد از رفتن او و او را میکشند پس بر میگرداند بر ایشان آنحضرت یاران خود را که از جن هستند با نقباء و فرمان میدهد ایشان را که برگردید بمکه و باقی نگذارید در آنجا بشری را مگر کسانیکه سیمای ایمانی دارند و اگر نبود که رحمت خدا وسعت داشت هر چیز را و من آن رحمت هستم برمیگشتم بسوی ایشان با شما زیرا که ایشان رشته عذر را بریدند یعنی جای عذرخواهی برای خود در میانه

خود شان و میانه خدا و میانه من و خود شان باقی نگذارند پس برمیگردند انصار جن و انس آنحضرت و بذات خدا قسم است که سالم نمیماند از صد نفر ایشان یکنفر نه بذات خدا قسم و نه از هزار نفر یکنفر

قال المفضّل قلت یا سیّدی فاین تکون دار المهدی و مجمع المؤمنین قال دار ملکه الکوفة و مجلس الحکم جامعها و بیت ماله و مقسم غنائم المسلمین مسجد السهلة و مواضع خلواته الزکوات البیض من الغریّین

مفضّل گفت گفتم ای آقای من خانه مهدی و گروه مؤمنین یعنی جای جمع شدن ایشان در کجا خواهد بود فرمود خانه ملک و سلطنت او در کوفه و محل نشستن او برای حکم کردن مسجد کوفه و بیت المال و جای قسمت کردن غنیمتهای مسلمانان در مسجد سهله و جاهای خلوت کردنهای آنحضرت زکوات بیض یعنی ریگهای سفید در غریّین یعنی نجف اشرف است

قال المفضّل یا مولای کلّ المؤمنین یکونون بالکوفة قال ای والله یا مفضّل لا یبقی مؤمن من الاکان بها او حوالیها و لیبلغنّ مربط شاة الف درهم و لیودّن اکثر من النّاس لو انّ اشتروا شبرا من ارض السبیع بشبر من ذهب و السبیع خطة من خطط همدان و لتصیرنّ الکوفة اربعة و خمسین میلا و لیجاورنّ قصورها بکربلا و لیصیرنّ کربلا معقلا و مقاما یعکف فیه الملائکة و المؤمنون و لیکوننّ لها شأن عظیم و لیکوننّ فیها من البرکات ما لو وقف فیها مؤمن فدعا ربّه لاعطاه بدعوة مثل ملک الدنیا

الف مرة ثم تنفس ابو عبدالله علیه السلام

مفضل گفت ای مولای من همه مؤمنین در کوفه میباشند فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل باقی نماند مؤمنی مگر اینکه در اینجا و اطراف ان خواهد بود و هر اینه جای بستن یک گوسفند در انجا قیمت ان بهزار درهم میرسد و بسیاری از مردمان دوست دارند البته البته که یکوجب از زمینهای سبیع را بیکوجب از طلا خریداری کنند و سبیع زمینهای بابرجی الحی است از زمینهای همدان و مساحت کوفه چهل و پنج میل که پانزده فرسخ باشد خواهد شد و قصرهای ان بکربلا متصل میشود و هر اینه خدا کربلا را پناه گاه و جایگاهی قرار میدهد که جای گردند فرشتگان و مؤمنین در انجا و از برای ان شانی بزرگ خواهد بود و چنان برکتهائی در انجا ظاهر شود که اگر مؤمنی در انجا توقف کند و بخواند خدای خود را که بدعای براو عطا کند هزار برابر مانند ملک دنیا را براو عطا میکند پس حضرت اباعبدالله یعنی صادق علیه السلام اهی کشید و

قال یا مفضل ان بقاع الارض تفاخرت ففخرت الکعبة البیت الحرام علی البقیعة بکربلا فاوحی الله الیها اسکتی کعبة البیت الحرام فلا تفتخری علیها فانها البقعة المبارکة التی نودی موسی منها من الشجرة وانها الربوة التی اوت الیها مریم والمسیح وانها الرابیة التی غسل فیها راس الحسین علیه السلام وفیها غسلت مریم عیسی واغتسلت بعد ولادتها وانها خیر بقعة عرج رسول الله عیسی منها فی وقت (حین حل) غیبته لتکونن لشیعتنا فیها خیرة الی ظهور قائمنا

وفرمود ایمفضل بدرستیکه بقعه های زمین فخر کردند پس کعبه که بیت الحرام است فخر کرد بر بقعه کربلا پس وحی کرد خدا بسوی ان که ساکت باش یا ارام بگیرای کعبه بیت الحرام و فخر نکن بر بقعه کربلا زیرا که ان بقعه مبارکه ایست که ندا کرده شد موسی از انجا از درخت معهود یعنی در اول زمان بعثت او برسالت وان زمین بلندی است که جای گرفت در انجا مریم با مسیح وان پشته بلندی است که در انجا غسل داده شد یعنی شسته شد سر حسین علیه السلام و در انجا غسل داده شد عیسی مریم غسل داد او را و در انجا غسل کرد مریم پس از زائیدن او و انجا بهترین بقعه ایست که پیغمبر خدا عیسی از انجا به اسمان بالا رفت در وقت پنهان شدنش هر اینه میباشد برای شیعیان ما خیر و خوبی در انجا تا وقت ظاهر شدن قائم ما (علیه السلام)

قال المفضل قلت یا سیدی ثم یسیر المهدی الی این قال الی مدینة جدی رسول الله صلی الله علیه و اله فاذا هو وردها کان له بها مقام عظیم عجیب یظهر فیه سرور المؤمنین وخزی الکافرین

مفضل گفت گفتم ای اقای من پس از ان مهدی بکجا میرود فرمود بمدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله پس چون وارد مدینه شود از برای او در انجا مقام بزرگی است عجب اورنده که ظاهر میشود در انجا سرور و شادی برای مؤمنین وخواری و ذلت برای اشخاص کافر

قال المفضل قلت یا سیدی وما هو ذلک قال یرد الی قبر جده رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ فیقول یا معشر الخلائق ھذا قبر جدی رسول اللہ فیقولون نعم یا مہدی
آل محمد فیقول ومن معہ فی القبر فیقولون ضجیعاہ وصاحباہ ابوبکر وعمر فیقول و
ھو بھما اعلم ومن الخلق جمیعا ومن فلان وفلان وکیف دفنا من بین الخلق مع جدی
رسول اللہ وعسی المدفون غیرھما فیقول الناس یا مہدی آل محمد ما ھٰھنا غیرھما و
انما دفنا لانھما خلیفتا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وابوا زوجتیہ فیقول
للخلق بعد ثلاث اخرجوھما من قبرھما فیخرجان غضین طریین لم یتغیر خلقھما ولم
تشحب الوانھما فیقول ھل فیکم من یعرفھما فیقولون یا مہدی آل محمد نعرفھما بالصفۃ
ولیس ضجیعا جدک غیرھما فیقول ھل فیکم احد یقول غیر ھذا ویشک فیھما فیقولون
لا فیاخر اخراجھما ثلاثۃ ایام ثم ینتشر الخبر فی الناس ویاتوا مفتنین من والاھما
بذلک الحدیث ویجمع الناس ویحضر المہدی ویکشف الجدران عن القبرین ویقول
للنقباء ابحثوا عنھما وانبشوھما فیبحثون بایدیھم حتی یصلوا الیھما فیخرجان غضین
طریین کھیئۃ صورتھما فی الدنیا فیکشف عنھما اکفانھما ویامر برفعھما علی دوحۃ
یابسۃ نخرۃ فیصلبان علیھا فتحیی الشجرۃ وترتفع وتورق ویطول فرعھا فیقول
المرتابون من اھل ولایتھما ھذا واللہ الشرف حقا ولقد فزنا بمحبتھما وولایتھما
ویخبر من اخفی نفسہ ممن فی نفسہ مقیاس حبۃ من محبتھما وولایتھما فیحضرونھما
ویرونھما ویفتنون بھما وینادی مناد المہدی علیہ السلام کل من احب صاحبی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وضجیعیہ فلینفرد جانبا فیتجزء والخلق جزئین موال

لهما و نتبرّء منهما فيعرض المهدى عليه السلام على اوليائهما البرائة منهما فيقولون يا مهدى آل رسول الله صلى الله عليه و آله نحن لم نتبرّء منهما و لسنا نعلم ان لهما عند الله و عندك هذه المنزلة و هذا الذى قد بدا لنا من فضلهما لا نتبرّء الساعة منهما و قد رأينا منهما ما رأينا فى هذا الوقت من نضارتهما و غضاضتهما و حيوة الشجرة بهما بل و الله نتبرّء منك و ممن آمن بك و من لا يؤمن بهما و من صلبهما و اخرجهما و فعل بهما ما فعل فيامر المهدى عليه السلام ريحا سوداء فتهب عليهم فتجعلهم كاعجاز نخل خاوية ثم يأمر بانزالهما فينزلان اليه فيحييهما باذن الله تعالى و يامر الخلائق بالاجتماع ثم يقص عليهم قصص فعالهما فى كل كور و دور حتى يقص عليهم امر قتل هابيل بن آدم عليه السلام و جمع النار لابراهيم عليه السلام و طرح يوسف فى الجب و حبس يونس فى بطن الحوت و قتل يحيى عليه السلام و صلب عيسى عليه السلام و عذاب جرجيس و دانيال و ضرب سلمان الفارسى و اشعال النار على باب امير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام لاحراقهم بها و ضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة بالسوط و رفس بطنها و اسقاط محسنها و سم الحسن عليه السلام و قتل الحسين عليه السلام و ذبح اطفاله و بنى عمه و انصاره و سبى ذرارى رسول الله صلى الله عليه و آله و اراقة دماء آل محمد عليهم السلام و كل دم سفك و كل فرج نكح حراما و كل خبث و فاحشة و اثم و ظلم و جور و غشم منذ عهد آدم عليه السلام الى وقت قيام قائمنا كل ذلك يعدده عليه السلام عليهما و يلزمهما اياه فيعترفان به ثم يأمر بهما فيقتص منهما فى ذلك الوقت بمظالم

من حضر ثم یصلبهما علی الشجرة و یامر نارا تخرج من الارض فتحرقهما و الشجرة ثم یامر ریحا فتنسفهما فی الیم نسفا

مفضل گفت گفتم ای اقای من چیست ان مقام بزرگی که عجیب است و ظاهر میشود در ان شادی مؤمنین و خواری کافرین فرمود وارد میشود بسوی قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله پس میگوید ای گروه خلایق اینست قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله میگویند اری ای مهدی ال محمد پس میگوید کیست در قبر با او گویند دو نفر همخواب او و یاران او ابو بکر و عمر پس میگوید در حالیکه دانا تر از همه خلق است بفلان و فلان که این دو نفر در میان خلق چگونه اینجا دفن شدند با جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و شاید غیر از اینها هستند که در اینجا دفن شده است پس مردمان میگویند ایمهدی ال محمد در اینجا غیر از این دو نفر کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن شدن ایشان در اینجا برای اینست که دو نفر خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و اله و دو نفر پدر زنهای انحضرت بوده اند پس بعد از سه روز دیگر بمردم میفرماید که این دو نفر را از قبرهای ایشان بیرون بیاورید پس بیرون اورده میشوند در حالیکه بدنهای ایشان تر و تازه است و تغییری در خلقت ایشان روی نداده و زنگ ایشان بر نگشته پس میفرماید ایا در میان شما کسی ایشانرا میشناسد میگویند ایمهدی ال محمد ایشان را بوصف میشناسیم و هم مضجع با جدت غیر از این دو نفر نیستند پس فرمود ایا کسی هست که غیر از این سخن گوید و شک داشته باشد در ایشان میگویند نه پس تاخیر میندازد انحضرت بیرون اوردن

ایشان را تا سه روز پس اینخبر در مردمان منتشر شده و فتنه گران در نزد دوستان ایشان
خبرچینی میکنند باین خبر تازه و مردم جمع میشوند و مهدی حاضر میشود و دیوارها را از
این دو قبر برمیدارد و بنقبای خود میفرماید کاوش کنید و خاکها را بعقب ریزید و نبش
کنید این دو قبر را پس با دستهای خود خاکها را بعقب میریزند تا اینکه میرسند بجسد
این دو نفر و بیرون میاورند اینها را در حالیکه تر و تازه باشند بهمان صورتیکه در
دنیا بوده اند پس کفنهای ایشانرا دور میکنند و امر میفرماید اینها را بر شاخه درخت
خشک شده پوسیده ای میاویزند درخت مرده زنده میشود و بالا میرود و برگ میاورد
و شاخه های آن دراز میشود پس دوستان ایشان که از اهل شک و ریبند میگویند
این است شرف حقیقی بذات خدا قسم و هر آینه رستگار شدیم بسبب محبت و دوستی
که به ایشان داریم و هر آنچه در باطن ایشان مخفی و پنهانست خبر میدهند هر چند بقدر
دانه ای از محبت و دوستی ایشان باشد پس حاضر میشوند در نزد ایشان و میبینند
ایشان را و از مایش و امتحان کرده میشوند بدیدن آنها ایشانرا و منادی مهدی
ندا میکند که هر که این دو نفر یاران رسولخدا را دوست میدارد که با او هم مضجع اند یکطرف
بایستند پس مردم دو دسته میشوند دوستان ایشان در یکطرف و آنها ئیکه بیزار از
ایشانند در یکطرف میایستند پس مهدی علیه السلام بدوستان این دو نفر عرضه
میدارد بیزاری جستن از ایشانرا پس میگویند ای مهدی آل رسولخدا ما از ایشان بیزاری
نمیجوئیم و نمیدانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو این منزلت و مقام را دارند و این

فضیلتی است که برای ایشان ظاهر شد مادر اینساعت بیزاری از ایشان میجوئیم و حال
آنکه ندیدیم از ایشان آنچه را که دیدیم در اینوقت از تر و تازه بودن جسدهای ایشان و زنده
شدن درخت بسبب ایشان بلکه بذات خدا قسم است که بیزاری میجوئیم از تو و از کسیکه
ایمان بتو آورد و بر ایشان ایمان نیاورد و کسیکه ایشانرا بر دار آویخت و بیرون آورد
بدنهای ایشانرا از قبر و کرد بر ایشان آنچه را که کرد پس امر میفرماید مهدی علیه السلام
باد سیاهی را که بوزد بر ایشان و آنها را بگرداند مانند بیخهای خرما بنی که از جا کنده شده
باشد پس امر میفرماید این دو بدن را فرود میاورند نزد آنحضرت و زنده میکند آنها را باذن
خدای تعالی و امر میفرماید تا مردمان جمع میشوند پس قصه میفرماید بر ایشان کارهای
ایشانرا که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از ایشان سرزده تا اینکه قصه میکند
بر ایشان داستان کشتن قابیل هابیل را که هر دو پسران آدم بوده اند و جمع کردن آتش را
برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن
یونس در شکم ماهی و کشته شدن یحیی علیه السلام و بر دار آویختن عیسی علیه السلام
و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش زدن بر خانه امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوزاندن ایشان و تازیانه زدن بر دست
صدیقه کبری فاطمه و لگد زدن بر شکم او و سقط کردن محسن او و زهر دادن حسن و
کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران او و پسر عموهای او
و یاران او و اسیر کردن ذریه های رسولخدا صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای

آل محمد علیهم السلام و هرخونیکه بحرام ریخته شده و هرفرجیکه بحرام نکاح شده و هرعمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری که از زمان آدم علیه السلام تا وقت قیام قائم ما روی داده و میدهد میشمارد آنرا آنحضرت بر ایشان و آنهارا ملزم میکند باعتراف بر آنها و ایشان اعتراف میکنند بکردن آنکارها پس از آن آن فرمان قصاص کردن از ایشانرا میدهد در آنوقت بظلمهائیکه بحاضرین از آنها کرده اند پس ایشان را بدار میزنند و امر میفرماید آتشی را که از زمین بیرون آید پس ایشان را با درخت میسوزاند پس امر میفرماید بادی را تا آنکه خاکستر ایشان را در دریا بریزد ریختن شدیدی

مؤلف ناچیز گوید از ظاهر این حدیث چنین برمیاید که آنچه از گمراهی و ضلالت و ظلم و جور و تعدی و تجاوز و ستمگری و جنایت و فسق و فجور و آدم کشی و خونریزی بنا حق و ناروا و هتک حرمات از زمان آدم ابو البشر تا زمان قیام قائم علیه السلام در روی زمین روی داده و میدهد از کارها و کرده های این دو نفر است که حضرت برای اختبار و امتحان و جدا شدن حق از باطل در زمان ظهور و قیام خود باذن و فرمان خدای متعال آنها را زنده و ملزم میکند تا اعتراف کنند بکرده های خود در دنیا تا تمیز داده شود خبیث از طیب و حق از باطل و سعید از شقی تا هلاک شود هر که هلاک میشود بحجت و دلیل و زنده ماند هر که زنده میماند بحجت و دلیل **و در ایمقام** آنچه که سزاوار است شرح داده شود اینست که اعتراف کردن ایشان بر

کرده های خود پس از رحلت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله تا زمان ظهور و قیام
حضرت بقیة الله ارواحنا وارواح العالمین له الفداء با اندک تأملی وجدان معلوم وواضح
است باین تقریر که اگر ایشان نقض عهد رسولخدا صلی الله علیه و آله را نکرده بودند
و بوصیت آنحضرت عمل میکردند و عهد شکنی و غصب حق امیر المؤمنین علی علیه السلام
را نکرده بودند و گذارده بودند که آنحضرت بمسند خلافت که حق طلق او بود قرار گیرد
هر آینه بحکومت حقه آنحضرت پرچم حق وعدالت حقیقی در اهتزاز و جنبش میبود و باطل
و آثار آن نابود میشد وچنانچه خداوند متعال امر فرموده بعدل و داد واحسان و نیکی
ومودت ذوی القربی و دادن حقوق ایشان وحق هر صاحب حقی عمل میشد و پرچم ظلم
و عدوان و فحشاء و منکر و بغی همچنانکه خدا از آنها نهی فرموده پیچیده میگردید و
باحکام قرآن وسنت خاتم پیغمبران ومنهاج دوازده نفر امامهای منصوص واوصیا
مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کدام بعد از دیگری عمل کرده میشد ونظام جهان
منظم ونظم عالم مختل نمیگردید واحدی نسبت به احدی ظلم وستم نمیکرد و زندگانی بشر
همیشه در عیش وخوشی و فراخی ورفاه برگذار میگردید ومردم در مهد امن وامان
میآسودند ـ و شکی نیست که کارهای این دو نفر سبب شد تا کافر شود هر که کافر
شود و گمراه شود هر که در گمراهی افتد و ظلم و ستم کند هر که ظلم و ستم میکند و جنایات و
فسق وفجور سر زند از هر که سر میزند فلعنهما الله لما جنیا وغویا وضلا واضلا فلو
لم یعملا ما عملا ولم یفعلا ما فعلا ولم یرتکبا ما ارتکبا لکان امیر المؤمنین علیه السلام

مع اقتداره واستیلائه وغزارة علمه وبسط یده یمنع جمیع ذلك

واگر گوینده ای بگوید که چرا امیر المؤمنین علیه السلام پس از آنکه بر اریکه

خلافت ظاهریه قرار گرفت و زمام خلافت را در دست داشت مبادرت باین کار نکرد

ودست کفر ونفاق وجور وبیداد را کوتاه نفرمود **جواب این است** که

ایشان در زمان خود چنان مبانی کفر ونفاق وجور وطغیان را محکم کرده بودند که بر

حسب جریان عادی ممکن نبود که حضرت از سیره ورفتار وروش وآثار ایشان جلوگیری

کند بلکه بعضی از حکام وعمال ایشان را که اراده عزل آنها را میفرمود صداهای مخالف

بلند میشد وبمخالفت با آنحضرت قیام میکردند بشهادت تواریخ شرقیها وغربیها فضلا

از تواریخ وسیر مسلمانان که نمونه ای از آن داستان عزل کردن آنحضرت است شریح قاضی را

از قضاوت ودادها وفریادهای مردمان بلند شدن وشورش در آمدن وپرچم

مخالفت افراشتن ایشان چنانچه علاوه بر تواریخ وسیر از تصریحات وتلویحات ومطویات

وفرمایشات خود آنحضرت وسایر ائمه علیهم السلام مستفاد میشود

واما الزام قائم علیه السلام ایشانرا بگردن خود گرفتن واعتراف کردن ایشان

بجنایات وضلالات واضلالات وظلمها وستمها وخیانتها وفتنه ها وفسادها وفسقها

وفجورها وخونریزیها وهتك حرمتهای پیشینیان از زمان آدم تا رحلت خاتم الانبیاء صلی الله

علیه وآله بعلت راضی بودن ایشان است بفعلهای آنها ودلیل راضی بودن ایشان

بفعلهای آنها کارهای ایشان است بر طبق کارهای آنها که اگر بآن کارها راضی نبودند

هرگز مثل آنهارا نمیکردند وهر کسیکه بفعل کسی راضی شود مثل آن است که آن فعل را خودش بجا آورده باشد چنانچه دلالت بر آن دارد آیات واخبار واحادیث بسیاری آیا ندانسته ای که خدای متعال نسبت داده است فعل پدران یهود را بخود ایشان و مذمت کرده است ایشانرا براضی شدن ایشان بکارهای پدرانشان و بنی امیه قاطبة لعنت کرده شدند بعلت راضی بودن ایشان بافعال پدرانشان

و نیز اگر بگوئیم طینت سجینی ایشان نقطه مقابل طینت علیینی آل محمد علیهم السلام است همچنانیکه ارواح طیبه آل محمد صلوات الله علیهم مؤید هریک از انبیاء و رسل و اوصیاء آنها بوده اند در هر عصری از اعصار گذشته و معین ایشان بوده اند در خیرات و حامی ایشان بوده اند در رفع کربات و دفع کردن خطرات چنانچه از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است که من با انبیاء سراً و در پنهانی همراه بوده ام و با خاتم الانبیاء در پنهان و آشکار هردو وامثال این احادیث رجوع شود بکتب معتبره از قبیل کافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتب فضل بن شاذان و مناقب ابن شهرآشوب وغیرآنها از کتب خاصه و کتب احمد بن حنبل و محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه و حلیة الاولیاء و ینابیع المودة و ابن حجر و بعضی از صحاح سته و جمع بین الصحیحین وغیرآنها از کتب عامه **همچنین** ارواح خبیثه آنها هم از باب مقابله ضدین در سرّ و باطن با اشقیاء سالفین همراه بوده و مؤید و معین ایشان بوده باشد و در ظاهر و باطن با اشقیاء زمان خود همراه با شند

احتمال بعیدی نیست بلکه برای شخص متفطن متتبع کمال قرابت را دارد و وجهی است وجیه فتدبر جیداً والله اعلم بحقایق الامور

قال علیه السلام

ثم یسیر المهدی الی الکوفة وینزل ما بین الکوفة والنجف وعدد اصحابه فی ذلک الیوم ستة واربعون الفا من الملائکة وستة آلاف من الجن والنقباء ثلاثمائة وثلاث عشر قال المفضل یا سیدی فکیف یکون دار الفاسقین الزوراء فی ذلک الزمان (الوقت خ ل) قال فی لعنة الله وسخطه وبطشه تخربها الفتن وتترکها جماء فالویل لها ولمن بها کل الویل من الرایات الصفر ومن رایات المغرب ومن کلب الجزیرة ومن الرایات التی تسیر الیها من کل قریب وبعید والله لینزلن بها من صنوف العذاب ما لم ینزله بسائر الامم المتمردة من اول الدهر الی آخره ولینزلن بها من العذاب ما لا عین رأت ولا اذن سمعت بمثله ولا یکون طوفان اهلها الا بالسیف الویل عند ذلک لمن اتخذ بها مسکناً فان المقیم بها یبقی بمقامه والخارج منها برحمة الله

پس مهدی بجانب کوفه میرود وفرود میاید درمیان کوفه ونجف وعدد اصحاب انجناب درانروز چهل وشش هزار از فرشتگان وشش هزار از جنیان وسیصد وسیزده نفر نقبا یند

مفضل گفت ای آقای من درانوقت خانه فاسقها زوراء یعنی بغداد چگونه خواهد بود فرمود در لعنت خدا وخشم او وسخت گیری او خواهد بود فتنها

آنجا را خراب کند و باقی گذارد آنرا در حالتیکه صاف و هموار شده باشد پس وای بر آن و بر کسیکه در آن ساکن است همه گونه وای از پرچمهای زرد و از پرچمهای مغرب و از پرچمهائیکه در آنجا بلند شود و بیاید از هر نزدیک و دوری بذات خدا قسم است که در آنجا فرود آید از هر گونه عذاب و شکنجه‌ای که بر سایر امتهای پیش فرود نیامده باشد از کسانیکه از حق تمرد کردند از اول روزگار تا آخر آن و هر آینه بر آن عذابی نازل شود البته که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد بمانند آن و نمیباشد مرگ بشتاب و سرعت برای اهل آن مگر بشمشیر وای بر کسی که در آن زمان آنجا را برای خود مسکن گیرد زیرا که مقام کننده در آنجا بواسطه ایستادن در آنجا ببدبختی افتد و بیرون رونده از آنجا در رحمت خدا باشد

یا مفضّل لتنافس اهلها فی الدّنیا حتّی لیقال انّها هی الدّنیا و انّ دورها و قصورها هی الجنّة و انّ نساءها هنّ الحور العین و انّ ولدانها هم الولدان و لیظنّن النّاس ان الله لم یقسم رزق العباد الّا بها و لیظهرنّ فیها من الافتراء علی الله و رسوله و الحکم بغیر کتابه و من شهادات الزّور و شرب الخمور و رکوب الفسق و الفجور و اکل السحت و سفک الدّماء ما لا یکون فی الدّنیا الّا دونه ثم لیخربنّها الله تبارک و تعالی بتلک الفتن و الرّایات حتّی لیمرّ علیها المارّ فیقول ههنا کانت الزّوراء

ای مفضّل هر آینه رغبت و میل کنند اهل آنجا بدنیا تا اینکه گفته شود که دنیا آنجا است و خانه‌ها و قصرهای آنجا بهشت است و زنهای آنجا حور العین اند و پسران آن

پسران بهشتی هستند و هر آینه گمان میکنند مردمان که قسمت نکرده است خدا روزی
بندگانرا مگر در آنجا و هر آینه آشکار میکنند در آنجا دروغ بستن بر خدا و رسول او را
و حکم کردن بغیر حکم کتاب خدا و آشکار میکنند گواهیهای دروغ و آشامیدن نوشابه
های مست کننده و مرتکب شدن فسق و فجور و خوردن حرام و ریختن خونها و آن
کارهای زشت و ناروائی که در دنیا باشد مگر در آنجا پس خراب و ویران میکند خدا
آنجا را با این فتنه ها و پرچمها تا اندازه ایکه چون گذرنده ای از آنجا بگذرد بگوید بغداد
اینجا بوده است

قال المفضل ثم ماذا یا سیدی قال ثم یخرج الحسنی الصبیح الذی من نحو
الدیلم یصیح بصوت له فصیح یا آل احمد اجیبوا الملهوف والمنادی من حول الضریح
فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز وای کنوز لیست من فضة ولا من ذهب بل هی رجال
کزبر الحدید علی البراذین الشهب بایدیهم الحراب یتغاورون شوقا الی الحرب کما
تتغاور الذئاب امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح فیقبل الحسنی فیهم وجهه
کدائرة القمر یروع الناس جمالا انقا فیبقی علی اثر الظلمة یاخذ سیفه للصغیر والکبیر
والوضیع والعظیم ثم یاتی تلک الرایات کلها حتی یرد الکوفة (ولم یزل یقتل الظلمة
حتی یرد الکوفة و قد صفا اکثر الناس له (الارض له)) فیجعله معقلا فیتصل به و باصحابه خبر المهدی

مفضل گفت پس چه میشود ای آقای من فرمود پس بیرون میآید حسنی و آن
جوان خوشروئی است که از طرف دیلم (که ظاهراً بلاد کوهستانی مازندران است) قیام میکند

ونیز بصدای فصیح فریاد میکند که ای آل احمد اجابت کنید دلسوخته ستمدیده را و ندا
کننده از اطراف ضریح ندا کند پس اجابت میکنند او را گنجهای خدا که در طالقان هستند
و چه گنجهائی که نه از نقره است و نه از طلا بلکه آنها مردانی هستند مانند پاره های
آهن که بر اسبهای قوی که سیاهی آنها بر سفیدی آنها غالب است و در دست ایشان
است حربه ها تاخت و تاز و فریاد میکنند مانند دویدن و فریاد کردن گرگان یا شیران
شکاری سرلشکر ایشان مردی است از قبیله تمیم که شعیب پسر صالح گفته میشود پس حسنی
رو میاورد در میان ایشان در حالتیکه روی او مانند ماه شب چهاردهم است بشگفت
میاورد مردم را از زیبائی جمال و شتاب کردن او پس دنبال میکند ستمکاران را و شمشیر خود را در
دست میگیرد برای کوچک و بزرگ و مردمان پست و با عظمت پس میاید با پرچمهای خود
بکوفه و پیوسته میکشد ستمکاران را تا وارد کوفه شود و بسیاری از زمین را صاف
میکند و کوفه را پناهگاه خود قرار میدهد پس خبر مهدی و اصحاب آنحضرت به او میرسد
وَیَقُولُونَ یابن رسول الله من هذا المهدی الذی قد نزل بساحتنا فیقول اخرجوا
بنا الیه حتی ننظر من هو و ما یرید و هو والله یعلم انه المهدی و انه لیعرفه و لم یرد بذلک
الامر الا لیعرف اصحابه من هو فیخرج الحسنی فیقول ان کنت مهدی آل محمد فاین هراوة
جدک رسول الله صلی الله علیه وآله و خاتمه و بردته و درعه الفاضل و عمامته
السحاب و فرسه الیربوع و ناقته العضباء و بغلته الدلدل و تاجه و حماره الیعفور
و نجیبه البراق و مصحف امیر المؤمنین الذی جمعه جدک امیر المؤمنین بغیر تبدیل

ولا تغيير قال فيحضر المهدی السفط الذی فيه جميع ما طلبه

ومیگوید ای پسر رسول خدا کیست این مهدی که در ناحیه ما فرود آمده پس میگوید بیرون بیائید با ما تا نزد او رویم ببینیم کیست او و چه میگوید و با چه میخواهد و او یعنی حسنی بذات خدا قسم است که میداند او مهدی است و میشناسد او را و اراده نمیکند از این کار مگر برای اینکه بشناساند بیاران خود که آن حضرت کیست پس بیرون میآید حسنی و میگوید اگر تو مهدی آل محمدی کو چوب دستی جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتر او و برد او و زره او که فاضل نام دارد و عمامه او که سحاب نام دارد و اسب او که یربوع نام دارد و ناقه او که عضباء (بعین بی نقطه) نام دارد و استر او که دلدل نام دارد و تاج او و خر او که یعفور نام دارد و نجیب و که براق نام دارد و قرآنیکه امیر المؤمنین جدت جمع کرده بدون تبدیلی و تغییری فرمود پس حاضر میکند مهدی سفطی را که در آن است همه آنچیزهائیکه حسنی طلب کرده است

قال المفضل یا سیدی وهذا کله فی السفط قال ای والله فی السفط یا مفضل وترکات جمیع النبیین حتی عصا آدم و آلة نوح وترکة هود وصالح ومجمع ابراهیم وصاع یوسف ومکیال شعیب ومیزانه وعصا موسی والتابوت الذی فیه بقیة ما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة ودرع داود وعصا رسول الله وخاتم سلیمان وتاجه ورحل عیسی ومیراث النبیین والمرسلین فی ذلک السفط فیقول الحسنی حسبی یا بن رسول الله بعض ما قد رأیت والذی اسئلک ان تغرز هراوة رسول الله

وجدك صلى الله عليه واله وهو لا يريد بذلك الا ان يرى اصحابه فضل المهدى عليه السلام حتى يطيعوه ويبايعوه وتغرزها فى هذا الحجر الصلد ونسئل الله ان ينبتها فيه وهؤلاء ينظرون فيخرج المهدى جميع ما طلبه منه وياخذ المهدى الهراوة بيده وغرزها فى الحجر فتنبت وتعلو وتفرع وتورق حتى ظللت عسكر المهدى وعسكر الحسنى فيقول الحسنى الله اكبر مد يدك يابن رسول الله حتى نبايعك فيبايعه ويبايعه سائر العسكر الا اربعين الفا اصحاب المصاحف المعروفون بالزيدية فانهم يقولون ما هذا الا سحر عظيم فيختلط العسكران فيقبل المهدى على الطائفة المنحرفة فيعظهم ويدعوهم ثلاثة ايام فلا يزدادون الا طغيانا وكفرا فيامر بقتلهم فيقتلون جميعا ثم يقول لاصحابه لا تاخذوا المصاحف ودعوها تكون عليهم حسرة كما بدلوها وغيروها وحرفوها ولم يعملوا بما فيها

مفضل گفت اى آقاى من همه اينها در سفط است فرمود آرى بذات خدا قسم در سفط است اى مفضل ومتروكات همه پيغمبران حتى عصاى آدم وآلت نجارى نوح وتركه هود وصالح ومجمع ابراهيم وصاع يوسف وپيمانه وترازوى شعيب وعصاى موسى وصندوق كه در آنست باقيمانده آنچه كه باقى گذاردند خانواده موسى وخانواده هرون كه فرشتگان آنرا بر ميداشتند وزره داود وعصاى رسولخدا صلى الله عليه واله ومهر سليمان وتاج او وراحله عيسى وميراث همه پيغمبران ومرسلين در اين سفط است پس حسنى ميگويد بر است فرما اى پسر رسولخدا بعض از اينها را كه ديدم وآنچه كه از تو ميخواهم اينستكه

که بکار این چوب دستی جدت رسول خدا را واز این کلام مقصودی ندارد جز اینکه فضل
مهدی را بیاران خود بنماید تا او را اطاعت کنند وبا او الفت گیرند (عرض میکند بکار این
در این سنگ سخت واز خدا بخواه که از او بروید واین جماعت ببینند پس بیرون میاورد مهدی
جمیع آنچه را که حسنی از او مطالبه کرده ومیگیرد مهدی چوب دستی را بدست خود ومیکارد
در سنگ پس میروید وبلند میشود وشاخه وبرگ میاورد تا اینکه سایه میندازد بر سر
تمام لشکر مهدی ولشکر حسنی پس حسنی میگوید الله اکبر دست خود را دراز کن ای پسر
رسول خدا تا با تو بیعت کنیم پس با آنحضرت بیعت میکنند ولشکر او هم همه با او بیعت میکنند
مگر چهل هزار نفر از آنها که همه قرآن با خود دارند وهمه زیدی مذهب شناخته شده اند
زیرا که میگویند نیست اینها مگر جادوی بزرگی پس دو لشکر با هم مخلوط میشوند پس رو میکنند
مهدی باین طایفه گرفتار واینها را موعظه میکند ودعوت بحق مینماید تا سه روز
آنها نمیپذیرند وزیاد نمیکنند مگر سرکشی وکفر را پس حضرت امر بکشتن ایشان میکند
وهمه آنها را میکشند پس حضرت بیاران خود میفرماید که قرآنهای آنها را از ایشان دور نکنید
وبگذارید با ایشان باشد تا حسرتی باشد برای ایشان همچنانکه آنرا تغییر دادند وتبدیل
کردند وتحریف نمودند وعمل نکردند بانچه که در آن است

قال المفضل یا مولای ثم ماذا یصنع المهدی قال علیه السلام یثور سرایاه
الی السفیانی الی دمشق فیاخذونه فیذبحونه علی الصخرة ثم یظهر الحسین علیه السلام
فی اثنی عشر الف صدیق واثنین وسبعین رجلا من اصحابه یوم کربلا فیالك عندها

من كرة زهراء ورجعة بيضاء ثم يخرج الصديق الاكبر امير المؤمنين عليه السلام و
ينصب له القبة البيضاء على النجف وتقام اركانها ركن بالنجف وركن بهجر وركن بصنعاء
وركن بارض طيبة وهي مدينة الرسول لكاني انظر مصابيحها تشرق في السماء
والارض كاضوء من الشمس والقمر فعندها تبلى السرائر وتذهل كل مرضعة عما ارضعت
وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله
شديد ثم يظهر السيد الاكبر محمد رسول الله صلى الله عليه وآله في انصاره والمهاجرين
اليه ومن آمن به وصدقه واستشهد معه ويحضر مكذبوه والشاكون فيه و
المكفرون له والقائلون فيه انه ساحر وكاهن ومجنون ومعلم وشاعر وناطق عن
الهوى ومن حاربه وقاتله حتى يقتص منهم بالحق ويجازوا بافعالهم منذ وقت
رسول الله صلى الله عليه وآله الى وقت ظهور المهدي عليه السلام مع امام
امام ووقت وقت ويحق تاويل هذه الاية ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في
الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون و
هامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون

مفضل گفت اى مولاى من پس از آن چه مى كند مهدى فرمود آنحضرت عليه السلام
بر ميانگيزاند لشكر خود را بطرف سفيانى بجانب دمشق پس او را ميگيرند و بالاى صخره
سنگى سر ميبرند پس از آن ظاهر ميشود حسين عليه السلام با دوازده هزار صديق
و هفتاد و دو نفر اصحاب او كه در كربلا بودند و شهيد شدند در آنوقت تعجب خواهد

از برگشتن درخشنده وبازگشتی چون آفتاب تابنده پس بیرون میاید صدیق اکبر امیر مؤمنان علیه السلام ونصب کرده میشود برای او قبهٔ سفیدی بالای نجف ومبرپا می ایستد رکنهای آن یکرکن آن در نجف است ویکرکن آن در هجر است وآن شهری است در یمن که میان آن وعشر از طرف یمن یکشبانه روز راه است وهجر اسمی است برای همه زمین بحرین ویکرکن آن بصنعای یمن است ویکرکن آن بزمین مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله است گویا میبینم چراغهای آنرا که تابان است در آسمان وزمین تابنده تر از آفتاب وماه در آنوقت ظاهر میشود آنچه در باطن وسینه های مردم است وغافل میشود هر زن شیردهنده ای از آنچه که شیر داده ومیگذارد هر صاحب حملی حمل خود را ومیبینی مردمانرا بحالت مستیها درحالیتکه مست نیستند ولیکن عذاب خدا سخت است پس ظاهر میشود آقای بزرگتر از همه آقایان جهانیان محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله با یاران خود وکسانیکه هجرت کردند بسوی او وکسانیکه براو ایمان آورده اند وتصدیق کرده اند رسالت اورا وکسانیکه با او بوده وشهید شدند وحاضر کرده شوند تکذیب کنندگان او وآنهائیکه گویندگان بودند درحق او که آنحضرت ساحر وکاهن وجن زده وتعلیم داده شده وشاعر وگوینده از روی هوای نفس است وکسانیکه با او جنگ وقتال کردند تا اینکه قصاص کند از ایشان براستی ودرستی و پاداش داده شوند بکارهاشان از وقت ظهور وبعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله تا وقت ظهور مهدی علیه السلام درهر وقتی وبا هر امامی در آنوقت

راست و درست شود تاویل این شریفه ای که فرموده است میخواهیم اینکه منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف و ناتوان شده بودند در روی زمین و قرار دهیم ایشانرا پیشوایان روی زمین و بگردانیم ایشانرا وارثهای علم و قدرت و صفات خود و تمکین دهیم مر ایشانرا در روی زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را از آن پیشوایان از آنچه که میترسیدند

قال المفضل قلت یا سیدی من هامان و فرعون قال فلان و فلان یشران و یحییان قال المفضل قلت یا سیدی فرسول الله و امیر المؤمنین این یکونان فقال ان رسول الله و امیر المؤمنین لابدّ ان یطئا الارض ای والله حتی ما وراء قاف ای والله وما فی الظلمات وما فی قعر البحار حتی لا یبقی موضع قدم الا وطئاه و اقاما فیه الدین الواصب لله لکانی یا مفضل انظر الینا معاشر الائمة و نحن بین یدی جدنا رسول الله صلی الله علیه و اله نشکوا الیه ما نزل بنا من الامة بعده و ما نا لنا من التکذیب والرد علینا و سبنا و لعننا و تخویفنا بالقتل وقصد طواغیتهم الولاة لامورهم من دون الامة ترحلنا عن حرمه الی دیار ملکهم و قتلهم ایانا بالسم و الحبس فیبکی رسول الله صلی الله علیه و اله و یقول یا بنی ما نزل بکم الا ما نزل بجدکم قبلکم ولو علمت طواغیتهم و ولاتهم ان الحق والهدی والایمان والوصیة والامامة فی غیرکم لطلبوه

مفضل گفت گفتم ای آقای من هامان و فرعون کیانند فرمود فلان و

فلان یعنی اول و دوم که بیرون آورده میشوند و زنده کرده میشوند گفت مفضل گفتم ای آقای من پس رسولخدا و امیرالمؤمنین در کجا میباشند فرمود ناچار است از اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین پا بزنند در روی زمین آری بذات خدا قسم است حتی آنکه در پشت کوه قاف هم بروند آری والله و جاهائیکه در ظلمات و ته دریاها است میروند تا آنکه نماند جائی که قدم در آنجا نگذارند و دین ثابت حق را در آنجا برپا نکنند ای مفضل گویا من میبینم ما گروه ائمه را که در برابر جدّ ما رسولخدا صلی الله علیه و آله شکایت میکنیم بسوی او از آنچه که بر ما وارد شده بعد از رحلت او و تکذیبهائی که از ما کردند و ردّ کردن آنها بر ما و دشنام دادن بر ما و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما از کشتن و قصد کردن والیها و حاکمهائی که بمنزله بتهای ایشان بودند کارهای خود شانرا برای خیرخواهی امت بکوچ دادن ما از حرم پیغمبر بمرکزهای ریاست و حکومت خود و کشتن ایشان ما را بزهر دادن و زندانی کردن پس گریه میکند رسولخدا صلی الله علیه و آله و میفرماید ای پسران من وارد نشده است بر شما مگر آنچه که بجد شما وارد شده پیش از شما و اگر مبدا نسند بتهای ایشان و والیان امور ایشان که حق و هدایت و ایمان و وصیت و امامت در غیر آل محمد است هر آینه طلب میکردند او را

قال علیه السلام ثم تبتدی فاطمة علیها السلام تشکو ما نالها من ابی بکر و عمر من اخذ فدك منها و مشیها الیهم فی مجمع المهاجرین و الانصار و خطابها لابی بکر فی امر فدك و ما ردّ علیها من قوله ان الانبیاء لا تورثوا و

احتجاجها عليه بقول الله عزّ وجلّ في قصّة زكريّا ويحيى هب لي من لدنك وليّاً يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله ربّ رضيّاً وقوله في قصّة داود وسليمان وورث سليمان داود وقول عمر لها هاتي صحيفتك التي ذكرت انّ اباك رسول الله كتبها لك على فدك واخراجها الصحيفة واخذ عمر ايّاها منها ونشره ايّاها على رؤوس الاشهاد من قريش والمهاجرين والانصار وسائر العرب وتفله فيها وعركها لها وتمزيقه ايّاها وبكائها ورجوعها الى قبر ابيها باكية حزينة تمشى على الرمضاء قد اقلقتها واستغاثتها بالله وبابيها رسول الله صلّى الله عليه وآله وتمثّلها بقول رقيّة بنت صفيّة

قد كان بعدك انباء وهنبثة | لو كنت شاهدها لم يكثر الخطب
انّا فقدناك فقد الارض وابلها | واختلّ اهلك فاشهدهم وقد نصبوا
ابدى رجال لنا نجوى صدورهم | لمّا نأيت وحالت دونك الحجب

وزاد في الهداية

قد كان جبرئيل بالآيات يونسنا | فغاب عنّا فكلّ الخير محتجب
تهضّمتنا رجال واستخفّ بنا | لمّا مضيت وحالت دونك التّرب
يا سيّدي يا رسول الله لو نظرت | عيناك ما فعلت في آلك الصحب
وكلّ قوم لهم قربى ومنزلة | عند الاله على الادنين مقترب
يا ليت قبلك كان الموت حلّ بنا | امّا اناس ففازوا بالّذي طلبوا

وتقصّ عليه قصّة ابو بكر وانفاذه خالد بن الوليد وقنفذ وعمر بن الخطاب و

جمع معهم واخراج امير المؤمنين عليه السلام من بيته الى البيعة في سقيفة
بني ساعدة واشتغال امير المؤمنين عليه السلام بوفات رسول الله صلى الله عليه
وآله وضم ازواجه وتعزيتهم وجمع القرآن وتاليفه وقضاء دينه وانجاز عداته
وهي ثمانون الف درهم باع فيها تليده وطارفه وقضاها عن رسول الله صلى الله
عليه وآله وقول عمر اخرج يا علي الى ما اجتمع عليه المسلمون من البيعة لابي بكر
فما لك عما اجتمعوا به فان لم تفعل فقتلناك وقول فضة جارية فاطمة عليها السلام
ان امير المؤمنين عليه السلام عنكم مشغول والحق له لو انصفتموه واتقيتم الله و
رسوله وسب عمر لها وجمعهم الحطب الجزل على الباب لاحراق امير المؤمنين وفاطمة
والحسن والحسين وزينب وكلثوم عليهم السلام واضرامهم النار على الباب وخروج
فاطمة عليها السلام اليهم وخطابها لهم من وراء الباب وقولها ويحك يا عمر
ما هذه الجرأة على الله ورسوله افتريد ان تقطع نسله من الدنيا وبقيته وتطفي
نور الله والله متم نوره وانتهاره لها وقوله كفي يا فاطمة فليس محمد حاضرا و لا
الملائكة آتية بالامر والنهي والوحي من عند الله وما علي الا كاحد من المسلمين
فاختاري ان شئت خروجه لبيعة ابي بكر او احراقكم جميعا وقولها يا شقي يا عدو
هذا رسول الله لم تبل لرجبين في قبره ولا مس الثرى اكفانه ثم قالت
وهي باكية اللهم اليك اشكو فقد نبيك ورسولك وصفيك وارتداد امته
علينا ومنعهم ايانا حقنا الذي جعلته لنا في كتابك المنزل على نبيك وبلسانه

واستهار عمر وخالد بن الوليد لها وقوله دعي عنك يا فاطمة حماقات النساء فلم يكن الله ليجمع لكم النبوة والخلافة واخذ النار في خشب الباب وادخال قنفذ يده يريد فتح الباب وضرب عمر لها بسوط ابي بكر على عضدها حتى صار كالدملج الاسود المحترق وانينها من ذلك وبكائها وركز عمر برجله الباب حتى اصاب الباب بطنها وهي حامل بمحسن بستة اشهر واسقاطها اياه وصرختها عند رجوع الباب عليها وهجوم عمر وقنفذ وخالد بن الوليد وصفقة عمر خدها حتى بدا قرطاها من تحت خمارها وهي تجهر بالبكاء وتقول وا ابتاه وا رسول الله ابنتك فاطمة تكذب وتضرب ويقتل جنين في بطنها ويلكم يا ابتاه قد كشف ما كنت اصونه من نسيم الهواء ان يصل اليه من فوق الخمار وضربها بيدها الى الخمار لتكشفه وترفع ناصيتها الى السماء تستعدي الى الله وخروج امير المؤمنين عليه السلام من داخل البيت محمر العينين والوجه حاسرا حتى القى ملاءة عليها وضمها الى صدره وقوله لها يا بنت رسول الله قد علمت ان اباك بعث رحمة للعالمين فالله الله ان تكشفي خمارك وترفعي ناصيتك فوالله يا فاطمة ان فعلت ذلك لا ابقى الله على الارض من يشهد ان محمدا رسول الله ولا موسى ولا عيسى ولا ابراهيم ولا نوح ولا داود ولا دابة تمشي على الارض ولا طائر يطير في السماء الا اهلكه الله ثم قال يا ابن الخطاب لك الويل وكل الويل من يومك هذا وما بعده وما يليه اخرج قبل ان اشهر سيفي فافني غابر الامة فخرج عمر وخالد وقنفذ وعبد الرحمن بن ابي بكر فصاروا من خارج الدار وصاح امير المؤمنين عليه السلام لفضة يا فضة

الیک مولاک فاقبلی منها ما تقبله النساء وقد جاءتها المخاض من الرفسة ورد الباب فاسقطت محسنا وعرفت امیر المؤمنین علیه السلام فقال لها واللّه یا فضة لقد عرفنی رسول اللّه وعرفت فاطمة والحسن والحسین بهذا الیوم وهذا الفعل ونحن فی نور الاظلة انوارا عن یمین العرش فواریه فی قعر البیت فانه لاحق بجده رسول اللّه ویشکو الیه

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

پس ابتدا میکند فاطمه علیها السلام بشکایت کردن وشکایت میکند انچه را که براو رسیده از ابوبکر وعمر از گرفتن فدک از او ورفتن ان بزرگوار بنزد ایشان در میان جمعیت مهاجرین وانصار وخطاب کردن او بر ابوبکر در امر فدک وانچه را که در جواب او گفت از گفته خود که پیغمبران ارث از خود باقی نمیگذارند واحتجاج کردن انحضرت براو بگفته خدای عز وجل در قصه زکریا ویحیی که زکریا گفت خدایا ببخش برای من از نزد خود ولیی را که ارث مرا ببرد وارث ال یعقوب را ببرد واو را خشنود گردان وفرموده او در قصه داود وسلیمان که وارث شد سلیمان داود را وگفتن عمر براو که بیاور نوشته ای را که میگوئی از پدر خود رسول خدا داری که نوشته است برای تو که فدک را بتو داده وبیرون اوردن انحضرت نامه خود را وگرفتن وباز کردن عمر انرا در میان جمعیتی که شاهد وحاضر بودند از قریش ومهاجرین وانصار وسایر عرب واب دهان در ان نوشته انداختن عمر ودرهم مالیدن وپاره کردن ان وگریه کردن فاطمه وباز گردیدن انحضرت بسوی قبر پدر بزرگوار خود با چشم گریان وحالت حزن واندوه

میرفت بالای ریگهای گرم سوزان که بقلق و اضطراب انداخته بود او را و استغاثه
میکرد بخدا و بپدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و بشعرها ئیکه رقیه دختر صفیه
گفته بود بتمثل میجست که مضمون آن شعرها اینست بعد از رفتن تو خبرها و فتنه
و آشوب بسیار روی داد که اگر حاضر میبودی اینها نمیبود ازمیان ما ناپدید
شدی مانند ناپدید کردن زمین باران خود را و اهل بیت تو مختل و پریشان شدند
شاهد و گواه باش که اینها را ببازی گرفتند مردانی چند از امت تو ظاهر کردند
کینه های سینه های خود را پس از رفتن تو از میان ایشان و پنهان شدن تو جبرئیل
برآوردن آیات قرآنی همیشه مونس ما بود تو ناپیدا شدی و همه خیرها از ما پوشیده
شد گروهی بر ما ترش روئی کردند و بعد از رفتن تو ما را سبک و خوار شمردند و
زمین را بر ما تنگ گرفتند ای آقای من ای رسول خدا اگر میدید چشمهای تو که چه
کردند در حق اهل بیت تو هر گروهی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلتی بوده
بیگانگان آنها را احترام میکردند بغیر از ما ایکاش پیش از رحلت تو ما مرده
بودیم اما جمعی از مردمان بر آنچه در طلب آن بودند رسیدند و رستگار شدند
و قصه میکند بر آنحضرت قصه ابوبکر و فرستادن او خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن
الخطاب و جماعتی را که با ایشان بودند و بیرون آوردن امیرالمؤمنین را از خانه
او برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیرالمؤمنین علیه
السلام بوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمعکردن زنهای او و تعزیت

گفتن به اینها وجمع کردن قرآن وتالیف آن واداء کردن قرض پیغمبر ووفا کردن به
وعده های او وقرض پیغمبر هشتاد هزار درهم بود که دو مزرعه خود تلید وطارف را
فروخت وقرض پیغمبر را داد وگفتن عمر که بیرون بیا یا علی برای بیعت کردن همان
طوریکه مسلمانان بر آن بیعت کردند با ابوبکر پس چه میگوئی یا بیعت کن واگر نه تو را
میکشیم. وگفتن فضه کنیز فاطمه علیها السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام از شما
مشغول است وحق خلافت با او است اگر انصاف بدهید او را وبترسید از خدا و رسول
او ودشنام دادن عمر فضه را وجمع کردن ایشان هیزم بسیار برابر در خانه برای
سوزانیدن امیرالمؤمنین وفاطمه وحسن وحسین وزینب وکلثوم علیهم السلام و
آتش زدن در خانه را وبیرون آمدن فاطمه علیها السلام بسوی ایشان وخطاب
کردن به ایشان از پشت در وگفتن او که وای بر تو یا عمر این چه جرأتی است که بر
خدا و رسول او کرده ای آیا میخواهی نسل او را از دنیا قطع کنی ونابود کنی وباقیماندگان او را
نابود کنی ونور خدا را خاموش کنی وآزردن عمر زهراء را وگفتن عمر به او که باز دار
خود را ای فاطمه محمّد حاضر نیست وملائکه دیگر نزد او نمی آیند که امر ونهی ووحی از جانب
خدا بیاورند وعلی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان پس اختیار کن یکی از این دو
چیز را اگر میخواهی علی بیرون بیاید برای بیعت کردن با ابوبکر واگر نه همه شما را
میسوزانیم وگفتن او که ای بدبخت عدوی هنوز تری پیشانی پیغمبر در قبرش
خشک نشده وخاک کفنهای او را مس نکرده پس فرمود فاطمه در حالیکه گریه میکرد

خدایا بسوی تو شکایت میکنم از نایاب شدن پیغمبرت و فرستاده شده ات و برگزیده ات
و از دین خود برگشتن امتت او و قیام کردن ایشان بر اذیت و آزار کردن بر ما و
غصب کردن ایشان حق ما را و منع کردن ایشان از ما حقی را که تو برای ما قرار
دادی در کتابیکه فرستادی برای پیغمبرت و بزبان او - و آوردن عمر خالد بن
ولید را که آزار کند فاطمه را - و گفتن عمر فاطمه را که نادانیهای زنان را بکنار بگذار
خدا نبوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است - و آتش گرفتن در بخانه
و داخل کردن قنفذ دست خود را برای باز کردن در - و تازیانه زدن عمر
فاطمه را بتازیانه ابوبکر بر بازوی او و تا اینکه مانند بازوبند سیاه سوخته شده
بازوی آنحضرت بر آمدگی پیدا کرد - و بلند شدن فریاد و ناله آنحضرت در
اثر ضرب تازیانه و گریه کردن او - و لگد زدن عمر بپای خود بر در بطوریکه
بر شکم فاطمه رسید در حالیکه شش ماهه بمحسن حامل بود - و سقط کردن او
محسن را - و فریاد زدن او نزد در خانه و قتیکه در بر روی او برگشت - و هجوم
آوردن عمر و قنفذ و خالد بن ولید - و سیلی زدن عمر بر روی فاطمه بنحویکه
گوشواره های او از زیر مقنعه و سرپوش او ظاهر شد و بصدای بلند گریه کرد و گفت
ای بابا ای رسولخدا دخترت فاطمه تکذیب کرده و زده میشود و طفلی که در شکم
دارد کشته میشود وای بر شما ای بابا آنچه را که من از نسیم هوا حفظ میکردم
یعنی صورتم را که هوا بآن نرسد از بالای مقنعه و چادر کشف کرده شد -

و دست زدن او بمقنعه خود که از سر بردارد و رو به آسمان کند و نفرین کند و از
خدا طلب یاری کند — و بیرون آمدن امیر المؤمنین علیه السلام از داخل خانه
با چشمهای سرخ شده و رگهای قرمز شده سر برهنه و انداختن چادر روی سر فاطمه
و چسبانیدن او را بسینه خود و گفتن به او که ای دختر پیغمبر خدا تو دانستی که پدرت
برانگیخته شد برسالت که رحمت باشد برای جهانیان پس برای خدا برای خدا مبادا آن
سر برهنه کنی و سر بلند کنی برای نفرین کردن بذات خدا قسم است که اگر این کار را
بکنی باقی نمیگذارد خدا بر روی زمین کسیرا که شهادت دهد باینکه محمد رسول خدا
است و هر کسی که شهادت دهد برسالت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و داود و
باقی نمیگذارد جنبنده ایرا که بر روی زمین راه رود و هر مرغیرا که در هواء پرواز کند
مگر آنکه آنها را هلاک و نابود میکند — پس فرمود ای پسر خطاب همه عذابها بر
تو باد برای کاریکه امروز از تو سر زد و بعد از این روز و بعد از آن از تو سر زند
از خانه بیرون رو پیش از آنکه شمشیر بکشم بدرستیکه من باقی مانده این امتم پس
بیرون رفت عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبد الرحمن پسر ابوبکر و پشت در ایستادند
و امیر المؤمنین علیه السلام فضه را صدا زد و فرمود ای فضه دریاب فاطمه را
و بپذیر از او آنچه را که زنها میپذیرند که درد زائیدن به او دست داده از ضرب
لگد و برگشتن در بروی او و زیرا که محسن سقط شد و حال خود را به امیر المؤمنین
علیه السلام شناسانید پس آنحضرت بفضه فرمود بذات خدا قسم است ای فضه

سقط شدن محسن را رسول خدا صلی الله علیه و اله میدانست و فاطمه و حسن و حسین هم چنین روز را میدانستند و از این کار رنجیده شدند از وقتیکه ما در عالم نور اظله عرش نور هائی بودیم از جانب راست عرش پس محسن را دفن و پنهان کن در گودی وته خانه زیرا که او ملحق شونده است بجد خود رسول خدا و شکایت میکند بسوی او

مؤلف حقیر گوید

خدا را شاهد میگیرم که در حال نوشتن این قضیه جانسوز و مصیبت دلگداز چنان عنان اختیار را از دست دادم که قلم از حرکت افتاد و اشک چشم مجال تحریر را از دستم گرفت و قطرات اشک از دیدهایم جاری و رخساره صفحه کتاب را سیاه کرد که ناچار بعوض کردن صفحه شدم و بچشم دل پریشانی حال مولایم امیر مؤمنان علیه السلام را در آنحال در نظر گرفتم و بخاطر آوردم قسمتی از سخنان آن بزرگوار را که در هنگام بردن آنحضرت از خانه بیرون و توقیف کردن آنجناب انشاء فرمود که کاشف از عظمت مصیبت و اندوه حضرت بوده سزاوار دیدم هر چند از موضوع این کتاب خارج است چون نسخه آن در دسترس عامه نیست بواسطه نایاب بودن کتابی که این سخنان را از آن نقل کرده و نسخه آن مخطوط و منحصر بفرد است در اینجا نقل کنم - نگارنده در سال یکهزار و سیصد و چهل و هفت هجری که در نجف اشرف اقامت داشتم و در ظل توجهات استاد اعظم و پدر روحانی معظم شیخ اجازه خود آیة الله عظمی حضرت آقای سید ابو الحسن موسوی اصفهانی صاحب کتاب وسیلة النجاة در

منزل شخصی ایشان مورد الطاف ومشمول عنایات خاصه ایشان بودم اعلی الله
مقامه الشریف برحسب امر مبارک آن مرحوم مامور شدم که فهرست کتب کتابخانه
شوشتریها را نوشته ومرتب بصورت کتابی بنویسم در ضمن بازدید کتب برخوردم
بنسخه کتابی خطی بنام کتاب صوارم الحاسمة فی تاریخ احوالات الزهراء فاطمه که
تالیف محمد الرضا ابن ابی القاسم بن فتح الله بن نجم الدین الحسینی الکمالی الاسترابادی
بود واین کلمات را در آن کتاب یافتم که از کتاب کشف اللئالی شیخ ابن العرندس
نقل کرده بود چون در کتابهای دیگر ندیده بودم آنرا استنساخ کردم اکنون عین
عبارت آنرا بدون زیاد وکم در این کتاب از خود بیادگار میگذارم

قال لما وقف علی علیه السلام تکلم **فقال** ایتها العذرة الفجرة
والنطفة القذرة المذرة والبهیمة السائمة نهضتم علی اقدامکم وشمرتم
للضلال عن ساعدکم تبغون بذلک النفاق وتجنون مراقبة الجهل والشقاق
افظننتم ان سیوفکم ماضیة ونفوسکم واعیة الا ساء ما قدمتم انفسکم ایتها
الاوقار المشتتة بعد اجتماعها والملحدة بعد اشقاعها وانتم عن مرامکم و
الامن من الله بخائفین اجل والله ذلک امر ابرزته ضمائرکم واضربت عن تحصن
خبث سرائرکم فاستبقوا انتم الجذل بالباطل فتندموا ونستبق نحن الحق فیهدینا
ربنا سواء السبیل وینجز لنا ما وعدنا من الصبر الجمیل وما ربک بظلام
للعبید فدحضا دحضا وسوهه سوهه لنفوسکم التی رغبت بدنیا

طال ما اخذ زكم رسول الله عنها و غلقتم باطراف قطعتها و رجعتم متسائلين دون جديعتها زهدت نفوسكم الامارة فى الآخرة الباقية و رغبت نفوسنا فيما زهدتم فيه و الموعد قريب و الرب نعم الحاكم فاستعد و اللمسئلة جوابا و لظلمكم لنا اهل البيت احتسابا او تضرب الزهراء نهرا و يوخذ منا حقنا قهرا و جبرا فلا نصير و لا مجير و لا مسعد و لا منجد فليت ابن ابى طالب مات قبل يومه فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الطاهرة البرة فتبا تبا و سحقا سحقا ذلك امر الى الله مرجعه و الى رسول الله مدفعه فقد عز على ابن ابيطالب ان يسود متن فاطمة ضربا و قد عرف مقامه و شوهدت ايامه فلا يشور الى عقيلته و لا يصر دون حليلته فالصبر ايمن و اجمل و الرضا بما رضى الله افضل لكيلا يزول الحق عن وقره و يظهر الباطل من وكره حتى الفى ربى فاشكو اليه ما ارتكبتم من غصبكم حقى و تماطلكم صدرى و هو خير الحاكمين و ارحم الراحمين و سيجزى الله الشاكرين و الحمد لله رب العالمين ثم سكت عليه السلام

لغت غدر ضد وفا و الغدرة كسانيرا گويند كه حق را ترك كنند الفجرة كسانى هستند كه برانگيخته ميشوند براى بجا آوردن كارهاى حرام و منافى عفت و گناهان النطفة بفتح نون و طا و فاء اهل عيب و شر و فساد و پست كنندگان بحق و اگر بكسر طاء باشد بمعناى اهل پليديها و كسانيكه اهل شك و ريبند القذره بفتح

قاف وذال وراء کسانیرا گویند که اهل صلح وسازش والتیام نیستند ومایل بجور ستمند المذرة اهل خباثت وفساد البهیمة چهارپایان چه خاکی باشند یا آبی السائمة چرنده گان ماضیه فرو رونده وبرنده واعیه یعنی سخت الاوقة بفتح همزه وسکون واو وقاف مفتوحه بمعنای جماعت الملحدة کسانی را گویند که برگشت کنده گان از حق ومیل کننده گان بباطل ومراء وجدال کنندگان با اهل حق وثلث قرار دهندگان برای خدای تعالی واهل جور وستم باشند تتمه استنن بالاردن انتقاع غنیمت بردن وپذیرفتن غنیمت اضراب بمعنی اعراض وروگردانیدن وروگردان شدن محض خالص بودن واگر بصاد بی نقطه باشد بمعنای آزمودن استباق پیشی گرفتن جذل شادمان شدن انجاز رواکردن حاجت ووفاکردن بوعده دحض بمعنای لغزیدن است شوهة زشت روشدن قطیعه بروزن سفینه بریدن خویش وگسستن پیمان برادری جدیعة بازداشتن وبرندان بردن وهلاک کردن نهر سرزنش کردن وبانگ برزدن وازاینجاست گفته خدای تعالی واما السائل فلا تنهر مسعد یاری دهنده تبا یعنی هلاکی باد او را وآن منصوب است به اضمار فعل ای الزمه الله خسرانا وهلاکا — سحقا ای بعد الله سحق بمعنای دور شدن ثور وثوور وثوران برجستن وبرانگیخته شدن وبرخواستن عقیلة بروزن سفینه زن کریمه ومخدره گرامی قبیله ومهتر قوم صر فریاد کردن وقر وقرا بفتح قاف جای خود نشستن وکر با ستیانه درآمدن تماطل درنگ کردن در ادای وام ودرهم پیچیدن

معنی

گفت راوی چونکه باز داشته شد علی علیه السلام سخن گفت پس فرمود ای گروه بیوفا
که حق را ترك کرده اید و کسانی هستید که برانگیخته میشوید و شده اید برای بجای آوردن
کارهای حرام و منافی عفت و گناهان واهل عیب و شر و فساد و پشت کنندگان بحق
با اهل پلید بیها و شك و ریب و کسانیکه اهل صلح و سازش و التیام نیستید و مایل
بظلم و جورید واهل خباثت و فساد میباشید و مانند چهارپایان چراکننده بروی
پاهای خود برخاسته اید و آستینهای خود را برای گمراهی و میل کردن بنفاق و
دورویی بالا زده اید و دوست میدارید که نگهبانی کنید نادانی کردن و دشمنی نمودن
و نفاق انداختن را آیا همچنین گمان میکنید که شمشیرهای شما فرو رونده و برّان
است و نفسهای شما سخت و بیباك است آگاه باشید که بد چیزی پیش فرستاده
است نفسهای شما اگر و هیکه بعد از جمع شدن و گرد آمدن با یکدیگر متفرق
شدید و از حق برگشتید و بباطل میل کردید و بمخاصمه و مراء و جدال پرداختید
و برای خدای تعالی شریك قرار دادید واهل جور و ستم شدید بعد از بردن نفوس
شما غنیمتها را و مراقبت و نگهبانی حق را نکردید و از خدا نترسیدید آری بذات
خدا قسم است که آن کاری بوده است که باطنهای شما بروز داد آنرا و پلیدی سریره
های شما داخل کرد شما را در اعراض کردن و رو گردان شدن از حق خالص دین
پیشی بگیرید شما شادمان شدن بباطل را تا آنکه پشیمان شوید و پیشی میگیریم
ما بسوی حق ثابت پس هدایت میکند پروردگار ما ما را براه راست و وفا کند

برای ما بر آنچه که وعده داده است ما را از جهت صبر کردن پاکیزه و نیست پروردگار تو ستم کننده در حق بندگان پس این چه لغزشی است این چه لغزشی است و چه روسیاهی است چه روسیاهی است که بار آورده اید برای نفسهای خودتان که میل کرده است بدنیائی که چقدر طول کشید که برسانید شما را رسولخدا از آن که دست آویز شما شد برای بریدن و گسستن پیمان برادری و برگشتید شما در حالتیکه قبول سازش کرده اید پیش از باز داشتن و هلاک کردن آن نفسهای امّاره شما بر کنار کرد شما را از آخرت باقی و میل کرد نفسهای ما در آنچه که شما از آن بر کنار شدید و وعده گاه نزدیک است و پروردگار نیکو داوری کننده است پس مهیّا باشید برای جواب دادن پرسشها و حساب کشیدن از شما برای ظلم و ستمیکه در حق ما اهل بیت رسالت کرده و میکنید آیا زده میشود زهراء از روی سرزنش کردن و بانگ بر او زدن یعنی آیا کار شما بجائی رسیده که زهراء را میزنید پس از سرزنشها و صداهائیکه بر روی او بلند میکنید و آیا حق ما بقهر و غلبه گرفته میشود و از روی جبر و ستم حق ما را میگیرید پس هیچ یاری کننده ای نیست که ما را یاری کند و هیچ یاری دهنده و دلاور و دلیری نیست که ما را یاری دهد و دلاوری و دلیری کند پس کاش پسر ابی طالب پیش از امروز مرده بود و نمیدید کافرهای زشت کردار را که ازدحام کنند و هجوم بیاورند برای ستم کردن در حق زهراء که پاک و پاکیزه و نیکوزنی است پس خدا آنها را ملزم بهلاکت و زیان کند هلاک کردنی سخت و زیان کردنی بزرگ و دور کند از رحمت خود

ایفاء او دور کردنی آن عملی که کردید امری است که بازگشت آن بسوی خدا است و پاداش دادن آن با رسول خدا است بسیار مشکل و دشوار است بر پسر ابی طالب که پشت فاطمه از زدن تازیانه ولگد سیاه کرده شود و حال آنکه مقام او یعنی مقام علی علیه السلام دانسته شده است و روزهای اظهار کردن پیغمبر عظمت و بزرگواری او را دیده شده است و قوت بازو و دلاوری او در جنگها دیده شده که از جای خود جستن نکند برای دفاع از ظلم و ستمی که بزهراء شده که همسر گرامی او است و فریاد نکند برای دفع دشمن از زوجه محلله خود ولی صبر کردن برای او و همین او و پسر و پاکیزه‌تر است و خشنود بودن برآنچه که خدا بر آن خوشنود شود فضیلت آن بیشتر است تا حق از جای خود برنخیزد و زایل نشود و باطل از اشیاء خود بیرون رود تا اینکه ملاقات کنم پروردگار خود را و شکایت کنم از آنچه که شما مرتکب شدید از جهت غصب کردن شما حق مرا یعنی خلافت را و درهم پیچیدن و تبلیغ آوردن شما سینه مرا و او بهترین حکم کنندگان است و رحم کننده ترین رحم کنندگان است و زود باشد که پاداش و مزد دهد شکر کنندگان را و کل ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است — پس از بیان این سخنان آنحضرت ساکت گردید

بازگشت بفرمایش حضرت صادق

بمفضل بن عمر قال علیه السلام وحمل امیرالمؤمنین علیه السلام لها فی سواد اللیل والحسین والحسن وزینب وام کلثوم الی دور المهاجرین والانصار یذکرهم

بالله و رسوله و عهده الذین بایعوا الله و رسوله و بایعوه الیه فی اربع مواطن فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و تسلیمهم علیه بامرة المؤمنین فی جمیعها فکل یعده النصر فی یومه المقبل فلما اصبح فقد جمیعهم عنه

یعنی و شکایت میکند فاطمه علیها السلام بپدر بزرگوار خود از حمل کردن امیر المؤمنین علیه السلام او را در سیاهی شب با حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بسوی خانه های مهاجرین و انصار که یاد آوری کند ایشان را بخدا و رسول او و عهدی که گرفته بود از ایشان که بیعت کردند با خدا و رسول او و بیعتی که با او کردند در چهار جا در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلام کردن ایشان بلقب امیر المؤمنین در همان جاها پس همه مهاجرین و انصار وعده دادند یاری کردن آنحضرت را که در روز بعد او را یاری کنند پس چون شب صبح شد همه اینها از نظر امیر المؤمنین علیه السلام پنهان و نایاب شدند

ثم یشکو الیه امیر المؤمنین علیه السلام المحن السبعة التی امتحن بها بعده و نقض المهاجرین و الانصار بیعته و قولهم لما نازعت قریش فی الامامة و الخلافة قد منع علی صاحب هذا الامر حقه فاذا منع فنحن اولی به من قریش الذین ارادوا قتل رسول الله و کبسوه فی داره فی فراشه حتی اخرجوه منهم هاربا الی الغار و من الغار الی المدینة فأویناه و نصرناه و قال المهاجرون نحن اولی به هاجرنا الیه حتی قال من الحزبین منا امیر و منکم امیر فاقام عمر

بن الخطاب اربعین شاهداً اصیا ما سیشهد و اعلی رسول الله زوراً وبهتانا ان رسول
الله قال الائمة من قریش فاطیعوهم ما اطاعوا الله فان عصوا فالجموا الجاخد بالقضیب
فرمی القضیب من بده فکانت اول شهادة زور شهدت فی الاسلام علی رسول الله
صلی الله علیه وآله ثم ردوا الامر الی ابی بکر ثم جاء وا یدعونی الی بیعة ابی بکر
فامتنعت وتاخرت ولقد علم الله ورسوله لو نصرنی سبعة من سائر المسلمین
لما وسعونی فی القعود فوثبوا علیّ وغلوا ابا بنتك یا رسول الله ما شکره الیك
وانت اعلم به وجاء وبی فاخرجونی من بیتی مکرها ولببونی وکانت قصتی الیك
معهم قصة هرون مع بنی اسرائیل وکان قولی کقوله لموسیٰ یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین
وکقوله یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی
اسرائیل ولم ترقب قولی فصبرت محتسبا وسلمت راضیا وکان الحجة علیهم فی خلافی
ونقضهم عهدی الذی عاهدتهم علیه یا رسول الله واحتملت ما لم یحتمل وصی
نبی من سائر الاوصیاء ومن سائر الامم حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم
وکان الله الرقیب علیهم فی نقضهم بیعتی وخروج طلحة والزبیر بعائشة الی مکة
یظهران الحج والعمرة وسیرهم بها ناقضین لبیعتی الی البصرة وخروجی الیهم وتذکیری
ایاهم الله وبما جئت به یا رسول الله من کتاب الله ومقامهم علی حربی وقتالی
وصبری علیهم واعذاری وانذاری وهم یابون الا السیف فحاکمتهم الی الله تعالی

انّ الزمتهم الحجّة فصرخ الله عليهم بهوان قتل اكابر من المهاجرين والانصار و
التابعين باحسان واهريقت دماء عشرين الفا من المسلمين وقطعت سبعون كفاً
على زمام الجمل كلما قطعت كفّ قبضت عليه اخرى

یعنی پس از ان شکایت میکند بسوی او امیر المؤمنین علیه السّلام از امتحانهای
هفتگانه ای که بر ان امتحان کرده شد بعد از رحلت او و شکستن مهاجرین و انصار
بیعت او را و گفتن ایشان و فتنکه منازعه واقع شد در میانه قریش در باب امامت
و خلافت که منع کرده شد بر صاحب این امر حق او پس چون او را از حقش منع کردند
مهاجرین و انصار گفتند که ما سزاوارتریم بر این کار از قریش زیرا که ایشان کسانی
هستند که میخواستند پیغمبر را بکشند و بناگاه در خانه پیغمبر وارد شدند در جای خوابگاه
او تا اینکه از ایشان فرار کرد و بغار ثور رفت و از غار هم بطرف مدینه رفت پس ما
او را جا دادیم و ما او را یاری کردیم و مهاجرین گفتند که ما سزاوارتریم بر این کار
زیرا که ما مهاجرت کردیم بسوی او تا اینکه کلام خود را بر اینجا کشانیدند که گفتند
این امر در میان دو دسته انصار و مهاجرین باشد امیری از مهاجرین و امیری از
انصار باشد پس عمر چهل نفر شاهد اقامه کرد که گواهان همه ایشان روزه بودند و
و بدروغ شهادت دادند وافتراء و تهمت بر پیغمبر بستند و گفتند که رسولخدا فرمود
امامان از قریشند پس فرمانبرداری کنید ایشانرا تا زمانیکه اطاعت و فرمانبرداری
کنند خدا را پس اگر نافرمانی کردند انکار کننده را چوب در دهان او بزنید پس عمر

چوب دستی خود را از دست انداخت و این اوّل شهادت دروغی بود که در اسلام
شهادت داده شد بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس ردّ کردند امر خلافت را
بر ابوبکر پس از آن آمدند و مرا دعوت کردند برای بیعت کردن با ابوبکر و من
امتناع کردم و بتاخیر انداختم و هر آینه خدا و رسول خدا میدانند که اگر هفت نفر از
سایر مسلمانان با من همراه بودند جای نشستن من در خانه نبود پس چون مرا تنها
دیدند بر من جستن کردند و کردند با دختر رسول خدا آنچه را که نتوانم شکایت کرد
و تو بهتر میدانی و آمدند بجانب من و با اکراه مرا از خانه ام بیرون کشیدند و گریبان
مرا گرفتند و جامه مرا بگردنم پیچیدند و قصّه من با ایشان بسوی تو مانند قصّه هرون
با بنی اسرائیل شد و گفتار من با تو مانند گفتار هرون با موسی بود که گفت ای پسر مادر
من این گروه مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را بشماتت
کردن بمن وادار مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده و مانند گفته او که گفت ای
پسر مادر من ریش مرا مگیر و سر مرا مگیر من ترسیدم که تو بگوئی چرا جدائی انداختی
میان من و بنی اسرائیل و گفته مرا مراقبت نکردی پس صبر کردم باُمید مزد و ثواب خدا
و تسلیم شدم و بتحمّل این جور و ستمها راضی شدم و همین حجّتی است بر ایشان در مخالفت
کردن ایشان با من و شکستن عهدیکه تو با ایشان بستی بر آن یعنی خلافت و امامت
من یا رسول الله و تحمّل کردم آنچه را که تحمّل نکرد هیچ وصیّ پیغمبری از سایر اوصیاء
و از سایر امّتها تا اینکه مرا بضربت عبد الرحمن بن ملجم مرادی کشتند و خدا نگهبان

بر ایشان بود در حال شکستن ایشان بیعت مرا — وشکایت میکنم از بیرون شدن
طلحه و زبیر با عایشه بطرف مکه بعنوان حج و عمره بجا آوردن و رفتن ایشان در
حالیکه شکننده بیعت من بودند بجانب بصره و بیرون آمدن خود بسوی ایشان و
ترسانیدن من ایشانرا از خدا و برانچه آوردی انرا ای رسول خدا از کتاب خدا
و ایستادگی کردن ایشان برای جنگ کردن با من و کشتن و کشته شدن و صبر
کردن من بر ایشان و عذر آوردن و بیم دادن من و ابا کردن ایشان از صلح و
و پذیرفتن سخنان من مگر بشمشیر پس محاکمه ایشانرا بسوی خدا بردم پس از انکه
حجت را بر ایشان تمام کردم پس خدا مرا بر ایشان یاری داد بر کشتن بزرگان از
مهاجرین و انصار و پیروان ایشان بر اسالی و ریخته شد خونهای بیست هزار
نفر از مسلمانان و بریده شد هفتاد دست که زمام شتر عایشه را گرفته بودند
وچنان بود که هر دستی که جدا میشد دست دیگری انرا میگرفت

ثم لقيت من ابن هند معاوية بن صخر ادهى وامرّ مما لقيت في غزواتك
يا رسول الله وبعدك من اصحاب الجمل على ان حرب الجمل كان من اشنع الحروب
التي لقيتها واهولها واعظمها بلاء فنزلت من دار هجرتي بالكوفة الى حرب معاوية
ومعي تسعمائة من انصاري واربعة الاف رجل ممن دوّنته في ديواني وزهاء
ستين الف رجل من اهل العراقين الكوفة والبصرة واخلاط الناس فكان بعين
الله وعلمك يا رسول الله جهادي لهم وصبري عليهم حتى اذا ذهبوا وثناز عوا

وتقاتلوا ابك باصحابي ابن هند وشانئك الابتر عمرو ورفعا المصاحف على الاسنّة
ونادي يا اخواننا اهل الشام ندعوكم الى كتاب الله والى الحكومة بما انزل الله فيه
وان نثبت من اشتبه هذا الكتاب ونسقط من اسقطه ونصون دماءنا ودماءكم
فاصغى اهل الشبهات والشكوك والطودة ومن في قلبه مرض من اصحابي الى ذلك
وقالوا باجمعهم لى لا يحلّ لنا قتال من دعانا الى كتاب الله فقلت لهم ما قد علمت
انت يا رسول الله اعلمتنيه من علم الله ان القوم لم يرفعوا المصاحف الا عند ريبهم
وظهورنا عليهم فابي المنافقون من اصحابي الا الكفّ عنهم وترك قتالهم فوعظتهم
وحرّضتهم وخوّفتهم وبيّنت لهم امرهم وانها حيلة عليهم فرموا اسلحتهم واجتمعوا و
اصحاب معاوية في زهاء مائة الف وعشرين الف وقالوا الى كلمة رجل واحد دعنا
نحاكم القوم الى كتاب الله فقلت لهم انا احكم به ومعاوية فقال معاوية لا يحكم عليّ
ولا احكم انا فانه لا يرضى ولا ارضى ولا يسلّم اليّ ولا اسلم اليه فقلت ابني الحسن
ضرورة لا انّي شككت في نفسي وفضّلت ابني عليّ فقالوا ابنك انت وانت ابنك
فقلت عبدالله بن العباس فقال لا يحكم بيننا مضريان واختاروا عليّ وليّ الاختيار
عليهم وتحكموا وانا الحاكم وقالوا ان لم نرض بان تحكم غيرك من نشاء والا اخذنا
الذي فيه عينيك ثم اختاروا ان يكتبوا الى عبدالله بن قيس الاشعري وهو معتزل
عنا فسيّروه وقدّموه وتركوا معاوية قد حكم عمرو وارضاهم بعبدالله بن قيس الاشعري
فحكما بما ارادوا واضعوه بالعقد والحيلة فاظهر عبدالله بن قيس عبارة عن مكر

عمرو به وما كانت الا مواطاة وخديعة اظهر عمرو وعبد الله فزعموا ان عبد الله
خلعني وان عمرو اثبت معاوية فالزهولي عند قعود جمهم عني واجتماعهم واهل
الشام ان كتبت بيني وبين معاوية الى رجل معلوم وانكفيت مغضباً غير مطاع
الى الكوفة واظهر معاوية لعني على منابر الشام وسائر اعماله واتبعك يا
رسول الله والحسن والحسين وعبد الله بن العباس وعمار بن ياسر ومالك الاشتر
الف شهر من ايام بني امية كلها على المنابر وفي جوامع الصلوة ومساجدها
وفي الاسواق وعلى الطرق والمسالك جهراً لا سراً

يعني پس از آن ديدم از معاويه پسر هند وپسر صخر بلائي سخت تر ومنكرتر از آنچه كه
در جنگهاى تو ديدم يا رسول الله وبعد از تو از اصحاب جمل ديدم با اينكه جنگ جمل
از زشت ترين جنگها بود كه ديده ام آنها را واز هولناك تر وبزرگترين بلاها بود پس
از دار الهجرة خود كه مدينه باشد بيرون رفتم بطرف كوفه بجنگ معاويه وبا من بودند
نهصد نفر از ياران من وچهار هزار نفر كسانيكه نامهاى ايشانرا در ديوان خود ثبت
كرده بودم ونزديك شصت هزار مرد از عراقين كوفه وبصره وجمعيتهاى مختلط از مردم
كه خدا ميديد وتو ميدانستي يا رسول الله جهاد كردن مرا با ايشان وصبر كردن مرا بر
اذيت وآزارهاى ايشان تا اينكه رفتند وبا ايشان تنازع كردند وكاهلي وسستي كردند
بواسطه تو بر اصحاب من پسر هند يعني معاويه وپسر دشمن وبدگوى تو يعني عمرو بن العاص
كه دنيا را وقطع شد وقرآنها را بر سر نيزه ها بلند كردند وصدا زدند كه اى برادران

شامی میخواهیم شما را بسوی کتاب خدا و بسوی حکومت کردن با نچه که فرو فرستاده است خدا در آن و اینکه ثابت بداریم کسی را که این کتاب را ثابت بدارد و بمیرانیم کسی را که آنرا بمیراند و حفظ کنیم خونهای خود و خونهای شما را پس آنهائیکه اهل شبهه ها بودند بر آن گوش دادند و همچنین آنهائیکه اهل شک و سرگردانی بودند و کسانیکه در دلهاشان مرض و بیماری بود از یاران من بر آنچنان گوش کردند و هم آنها گفتند که حلال نیست برای ما قتال و جنگ کردن با کسیکه ما را بکتاب خدا دعوت میکند پس بایشان گفتم آنچه را که تو دادنستی ای رسول خدا و مرا دانا کردی بر آن از علم خدا که این گروه قرآنها را بلند نکردند مگر در حال شکی که داشتند و نزد ظاهر شدن ما بر ایشان پس منافقین از اصحاب من ابا کردند مگر اینکه دست از قتال با آنها بردارند پس موعظه و تحریص کردم ایشانرا و ترسانیدم ایشانرا و امر آنها را بر ایشان روشن کردم و با ایشان حیله آنها را فهمانیدم پس نپذیرفتند و سلاحهای خود را انداختند و باهم جمع شدند و اصحاب معاویه قریب صد و بیست هزار نفر بودند و هم ایشان بکلمهٔ واحده گفتند که ما با این گروه محاکمه میکنیم بکتاب خدا پس گفتم بایشان که من حکم میکنم بر آن با معاویه معاویه گفت علی بیاید حکم کند و من هم حکم نمیکنم زیرا که او بحکم من راضی نمیشود و من هم بحکم او راضی نمیشوم او تسلیم من نمیشود من هم تسلیم او نمیشوم پس گفتم فرزندم حسن حکومت کند بضرورت آنکه من شکی در نفس خود ندارم و برتری میدهم پسرم را بر خودم پس گفتند پسر تو خود تو است

و تو پسرت هستی پس گفتم عبد الله بن عباس حکومت کند معاویه گفت نه حکم کرد دو نفر از قبیله مضر باشند و آنها را بر من اختیار کردند و حال اینکه من اختیار داده بودم بر ایشان و بر من تحکم کردند و حال آنکه من حاکم بودم و بمن گفتند که اگر راضی نشوی باینکه غیر خودت را حکم قرار دهی از کسانیکه ما میخواهیم میگیریم آنچه را که در آن است چشمهای تو یعنی سرت را از بدن جدا میکنیم پس این رأی را اختیار کردند که بنویسند بعبد الله بن قیس یعنی ابو موسای اشعری که در آنوقت کناره گیری کرده بود از ما و او را سرداری دادند و مقدمش داشتند او را بر ما و واگذاردند معاویه را که حکم قرار دهد عمرو بن العاص را و راضی گردانید ایشان را بعبد الله بن قیس اشعری پس این دو نفر بآنچه که میخواستند حکم کردند و موافقت کردند در رای دادن بر بهم پیمان بستن و حیله پس عبد الله بن قیس فریب مکر عمرو را خورد و آن نبود مگر از روی موافقت و این خدعه ای بود که عمرو و عبد الله کردند پس مردم گمان کردند که عبد الله مرا خلع کرد و عمرو اثبات کرد خلافت معاویه را و وقتیکه عقب نشینی کردند گروهی از ایشان از من و با اهل شام مجتمع شدند الزام کردند مرا که بنویسیم در میان خود و میان معاویه بمدتی دانسته شده و من برگشتم بکوفه در حالیکه مورد غضب ایشان واقع شده بودم و از من اطاعت نکردند و ظاهر گردانید معاویه لعن کردن بر من را بالای منبرهای شام و اطراف آن و بتو خبر میدهم یا رسول الله و حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمار بن یاسر و مالک اشتر هم خبر میدهند که بنی امیه هزار ماه که ایام

حکومت ایشان بود بالای منبرها و در نمازهای جمعه و جماعتها و مسجدها و در بازارها و راهها آشکارا نزد در پنهانی مرا لعن میکردند

ثُمَّ خَرَجَ علیّ المارقون اصحابی المطالبون بالتحکیم یوم المصاحف فقالوا قد کفرت وغیّرت وبدّلت وخالفت الله فی ترکنا وتراثنا واجابتک لنا الی ان حکمنا علیک الرجال وکان لی ولهم بحروراء موافف وقفت فیه لهم وانظرهم حولا کاملا ثم خرجت بعد انقضاء الهدنة ارید معاویة بمن اطاعنی من المسلمین فخرج اصحابی المارقون علیّ بالنهروان فلقوا رجلا من صلحاء المسلمین وعبّادهم ومن قاتل معی یوم الجمل وصفین یقال له عبد الله بن جناب فذبحوه وزوجته وطفله علی دم خنزیر ذبحوه قبله وقالوا اما ذبحنا هؤلاء ولهذا الخنزیر الا واحد وهذا فعلنا بعلیّ وبسائر اصحابه حتی یقرّ انه کفر وبدّل وغیّر ثم یتوب فنقتل تونبته فعدت الیهم وخاطبتهم بالنهروان واجمعوا علیّ واحتججت علیهم فکان احتجاجهم باطلا واحتجاجی حقا

یعنی پس بیرون آمدند بطرفیت کردن با من مارقون یعنی کسانیکه از دین بیرون رفتند از اصحاب من یعنی خوارج نهروان همانهائیکه مطالبه میکردند از من حکم قرار دادن را در روزیکه قرآنها را بلند کردند اصحاب معاویه پس گفتند کافر شدی وتغییر وتبدیل دادی ومخالفت کردی خدا را در ترک ما وانچه کرمها از پیش رسیده واینکه اجابت کنی مارا تا اینکه بر تو حکم قرار دادیم مردانرا - وبود برای من و

برای ایشان در حروراکه دهیست در کوفه و خوارج منسوب به آنند) توقفگاهی کرد در آنجا واقف شدم برای ایشان تا یکسال و مهلت دادم ایشانرا یکسال تمام پس بیرون رفتم بعد از منقضی شدن زمان صلح بطرف معاویه با یاران خود کسانیکه اطاعت میکردند مرا از مسلمانان پس بیرون رفتند بیرون روندگان از دین که از اصحاب من بودند برای قیام کردن بضرر من بجانب نهروان و برخورد کردند بمردی از شائستگان مسلمانان و عبادت کنندگان از ایشان و آن کسی بود که در جنگ جمل و صفین با من بود و نام او عبدالله بن حباب بود و او را سر بریدند با زن و بچه اش بالای خون خنزیریکه قبلا او را سر بریده بودند و گفتند سر بریدن ما این جماعت یعنی علی و اصحاب او را با سر بریدن این خنزیر نیست الا اینکه ما شد هم است و همین کار را با علی و اصحاب او خواهیم کرد تا اینکه علی اقرار بکفر خود کند و اقرار کند باینکه دین را تبدیل و تغییر داده و برگردد و توبه کند تا اینکه توبه او را بپذیریم - پس برگشتم بجانب ایشان و آنها را در نهروان مورد خطاب خود قرار دادم و جمع شدند برضرر من و با ایشان احتجاج کردم و احتجاج ایشان باطل بود و احتجاج من برحق بود

قال قال الصادق علیه السلام

للمفضل بن عمر ثم یقول امیرالمؤمنین علیه السلام والله یا رسول الله ما رضوا بتکذیبی و نقض بیعتی والخلاف علیّ و قتالی و استحلال دمی و لعنی

حتیّ قذفونی بانیّ انما امرت الامۃ بما امرتنی بہ من ترسیع الاضافۃ ونھیتہم عنہا وعن تدبیر فذکروا انی انما رتبتھا لانی انسلق علی مشارب ازواجک یا رسول اللہ فاتی منھن الفاحشۃ وکنت ابیع الخمر بعہدک وبعدک وکنت اعلی کفلک فی جمیع غزواتک واشتد بہ دونک ودون المسلمین ولم یبقوا عصبیۃ ولا سبۃ ولا فاحشۃ الا نسبوھا الیّ فزعموا انیّ لو استحققت الخلافۃ لما قدمت علیّ فی حیٰوتک ابا بکر فی الصلوٰۃ ولقد علمت یا رسول اللہ انّ عائشۃ امرت بلالا وانت فی وعک مرضک وقد نادی بالباب الصلوٰۃ فاسرعت الیہ کاذبۃ علیک یا رسول اللہ فقالت انّ رسول اللہ یامران یتقدم ابوبکر فراجع بذلک بلال وکل یقول مثل قولھا الاول فرجع بلال الی المسجد فقال انی مخبر بخبری عن رسول اللہ انہ امر بتقدیمک یا ابابکر فی الصلوٰۃ فرجعت عائشۃ الی الباب وبوجھہ تنکر فقال لھا رسول اللہ ویلک یا حمیراء ما الذی جئت امرت عنی بتقدیم ابیک فی الصلوٰۃ فقالت قد کان بعض ذلک یا رسول اللہ فقمت ویدک الیمنیٰ علی یدی الیسریٰ ومعک الفضل بن عباس محلا لا تستقر قدماک علی الارض حتی دخلت المسجد ولحقت ابا بکر وقد قام فی مقاملک فی الصلوٰۃ فاخرجتہ وصلیت بالناس فواللہ لقد تکلم المنافقون بتفضیل ابی بکر حتی تقدم للصلوٰۃ وبعدک یا رسول اللہ واحتججت علیہم ثم اظہروا ذلک بعد وفاتک فلم ادع لھم فیہ اعتلالا ولا مذھبا ولا حجۃ ینطقون بھا قلت ان زعمتم انّ رسول اللہ امر بتقدیم ابی بکر فی الصلوٰۃ لانہ کان افضل الامۃ عندھم

فلم اخرجه عن فضل يذبر اليه — ان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله

امر بذلك وهو مثقل عن النهضة فلما وجد الخفة سارع ولم يسعه القعود فالحجة

عليكم في سقوط فضل ابي بكر — وان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله

اوقفه عن يمينه اول الصفوف فقد كان رسول الله وابو بكر امامي المسلمين

في وقت الصلوة وهذا ما لا يكون — وان زعمتم انه اوقفه عن شماله فقد كان

ابو بكر امام رسول الله لان الامام اذا صلى برجل واحد اقامه عن يمينه لا عن

شماله — وان زعمتم انه اوقفه بينه وبين الصف الاول فقد كان رسول

الله امام ابي بكر وابو بكر امام ساير المسلمين وهذا ما لا يجوز ولا يقوم رجل

مفردا في الصلوة الا امام الصلوة — فان زعمتم انه في الصف الاول مسمعا

فيه التكبير في الصلوة لانه كان في حال ضعفه من العلة لا يسمع سائر من في المسجد

فقد كفرتم ابا بكر واحبطتم عمله لان الله عز وجل يقول يا ايها الذين امنوا لا

ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط

اعمالكم وانتم لا تشعرون فوالله ما ذلك الا انني لم اجد ناصرا من المسلمين على

نصر دين الله ولقد دعوتهم كما اخبرتكم لموافقة فاطمة انني حملتها وذريتها

الى دور المهاجرين والانصار اذكرهم بايام الله وما اخذ عليهم رسول الله

بامر الله من العهد والميثاق لي في اربع مواطن وتسليمهم علي بامرة المؤمنين

في بعهدك فيعدون لي النصرة ليلا ويقعدون عني نهارا حتى اذا جائني ثقات اصحا

باكين يستنهضون ويقولون انهم انصارى على اظهار دين الله امتحنتهم بحلق رؤوسهم واشهار سيوفهم على عواتقهم ومصيرهم الى باب دارى فتاخر جميعهم عنى وما صح لى منهم الا ثلاث واخر لم يتم حلق راسه ولا اشهار سيفه وهم والله اخيارهم ونجباء اصحابك وهم سلمان والمقداد وابوذر وعمار الذى لم يتم حلق راسه ولا اشهار سيفه ولقد اخرجت مكرهًا الى سقيفة بنى ساعدة اقاد اليها كما تقاد طيبة الابل فلم ار لى معينًا ولا ناصرًا الا الزبير بن العوام فانه شهر سيفه فى وسطهم وعض على نواجذه وقال والله لا اغمدته او تقطع يدى اما ترضون ان غصبتم عليًّا حقه ونقضتم عهد الله وميثاقه حتى جئتم به لبيايعكم فوثب اليه عمر وخالد بن الوليد وتمام اربعين رجلا كل مجتهدون فى اخذ السيف من يده فلما انتهوا الى عتيق وردت عليه مردة لم يسعنى معه السكوت بعد ان كظمت غيظى وحفظت نفسى وربطت جاشى وقلت للناس جميعًا اما انا فرضيت برضى الله ورسوله على الامة فاذا نقضت عهد الله ورسوله وخالفنى الامة لم يكن على ان ادعوهم الى طاعة ثانية ومالى فيهم ناصر ولا معين وصبرت كما امرنى الله بما اراك به يا رسول الله فى قوله واصبر وما صبرك الا بالله وحق والله يا رسول الله تاويل هذه الاية التى انزلها الله فى الامة من بعدك فى قوله عز ذكره وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئًا وسيجزى الله الشاكرين

یعنی راوی گفت که فرمود صادق علیه السلام بمفضّل بن عمر پس میگوید
امیر المؤمنین علیه السلام که بذات خدا قسم است ای رسول خدا که اینجماعت راضی
نشدند بتکذیب من و شکستن بیعت من و برخلاف من قیام کردن و مقاتله با من و حلال
داشتن خون من و لعن کردن بر من تا اینکه مرا متهّم کردند باینکه من امّت را امر کردم
بر انچه که امر کردی مرا بان از چهار شقّه کردن گیسوان بافته و نهی کردی ایشانرا از ان
دور دادن ان و گفتند که من چهار شقّه کردم گیسوان خود را در راه زنهای تو برای
مرتکب شدن فاحشه و گفتند که من در زمان تو شراب میفروختم و همچنین بعد از تو و اینکه
در همه جنگها من بالا دست تو بودم و من سخت قوی و استوار بودم بجنگ کردن غیر از
تو و سایر مسلمانان و باقی نگذاردند در باره من هیچ عصبیّتی و نه هیچ دشنامی و ناسزا
گفتنی و نه کلام زشتی را مگر اینکه انرا بمن نسبت دادند و چنین گمان کردند که اگر من
مستحقّ خلافت بودم تو در زمان زنده بودن خود ابو بکر را در نماز خواندن بر مردم
مقدّم نمیداشتی و مراین تو میدانی ای رسول خدا که عایشه امر کرد بلال را در وقتی
که مرض تو شدّت داشت هنگامیکه بلال امد در خانه و ندای نماز داد عایشه
بشتاب بسوی او امد و بر تو دروغ بست با رسول الله و ببلال گفت که رسول خدا
میفرماید که ابو بکر پیش برایستد و نماز بگذارد پس بلال برگشت بمسجد و خبر را بر ابو بکر
و مردم رسانید همچنانکه عایشه گفته بود که ای ابو بکر پیغمبر امر فرموده که تو پیش
بایست و نماز بگذار پس عایشه برگشت بجانب در و روی پیغمبر را منکر و متغیر دید

پس رسولخدا فرمود وای بر تو ای حمیراء (لقب عایشه است) چه جرأتی بود کردی
امر کردی که پدرت پیش بایستد برای نماز گفت ان از روی کینه ای بود ای رسول خدا
پس برخواستی و دست راست تو در دست چپ من بود و با تو بود فضل بن عباس
و چنان بشتاب میرفتی که قدمهایت بر روی زمین خط بر میداشت تا داخل مسجد شدی
و بجهت دور انداختن آن ابوبکر بس است و درحالیکه در جای تو سپیدا ایستاده بود او را بیرون
کردی و با مردم نماز گزاردی پس بذات خدا قسم است که منافقین سخنانی کردند
بفضیلت دادن ابی بکر تا اینکه مقدم ایستاد در نماز و بعد از تو هم در فضیلت او سخن
گفتند و من با ایشان احتجاج کردم پس اظهار کردند بعد از وفات تو و من نگذاردم برای
ایشان علتی و نه روشی و نه حجتی که بر آن سخن گویند با ایشان گفتم که چنین گمان میکنید
که رسول خدا امر فرمود بر پیش ایستادن ابوبکر در نماز که او افضل امت است نزد شما
اگر چنین بود چرا بیرون کردید پیغمبر او را از فضیلتی که برانگیخت و متوجه شد او را بر ان
اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد او را باین کار از جهت
سنگینی مرض و فتنکه مرض او سنگین شد بشتاب بمسجد آمد و جای نشستن در خانه
برای او نبود پس این حجت بضرر شما است از جهت ساقط شدن فضل ابو بکر —
و اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در اول صفها در طرف
راست خود قرار داد پس رسول خدا و ابوبکر هر دو امام مسلمین بودند در وقت
نماز خواندن چنین چیزی نمیباشد — و اگر گمان میکنید که آنحضرت او را امر

چپ خود قرار داد پس ابو بکر امام پیغمبر بوده زیرا که امام وقتیکه نماز گذارد با
یکنفر او را طرف راست خود قرار میدهد نه طرف چپ — واگر چنین گمان میکنید
که او را میان خود و میان صف اول قرار داد پس رسول الله امام ابو بکر بود و ابو بکر
امام مسلمانان بود این هم از چیزهائیست که جایز نیست زیرا که یکنفر تنها در جماعت
نمی ایستد مگر امام — واگر گمان میکنید که ابو بکر در صف اول مکبر بود که صدای
تکبیر را در نماز بمردم برساند زیرا که پیغمبر در حال ضعف بود از جهت علت مرضی که
داشت کسانیکه در مسجد بودند صدای او را نمیشنیدند پس تکبیر کرده اید با یکی
را و عمل او را باطل و ناچیز کرده اید زیرا که خداوند عز و جل میفرماید ایکسانیکه ایمان
آورده اند بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و جوهر صدای خود را
در گفتار ظاهر نکنید مانند بلند گفتن و ظاهر کردن بعضی از شما صدای خود را برای بعض
دیگر زیرا که عملهای شما باطل میشود و شما شعور آنرا ندارید یعنی نمیدانید پس
بذات خدا قسم است که نبود آن ساکت نشستن من مگر اینکه یاوری نیافتم از مسلمانان
برای یاری کردن دین خدا و همه ایشانرا دعوت کردم چنانچه جزع دادم شما را
برای موافقت فاطمه که او را با ذریه اش حمل کردم بر در خانه های مهاجرین و
انصار و آنها را یاد آوری کردم بروزهای خدا و آن عهد و پیمانی که بامر خدا از ایشان
گرفتی ای رسول خدا بفرمان خدا در چهار جا و سلام کردن ایشان بر من بلقب امیر
المؤمنین در زمان حیات خودت پس بمن وعده یاری کردن دادند در شب باز

نشستند از یاری کردن بمن در روز تا اینکه آمدند مرا موثقین اصحاب من درحالتیکه گریان بودند و از من میخواستند که قیام کنم و میگفتند بمن که ما یاری کننده گانیم دین خدا را پس آنها را امتحان کردم بتراشیدن سرها ایشان و برهنه کردن شمشیرها ایشان و روی شانه‌های خود گذاردن و آمدن ایشان بر در خانه من پس همه ایشان عقب نشینی کردند از یاری من و صحیح نشد برای من گفته‌های ایشان مگر از سه نفر و یکنفر دیگر از ایشان که تمام سر خود را نتراشیده بود و شمشیر خود را تماماً از غلاف بیرون نیاورده بود و ایشان بذات خدا قسم است که از اخیار و نجباء اصحاب تو بودند ای رسول خدا و ایشان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بودند و عمار بود که سر خود را تماماً نتراشیده بود و شمشیر خود را تماماً بیرون نکشیده بود و هر اینه از روی کراهت بیرون کشیده شدم از خانه بسوی سقیفه بنی ساعده بجبر و قهر کشیده میشدم مانند کشیده شدن شتر یکه میخواهند آنرا بکشند و برای خود یار و یاوری نمیدیدم مگر زبیر بیچاره عوام را که شمشیر خود را کشیده بود در میان ایشان و سر انگشتهای خود را بدندانها خود میگزید و میگفت بذات خدا قسم است که شمشیر خود را اغلاف نمیکنم مگر اینکه دستها بریده شود آیا بغصب کردن حق علی و شکستن پیمان او راضی نشدید و شمار ابی سوف تا اینکه او را آورده آید که با شما بیعت کند پس عمر و خالد بن ولید و تمام چهل نفر از جای خود برخواستند و کوشش کردند که شمشیر را از دست زبیر بگیرند پس وقتیکه مرا نزد آزاد شده یعنی ابو بکر بردند و رد کرده شد بر او سخنانش و از برای من مجال سکوت

کردن نماند بعد از انکه خشم خود را فرو خوردم و نفس خود را نگاهداشتم و از جای نجنبیدم و گفتم بمردم که من خشنودم بخشنودی خدا و رسول او و بر امت پس وقتیکه پیمان خدا و رسول او شکسته شد و امت با من مخالفت کردند بر من بیعت کردند و مرتبه اظهار باطاعت خود دعوت کنم در حالیکه در میان ایشان یار و یاوری برای من نباشد و صبر کردم همچنانکه خدا بمن نمایاند آنچه را که بتو نمایانید ای رسول خدا در گفته خود که فرمود وشکیبائی کن ای پیغمبر و نیست شکیبائی کردن تو مگر برای خدا و واست است بذات خدا گفتم تاویل این آیه که خدا فرستاده است در حق امت بعد از رحلت تو در گفته خود که غالبست ذکر او نیست محمد مگر اینکه فرستاده شده ایست که پیش از او پیغمبرانی گذشته اند آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود بر میگردید شما بر عقبهای خود یعنی مرتد و کافر میشوید و کسیکه برگردد بر پاشنه خود و مرتد شود پس هرگز ضرری نمیرساند خدا را چیزی و زود باشد که جزاء میدهد خدا سپاس گذارندگان را

قال المفضل بن عمر

للصادق علیه السلام ما تاویل قول الله عزّ وجلّ افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فانّ کثیرًا من النّاس یقولون کان الله لم یعلم بموت محمّد او یُقتل وبعضهم یقولون فان مات محمّد او قتل علیّ

قال الصّادق علیه السّلام لو ردّوا ما لا یعلمون الینا ولم یفتروا فیه الکذب ولا یتأوّلوه من عند انفسهم لبیّنّا لهم الحقّ فیه یا مفضّل

انما الله عالم لا یعلم و انما تاویل هذه الایة فان مات محمد او قتل بما یموت به العالم فانهما مبثتان لا ثالث لهما ان الموت بلا قتل و القتل بالسیف و بما یقتل به من سائر الاشیاء او ما تری ان الامة ارتدت و نقضت و غیرت و بدلت فهذا موت رسول الله و قتل امیر المؤمنین ثم جری الآخرون علی ما اسس علیه الاولون

یعنی گفت مفضل بن عمر بحضرت صادق علیه السلام چیست تاویل گفته خدای تعالی عز و جل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم زیرا که بسیاری از مردم میگویند که خدا نمیدانست که محمد میمیرد یا کشته میشود و بعضی از ایشان میگویند پس اگر بمیرد محمد یا کشته شود علی **فرمود** صادق علیه السلام اگر مردم رد میکردند آنچه را که نمیدانستند از اسوی ما و دروغ در آن نمی بستند و از پیش خودشان تاویل نمیکردند هر اینه ما حق را واضح میکردیم برای ایشان ای مفضل جز این نیست که خدا دانا نیست که از کسی چیزیرا فرا نگرفته و جز این نیست که تاویل این است که اگر محمد مرد یا کشته شد بچیزیکه میمیرد بسبب آن عالم زیرا که مردن دو نحو است و سومی ندارد موت بدون قتل و قتل با شمشیر و بسا آنکه قتل بسا بر چیزها واقع شود آیا ندانستی که امت مرتد شدند و نقض عهد کردند و تغییر دادند و تبدیل کردند کتاب خدا و سنت رسول خدا را پس این است مردن رسول خدا و کشته شدن امیر المؤمنین پس این روش جاری شد در حق امامهائی که بعد بودند بنا بر آنچه در پیشینیان بنیاد گذارده شد

قال و یقوم الحسن علیه السلام

الى جده رسول الله صلى الله عليه واله فيقول يا جداه كنت مع ابى فى دار هجرته بالكوفة حتى استشهد بضربة عبد الرحمن بن ملجم فوصانى بما وصيته به يا جداه و بلغ معاوية قتل ابى فانفذ اللعين الدعى زيادا الى الكوفة فى مأة الف وخمسين الف مقاتل وامره بالقبض على وعلى اخى الحسين عليه السلام وساير اخوتى واهل بيتى وشيعتنا وموالينا وان ياخذ علينا جميعا البيعة لمعاوية فمن يابى منا ضرب عنقه وسيق الى معاوية براسه فلما علمت ذلك من فعل معاوية خرجت من دارى و دخلت جامع الصلوة بالكوفة فرقيت المنبر فاجتمع الناس حتى لم يبق موضع قدم فى المسجد وتكاثفوا حتى ركب بعضهم بعضا

يعنى گفت انحضرت عليه السلام و بر ميخيزد حسن عليه السلام بسوى جد خود رسول الخدا صلى الله عليه واله وميگويد يا جداه من با پدرم در محل هجرت او در كوفه بوديم تا وقتى كه پدرم بضربت عبد الرحمن بن ملجم شهيد شد بمن وصيت فرمود بانچه كه تو باو وصيت فرموده بودى يا جداه وخبر كشته شدن پدرم بمعاويه رسيد پس ملعون زنا زاده پسر خوانده زياد را بكوفه فرستاد با صد و پنجاه هزار نفر مقاتل واو را ماموركرد بگرفتن من و برادرم حسين وساير برادران وخانواده ام را با شيعيان و دوستان ما وانكه بيعت بگيرد از همه ما براى معاويه و هركه ابا كند از بيعت كردن گردن او زده شود و فرستاده شود سر او براى معاويه چون دانستم كه معاويه ميخواهد اين كار را بكند از خانه ام بيرون امدم و داخل مسجد جامع كوفه شدم براى نماز و بر منبر بالا رفتم و مردم جمع شدند

تا اندازه ایکه جای قدمی در مسجد نبود و مردم بعضی روی بعض دیگر هجوم آورده بودند

فحمدت الله واثنیت علیه

وقلت معاشر الناس عفت الدیار ومحت الاثار وقل الاصطبار فلا قرار علی همزات الشیاطین وحکم الخائنین الساعة والله وضحت البراهین وتفصلت الایات وبانت المشکلات ولقد کنا نتوقع تمام هذه الایة بتاویلها قال الله جل من قائل وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین فقد مات والله جدی رسول الله وقتل ابی امیر المؤمنین وصاح الوسواس الخناس وداخل الشک قلوب الناس ونعق ناعق الفتنة وخالفتم السنة فیالها من فتنة صماء بکماء عمیاء لا یسمع لداعیها ولا یجاب منادیها ولا یخالف والیها ظهرت کلمة النفاق و رایات اهل الشقاق وتکالبت جیوش اهل المراق بین الشام والعراق هلموا یرحمکم الله الی الایضاح والنور الواضح الوضاح والعلم الجحجاح والنور الذی لا یطفی والحق الذی لا یخفی

یعنی پس ستایش کردم خدا یرا وثنا گفتم او را وگفتم ایگروه مردم ناپدید گردید خانه‌ها ونابود شد نشانه‌ها وکم شد شکیبائی کردن پس هیچ قرار وارامی نیست دیوانگیها واغواهای شیطانها وحکم کردن خیانکاران درا ینساعت بذات خدا قسم است که روشن شد حجتها وتفصیل داده شد نشانه‌ها وزیاد شد مشکلها

همراه بودیم ما که انتظار میبردیم تمامیت این امر را با تاویل آن که بزرگ است از خدای عزوجل که گوینده آنست که فرموده و نیست محمد مگر فرستاده شده ای که گذشته اند پیش از او پیغمبران آیا پس اگر مرد یا کشته شد برمیگردید شما بپاشنه های خود و کسیکه برگردد بر پاشنهای خود هرگز ضرر نمیرساند خدا را چیزی و زود باشد که جزا دهد خدا سپاس گذاران را پس از روی تحقیق مرد بذات خدا قسم است چه من رسول خدا و کشته شد پدر من امیر المؤمنین و صدا بلند کرد وسوسه کننده شیطان و داخل کرد شک را در دلهای مردمان و فریاد زد فریاد زننده فتنه و مخالفت کردید سنت را چه عجب فتنه کر کننده گنگ کننده کور کننده ایست که گوش داده نمیشود خواننده آن و جواب داده نمیشود ندا کننده آن و مخالفت نمیکند ولایت دارنده آن ظاهر شد کلمه نفاق و سپرده شد پرچمهای اهل عداوت و دشمنی و سلت طبعی پیش گرفتند لشکرهای کسانی که از دین بیرون رفتند در میان شام و عراق بیاید خدا رحمت کند شما را نبوی روشن کردن کار و امر واضح بسیار روشن کننده و نشانه بهره و بزرگ و آنچنان نوری که خاموش نمیشود و حقی که مخفی نمیماند

أَيُّهَا النَّاسُ تَيَقَّظُوا مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ وَمِنْ تَهْرَةِ الْوَسَنَةِ وَمِنْ تَكَلُّفِ الظُّلْمَةِ وَمِنْ نُقْصَانِ الْهِمَّةِ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَتَرَدَّى بِالْعَظَمَةِ لَئِنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عُصْبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَنِيَّاتٍ مُخْلِصَةٍ لَا تَكُونُ فِيهَا شَوْبُ نِفَاقٍ وَلَا نِيَّةُ افْتِرَاقٍ لَأُجَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ قُدُمًا قُدُمًا وَلَأُضَيِّقَنَّ

من السیوف جوانبها ومن الرماح اطرافها ومن الخیل سنابکها فتکلموا
رحمکم الله فکانما الجموا بلجام الصمت عن اجابة الدعوة الا عشرون رجلا
منهم قاموا منهم سلیمان بن صرد وبنو الجارود ثلاثة وعمرو بن الحمق الخزاعی و
حجر بن عدی الکندی والطرماح بن عطار السعدی وهانی بن عروة السندی
والمختار بن ابی عبیدة الثقفی وشداد بن عیاب الکاهلی ومحمد بن عطارد
الباهلی وتمام العشرین من همدان فقالوا یا بن رسول الله ما نملک غیر سیوفنا
وانفسنا فها نحن بین یدیک لامرک طائعون وعن رایک غیر صادین مرنا بما
شئت فنظرت یمنة ویسرة فلم ار احدا غیرهم فقلت لهم لی اسوة بجدی رسول
الله صلی الله علیه واله حین عبد الله سرا وهو یومئذ فی تسعة وثلاثین رجلا
فلما اکمل الله له الاربعین صار فی عدة واظهر امر الله فلو کان معی عدتهم
جاهدت فی الله حق المجاهدة ثم رفعت راسی نحو السماء فقلت اللهم انی
قد دعوت وانذرت وامرت ونهیت وکانوا عن اجابة الداعی غافلین وعن
نصرته قاعدین وعن طاعته مقصرین ولاعدائه ناصرین اللهم فانزل علیهم
رجزک وباسک وعذابک الذی لا یرد عن القوم الظالمین ونزلت عن المنبر
وامرت موالی واهل بیتی فشدوا علی رواحلهم وخرجت من الکوفة راحلا
الی المدینة هذا یا جداه بعد ان دعوت سائر الامة وخاطبتهم بعد قتل
امیر المومنین الی ما دعاهم الیه امیر المومنین وخاطبهم به یا رسول الله

جاريا على سنتك ومنهاجك وسنن امير المؤمنين ومنهاجه في الموعظة
الحسنة والرفق والخطاب الجميل والتخويف بالله والتحذير من سخط الله
والترغيب في رحمته ورضوانه وصفحه وغفرانه لمن وافى بما عاهد عليه الله
ورغبتهم في نصرة الدين وموافقة الحق والوقوف بين امر الله ونهيه فرايت
انفسهم مريضة وقلوبهم قاسية ونياتهم فاسدة قد غلب الان عليهم
فجاءوني يقولون معاوية اسرى سراياه الى نواحي الانبار والكوفة وشن غاراته
على المسلمين وقتل منهم من لم يقاتل وقتل النساء والاطفال فاعلمتهم انهم
لا وفاء لهم ولا نصرة فيهم وانهم قد ارادوا الدعة واخلدوا الى الرفاهية
احبوا الدنيا وتناسوا الآخرة فقالوا معاذ الله يابن رسول الله ان نكون كما
تقول فادعوا الله لنا بالسداد والرشاد فانفذت معهم رجلا وجيوشا وعرفتهم
انهم سيستجيبون لمعاوية وينقضون عهدي وبيعتي ويلحقون بالخزل البين
فيقلدون منهم الدنيا بالتقليدات ويزعمون انهم لا يفعلون ثم امضي منهم
احدا الا فعل ما خبرتهم به واخذ رشى معاوية وتقليده وتقدم اليه غازيا
فصار مخالفا فلما كثرت غارات معاوية في اطراف العراق جاءوني فعاهدوني
عهدا مجددا وبيعة مجددة وسرت معهم من الكوفة الى المدائن بشاطئ دجلة
فدس معاوية الى زيد بن سنان بن اخي جرير بن عبد الله مالا ورشاه اياه على
قتلي فخرج الي ليلا وانا في فسطاط اصلي والناس نيام فرماني بحربة فانتبهوا

فی جسدی فنبهت العسکر و راو الجریته ثابتة تهتز فی اعضائی و امرت بطلب زید لعنه الله فخرج الی الشام هاربا الی معاویة و رجعت جریحا و خرجت عند تفرق الامة عنی الی المدینة الی حرمات یا جداه فلقیت من معاویة و سائر بنی امیة و اعوانهم ما اسئل الله ان لا یضیع لی اجره و لا یحرمنی ثوابه ثم دس معاویة الی جعدة بنت الاشعث بن قیس لعنهما الله فبذل لها مائة الف درهم و ضمن لها اقطاع عشر ضیاع و انفذ الیها سما فسمتنی به

یعنی بیدار شو بدار خواب غفلت و از توسعه و گشایش یافتن جراحت و زخم و بمشقت افتادن از تیرگی و از کم شدن همت پس قسم بر آنکسیکه شکافته و منشکافته دانه را و آفریده و پیدا فرمود بندگان را و ردای بزرگی بخود گرفته هر اینه اگر قیام کند بسوی من از شماها چند نفری با دلهای صاف و نیتهای پاک که در اینها نفاق و دوروئی نباشد و قصد جدائی و افتراق نداشته باشند هر اینه جهاد میکنم البته البته با شمشیر قدم بقدم و هر اینه رنگ میکنم از شمشیرها اطراف و جوانب انرا و از نیزه ها گوشه و کنار انرا و از آن شهبا جاهای سم گذاردن انها را پس سخن گوید خدا رحمت کند شما را راز شنید ناشیدن گویا دهنه سکوت و خاموشی بر دهنهای ایشان زده شد از جواب گفتن دعوی کرده مگر ده نفر از ایشان که از جای برخواستند که از ایشان بود سلیمان بن صرد و سه نفر پسران جارود و عمرو بن حمق خزاعی و حجر بن عدی کندی و طرماح بن عطار سعدی و هانی بن عروه سندسی و مختار بن ابی عبیده ثقفی و شداد بن عیاب کاهلی

و محمد بن عطارد باهلی و تمام این بیست نفر از قبیله همدان بودند پس گفتند ای پسر
رسول خدا ما مالک نیستیم غیر از شمشیرهای خود و نفسهای خودمان را آگاه باش که ما
در پیش روی تو مطیع و فرمانبردار امر تو هستیم و از رأی تو روگردان نیستیم ما را فرمان ده
بر آنچه که میخواهی پس از طرف راست و چپ نگاه کردم کسی را غیر از ایشان ندیدم پس
بر ایشان گفتم که برای من است تأسی کردن بجدم رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی
که خدا را در پنهانی پرستش میکرد که در آنروز سی و نه نفر مرد یاور داشت پس وقتیکه
عدد چهل نفر برای او تکمیل شد با آن عده قیام کرد و امر خدا را آشکار نمود اگر با من
بقدر آن عده بودند جهاد میکردم در راه خدا حق جهاد را پس سر خود را بلند کردم
بطرف آسمان و گفتم خدایا من دعوت کردم و ترسانیدم و امر و نهی کردم و از اجابت
من غفلت کردند و از یاری کردن من عقب نشینی نمودند و از فرمانبرداری من کوتاهی
کردند خدایا پس فرو فرست بر ایشان عذاب و بیم و سختی خود را از آسمان و آنچنان عذابی
که رد کرده نشود از گروه ستمکاران و فرود آمدم از منبر و امر کردم غلامان و اهل بیت
خود را که بارهای خود را ببندند بر راحله های خود و بیرون رفتم از کوفه در حالیکه
کوچ کننده بودم بسوی مدینه و این حرکت کردن من تا جدم وقتی بود که سایر
امت را دعوت کردم و آنها را طرف خطاب خود قرار دادم بعد از کشته شدن امیر
المؤمنین با آنچه که دعوت کرده بود ایشان را بر آن امیر المؤمنین و مخاطب ساخته بود
بر آن ایشان را ای رسول خدا جریان امر من بر سنت و روش تو و سنتهای امیر المؤمنین بود

و روش او و در پند دادن نیکو و مدارا کردن و خطا بکردن یا کره و ترسانیدن بخدا
و ترسانیدن از خشم خدا و رغبت دادن در رحمت و خشنودی او و در گذشتن از گناه
و آمرزش او و برای کسانیکه وفا کنند با نچه که خدا بر آن عهد گرفته و میل دادن ایشان
بیاریکردن دین و موافقت کردن حق و واقف شدن در مقابل امر و نهی خدا پس
دیدم که نفسهای ایشان بسیار است و دلهای ایشان سخت است و نیتهای ایشان
فاسد و شقاوت غلبه کرده است تا اساس بر ایشان پس آمدند مرا و گفتند معاویه
سپرده است جنگهای خود را در نواحی انبار و کوفه و از هر طرف غارتگریها میکند بر
مسلمانان و میکشند کسانیرا که کسی را نکشته اند و میکشند زنها و بچه ها را پس آنها
را اعلام کردم که وفائی برای ایشان نیست و عاطفه یاریکردن ایشان نیست و اراده
ایشان آرامش و تن پروری و راحت طلبی و گشایش و فراخی است و همیشه رفاهیت خود
را میخواهند محبت دنیا را در دل گرفته اند و آخرت را فراموش کرده اند پس گفتند حاشا
پناه بردن بخدا است ای پسر رسولخدا که ما چنین باشیم که تو میگوئی پس خدا را بخوان
ما را محکم بدارد و راهنمائی کند پس فرستادم با ایشان جمعیت و لشکری را و برایشان
تنها نیستم که اجابت معاویه را خواهند کرد و عهد و بیعت مرا خواهند شکست و باز
خواهند کرد با جنبش کمی و بگردن میندازند دنیا را از روی تقلیدها و گمان میکنند
که این کارها را نمیکنند و پیشی گرفتند بسوی او و رفت بسوی او واحدی مگر آنکه آنچه
را که با ایشان خبر داده بودم کردند و گرفت رشوه معاویه را و از او تقلید کرد

وپیش رفت بطرف او درحالیکه جنگ کننده بود پس مخالف من شد وچون
غارتگری معاویه در اطراف عراق بسیار شد آمدند نزد من وبا من عهد تازه
بستند وتجدید بیعت کردند وبا آنها از کوفه بمدائن رفتم کنار دجله پس معاویه در
پنهانی دسیسه‌ای کرد ورشوه ومالی بزید پسر سنان پسر اخی جریر پسر عبدالله داد که
مرا بکشد شبانه بسوی من آمد درحالیکه من در خیمه نماز میگذاردم ومردم خواب
بودند حربه برای بجانب من انداخت که در جسد من فرو رفت پس لشکر را بیدار کردم
دیدند حربه در جسد من ثابت است ودر اعضای من بجنش است امر کردم که بطلب
زید روند که لعنت خدا بر او باد واو فرار کرد بشام رفت ومن مجروح برگشتم وپس
از آنکه تفرقه در امت افتاد واز من جدا شدند بیرون آمدم بطرف مدینه بسوی
حرم تو یا جداه پس دیدم از معاویه وسایر بنی امیه ویاران ایشان چیزیرا که
که از خدا میخواهم که ضایع نکند برای من مزد آنرا ومحروم نگرداند مرا از ثواب آن
پس معاویه به پنهانی صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث بن قیس لعنهما الله بذل
کرد وضامن شد برای او که ده قطعه مزرعه باو بدهد وسمی بسوی او فرستاد
واو مرا بآن سم مسموم کرد

ثُمَّ تَقُومُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُخَضَّبًا بِدِمَائِهِ فَتُقْبِلُ
اثنى عشر الف صدّيق كلهم قد قتلوا فى سبيل الله من ذرّية رسول الله صلّى الله
عَليه وآله ومن شيعتهم ومواليهم وانصارهم وكلّ مضرّجين بدمائهم

فاذا رءاهم رسول الله صلى الله عليه و آله بكى و بكى لبكائه اهل السموات و الارض
و تصرخ فاطمة سلام الله عليها فتزلزل الارض و من عليها و يقف امير المؤمنين و
الحسن عليهما السلام عن يمينه و فاطمة عن شماله و يقبل الحسين عليه السلام فيضمه
رسول الله صلى الله عليه و آله الى صدره و يقول يا حسين فديتك قرت عيناى
و عيناك فيك و عن يمين الحسين اسد الله حمزة و عن شماله جعفر بن ابى طالب الطيار
و امامه ابو عبد الله بن الحرث بن عبد المطلب و يأتى محسن مخضبا محمولا تحمله خديجة
بنت خويلد و فاطمة ابنة اسد ام امير المؤمنين عليه السلام و هما جدتاه و ام هانى
و جمانة عمتاه ابنتا ابى طالب و اسماء ابنة عميس الخثعمية صارخات ايديهن على
خدودهن و نواصيهن منشرة و الملائكة تسترهن باجنحتهن و فاطمة امه تبكى و
تصيح و تقول هذا يومكم الذى كنتم توعدون و جبرائيل يصيح محسنا و يقول انى
مظلوم فانتصر فياخذ رسول الله محسنا على يديه رافعا له الى السماء و هو يقول
الهى و سيدى صبرنا فى الدنيا احتسابا و هذا اليوم الذى تجد كل نفس ما عملت من
خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا

يعنى پس بر میخیزد حسین علیه السلام در حالتیکه بخون خضاب شده باشد
پس میایند دوازده هزار صدیق که همه اینها در راه خدا کشته شده باشند از
ذریه رسول خدا و از شیعیان و دوستان ایشان و یاران ایشان و همه اغشته
اند بخونهای خود پس چون میبینند ایشان را رسول خدا گریه میکند و گریه میکنند

بگریه او اهل آسمانها و زمین و فریاد میزنند فاطمه سلام الله علیها پس بلرزه
در میاید زمین و هر که بر روی آنست و میایستد امیرالمؤمنین و حسن علیهما
السلام از طرف راست او و فاطمه از طرف چپ او و پیش میاید حسین علیه السلام
و رسولخدا صلی الله علیه و آله او را بسینه خود میچسباند و میفرماید یا حسین فدای
تو شوم چشمهای من و چشمهای تو در حق تو روشن و باقرار و سکون باد و از طرف
راست حسین است شیر خدا حمزه و از طرف چپ او است جعفر طیار پسر ابو طالب و
در جلو و پیشروی او است ابو عبد الله پسر حرث بن عبد المطلب و میاورد یا اورد
میشود محسن در حالتیکه بخون خضاب شده باشد و حمل کرده شده باشد حمل میکند
او را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که هر دو
جده های او هستند و اسماء دختر عمیس خثعمیه و ام هانی و جمانه دختران ابو طالب
در حالتیکه همه ایشان شیون میکنند و دستها شان بر گونه های ایشان است و موهای
پیشانیهای ایشان آشفته و پریشان است و ملائکه آنها را میپوشانند با بالهای خود
و مادر او فاطمه گریه میکند و صیحه میزند و میگوید اینست آن روزیکه شما وعده داده
شده بودید و محسن بجبرئیل صیحه میزند و میگوید که من مظلوم پس یاری کن
رسول خدا محسن را میگیرد بر روی دو دست خود و او را بجانب آسمان بلند کند
و گوید خدای من و آقای من ما صبر کردیم در دنیا برای خدا و امروز روزی است
که میاید هر نفسی آنچه را که عمل کرده است از نیکی در حالتیکه حاضر کرده شده است

و هر انچه از عمل بدی که کرده ارزو میکند که ایکاش میانه او و میانه ان عمل مسافتی دور بود یعنی ایکاش نکرده بود ان کار را

قال و بکی الصادق علیه السلام حتی اخضلت لحیته بالدموع ثم قال لا رقأت عین لا تبکی عند هذا الذکر فقال المفضل للصادق علیه السلام یا مولای ما فی الدموع من ثواب قال ما لا یحصی اذا کان من محق فبکی المفضل طویلا و یقول یا بن رسول الله ان یومکم فی القصاص لاعظم من یوم محنتکم فقال له الصادق علیه السلام و لا کیوم محنتنا بکربلاء و ان کان یوم السقیفة و احراق النار علی باب امیر المؤمنین والحسن و فاطمة والحسین و زینب و ام کلثوم و فضة و قتل محسن بالرفسة اعظم و ادهی و امر لانه اصل یوم العذاب

یعنی گفت مفضل و گریه کرد صادق علیه السلام تا اینکه تر شد ریش او بر اشکها پس فرمود خشک نشود چشمیکه گریه نکند وقت یاد کردن این مصیبتها پس مفضل گفت بحضرت صادق علیه السلام که ای اقای من این اشکها چه ثوابی دارد فرمود ثواب ان شماره نمیشود هرگاه گریه کننده از اهل حق یعنی از شیعیان و دوستان باشد پس مفضل گریه کرد مدتی طولانی و میگفت ای پسر رسولخدا روز قصاص کردن شما بزرگتر است از روز محنت و اندوه شما پس حضرت صادق به او فرمود روزی مانند روز محنت ما در کربلاء نیست هرچند روز سقیفه و سوزانیدن اتش در رب خانه امیر المؤمنین و حسن و فاطمه و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه را و کشتن

محسن بضرب لگد سخت تر و دشوارتر و منکرتر و تلخ تر است زیرا که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده

قال المفضل یا مولای اسئل قال سل یا مفضل قال یا مولای ما تقول فی قوله تعالی واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت — قال یا مفضل تقول العامة انها فی کل جنین من اولاد الناس قتل مظلوما قال نعم یا مولای هکذا یقول (یقولون خ ل) اکثرهم قال الصادق علیه السلام ویلهم من این لهم هذا والایة فی الکتاب خاصة لنا وفینا وهو قوله تقدس اسمه واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت والموءودة انما هو المحسن لانه منا وفینا قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی والموءودة انما هو اسم من المودة فمن این لکل جنین من اولاد الناس اهذه الایة فی المودة والقربی غیرنا

یعنی مفضل گفت ای مولای من آیا سؤال بکنم فرمود سؤال کن ای مفضل گفت ای مولای من چه میفرمائی در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت فرمود ای مفضل جماعت عامه میگویند که آن در موضوع هر طفل در شکم مادری است از اولاد که مظلوم کشته شود عرض کرد آری ای مولای من همچنین میگویند بیشتر از ایشان صادق علیه السلام فرمود وای بر ایشان این تفسیر را از کجا میگویند وحال آنکه این آیه در قرآن مخصوص است برای ما و در حق ما است و آن همین آیه است که خدائیکه نام او مقدس است فرموده واذا الموءودة

سئلت بای ذنب قتلت وجز این نیست که موءوده محسن است زیرا که او از ما است وخدای تعالی درحق ما فرموده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وموءوده اسمی است از مودة پس از کجا بر هر جنبی اطلاق میشود از اقرباء مردمان آیا این آیه که در مودة وقربی است غیر ما هستیم

قال المفضل صدقت یا مولای ثم ماذا قال ثم تضرب سیدة النساء (نساء العالمین جل) فاطمة یدیها الی ناصیتها وتقول اللهم انجز وعدک وموعدک لی فیمن ظلمنی وغصبنی وضربنی وجرعنی بکل اولادی فتبکیها ملائکة السموات السبع وحملة العرش وسکان الهواء ومن فی الدنیا بین اطباق الثری صائحین صارخین لصیحتها وصراخها الی الله تعالی فلا یبقی من قاتلنا ولا من احب قتالنا الا قتل فی ذلک الیوم کل واحد الف قتلة یذوق فی کل قتلة منها من العذاب ما ذاقه من الم القتل سائر من قتل من اهل الدنیا دون من قتل فی سبیل الله فانه لا یذوق الموت کما قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون

یعنی مفضل گفت راست گفتی ایمولای من پس از آن چه میشود فرمود پس میزند فاطمه بزرگ زنان جهانیان دست خود را بر پیش سر خود ومیگوید بار خدایا وفا کن وعده خود را وزمان وعده خود را برای من درباره کسانیکه بمن ستم کردند

و مرا بغضب در آوردند و زدند مرا و مرا بداغ فرزندانم مبتلا کردند پس برای او گریه میکنند فرشتگان آسمانهای هفتگانه و بردارندگان عرش و ساکنین هواء و کسانی که در دنیا هستند و در میان طبقات زمین ساکنند در حالتیکه همه ایشان صیحه زننده و شیون کننده اند برای صیحه زدن و شیون کردن او بسوی خدای تعالی پس باقی نمیماند کسیکه با ما مقاتله کرده و نه کسیکه دوست داشته است قتال کردن با ما را مگر آنکه کشته میشوند در آن روز هر کدام از آنها هزار مرتبه کشته شدنی که میچشد در هر کشته شدنی از آن از عذاب بقدر آنچه الم دیده اند همه کشته شدگان اهل دنیا غیر از کسانیکه در راه خدا کشته شده اند زیرا که کشته شده در راه خدا نمیچشد الم مرگ را چنانچه خدای تعالی فرموده که گمان مکن البته البته که آنهائیکه کشته شده اند در راه خدا مرده گانند بلکه زنده هائی هستند که در نزد پروردگارشان روزی میخورند در حالتیکه شادانند بآنچه که خدا از فضل خود بایشان داده و مژده میدهند بآنهائیکه هنوز عقب مانده اند و بایشان ملحق نشده اند که هیچ ترسی برای ایشان نیست و محزون و اندوهناک نیستند

قال المفضل یا مولای فان من شیعتکم من لا یقر بالرجعة و انکم تکرون بعد الموت و تکر اعدائکم حتی تقتصوا منهم بالحق فقال الصادق علیه السلام اما سمعوا قول جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سائرنا من الائمة من لم یثبت امامتنا و لم یحقق متعتنا و لم یقل برجعتنا فلیس منا او ما سمعوا

الله عزّ و جلّ یقول و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون

یعنی گفت مفضل ایمولای من پس بدرستیکه بعضی از شیعیان شما کسانی هستند که برجعت شما و اینکه شما برمیگردید بعد از مردن اقرار ندارند و معتقد نیستند که دشمنان شما برمیگردند بدنیا تا اینکه قصاص کنید از ایشان بحق و راستی پس فرمود صادق علیه السلام ایا نشنیدند گفته جدّ ما رسولخدا صلی الله علیه و اله و گفته ما سایر امامان را که گفته است و گفته ایم کسیکه ثابت نداند امامت ما را و راست و محقق نداند منحرم ما را و قائل برجعت ما نباشد از ما نیست و ایا نشنیدند گفته خدای عزّ و جل را که میفرماید هر اینه میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر غیر از عذاب بزرگتر امید است که ایشان برگردند

قال المفضّل یا مولای فما العذاب الادنی و ما العذاب الاکبر قال الصّادق علیه السلام العذاب الادنی عذاب الرّجعة و العذاب الاکبر عذاب یوم القیمة الذی تبدّل فیه الارض غیر الارض و السّموات و برزوا لله الواحد القهّار

مفضّل گفت ایمولای من پس چیست عذاب نزدیکتر و چیست عذاب بزرگتر فرمود صادق علیه السلام که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است و عذاب اکبر عذاب روز قیامت است که در ان روز این زمین تبدیل میشود بزمینی غیر از این و همچنین اسمانها و بیرون میایند مردم از قبرها برای خدای یگانه ای که صاحب قهر و غلبه است

قال المفضل فما منكم واجبة عند شيعتكم ونحن نعلم انكم اختيار الله في قوله نرفع درجات من نشاء وقوله الله اعلم حيث يجعل رسالته وقوله ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم قال الصادق عليه السلام يا مفضل فاين نحن في هذه الآية

مفضل گفت پس اقرار کردن بر امامت شما واجب است نزد شیعیان شما و ما میدانیم که شما اختیار کرده شده گانید از جانب خدا در گفته او که فرموده است وبلند میکنیم درجات را برای هر که میخواهیم وگفته خدا که فرموده است خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را وگفته او که فرموده است بدرستیکه خدا اختیار کرده است آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را بر جهانیان ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند وخدا شنوای دانا است حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ما در کجای این آیه یاد کرده شده ایم

قال المفضل قول الله عز وجل ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين وقوله ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين وقول ابراهيم واجنبني وبني ان نعبد الاصنام وقد علمت ان رسول الله وامير المؤمنين ما عبدا صنما ولا وثنا ولا اشركا بالله طرفة عين وقوله واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين والعهد عهد الامامة لا يناله ظالم قال يا مفضل وما

علمت بان الظالم لا ینال عهد الامامة

مفضل گفت فرموده خدای عزّ و جلّ است که سزاوارترین مردم به ابراهیم هر آینه کسانی هستند که متابعت و پیروی او را کنند و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که ایمان آورند و خدا ولیّ اهل ایمان است و فرموده او که گفته است ملّت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نام گذارده است و گفته ابراهیم که در مقام دعا عرض میکند که دور کن مرا و فرزندان مرا از اینکه بتها را پرستش کنیم و از روی تحقیق دانسته ام که رسولخدا و امیر مؤمنان (علیهما السلام) بت بزرگ و کوچک را نپرستیده اند و شریک برای خدا قرار نداده اند بقدر چشم بهم زدنی و گفته خدا که فرموده است و یاد کن یا محمد زمانیرا که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او بکلماتی چند پس چون تمام کرد آنها را فرمود بدرستیکه من تو را امام قرار دهنده ام برای مردمان ابراهیم عرضکرد و از ذریه من کسی را امام قرار میدهی فرمود ستمکاران از ایشان نمیرسند بعهد من که امامت باشد یعنی ظالم بعهد امامت نمیرسد حضرت صادق علیه السلام بمفضل فرمود که از کجا دانستی که ظالم بعهد امامت نمیرسد

قال المفضّل یا مولای لا تمتحنّی و لا تسئلنی بما لا طاقة لی به و لا تختبرنی و لا تبتلنی فمن علمکم علمت و من فضل الله علیکم اخذت

یعنی مفضل گفت ایمولای من مرا امتحان مکن و مپرس از من چیزیرا که طاقت آنرا ندارم و آزمایش منما و مبتلا نگردان مرا که من از علم شما دانسته ام و از فضل خدا بر شما فرا گرفته ام

قال الصادق علیه السلام صدقت یا مفضل ولولا اعترافك بنعم الله في ذلك لما كنت باب الهدى فاين يا مفضل الايات من القرآن في ان الكافر ظالم قال نعم يا مولاي قوله والكافرون هم الظالمون وقوله الكافرون هم الفاسقون ومن كفر وفسق وظلم لا يجعله الله للناس اماما قال الصادق عليه السلام احسنت يا مفضل فمن اين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول ان معنى الرجعة ان يرد الله الينا ملك الدنيا وان يجعله للمهدى ويحهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا قال المفضل لا والله لا سلبتموه ولا تسلبونه لان الملك النبوة والرسالة والوصية والامامة

فرمود حضرت صادق علیه السلام که راست گفتی ایمفضل واگر اعتراف نمیکردی بنعمتهای خدا در موضوع امامت هر اینه باب هدایت نبودی پس ایمفضل در کجای قرآن است که کافر ظالم است عرضکرد آری ایمولای من آنجائیکه فرموده که کفار ایشان ستمکارانند و فرموده او که کفار ایشانند فاسقها وکسیکه کافر و فاسق و ظالم شد خدا اورا برای مردم قرار نمیدهد حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکو گفتی ایمفضل پس از کجا قائل شدی برگشتن ما بدنیا و طایفه تقصیر کاران از شیعیان ما میگویند که معنای رجعت اینست که خدای ملك دنیارا بسوی ما بر میگرداند وآنرا برای مهدی قرار میدهد وای برایشان کی ملك از ما گرفته شده است تا اینکه باز برگردد بما مفضل گفت نه بخدا قسم است نه ملك از شما سلب کرده شده و نه شما سلب میکنید از خودتان زیرا که ملك عبارتست از نبوت و رسالت و وصیت و امامت

قال الصادق علیه السلام لو تدبر القرآن شیعتنا لما شکّوا فی فضلنا اما
سمعوا قول الله عزّ وجلّ واذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن
قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی قال فخذ اربعة من الطّیر فصرهنّ الیک ثمّ اجعل علی کل جبل
منهنّ جزءًا ثم ادعهنّ یاتینک سعیًا واعلم انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر فاخذ ابراهیم
اربعة اطیار فذبحها وقطعها واخلط لحومها وعظامها وریشها حتی صارت قبضة
واحدة ثم قسمها اربعة اجزاء وجعلها علی اربعة جبال فدعاها فاجابته تلبیة و
تیقنًا بوحدانیّة الله ورسالة ابراهیم فی صورها الاولیٰ ومثل قول الله فی الکتاب
العزیز اوکالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها فقال انّی یحیی هذه الله بعد
موتها فاماته الله مأة عام ثمّ بعثه قال کم لبثت قال لبثت یومًا او بعض یوم
قال بل لبثت مأة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنّه وانظر الی حمارک و
لنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحمًا فلمّا تبیّن له قال اعلم
انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر وقوله فی طوائف بنی اسرائیل الذین خرجوا من دیارهم و
هم الوف حذر الموت الی البراری والمفاوز یحفرون علی انفسهم حفائر وقالوا احرزنا
انفسنا من الموت وکانوا زهاء ثلاثین الف رجل وامرأة وطفل فقال لهم موتوا فماتوا
کموتة نفس واحدة فصاروا خبالًا (جنادلا حل) ورفاتا وعظامًا نخرة فمرّ علیهم حزقیل
بن العجوز فتامّل امرهم وناجی ربّه فی امرهم فقصّ علیه قصّتهم قال حزقیل الٰهی و
سیّدی قد اریتهم قدرتک فی ان امتّهم وجعلتهم رفاتا ومرّت علیهم الدهور

فأرهم قدرتك فی ان تحییهم لی حتی ادعوهم الیك واوفقهم للایمان بك وتصدیق
فأوحی الله الیه یا حزقیل هذا یوم شریف عظیم قدره عندی وقد الیت انه لا یسئلنی
مؤمن من حاجة الا قضیتها له فی هذا الیوم وهو یوم نیروز فخذ الماء ورشه علیهم
فانهم یحیون باذنی فرش علیهم الماء فاحیاهم الله باسرهم واقبلوا علی حزقیل مؤمنین
ولله مصدقین وهم الذین قال الله فیهم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم وقوله فی قصة عیسی انی اخلق لکم من الطین کهیئة
الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وابرء الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله
وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلك لایة لکم ان کنتم مؤمنین

فرمود حضرت صادق علیه السلام اگر شیعیان ما در قرآن تدبر کنند شکی در
فضیلت ما نخواهند کرد آیا نشنیده اند گفته خدای عز وجل را که فرموده و یاد کن یا محمد زمانی
را که ابراهیم گفت پروردگار من بنما که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت آیا ایمان نیاورده ای
گفت چرا ولیکن برای اینکه قلب من مطمئن شود فرمود پس بگیر چهار عدد از مرغ را پس پاره
پاره کن آنها را و در نزد خود بگذار پس قرار ده بالای هر کوهی جزئی از آن را پس بخوان آنها را
که با شتاب نزد تو میایند و بدان بدرستیکه خدا بر هر چیزی توانا است پس گرفت ابراهیم
چهار مرغ را و سر برید آنها را و پاره پاره کرد و مخلوط کرد گوشتها و استخوانها و بال و پر
های آنها را تا اینکه همه اینها یکقبضه و یکچیز شد پس آنها را چهار قسمت کرد و بالای چهار
کوه گذارد و آنها را یك یك صدا زد پس هر یك از آنها او را اجابت کردند از جهت تلبیه

و یقینی که بیگانگی خدا و رسالت ابراهیم داشتند در صورتهای اولیهٔ خود و مانند
گفته خدا در کتاب عزیز خود که فرموده آیا ندانستی ای زمان آنکه عُزَیرِ پیغمبر گذشت بر دِه
که آن افتاده بود بر سقفهایش یعنی سقفهای آن بر روی اهلش خراب شده بود و مرده بودند
پس گفت کجا و چگونه زنده میکند خدا این مردگان را پس از مردنشان پس میرانید او را خدا
و پس از صد سال که مرده بود او را زنده کرد و فرمود بر او که چقدر وقت است که درنگ
کرده ای گفت بقدر یک روز یا بعضی از روز فرمود بلکه درنگ کرده ای صد سال پس
نگاه کن بسوی خوردنی و آشامیدنی خود که بو نگرفته و تغییر نیافته و فاسد نشده و نگاه
کن خر خود را تا تو را آیت و نشانه قدرت خود قرار دهیم برای مردمان و نگاه کن باستخوانها
که چگونه آنها را از جا بلند میکنیم و گوشت بر آن میپوشانیم پس چون امر بر او روشن شد
گفت میدانم که خدا بر هر چیزی توانا است و مانند فرموده خدا راجع بطایفه هائی
از بنی اسرائیل که از خانه های خود بیرون رفتند و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن
بجانب بیابانها و شکافهای کوه و میکندند برای خود گودالهائی را و گفتند ما آزاد میکنیم
نفسهای خود را از مردن و آنها قریب سی هزار نفر مرد و زن و بچه بودند پس فرمان الهی
رسید که همه بمیرید پس همه ایشان مانند یک نفس با هم یکمرتبه مردند و مانند سنگریزه ها
شدند و ریز ریز و استخوانهای آنها پوسیده شد پس حزقیل پیغمبر بر آنها گذشت و در کار
آنها تأمل کرد و با پروردگار خود مناجات نمود در کار ایشان خدا قصه ایشان را بر او قصه
کرد پس حزقیل گفت ای خدای من و آقای من قدرت خود را بر ایشان نمودی و ایشان را میرانیدی

و دیر زین گردانیدی و روزگارهائی بر ایشان گذشته پس بر ایشان بنما قدرت
خود را در اینکه زنده کنی ایشانرا برای من تا بخوانم ایشان را بسوی تو و وادار
نمایم ایشانرا بر ایمان آوردن بتو و تصدیق مرا کردن پس وحی فرستاد خدا بسوی
او که آب بریز قبل امروز روز شریف بزرگی است که قدر آن نزد من بزرگ است و من واجب
و سزاوار کرده ام بر خود که از من نخواهد مؤمنی حاجتی را مگر آنکه بر آورم حاجت او
را در این روز و آن روز نوروز است پس بگیر آب را و بر ایشان بپاش آنرا که ایشان
زنده میشوند باراده من پس آن آبرا بر ایشان پاشید و زنده کرد خدا همه ایشانرا
و رو آوردند بسوی حزقیل در حالتیکه ایمان آورنده و بخدا تصدیق کننده کان بودند
و ایشانند آنکسانیکه خدا در حق ایشان گفته آیا نداشته ای قصه آنکسانرا که بیرون
رفتند از خانه های خود و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن پس خدا بر آنها
فرمود بمیرید و پس از مردن ایشانرا زنده کرد . و گفته خدا در قصه عیسی که گفت
من میآفرینم برای شما از گل مانند مرغ پس میدمم در آن پس مرغی میشود باذن
خدا و خوب میکنم کور مادرزاد و صاحب لک و پیس را و زنده میکنم مردگانرا باذن
خدا و خبر میدهم شما را بآنچه که میخورید و آنچه که ذخیره میکنید در خانه هاتان بدرستی
که در اینها هر آینه نشانه ایست برای شما از قدرت خدا و رسالت من اگر ایمان آورنده باشید

هذا یا مفضّل ما اقتنابه الشاهد من کتاب الله لشیعتنا مما یعرفونه
فی الکتاب ولا یجهلونه ولئلا یقولوا ان الله لا یحیی الموتی فی الدنیا و

یردهم الینا و لنلزمهم الحجة من الله اذ اعطی انبیائه ورسله والصالحین من عباده فنحن بفضل الله علینا اولی ان نعطی مثل ما اعطوا و نزاد علیه اوما سمعوا ویحهم قول الله فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددنا کم باموال وبنین وجعلنا کم اکثر نفیرا قال المفضل یا مولای فما تاویل فاذا جاء وعد اولیهما قال الصادق علیه السلام هما والله الرجعة وهی الاولی وتقوم یوم القیمة العظمی یا مفضل اوما سمعوا قوله ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون و هامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون والله یا مفضل ان تنزیل هذه فی بنی اسرائیل وان تاویلها فینا وان فرعون وهامان تیم وعدی

ای مفضل این است آنچه که ما بر آن شاهد قائم کردیم از کتاب خدا برای شیعیان خود از چیزها ئیکه میشناسند در کتاب آنرا و جاهل بر آن نیستند و تا اینکه نگویند که خدا زنده نمیکند مردگانرا در دنیا و رد میکند ایشانرا بسوی ما و هراینه ملزم میکنیم ایشانرا بحجت از جانب خدا زیرا که عطا کرده است بر پیغمبران و فرستاده شدگان خود و بر شایستگان از بندگان خود پس ما بسبب فضل و فزونی که بما داده سزاوار تریم بر اینکه عطا کرده شویم ما نند آنچه را که عطا کرده شدند و زیاده بر آن وای بر ایشان آیا نشنیدند قول خدا را که فرموده است پس چون بیاید وعده نخست

از دو وعده بر میانگیزانیم بر شما بندگانرا که برای ما هستند که صاحبان قوت و قدرت سخت اند پس جستجو میکنند در میان خانه ها و میباشد این وعده ای که کرده شده پس بر میگردانیم برای شما نصرت را بر ایشان و مدد میکنیم شما را بر مالها و فرزندان و میگردانیم جمعیت شما را بیشتر از حیث شماره نفرات

مفضل گفت ای آقای من تاویل این و اذا جاء وعد اولهما چیست حضرت صادق علیه السلام فرمود بذات خدا قسم است که مراد از وعده اولی رجعت است و وعده دوم روز قیامت بزرگست ایمفضل آیا نشنیده اند گفته خدا را که فرموده است میخواهیم منت بگذاریم بر آنکسانیکه ضعیف و ناتوان داشته شده اند در روی زمین و بگردانیم ایشانرا پیشوایان مردم و قرار دهیم ایشانرا ارث برندگان و تمکین دهیم ایشانرا در روی زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکریان ایشانرا از ایشان آنچه را که از آن بیم داشتند بذات خدا قسم است ایمفضل که تنزیل این آیه در حق بنی اسرائیل است و تاویل آن در حق ما است و مراد از فرعون و هامان تیم و عدی است

قال المفضل یا مولای فالمتعة قال المتعة حلال طلق والشاهد بها قول الله جل شانه فی النساء المزوجات بالولی والشهود ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ای مشهودا والقول المعروف هو المشهود بالولی والشهود وانما احتیج الی الولی والشهود فی النکاح لیثبت النسل و

يصحّ النسب ويستحق للميراث وقوله وآتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لكم
عن شيءٍ منه نفساً فكلوه هنيئاً مريئاً وجعل الطلاق في النساء المزوجات غير
جائز الا بشاهدين ذوي عدل من المسلمين وقال في سائر الشهادات على
الدماء والفروج والاموال والاملاك واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم
يكونا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء وبيّن الطلاق عزّ ذكره
فقال يا ايها النبيّ اذا طلّقتم النساء فطلّقوهن لعدّتهن واحصوا العدّة واتقوا الله
ربكم لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن الا ان يأتين بفاحشة مبيّنة وتلك حدود
الله ومن يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعلّ الله يحدث بعد ذلك امراً
هو نكرة تقع بين الزوج وزوجته فتطلق التطليقة الاولى بشهادة ذوي عدل و
حدّ وقت التطليق هو آخر القرء والقرء هو الحيض والطلاق يجب عند آخر نقطة بيضاء
تنزل بعد الصفرة والحمرة والى التطليقة الثانية والثالثة ما يحدث الله بينهما عطفاً
او زوال ما كرهاه وهو قوله جلّ من قائل والمطلّقات يتربّصن بانفسهن ثلاثة قروءٍ
ولا يحلّ لهنّ ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ان كنّ يؤمنّ بالله واليوم
الآخر وبعولتهنّ احق بردّهن في ذلك ان ارادوا اصلاحاً ولهنّ مثل الذي
عليهن بالمعروف وللرجال عليهن درجة والله عزيز حكيم هذا قوله في انّ
للبعولة مراجعة النساء من تطليقة الى تطليقة ان ارادوا اصلاحاً وللنساء مراجعة
الرجال في مثل ذلك ثم بيّن تبارك وتعالى فقال الطلاق مرّتان فامساك [بمعروف]

او تسریح باحسان فی الثالثة فان طلق الثالثة وبانت فهو قوله فان طلقها فلا

فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره ثم یکون کسائر الخطاب لها

مفضل گفت ای مولای من متعه چگونه است فرمود حلال است و پاکیزه

وشاهد بحلال بودن آن گفته خدا است که بزرگ است شأن او درباره زنهای تزویج

شده باذن ولی باداشتن شاهدها که فرموده است باکی نیست بر شما وگناهی نیست

در آنچه بکنایه خبر دارید بدان از خواستگاری زنان یا پنهان داشته اید در نفسهای خود میداند

خدا که زود یاد خواهید کرد ایشان را ولیکن در پنهانی ایشانرا وعده ندهید مگر آنکه

بگفتاری خوب خواستگاری کنید یعنی باحضور شاهد وقول معروف مراد شهادت داده

شده است باولی وجز این نیست که در نکاح دائم احتیاج بولی وشهود داشتن برای

ثابت بودن نسل وصحیح شدن نسب ومستحق ارث بردن شدن است وگفته خدای تعالی

وبدهید مهرهای زنان را بطیب خاطر پس اگر زنان بخوشی واز روی میل ودلخواه خود

چیزی از مهرهای خود را بشما بخشیدند بخورید که بر شما سازگار وگوارا خواهد بود

وقرار داده است خدا طلاق را در زنهای مزوجه بنحویکه جایز نمیباشد مگر در حضور

دو شاهد عادل از مسلمانان ودر سایر شهادتهائیکه راجع بخونها وفرجها وما لها

وملکها است فرموده که استشهاد کنید به دو شاهد از مردان خود واگر دو نفر مرد نباشد

یکمرد ودو زن از آنهائیکه بشهادت دادن وشاهد بودن آنها خشنودید وروشن

کرده است خدا ایشکه ذکر او غالب است حکم طلاق را وفرموده است که ای پیغمبر خبر داد

شده چون طلاق دادید زنانرا پس طلاق دهید ایشان را وقت عدهٔ ایشان وضبط
نمائید مدت عده داشتن ایشانرا و بپرهیزید از خدائیکه پروردگار شما است وبیرون
نکنید ایشانرا از خانهاشان ونباید بیرون روند مگر آنکه بیاید از ایشان کار
زشتی آشکارا واینست حدهای خدا وکسیکه از حدود خدا تجاوز کند پس بتحقیق بخود
ستم کرده است نمیدانی شاید که پدید آورد خدا بعد از آن امریرا این کار دشوار وناشناسائی
است که واقع میشود میان شوهر وزن او پس دفعه اول اورا طلاق میدهد در حضور دو
نفر شاهد عادل وحد وقت طلاق دادن آخر زمان عادت وحیض او است وطلاق
واجب است که نزد آخر نقطهٔ سفیدی باشد که بعد از زردی وسرخی از او نازل میشود
یعنی بعد از پاک شدن از حیض وتا طلاق دوم وسوم تا زمانیکه احداث کند خدا درمیان
ایشان مهربانی یا تا وقت زایل شدن آنچه که سبب کراهت اینها است واینست مراد از گفته
خدائیکه بزرگست گوینده آن که گفته است وطلاق داده شدگان انتظار بدهند خودشان
را مدت سه طهر یعنی سه مرتبه پاک شدن از حیض وحلال نیست ایشان را که پنهان کنند آنچه
را که در رحمهای ایشان خدا خلق کرده است اگر ایمان بخدا دارند وایمان بروز قیامت دارند
وشوهرهاشان سزاوارترند بباز آوردن ایشان در آنوقت اگر بخواهند اصلاح وسازش
کردن باهمدیگر را وازبرای آن زنان است مانند آنچه بر زنان دیگر است بخوبی وبرای مردان
است بر ایشان رتبه وپایه افزونی وخدا غلبه کننده ودرست کار است اینست گفته خدا
در اینکه از برای شوهرها است رجوع کردن بزنان خود از طلاقی تا طلاقی اگر بخواهد

اصلاح و آشتی کنند و برای زنان است رجوع کردن بمردان در ماندن آن پس
واضح کرده است خدای تعالی و فرموده است پس طلاق دو مرتبه است پس از آن
نگاهداشتن بخوبی است یا رها کردن بخوبی است در دفعه سوم پس اگر طلاق سوم را داد
وجدائی میانشان واقع شد پس فرموده خدا اینست که میفرماید پس اگر طلاق سوم را دادم
حلال نمیشود او را بعد از طلاق سوم تا آنکه بزنی بگیرد شوهر دیگری او را غیر از او پس اگر
شوهر دیگر او را طلاق داد و شوهر اول خواست او را بگیرد مانند سایر خواستگاران خواهد
بود یعنی میتواند او را باز بزنی بگیرد

وَأَمَّا الْمُتْعَةُ التي احلّها الله في كتابه واطلقها الرسول عن الله لسائر
المسلمين فهي قوله عزّ وجلّ والمحصنات من النساء الّا ما ملكت ايمانكم كتاب الله
عليكم واحلّ لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم محصنين غير مسافحين فما استمتعتم
به منهنّ فآتوهنّ اجورهنّ فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد الفريضة
انّ الله كان عليما حكيما — الفرق بين الزوجة والمتعة انّ للزوجة صداقا
وللمتعة اجرة فتمتّع سائر المسلمين على عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله في الحجّ و
غيره وايام ابي بكر واربع سنين من ايام عمر حتى دخل على اخته عفرا فوجد في
حجرها ولدا يرضع من ثديها فقال يا اختي ما هذا فقالت لد ابني من احشائي
ولم تكن متبعّلة فقال لها الله فقالت الله وكشفت عن ثديها فنظر الى درّة اللبن
في فم الطفل فغضب وارعد وازبد لونه واخذ الطفل على يديه مغضبا وخرج

حتی اتی المسجد فرقی المنبر و قال نادوا فی الناس ان الصلوة جامعة و کان فی غیر وقت الصلوة فعلم المسلمون انه لامر یریده عمر فحضروا فقال معاشر الناس من المهاجرین و الانصار و اولاد قحطان و نزار من منکم یحب ان یری المحرمات علیه من النساء و لها مثل هذا الطفل قد خرج من احشاءها و سقته اللبن و هی غیر متبعلة فقال بعض القوم ما نحب هذا یا امیر المؤمنین فقال الستم تعلمون ان اختی عفرا بنت حنتمة امی و ابی الخطاب غیر متبعلة قالوا بلی یا امیر المؤمنین قال قد دخلت علیها فی هذه الساعة فوجدت هذا الطفل فی حجرها فناشدتها انی لک هذا فقالت ابنی و من احشائی و رأیت درة اللبن من ثدیها فی فیه فقلت من این لک هذا قال تمتعت واعلموا معاشر الناس ان هذه المتعة التی کانت حلالا علی المسلمین فی عهد رسول الله و بعده قد رأیت تحریمها فمن اتاها ضربت جبینه بالسوط فلم یکن فی القوم منکر قوله و لا راد علیه و لا قائل اتی رسول بعد رسول الله او کتاب بعد کتاب الله لا نقبل خلافک علی رسول الله و کتابه بل سلموا و رضوا

و اما متعه ابکار حلال کرد خدا از در کتاب خود و مطلقا رسول خدا از جانب خدا برای سایر مسلمانان حلال دانست و دلیل حلال بودن ان گفته خدای عزوجل است که فرموده و شوهرداران از زنان مگر انچه را که مالک شد یمینهای شما یعنی کنیزان در حرید شما در کتاب خدا است که بر شما نازل شده و حلال کرده شد برای شما انچه که غیر از انست یعنی غیر از زنهای شوهردار است اگر خواستگاری کنید

بما لهای خودتان درحالتیکه شوهرهای حلال باشید برای ایشان نه اینکه زنا کننده گان باشید پس آنچه را که متعه کردید بآن یعنی مهر ایشان قرار دادید بدهید به ایشان که فرض و واجب شده دادن آن بر شما و هر آنچه که راضی شده اید بآن بعد از مهر واجب بدرستیکه خدا دانا و درست کار است فرق میان زنیکه بعقد دائم تزویج شده و زنیکه متعه شده اینست که برای زن مزوجهٔ بعقد دائم صداق قرار داده میشود و بزنیکه متعه کرده میشود اجرت و مزد داده میشود پس سایر مسلمانان در زمان زنده بودن رسولخدا صلّی الله علیه و آله متعه میکردند چه در سفر حج و چه غیر آن و همچنین و بعد از آن در ایام خلافت ابوبکر و در چهار سال از دوره خلافت عمر تا آنکه وارد میشود روزی بر خواهر خود عفرا میبیند که طفلی را در دامن خود نهاده و آنرا از پستانهای خود شیر میدهد پس براو گفت که ای خواهر من این چیست خواهرش براو گفت که این پسر من است که از شکم من و میان دو پهلوی من بیرون آمده درحالتیکه شوهری نداشته است پس از روی تعجب میگوید الله خواهرش هم میگوید الله و پستانهای خود را باز میکند عمر نگاه میکند که شیر در دهان طفل جاری میشود پس غضبناک میشود و لرزه ببدن او میافتد و رنگش تغییر میکند و بر دو دست خود غضب آلوده بچه را میگیرد و بیرون میرود تا اینکه وارد مسجد میشود و بر منبر بالا میرود و میگوید مردم را ندا کنید که بجماعت حاضر شوند و آنوقت در غیر وقت نماز بوده مسلمانان میفهمند که امر تازه ای رخ داده که عمر ایشانرا خواسته است پس در مسجد حاضر میشوند پس

میگوید ای گروه مردمان از مهاجرین و انصار و فرزندان محطان و نزار کدام یک از
شما دوست میدارد که از زنهائیکه با او محرم هستند بشوهر چنین طفلی از او زائیده
شود و او را شیر دهد بعضی از آنگروه گفتند که ما دوست نمیداریم ای یا امیرالمؤمنین
پس میگوید که آیا نمیدانید خواهر من عفرا دختر حنتمه مادر من و خطاب پدر من
شوهر ندارد گفتند چرا یا امیرالمؤمنین میگوید من در این ساعت بر او وارد شدم
این طفل را در دامن او یافتم او را قسم دادم که این طفل را از کجا آورده ای گفت
پسر من است که از بین دو پهلوی من بیرون آمده و دیدی که از پستانهای من
شیر در دهان او جاریست گفتم از کجا فرزند آورده ای تو که شوهر نداری گفت متعه
شده‌ام و بدانید یکگروه مردمان این متعه ایست که در زمان پیغمبر حلال بوده بر
مسلمانان و بعد از او هم حلال بوده و من رأی بحرام بودن آن میدهم پس کسیکه
بعد از این متعه کند با تازیانه بر پیشانی او میزنم و در میان آن جمعیت کسی نبود
که انکار گفته او کند و رد کند گفته او را و گوینده ای نبود که با او بگوید آیا پس
از رسول خدا رسول و پیغمبری آمده یا بعد از کتاب خدا کتابی آورده شده و ما مخالفت
کردن تو را نمی‌پذیریم که برخلاف گفته پیغمبر و کتاب و چیزی بگوئی بلکه تسلیم گفته
او شدند و بر آن راضی شدند

فقال المفضل یا مولای فما شرائط المتعة قال یا مفضل لها سبعون
شرطا من خالف منها شرطا واحدا ظلم نفسه قال قلت یا سیدی فاعرض ما

علمته منکم فیها فقال الصادق علیه السلام یا مفضل انك قد علمت الفرق بین المزوجة والمتمتع بها مما تلونه علیکم فان المزوجة لها صداق ونحلة وللمتعة اجرة وهذا الفرق فیما بینهما

مفضل گفت ایمولای من شرایط متعه چیست فرمود ایمفضل برای متعه هفتاد شرط است کسیکه مخالفت کند یکشرط از انها را ستم کرده است بنفس خود گفت گفتم ای اقای من عرضه بدارم انچه را که دانستم انرا یا انکه بتعلیم گرفتم از شما در باب متعه فرمود ای مفضل بدرستیکه از روی تحقیق دانستی فرق میان زن تزویج شده بعقد دائم وزن اینکه متعه شده بران از انچه که برای تو خواندم که از برای زن مزوجه صداق وبخشش هست واز برای زنیکه متعه شده اجرت ومزد است وایست فرق میان این دو

قال المفضل یا مولای قد علمت ذلك قال فقل یا مفضل قال یا مولای قد امرتمونا الا نتمتع ببغیة ولا مشهورة بفساد ولا مجنونة وان ندعو المتمتع بها من الفاحشة فان اجابت فقد حرم الاستمتاع بها وان نسئل أفارغة ام مشغولة ببعل او بحمل ام بعدة فان شغلت بواحدة من الثلاث فلا تحل فان خلت فنقول لها متعینی نفسك علی کتاب الله وسنة نبیه نکاحا غیر سفاح اجلا معلوما باجرة معلومة وهی ساعة او یوم او یومان او شهر او سنة او ما دون ذلك او اکثر والاجرة ما تراضیا علیه من حلقة خاتم او شسع نعل

او شق تمرة الى فوق ذلك من الدراهم والدنانير او عرض ترضى به فان وهبت حل
له كالصداق الموهوب من النساء المزوجات قال الله فان طبن لكم عن شيء منه
فكلوه هنيئا مريئا ثم يقول لها على ان لا ترثيني ولا ارثك وعلى ان الماء لي اضعه
حيث شئت واشارط عليك الاستبراء خمسة واربعين يوما او محيضا واحدا ما
كان من عدد الايام فاذا قالت نعم اعدت القول ثانية وعقدت النكاح به فان
احببت واحببت هي الاستزادة في الاجل زدتما وفيه ما رويناه عنكم من قولكم لئن
اخرجنا فرجا من حرام الى حلال احب الينا من تركه على الحرام ومن قولكم فان كانت
تفعل فعليها ما تولت من الاخبار عن نفسها ولا جناح عليك وقول امير المؤمنين
عليه السلام لعن الله ابن الخطاب فلولاه ما زنى الا شقي او شقية لانه كان
يكون للمسلمين غنى في المتعة عن الزنا وروينا عنكم انكم قلتم ان الفرق فيما بين
المزوجة والمتمتع بها ان للمتمتع ان يعزل عن المتمتعة وليس للزوج ان يعزل عن الزوجة
لان الله يقول ومن الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا ويشهد الله على ما
في قلبه وهو الد الخصام واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث و
النسل والله لا يحب الفساد والحق في كتاب الكفارات عنكم انه من عزل نطفة
عن رحم مزوجة فدية النطفة عشرة دنانير كفارة وشرط المتعة ان الماء له يضعه
حيث يشاء من المتمتع بها فان وضعه في الرحم فخلق منه ولد كان لاحقا بابيه
مفضل گفت ای مولای من از روی تحقیق دانستم انرا فرمود پس بگو ای

مفضل گفت ای مولای من تحقیقا امر فرمودید ما را که متعه نکنیم زن زانیه را و نه مشهوره
بفساد را و نه دیوانه را و اینکه دعوت کنیم زن زانیه را اگر میخواهد متعه شود از زنا دادن
پس اگر اجابت کرد متعه کند و اگر اجابت نکرد حرام است استمتاع بر آن - و اینکه
آن زنیکه میخواهیم او را متعه کنیم بپرسیم که آیا بی شوهر است و حامل نیست و در عدّه
نیست یا اینکه مشغول بیکی از اینها است اگر خالی از این سه است و مشغول نیست
پس بر او میگوئیم متعه بده بمن نفس خودت را بر کتاب خدا و سنّت پیغمبر او بنکاحی
که زنا نباشد مدت دانسته شده ای را به اجرت دانسته شده ای و آن مدّت یکساعت
باشد یا یکروز یا دو روز یا یکماه یا یکسال یا کمتر از آن یا زیادتر از آن و اجرت آن
هر چیزیست که طرفین با هم راضی شوند از حلقه انگشتری یا بند نعلی یا پاره خرمائی
تا بالاتر از اینها از پولهای نقره و طلاها یا چیز عارضی که زن بر آن راضی شود پس اگر
بخشد اجر از زن متمتعه بمرد متمتع حلال میشود برای او مانند صداق بخشیده شده
از طرف زنهای مزوّجه بشوهرهاشان فرموده است خدا که اگر بخشند از طیب
خاطر زنها برای شما چیزی از صداق و مهر خودشانرا پس بخورید آنرا که گوارا و
سازگار است   پس بان زن متمتعه میگوید بشرط اینکه ارث نبری از من و من هم
ارث نبرم از تو و بشرط اینکه آب نطفه خود را هر کجا که میخواهم بریزم و با تو شرط میکنیم
که استبراء کنی یعنی بعد از اینکه مدت تو تمام شد یا مدت ترا بخشیدم چهل و پنج
روز عده نگاهداری یا یکمرتبه از حیض پاک شوی هر چند روزی که عادت حیض

تو است پس اگر قبول کرد همین ابتدا بنا بر آنکه گفتی دو مرتبه بگو و عقد ببند با او پس اگر دوست داشتی تو و آن زن هم دوست دارد زیاد کردن مدت را زیاد کنید و در این موضوع است آنچه که روایت میکنیم از شما از گفته شما که هر آینه اگر بیرون بیایم فرجی را از حرام بسوی حلال محبوبتر است نزد ما از ترک کردن او حرام را و از گفته شما است که اگر زن بکند غیر از آنچه که از نفس خود خبر داده از مشغول بودن بشوهر دیگر و یا حمل داشتن و یا در عده دیگری بودن و یا وفا نکردن به آنچه با او شرط شده گناهی بر تو نیست و قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده خدا لعنت کند پسر خطاب را اگر او نبود زنا نمیکرد مگر مرد شقی یا زن شقیه زیرا که مسلمانان بمتعه کردن بی نیاز از زنا میشدند — و روایت کرده شده ایم ما از شما که گفته اید فرق میان زن مزوجه بعقد دائم و زن متمتع بها یعنی زنیکه متعه شده اینست که مرد متعه کننده میتواند نطفه خود را عزل کند از زنیکه او را متعه کرده و شوهر یکه بعقد دائم ازدواج کرده نمیتواند نطفه خود را از زوجه خود عزل کند زیرا که خدا میفرماید واز مردمان کسی است که خوش آید تو را گفتار او در زندگانی دنیا و گواه میاورد خدا را بر آنچه که در دل او است و دشمنی او سخت تر است و چون برگردد کوشش میکند در روی زمین تا فساد کند در آن و تا بود کند کشت و نسل را و خدا دوست نمیدارد فساد را و در کتاب کفارات آورده شده است از شما که هر که عزل کند نطفه ای را از رحم زن مزوجه خود دیه آن نطفه دادن ده دینار کفاره است و شرط منعم

اینست که آب مال مرد است برای او است که هر کجا میخواهد بریزد واز زنیکه متعه کرده آنرا خارج کند پس اگر در رحم او ریخت واولادی یا ولدی از آن بوجود آمد ملحق بپدر او است

قال الصادق علیه السلام یا مفضل حدثنی ابی محمد بن علی عن آبائه علیهم السلام یرفعه الی جدنا رسول الله صلی الله علیه وآله قال ان الله اخذ المیثاق علی سائر المؤمنین ان لا یعلق منه فرج من متعته ان احد محن المؤمن الذی یتبین ایمانه من کفره اذا علق منه فرج من متعته وقال رسول الله صلی الله علیه واله ولد المتعة حرام وان الاجود ان لا یضع النطفة فی رحم المتعة قال المفضل یا مولای فان کان فیه بسم الله

فرمود حضرت صادق علیه السلام ای مفضل حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرانش درود باد برایشان که بالا برده است آنرا بسوی جد ما رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود خدا پیمان گرفت بر سایر مؤمنین که او بخته نشود فرجی و بار نگیرد از جهت متعه کردن او بفرزندی وفرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله ولد متعه حرام است و پاکیزه تر اینست که نطفه را در رحم متعه نگذارد مفضل گفت ای مولای من اگر چه در گذاردن آن بسم الله بگوید

مؤلف فقیر گوید

در نسخه ای که از آن استنساخ کردم عبارت حدیث را چنین یافتم و دور نیست که

در آخر آن چیزی افتاده باشد و آن این جمله باشد چنانچه از بعض از اخبار دیگر بر میآید که برای صادق علیه السلام گفته باشد که ان عبد الله بن العباس مر بعبد الله بن الزبیر فقال ابن الزبیر اما ترون رجلا اعمی الله قلبه کما اعمی عینیه یفتی فی المتعة و یقول انها حلال فسمعه عبد الله بن العباس فقال لقائده قف بی علی الجماعة التی فیها عبد الله بن الزبیر فوقف به فقال یا ابن الزبیر سل امک اسماء بنت ابی بکر فانها تخبرک ان اباک عوسجة الاسدی استمتع بها ببردتین یمانیتین فحملت بک منه وانت اول مولود ولد فی الاسلام من متعة وقد قال النبی صلی الله علیه و آله ولد المتعة حرام

یعنی عبد الله بن عباس گذشت بعبد الله بن زبیر پس ابن زبیر گفت آیا ندانسته اید مردی را که خدا کور کرده است دل او را همچنانکه کور کرده است دو چشم او را که فتوی میدهد در متعه و میگوید که آن حلال است پس عبد الله بن عباس شنید این کلام را بعصا کش خود گفت مرا ببر نزد اجماعتی که عبد الله بن زبیر در آنها است و مرا آنجا نگاهدار پس مرا در آنجا او را نگاهداشت پس ابن عباس بابن زبیر گفت از مادرت اسماء دختر ابو بکر بپرس تا خبر دهد تو را که پدرت عوسجه اسدی او را متعه کرد به دو بردیمانی و او بتو حامله شد از او و تو اول مولودی هستی که در اسلام از متعه زائیده شدی و بتحقیق که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زائیده متعه حرام است

پس آنحضرت در جواب مفضل فرمود لقد صدق عبد الله بن العباس

فی قوله لعبدالله بن الزبیر — یعنی هر آینه از روی تحقیق راست گفت عبدالله پسر عباس در گفته خود برای عبدالله پسر زبیر

قال المفضّل قلت یا مولای لقد روی بعض شیعتکم انکم قلتم انّ ضرب المتعة اشهر من دابة البیطار وانکم قلتم لاهل المدینة هبوا لنا التمتع فی المدینة وتمتعوا حیث شئتم من الارض — قال الصادق علیه السلام انما قلنا ذلك لانا خفنا علیهم من شیعة ابن الخطاب ان یضربوا جنوبهم بالسیاط فاحرزناها باشیاء بها بالمدینة

مفضل گفت گفتم ای مولای من هر آینه بتحقیق روایت کرده اند بعضی از شیعیان شما که شما گفته اید که ضرب متعه بیشتر است ومشهورتر است از اسب شخص بیطار یعنی کسیکه پرستار است که با میشود بضرب لگد وگاز پرستار خود را بکشد — وبدرستیکه شما گفته اید که برای خاطر ما واگذارید متعه کردن در مدینه را وهر کجا از زمین که میخواهید تمتع کنید فرمود صادق علیه السلام جز این نیست که ما این سخن را برای آن گفتیم که ترسیدیم برایشان از پیروان پسر خطاب از اینکه تا زیانه بپهلوهای آنها بزنند پس حفظ کردیم آیشانرا بما ننداین گفته ها در مدینه

قال المفضّل وروت شیعتکم عنکم انّ محمد بن سنان الاسدی تمتّع بامرأة فلما دنی لوطیها وجد فی حشائها فرفع نفسه عنها وقام ملفا ودخل علی جدك علیّ بن الحسین علیهما السلام فقال یا مولای وسیدی انی تمتّعت بامرأة فکانَ

من قصتی وقصتها کیت وکیت والی قلت لها ما هذا التوکل فجعلت رجلها فی صدری ودفعتنی عنها وقالت لی ما انت بادب ولا بعالم اما سمعت الله یقول یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم

مفضل گفت وروایتکرده اند شیعیان شما از شما که محمد بن سنان اسک زنی را متعه کرد چون نزدیک شد که وطی کند او را یافت در شکم وپهلوهای او چیزها پس از روی او بلند شد درحال سستی و وارد شد بر جدت علی بن الحسین علیهما السلام وگفت ای مولای من وآقای من من زنی را متعه کردم وقصه من وقصه او چنین و چنان شد ومن براو گفتم این چه واگذاری است پس پای خود را در سینه من گذارد ومرا از روی خود دور کرد وبمن گفت که با ادب ودانا نیستی آیا نشنیده ای گفته خدا را که میگوید ای کسانیکه ایمان آوردند نپرسید از چیزهائیکه اگر ظاهر شود برای شما شما را بد آید

قال الصادق علیه السلام هذا لشرف من شیعتنا ومن یکذب علینا فلیس منا والله ما ارسل الله الرسل الا بالحق ولا جاء وا الا بالصدق ولا یحکمون الا عن الله ومن عند الله وبکتاب الله فلا تتبعوا الهوی فتضلوا ولا ترخصوا لانفسکم فیحرم علیکم ما احل الله لکم والله یا مفضل ما هو الا دین الحق وما شرائطها الا ما قدمت ذکرها لک فذر الغاوین تجده نفسک عن هواها

فرمود صادق علیه السلام این هرآینه شرفی است برای شیعیان ما وکـ

بر ما دروغ ببندد از ما نیست بذات خدا قسم است خدا پیغمبران خود را نفرستاده
مگر بدرستی و درستکاری و نیامدند مگر بصدق و راستی و راستگوئی و حکم
نمیکنند مگر از جانب خدا و از نزد خدا و بکتاب خدا پس پیروی هوا و خواهشهای
نفس خود را نکنید که گمراه میشوید و رخصت ندهید بنفسهای خود تا نرا که حرام میکند
بر شما آنچه را که حلال کرده است خدا برای شما بذات خدا قسم است ای مفضل که نیست
آن مگر آنکه دین حق است و نیست شرطهای آن یعنی متعه مگر آنچه که از پیش یاد
کردم برای تو پس واگذار گمراهان را که انکار میکنند آن نفس تو را از هوای خود

مؤلف ناچیز گوید

که این قسمت اخبار از سؤال مفضل راجع بمحمد بن سنان خالی از اضطراب و تزلزل
نیست و دور نیست که در عبارت سقطی باشد چون نسخه منحصر بود لذا عین عبارت را
همچنان که نوشته شده بود نوشتم

قال المفضّل قلت ثمّ ماذا یا سیّدی قال مولای الصّادق علیه السّلام
ثم یقوم سیّد العابدین علی بن الحسین و ابی الباقر علیهم السّلام فیشکوان الی
جدّهما رسول الله صلّی الله علیه و آله ما نالهما من بنی امیّه و ما ورد علیهما من
القتل ثم اقوم انا و اشکو الی جدّی رسول الله صلّی الله علیه و آله ما جری
من طاغیة الامّة الملقّب بالمنصور حیث افضت الیه الخلافة فانّه عرضنی علی
الموت و القتل و لقد دخلت علیه و قد رحّلنی من المدینة الی دار ملکه بالکوفة

مغسلا مكفنا محنطا م ازاً فاراه الله من قدرته ما روعه عني ومنعه من قتلي

قال الصادق عليه السلام ثم يقوم ابني موسى عليه السلام فيشكو الى جده

رسول الله صلى الله عليه واله ما لقيه من الطاغية هرون المسمى بالرشيد وتسيره

من المدينة على طريق البصرة متنحيا طريق الكوفة لانه قال اهل الكوفة شيعة آل

محمد واهل البصرة اعدائهم وقد صدق لعنه الله حدثني ابي الباقر عن جدي علي بن

الحسين عليهم السلام رفعه الى جده رسول الله صلى الله عليه واله انه قال طينتي

من مدينتي وطينة شيعتنا من الكوفة وطينة اعدائنا من البصرة ويقص فعله

بد وحبسه اياه في دار السندي بن شاهك حاجب شرطته بالزوراء وما يعرضه

عليه من القتل **قال عليه السلام** ويقوم علي بن موسى فيشكو الى جده

رسول الله صلى الله عليه واله تسيير المامون اياه من المدينة الى طوس بخراسان

من طريق البصرة والاهواز ويقص عليه قصته معه الى ان قتله بالسم **قال**

ويقوم محمد بن علي بن موسى فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه واله وسلم

ما نزل به من المامون الى ان قتل بالسم **ويقوم** علي بن محمد بن علي بن موسى

فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه واله تسيير ابي جعفر المتوكل اياه وابنه الحسن

من المدينة الى مدينة بينها على شاطئ دجلة تدعى بسر من راى وما جرى عليه

منه الى ان قتل المتوكل ومات علي بن محمد **ويقوم** الحسن بن علي الحادي عشر

من الائمة عليهم السلام فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه واله ما لقيه

من المعتزّ وهو الزبیر بن ابی جعفر المتوکّل و من احمد بن فینان و هو المعتمد الی ان
مات الحسن علیه السّلام

مفضّل گفت گفتم بعد از آن چه میشود ای مولای من و آقای من مولایم
صادق علیه السلام فرمود پس بر میخیزد آقای عبادت کنندگان علیّ بن الحسین
با پدرم باقر علیهم السلام و شکایت میکنند نزد جدّ شان رسول خدا صلّی الله علیه
و آله آنچه را از ظلم و ستم که از بنی امیه بر ایشان رسیده و آنچه بر اینها وارد شده از
کشته شدن ـ پس من بر میخیزم و شکایت میکنم بجدّم رسول خدا صلّی الله علیه
و آله آنچه جاری شده است از سرکش امّت که منصور لقب دارد وقتیکه خلافت باو رسید
عرضه داشت بر من مرات و کشته شدن را و من براو وارد شدم و مرا کوچ داد از مدینه
بمرکز خلافت خود در کوفه در حالتیکه غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم چند بار بعد
پس خدا از قدرت خود براو نمود چیزی را که او را از من ترسانید و باز داشت او را
از اینکه مرا بکشد **فرمود** صادق علیه السلام پس بر میخیزد پسرم موسی ع
شکایت میکند بجدّش رسول خدا صلّی الله علیه و آله از آنچه دیده است از ا
از کردن کش زمانش هرون که رشید نام گذارده شده و سپردن او از مدینه
از راه بصره دور از راه کوفه زیرا که او یعنی هرون میگفت که اهل کوفه پیروان
آل محمّد اند و اهل بصره دشمنان ایشانند و راست میگفت خدا لعنت کند او را
حدیث کرد مرا پدرم باقر از جدّم علی بن الحسین علیهم السّلام مرفوعاً از جدش

رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود طینت من از مدینه من است وطینت شیعیان از کوفه است وطینت دشمنان ما از بصره است ـ وقصه میکند کار او را از ابتداء حبس کردن او آنحضرت را در خانه سندی بن شاهک سر لشکر او و در بعد آنچه عرضه میداشت بر آنحضرت برای کشتن او ـ فرمود علیه السلام وبر میخیزد علی بن موسی وشکایت میکند نزد جدش رسولخدا صلی الله علیه وآله از سپردادن مأمون او را از مدینه بطوس بخراسان از راه بصره واهواز وقصه میکند بر او قصه خود را با آن ملعون تا کشته شدن آن بزرگوار مسموما ـ وبر میخیزد محمد بن علی بن موسی وشکایت میکند بسوی جدش رسولخدا صلی الله علیه وآله آنچه را که بر او وارد شده از مأمون تا اینکه بسم کشته شده ـ وبر میخیزد علی بن محمد بن علی بن موسی وشکایت میکند بجد خود رسولخدا صلی الله علیه وآله از سپردادن ابی جعفر متوکل او را و پسرش حسن را از مدینه بسوی شهر که بنا میکند آنرا در کنار دجله که سر من رأی خوانده شود وآنچه براو وارد آمده از آن ملعون تا کشته شدن متوکل و مردن علی بن محمد ـ وبر میخیزد حسن بن علی یازدهمین از امامها علیهم السلام پس شکایت میکند بجدش رسولخدا صلی الله علیه وآله از آنچه که دیده است از معتز که زبیر بن ابی جعفر متوکل باشد واز احمد بن فتیان که معتمد عباسی باشد تا زمان مردن حسن علیه السلام

وَيَقُومُ الخَامِسُ مِن وُلدِ السَّابِعِ وَهُوَ المَهدِي

سمی جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله وکنیته ابو القاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی ابنی وعلیه ثمنص رسول الله مضرجا بدم رسول الله یوم شج جبینه وکسرت رباعیته والملائکة تحفه حتی یقف بین یدی جده رسول الله ویقول یا جدّاه نصصت علیّ ودللت ونسبتنی وسمیتنی وکنیتنی فجحدتنی الامة وتمردت وقالت ما ولد ولا کان واین هو ومتی کان واین یکون وقد مات ابوه ولم یعقب ولو کان صحیحا ما اخره الله الی هذا الوقت فصبرت محتسبا وقد اذن الله لی فیها باذنه یا جداه فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ویقول قد جاء نصر الله والفتح وحق قول الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ویقرء انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما

و بر میخیزد پنجم از فرزندان هفتم او مهدی است که همنام جدش رسول خدا است وهم کنیه او ابو القاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی پسر منست وبر او است پیراهن خون آلود رسول خدا که بخون رسول الله آلوده شده در روزی که پیشانی حضرت ودندان رباعیه او شکسته شد درحالیکه فرشتگان اطراف او را گرفته اند تا اینکه میایستد در مقابل جدش رسول خدا ومیگوید یا جداه برامت

من تنصیص کردی و دلالت نمودی و نسب مرا گفتی و نام و کنیه مرا ذکر نمودی پس
امت مرا انکار کردند و تمرّد کردند و گفتند زائیده نشده و نبوده و کجا بوده و کی
بوده و چه وقت میباشد و کجا میباشد و پدرش و قتیکه مرد از خود عقبی باقی نگذارد
و اگر صحیح بود عقب نمیانداخت خدا او را تا اینوقت پس صبر کردم برای خدا و اکنون
خدا مرا اذن داد در این وقت به امر خود یا جدّاه پس رسولخدا صلی الله علیه و آله
میفرماید ستایش مختص خدا ئیست که راست کرد وعده خود را بر ما و زمین را بما ارث
داد که مسکن سازیم از بهشت هر کجا که بخواهیم و چقدر خوبست مزد عمل کنندگان
و میگوید یاری خدا و فتح آمد و راست شد گفته خدای تعالی که فرموده او است
آنچنان خدائیکه فرستاد رسول خود را با هادی و راهنما و دین ثابت و راست تا غلبه
دهد و پشتیبانی کند او را بر بلند شدن دین همه احکام و آداب و علوم آن اگرچه کراهت
دارند شرک آورندگان و میخوانند این آیه را که بدرستیکه ما گشایش دادیم برای تو
گشایش دادن روشن و آشکاری برای اینکه بیامرزد خدا برای تو آنچه را که پیش
داشته شده است از گناهان تو و آنچه که متاخر است و تمام میکند نعمت خود را بر تو
و راهنمائی میکند و میرساند تو را براه راست

قال المفضّل یا مولای فما کان ذنب رسول الله الذی تقدّم و تأخّر
فغفره الله له قال الصادق علیه السّلام ان الله علّم آدم الاسماء کلّها ثمّ
عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک

لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم فقال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون **ذلک یا مفضل** لما اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریاتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم عرض تلک الذریات کلها علی جدنا رسول الله وامیر المؤمنین (علیهما السلام) وعلینا اماما اماما الی مهدینا الثانی عشر من امیر المؤمنین سمی جده رسول الله وکنیته ابی القاسم بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی ابی وعرض علینا اعمالهم فراینا لهم ذنوبا وخطایا فبکی جدنا رسول الله صلی الله علیه واله وبکینا رحمة لشیعتنا ان یدعونا ولهم ذنوب مشهودة بین الخلائق یوم القیمة فقال رسول الله صلی الله علیه واله اللهم حملنی ذنوب شیعة اخی واولادی الاوصیاء منه ما تقدم وما تاخر الی یوم القیمة ولا تفضحنی بین النبیین والمرسلین وشیعتنا فحمله الله ایاها وغفر جمیعها وهو قوله انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر

مفضل گفت ای مولای من پس چه بوده است گناه پیغمبر که از پیش گذشته وما تاخر بوده که میامرزد خدا آنرا برای او صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه خدا تعلیم داد بر آدم همه اسمها را پس نمایانید آنها را بر فرشتگان و فرمود به من خبر دهید از اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان هستید گفتند منزهی تو هیچ علمی برای ما نیست مگر اینکه تو تعلیم دهی ما را بدرستیکه توئی دانای درستکار

پس فرمود ای آدم خبرده ایشانرا بنامهای آنان پس چون آدم خبرداد ایشان را
بنامهای آنها فرمود آیا نگفتم برای شما که من میدانم پنهانِ آسمانها و زمین را
و میدانم آنچه راکه ظاهر میکنید و آنچه راکه کتمان و روپوشی میکنید اینست ای مفضل
که چون خدا گرفت از پسران آدم از پشتهای ایشان ذریه های ایشانرا و گواه گرفت
از ایشان بر نفسها ایشان که آیا من پروردگار شما نیستم تمام این ذریه ها را بنمود
بر جدّ ما رسولخدا و امیر مؤمنان علیهما السلام و بر ما امامی بعد از امامی تا مهدی
ما که از امیر مؤمنان تا او دوازده نفرند و او همنام جدّش رسولخدا صلی الله علیه
و آله و هم کنیه او است ابی القاسم پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر و
عرضه داشت بر ما عملهای ایشان را پس دیدیم که برای ایشان گناهان و خطاهائی
است پس گریه کرد جدّ ما رسولخدا صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما از راه ترحّم بر
شیعیان ما از جهت اینکه بخوانند ما را و بر ایشان گناهانی دیده شده باشد
در میان خلایق در روز قیامت پس گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله بار خدایا
بر من تحمیل کن گناهان شیعیان برادرم و اولادم را که اوصیاء منند از نسل او
آنچه راکه گذشته باشد از گناهانشان و آنچه که متأخر باشد تا روز قیامت و رسوا
مکن مرا میان پیغمبران و فرستاده شده گان و شیعیان ما پس تحمیل کند خدا آن
گناهانرا بر پیغمبر و بیامرزد جمیع آنها را اینست معنای گفته خدا که فرموده ما گشایش
دادیم برای تو گشایش دادن روشنی تا بیامرزد خدا برای تو گناهان گذشته و آینده اتان

قال المفضّل فبكيت بكاءً طويلا وقلت يا سيّدي هذا بفضل الله علينا وبكم
قال يا مفضل فهل علمت من شيعتنا قال المفضل قلت يا مولای من هم فقال
والله يا مفضّل ما هو الّا انت وامثالك ولا تحدّث بهذا الحديث اصحاب الرخص من
شيعتنا فيتكلون على هذا الفضل ويتركون العمل فلا يغني عنهم والله شيئاً لانّا
كما قال الله تعالى فينا لا يشفعون الّا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون

مفضّل گفت پس گریه کردم گریه ای طولانی وگفتم ای آقای من این بسبب فضل
خدا است برما وبسبب شما است فرمود ایمفضّل پس آیا دانستی کی که شیعیان ما کیانند
مفضّل گفت گفتم ایمولای من کیانند ایشان فرمود بذات خدا قسم است ایمفضّل که نیست
آن یعنی شیعه مگر تو وامثال تو وحدیث نکن باین حدیث کسانیرا که آسان میگیرند کار
را وعذر تراشیها میکنند از شیعیان ما پس اتکال باین فضل میکنند وعمل را ترک میکنند
پس بی نیاز نمیکند از ایشان بذات خدا قسم چیزیرا زیرا که ما همچنانکه خدای تعالی در
بارهٔ ما فرموده میباشیم چنانچه فرموده شفیع نمیشوند مگر برای کسیکه قبول خشنودی
کند وآنها کسانی هستند که از خشیت خدا ترسانند

قال المفضّل یا مولای فقوله ليظهره على الدين كلّه ما كان رسول الله
ظهر على الدين كلّه قال يا مفضل ظهر عليه علماً ولم يظهر عليه ولو كان ظهر عليه
ما كانت مجوسيّة ولا يهوديّة ولا صابئة ولا نصرانية ولا فرقة ولا خلاف ولا
شكّ ولا شرك ولا جاهليّة ولا عبدة اصنام ولا اوثان ولا اللّات ولا العزّى

ولا عبدة الشمس ولا القمر ولا النجوم ولا النار ولا الحجارة وانما قوله ليظهره على الدين

كله في هذا اليوم وهذا المهدي وهذه الرجعة وهو قوله وقاتلوهم حتى لاتكون فتنة

ويكون الدين كله لله

مفضل گفت ایمولای من پس گفته خدا لیظهره علی الدین کله رسول خدا

صلی الله علیه وآله برهمه دین ظاهر نشد فرمود ایمفضل ظاهر کرد براو علی راو ظاهر

نکرد براو واگرظاهر کرده بود براو نه مجوسی بود ونه یهودی ونه صابئ ونه نصرانی ونه

جدائی درمیان مردم ونه خلافی ونه شکی ونه شرکی ونه جاهلیت ونادانی ونه بت

پرستی ونه بتهائی ونه لات ونه عزّی که اینها نامهای بتها است ونه افتاب وماه

وستاره پرستی ونه آتش پرستی ونه سنگ پرستی وجز این نیست که گفته خدا لیظهره

علی الدین کله در این روز است وبا این مهدی واین رجعت است واینست معنای

قول خدا که فرموده است مقاتله کنید با ایشان تا نماند هیچ فتنه ای وهمه دین برای خدا باشد

قال المفضل ثم ماذا یا سیدی قال الصادق علیه السلام ثم یقول رسول الله

لامیر المؤمنین فدیتک یا ابا الحسن انت ضربتهم بسیف الله عن هذا الدین بدءًا

فاضربهم علیه الآن عودًا وامض فی هذه الدنیا فسیّر جبالها وقد راضها و

طأها قدمًا قدمًا حتی تصفی الارض من القوم الظالمین ویقول للمهدی سیّر

بالملائکة وخلصاء الجن ونقباء المختارین ومن سمع واطاع الله ولنا واحمل

خیلک فی الهواء فانها ترکض کما ترکض فی الارض واحملها علی وجه الماء فی البحار

والانهار فانها تركض بحوافرها عليه ولا يبتلّ لها حافر وانّها ليسير مع الطيور
في الهواء وتسبق كلّ شيء ولا يفوتها شيء فخذ بثارك وادرك وترنا واقتص بمظالمنا
واظهر حقّنا وازهق الباطل فانّها دولة لا ليل فيها ولا ظلمة فيها ولا قتال ومن
يصفه اهل الجنّة في الجنّة ويقول لفاطمة والحسن والحسين وسائر الائمّة منا
انظروا الى ما فضّلكم الله به وجعل لكم عقبى الدّار واكثروا من شكره وانشفعوا
لشيعتكم فانّكم لا تزالون ترون هذا الارض في هذه الرّجعة منكم مفتخرة الى ان
لا يبقى عليها شاك ولا مشرك ولا رادّ ولا مخالف ولا منكر ولا جاحد الا طاهر
مطهّر وتفقد الملل والشرايع ويصير الدّين كله لله فاذا صفت جرت انهارها بالماء
واللّبن والعسل والخمر فلا دابّة ولا غائلة وتفتح ابواب السّماء وتنزل منها البركات
وتمطر السماء خيرها وتخرج الارض كنوزها وتعظم البرّة حتى تصير البرّة حمل بعير
ويجتمع الانسان والسّبع والطائر والحيّة في بقعة واحدة ولا يوحش بعضهم بعضًا
بل يونسه ويخادمه وتشرب الشاة والذئب من مورد واحد ويصدران منه كما
يصدر الرجلان المتواخيان في الله من موردهما وتخرج الفتاة العاتق والعجوز
العاقرة وعلى رأسها مكتل من دقيق او برّ من سويق فتبلغ اطراف الارض وحيث
من الارض لا يمسّها نصب ولا لغوب وترفع الامراض والاسقام ويستغنى الرّجل
عن قصّ شعره وتقليم ظفره وغسل ثوبه ومن حمام وعن حجّام وعن طبيب و
يفصح كلّ ذى منطق من البشر والدّوابّ والطير والهوام والدّبيب وتفقد جميع

اللغات وتكون لغة واحدة كلام العربية بافصاح كيبان واحد ولا يخرج المؤمن

من الدنيا حتى يخرج من صلبه الف ذكر مؤمن موحد تقى

گفت مفضل پس از آن چه میشود ای آقای من فرمود صادق علیه السلام

پس میگوید رسول خدا صلی الله علیه وآله با میرالمؤمنین علیه السلام فدای تو شوم

ای ابوالحسن تو بودی که شمشیر زدی ایشان را بشمشیر خدا برای دفاع از این دین

در اول امر پس بزن ایشان را برای بلند کردن دین اکنون که برگشته ای بدنیا

برگشتنی وبگرد در این دنیا و سیر کن کوههای آنرا و اندازه گیری کن زمین آنرا و در

زیر پا بگذار قدم بقدم آنرا تا صاف کنی همه زمین را از گروه ستمکاران وبمهدی

میگوید که سیر کن با ملائکه و خلصاء جن و نقباء خود که اختیار کرده شده اند

و کسانیکه سخن ترا شنیدند و اطاعت کردند خدا و ما را ولشکر خود را در هوا ببر زیرا

زیرا که آنها میرانند در هوا همچنانکه در زمین میرانند وحمل کن لشکر خود را بر روی آب

در دریاها و نهرها زیرا که آنها میرانند با سمهای خود بالای آب وسمهای ایشان

تر نمیشود و بدرستیکه آنها با مرغها در هوا پرواز میکنند و پیشی میگیرند بر هر چیزی

و چیزی از آنها فوت نمیشود پس بگیر خون خود را و دریاب خونهای ما را که از ما ریخته

شد و نتوانستیم خون خود را بگیریم و قصاص کن ظلمهای را که بما کردند و ظاهر کن حق

ما را و از میان ببر باطل را زیرا که دولت تو دولتی است که هیچ پوشیدگی و تیرگی ندارد

و دولت کسی است که وصف میکنند او را اهل بهشت در بهشت - و رسول خدا بفاطمه

وحسن وحسین و سایر امامهائیکه از ما هستند میگوید که نظر کنید بر انچه که خدا
فضیلت و برتری داده است شما را بان و قرار داده است خانه اخرت را برای شما
و بسیار سپاس گذاری کنید او را و شفیع قرار میدهم شما را برای شیعیانتان زیرا
که شما میبینید همیشه این زمین را که در این برگشت شما بدنیا لرزان است تا اینکه باقی
نماند بر روی ان شك كننده ای و نه شرك اورنده ای بخدا و نه مخالفی و نه انكار كننده ای
و نه جاحد و اهل انکاری مگر مردمان پاك و پاكيزه شده و نابود میشود ملتها و شریعتها
و همین دین همراه برای خدا میشود پس چون زمین از ناپاکان و ظلم و جور صاف شد
نهرهای اب و شیر و عسل و شراب طهور در ان جاری میشود و دیگر جنبنده اذیت کننده
در ان نباشد و هیچگونه بلاء و سختی و کینه و بدی در ان نماند و ابواب اسمان گشوده
شود و برکتها از ان فرود اید و باران خیر خود را ببارد و زمین گنجهای خود را بیرون
اورد و هر دانه گندمی بزرگ شود تا اینکه باندازه بار شتری گردد و جمع میشوند در میان
و درندگان و مرغان و مارها در یکجا و بعضی از انها از بعض دیگر وحشت نکنند و
نترسند بلکه با همدیگر الفت گیرند و صحبت کنند و گوسفند و گرگ در یك ابگاه با هم
اب خورند و با همدیگر مگردند مانند دو برادر که در راه خدا با هم برادر باشند و دخترها
جوان و زنهای نازاینده پر همیانهای ارد یا گندم غاویت شده را بر سر گذارده
در اطراف زمین بروند و هیچگونه سختی و مشقتی به انها نرسد و مرضها و بیماریها
از روی زمین برداشته شود و مردم بینیاز شوند از کوتاه کردن مو و چیدن ناخن

و شستن جامه خود و از حمام و حجامت کننده و از طبیب و هر صاحب نطقی فصیح زبان شود از انسان و چهارپایان و مرغان و جانوران و جنبندگان و همه لغتها و زبانها برداشته و نابود شود و لغت همه اهل زمین یکی شود و بعربی فصیح سخن گویند همه مانند یک بیان و بیرون نرود مؤمن از دنیا تا هزار پسر مؤمن موحد پرهیزکار از صلب خود ببیند

قال المفضل یا مولای فماذا یصنع امیر المؤمنین بدوا قال یصنع و الله ما قال فی خطبته ایم الله لاکرن الی الدنیا شابا عربونا و لا قفن فی کل موقف کان لی و علی و لا ترکن ظالمی و غاصبی للمهدی من ولدی حتی لیقومن نبشهما و عذابهما و احراقهما فینسفنهما فی الیم نسفا و لارکضن برجلی فی رحبة جامع الکوفة فاستخرج منها اثنی عشر الف درع و اثنی عشر الف بیضة منها و جهان و لاکسونها اثنی عشر الف صدیق من شیعتی مکتوب علی تلک البیض اسمائهم و اسماء ابائهم و قبائلهم و عشائرهم و لاسیرن الی الدیلم فاصعده و اسهل طریقه و اقطع شجره و لاتین بلقاء الهند و بیضاء الصین التی کان جواریها حور العین و لاتین مصر و لاعقدن علی نیلها جسرا و لانصبن فی مسجدها منبرا و لاخطبن طوبی لمن عرفنی فیها و لم یشک فی و الویل و النار و العویل و الثبور لمن جهل او تجاهل او نسی او تناسی او انکر او تناکر و لاتین جابلقا و جابلسا و لانصبن رحا الحرب و لاطحنن العالم بها طحن رحا البر و لاتین کورا و لاسبکن الخلق فیها سبک خالص التبر و حرق اللجین و لانقطنهم من وجه الارض و شواهق الجبال و بطون

الاودية والمزارات واطباق الثرى النقاط الذبك سمين الحب من يابسه و
اجنّه ولا قتلن الروم والصقالبة والقبط والفرّان والحبش والكرك والترك
والخزر والزّط والكوم والسند والهند والخوارزم والاعجام والطماطم والارمن
والقلف والهيج والفيلق والاغابير والقردة والخنازير وعبدة
الطاغوت والشراة والناصبة والمرجئة والبترية والجهمية والمقصّرة والمرتفعة

لغات ایم الله بفتح همزه وکسر آن هر دو آمده وهمزه آن همزه وصل است ودر اسماء همزه
وصلی که مفتوح باشد بنا مده مگر این لفظ واین اسمی است که برای قسم وضع شده اکرّ سن
از کرّ است بمعنای برگشتن عرنوت وعرنین اول هر چیزی را گویند نسف ریشه کن
کردن وبر باد دادن درع زره بیضه شمشیر دیلم در کتاب معجم متن اللغة گفته است که
دیلم گروهی هستند از ترک وگفته شده که اصل آنها عرب است ودر معجم البلدان گفته دیلم گروهی
هستند که بنام زمینشان نام گذارده شده اند - وکوهستانات مازندران قسمت شمالی
قزوین را نیز دیلم گویند بلقاء زمینهائی که خاک آن سیاه وسفید مخلوط است بیضاء
زمینهائی است که خاک آن سفید رنگ است صین مراد چین است جابلقا وجابلق در
معجم البلدان گفته بباء موحّده مفتوحه وسکون لام مدینه ایست در اقصی بلاد مغرب
واهل آن از اولاد عاد ودر آنجا بقایای اولاد موسی میباشند وجابلسا وجابرسا
در معجم البلدان گفته جابرس مدینه ایست در اقصی بلاد مشرق یهود میگویند بقیه اولاد موسی
علیه السلام بر آنجا فرار کردند یا در حرب طالوت یا در جنگ بخت نصر ودست احدی بر آنها

نمیرسند و اینها بقایای مسلمانانند زمین برای اینها پیچیده میشود و شب و روز اینها
یکسان است وعده اینها غیر از خدا کسی نمیداند و اگر یکی از یهود قصد اینها
کند او را میکشند و نیز گفته شده بقایای مؤمنین اند از قوم ثمود و در جابلق بقایای
قوم عادند از مؤمنین صقالبه گروهی هستند سرخ پوست از نژاد سرخ که موهای اینها
سرخ و سفید است نزدیک بلاد خزر در بلندیهای کوههای روم و آن شهرهائی
است در میان بلغار و قسطنطنیه و نسبت خرّم بر اینها داده میشود و گفته اند که از
فرزندان یافث بن نوح اند قبط بلادی است در دیار مصریه فزّان بفتح فاء و تشدید زاء
ولایتی است با وسعت در میانه فیوّم و طرابلس غرب و آن در اقلیم اول واقع است بنام
فزّان بن حام بن نوح بنا شده و غالب اهالی آن سیاه پوست اند حبش گروهی از سیاه
پوستان اند غیر از هندیها کرک کلمه ایست عجمی اسم است برای قلعه محکمی در طرف شام از
نواحی بلقاء میانه ایله و بحر قلزم و بیت المقدس است واقع است در بالای کوه بلندی
و نیز نام قریه ایست بزرگ نزدیک بعلبک که قبر درازی در آنجا است و بگمان اهل آن نواحی
قبر نوح علیه السلام است ترک گروهی هستند از اولاد یافث بن نوح شرح حالات
اینها در جزء اول و دوم این کتاب گذشت خزر گروهی هستند از مردمان که چشمهای
خورد و کوچک باشد از فرزندان قنطورا کنیز ابراهیم و یا از اولاد یافث بن نوح میباشند
زطّ گروهی هستند از هند و آن معرّب جتّ است و آن بضمّ زاء و تشدید طاء است
وجتّ بفتح جیم است و تشدید تاء کوم بسیاری از قراء و نواحی مصر کوم نامیده شده

سِند بلادی است میانهٔ بلاد هند و کرمان و سیستان و سِند و هِند دو برادر بودند
از فرزندان بُوقیر بن یقطن بن حام بن نوح که این دو منطقه بنام ایشان نامیده شده
خوارزم نام ناحیه ایست در اواخر اقلیم پنجم که از شهرهای آن کُرگانج بوده معرب جرجانیه
اعجام جمع عجم است مقابل عرب طماطم جمع طمطم مردمان وحشی که فصیح زبان نیستند و
مانند خرها صدا میکنند اِرمَن از منطقه های اقلیم پنجم است یکمنطقه آنرا ارمینیه کبری
و منطقه دیگر را ارمینیه صغری گویند بکسر همزه و میم و شرح آن در جزء اول و دوم این
کتاب ذکر شد قُلف جماعتی که ختنه نمیکنند هَمَج مردمان خونخوار قَبلَق بروزن صیقل
لشکر و مردمان بزرگ جثه اعابر قبیله های مختلف اغابر مردمان گرگ صفت قرده
مردمانی که بوزینه صفتند و طبع و خوی بوزینه دارند خنازیر مردمان بغیرت خوک
طبیعت عبدة الطاغوت بت پرستان شُراة بروزن قضاة فرقه از خوارج که ناصبه
دشمنان و بدگویان در حق آل محمداند مُرجئه فرقه ای هستند که در ترجمه اینها اقوال
چند گفته شده اول آنکه ایشان فرقه ای هستند از فرقه های مسلمانان که اعتقادشان
اینست که معصیت و گناه ضرری بر ایمان نمیرسانند همچنانکه طاعت با کفر نفعی ندارد
دوم آنکه اینها را مُرجئه گویند برای اینکه اعتقادشان اینست که خدا عقب میدارد
عذاب معصیت بندگانرا سوم قول ابن قتیبه است که گفته اعتقاد مرجئه اینست که ایمان
قول است بدون عمل و مقدم میدارند قول را و مؤخر میدارند عمل را چهارم قول بعضی
از اهل معرفت بملل است که مرجئه فرقه ای هستند جبری مذهب که میگویند بنده

هیچ فعلی برای او نیست و اضافه فعل بسوی او بمنزله اضافه قرآن بسوی مجاز هاست از قبیل جاری شدن نهر و دور زدن آسیا و مانند اینها و مجبره را مرجئه میگویند برای اینکه تاخیر میندازند امر خدارا پنجم در مجمع از مُغرب نقل کرده که اینها را مرجئه گفتند برای تاخیر انداختن ایشان حکم صاحبان گناهان کبیره را - و وجوه دیگری نیز برای آن گفته شده و در اینجا بهمین مقدار اکتفاء شد بُتْرِیّه بضم باء و سکون تاء فرقه ای از زیدیه هستند و گفته شده است که نسبت داده شده اند بمغیرة بن سعد که ملقب به ابتر بوده و وجوه دیگر نیز گفته شده جهمیّة فرقه هستند که تنها بمعرفت خدا قائلند و میگویند ایمان چیزی غیر از معرفت خدا نیست و اینها تابعین جهم بن صفوانند مقصّره فرقه از خوارج اند و کسانی هستند که خدارا تشبیه بیکی از خلق کنند مرتفعه کسانی هستند که از خود رفع تکلیف کنند و گویند خدا تکلیف بر احدی قرار نداده

معنی

مُفضّل گفت ای مولای من پس امیرالمؤمنین اول امر چه میکند فرمود بذات خدا قسم است که میکند آنچه را که در خطبه خود فرموده که میفرماید بخدا قسم که من بر میگردم البته بدنیا در حالتیکه بصورت جوانی باشم که اول جوانی او است و هر آینه واقف میشود در هر موقفی که بر نفع یا ضرر من باشد و وا میگذارم ظلم کنندگان بر من و غصب کنندگان حق خود را برای فرزند خودم مهدی تا اینکه قیام میکند نبش کردن قبران دو تن و عذاب کردن ایشان و سوزانیدن ایشان و ریشه کن کردن ایشان پس ریشه کن

و در دریا ریزد خاکستر آنها را بسختی شدید ومن منبرم پای خود را در ساخت وجای
گشاده مسجد جامع کوفه و بیرون میآورم دوازده هزار زره ودوازده هزار شمشیر که
بعض از آنها در رود دارد و میپوشانم آنها را بر دوازده هزار صدیق از شیعیان خود
که نوشته شده باشد بر هر شمشیری اسمهای ایشان واسمهای پدرانشان وقبیلههای
ایشان وعشیرههای ایشان ومیروم بطرف دیلم که گروهی از ترک کند یا جماعتی که اصل
آنها عرب باشد یا در کوهستانهای مازندران پس بر آن بالا میروم وراه انحراف
میکنم و درختهای آنرا میبرم ومیآیم در زمینی که خاک آن سیاه وسفید است در
منطقه هند وزمینی که خاک آن سفید است در منطقه چین که کنیزان ودختران آن مانند
حور العین اند ومیآیم بجانب مصر وبر رود نیل مصر جسری میبندم ودر مسجد آن
منبری نصب میکنم وهر آینه خطبهای میخوانم البته البته خوشا بحال کسیکه مرا بشناسد
در آنجا ودر حق من شک نکند ووای وآتش وفریاد وهلاکت وعذاب بر کسی باد که
مرا نشناسد یا بشناسد وتجاهل کند یا مرا فراموش کند یا خود را بفراموشی اندازد
وهر آینه میآیم در جابلقا که شهریست در اقصی بلاد مغرب وجابلسا که شهریست در
اقصی بلاد مشرق وهر آینه برقرار میکنم آسیای جنگ را ونرم میکنم اهل عالم را
بر آن مانند نرم کردن آسیا گندم را ومیآیم بجانب کور که مراد سرزمین یمن باشد
یا قلعهای در طبرستان مازندران یا غیر اینها وآنجا را نرم میکنم مانند نرم کردن طلای
خالص ونقره گداخته شده وهر آینه بر میچینم ایشان را از روی زمین وقلعههای

کوهها و شکمهای دره ها و مرزها و طبقه های زمین مانند برچیدن خروس دانه های درشت را از میان دانه های خشک لاغر و مختلطی آنها و همراه آن متکبّرین اهل روم و نژاد سرخ پوست و اهل نواحی مصر را که از قبطیها هستند و اهل قران را که در میانه قیوم و طرابلس غربی ساکنند و حبشیها را و ساکنین میانه دریای قلزم و بیت المقدس را و جماعت ترک و خزر و هندوها و بعض دیگر از نواحی مصر را و اهل سند که منطقه ایست میانه بلاد هند و کرمان و سیستان و اهل هند را و اهل خوارزم و عجمها و مردمان وحشی غیرفصیح و اهل ارمنیه و کسانیرا که ختنه نمیکنند و مردمان خونخوار و لشکریان و مردان بزرگ جثه قوی هیکل را و قبیله های مختلف و مردمان کرد صفت و بوزینه خو و حرص طبیعت را و بت پرستان و خوارج و ناصبیان و مرجئه و بتریه وجهمیه و مقصره و مرتفعه را

قال یا مفضل الذین هداهم الله الی فضل علمنا و افضنا الیهم لسرّنا فشکّوا فینا و انکروا فضلنا و قالوا لم یکن الله لیعطیهم سلطانه و قدرته و امّا المرتفعة فالذین یرتفعون بمحبتنا و ولایتنا اهل البیت و اظهروها بغیر حقیقة فلیسوا منّا و لا نحن منهم اولئک یعذّبون بعذاب الامم الطّاغیة حتی لا یبقی نوع من العذاب الّا عذّبوا به

فرمود ای مفضل کسانیکه راهنمائی کرد خدا ایشان را بزیادتی علم ما و افاضه کردیم برا و سرّ خود را پس از آن شک کردند در حق ما و منکر فضل ما شدند

وگفتند خدا سلطنت و قدرت خود را به ایشان نداده و کسانیکه ما را از مرتبه و مقام
خود بالا میبرند بسبب دوست داشتن ایشان ما اهلبیت را و ولایت ما و بدون
حقیقت این اظهار را میکنند پس اینها از ما نیستند و ما هم امام های ایشان نیستیم
آنگروه عذاب کرده میشوند بعذاب انتهای سرکشی کننده تا آنکه باقی نماند نوعی
از عذاب مگر آنکه بر آن معذب شوند

قال المفضل قلت یا سیدی الیس قد روینا عنکم انکم قلتم الغالی یرد الینا
والتالی نلحقه بنا قال یا مفضل ان التالی هو المقصر قال کذا ظننت یا سیدی قال
کلا التالی هو من اخیار شیعتنا القائلین بفضلنا المتمسکین بحبل الله و بحبلنا
الذین یزدادون بفضلنا و علمنا و اذا ورد علیه خبر عنا قبله و عمل به و لم یشک فیه
فان لم یطقه رده الینا و لم یرده علینا فذاک هو التالی و اما الغالی فلیس یتخذنا
اربابا من دون الله انما اقتدی بقولنا اجعلونا عبیدا لله مربوبین مرزوقین
و قولوا فی فضلنا ما شئتم فلن تدرکوه

مفضل گفت گفتم ای آقای من آیا نه اینست که ما روایت کرده شده ایم از
شما که گفته اید غلو کننده رد کرده میشود بسوی ما و آنکه پهلو در میاید ما را
ملحق میکنیم او را بخودمان فرمود ای مفضل آیا تالی مقصر است گفتم همچنین گمان
میکنم ای آقای من فرمود حاشا که تالی مقصر باشد او از نیکان شیعیان ما است
که قائلند بفضل ما و چنگ زننده اند بریسمان ولایت خدا و بریسمان ولایت ما

کسانی هستند که زیادتی میابند بفضل ما و علم ما و وقتیکه از ما خبری بر تالی برسد میپذیرد انرا و بر ان عمل میکند و در ان شک نمیکند و اگر طاقت تحمل انرا ندارد بخود ما رد میکند انست تالی واما غالی ما را ارباب خود نمیگیرد غیر از خدا جز این نیست که اقتداء کرده است بگفته ما که گفته ایم ما را بندگان بدانید برای خدا در حالتیکه تربیت شده خدائیم روزی داده شده او یعنی ما خدا نیستیم بندگان مخلوق و مرزوق خدائیم و بگوئید در فضیلت ما انچه را که میخواهید پس هرگز در نخواهید کرد فضیلت ما را

قال قلت یا سیدی ان الغالی عند الشیعة من ذکر انکم اربابا من دون الله قال ویحک یا مفضل ما قال هذا فینا الا عبد الله بن سبا والعشر الذین احرقهم امیر المؤمنین بالنار بالکوفة وموضع احراقهم یعرف بصحراء الاحد عشر وکذا عذبهم امیر المؤمنین بعذاب الله وهو النار عاجلا وهی لهم اجلا ویحک یا مفضل الغالی فی محبتنا نرده الینا فیثبت ویستجیب ویرجع والمقصر ندعوه الی اللحاق والاقرار بما فضلنا الله به فلا یثبت ولا یستجیب ولا یرجع ولا یلحق بنا لانهم لما راوا نا نفعل افعال النبیین قبلنا ممن ذکرهم الله فی کتابه وقص قصصهم وما فوض الیهم من قدرته وسلطانه حتی خلقوا ورزقوا واحیوا وامر وابرء والاکمه والابرص ونباوا الناس بما یاکلون ویدخرون فی بیوتهم ویعلم ما کان وما یکون الی یوم القیمة باذن الله وسلموا الی النبیین افعا

وما وصفهم الله به واقرّوا بذلك وجحدونا بغياً علينا وحسداً لنا على ما
جعل الله لنا وفينا مما اعطاه سائر النبيين وسائر المرسلين والصالحين وزادنا
من فضله ما لم يعطهم اياه وقالوا اما اعطوا النبيين من هذه القدرة فاظهروها
انما صدقناها واقررنا بها لهم لان الله انزلها فى كتابه ولو علموا ويحهم ان الله
ما اعطانا بشئ من فضل الا نزله فى سائر كتبه ووصفنا به ولكن اعداءنا
لا يعلمون اذا سمعوا فضلنا ينكروه (انكروه خل) وصدّوا عنه واستكبروا وهم
لا يتعمقون فى قول آدم لما رأى اسماءنا مكتوبة بالنور على سرادق العرش قال
الهى وسيدى خلقت خلقاً قبلى هو احب اليك منى قال الله لم نعم يا آدم لولا يا
آدم هذه الاسماء المكتوبة على سرادق عرشى ما خلقت سماء مبنية ولا ارضاً مدحيّة
ولا ملكاً مقرّباً ولا نبياً مرسلاً ولا خلقتك يا آدم فقال الهى وسيدى فمن هؤلاء
قال هؤلاء من ذريتك يا آدم فاستبشر واكثر من حمد الله وشكره وقال بحقهم
يا ربّ اغفر لى خطيئتى وكنّا والله الكلمات التى تلقّاها آدم من ربه فاجتباه و
تاب عليه وهداه وانهم يروون ان الله خلقنا نوراً واحداً قبل ان يخلق خلقاً
ودنياً وآخرة وجنة وناراً باربعة الاف سنة نسبح الله ونهلله ونكبره ونمجده

گفت مفضل گفتم اى آقاى من غالى در نزد شيعه كسى است كه ميگويد شما
پروردگار رهائى هستيد غير از خدا فرمود خوشا بحال تو ايمفضل اين سخن را در بارهٔ
ما كسى نگفت مگر عبد الله بن سبا و ده نفر كه سوزانيد آنها را امير المؤمنين بر آتش

در کوفه و موضع سوزانیدن ایشان معروف است بصحرای احد عشر یعنی صحرای یازده نفری و چنین عذاب کرد ایشانرا امیرالمؤمنین علیه السلام بعذاب خدا و آن آتش نقد دنیا است و اینعذاب بعد از تمام شدن مدت دنیا در قیامت هم برای ایشان هست خوشا بحال تو رحمت بر تو باد ایمفضل غلو کننده در دوستی ما را برمیگردانیم و او را بسوی خود ما پس ثابت در دین میشود و اجابت میکند ما را و برمیگردد و مقصر را میخوانیم او را بملحق شدن ایشان بما و اقرار کردن بآنچه که برتری داده است خدا ما را بر آن پس ثابت نمیماند و اجابت نمیکند و برگشت نمیکند و بما ملحق نمیشود زیرا که چون میبینند ایشان ما را که کارهای پیغمبرانرا میکنیم که پیش از ما بودند از کسانی که خدا یاد کرده است ایشان را در کتاب خود و حکایت کرده است حکایتهای ایشانرا و آنچه را که بر ایشان تفویض کرده از قدرت خود و حجت و سلطنت خود تا اینکه آفریدند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند و شفا دادند کور مادرزاد و صاحب پیسی را و خبر دادند بمردم از آنچه که میخورند و ذخیره میکنند در خانه هاشان و میدانند آنچه را که بوده و میباشد تا روز قیامت باذن خدا و افعال پیغمبران را تسلیم شدند و آنچه را که خدا وصف کرده است ایشان را بر آن پذیرفتند و اقرار کردند بر اینها و انکار کردند ما را از روی گمراهی و حسدی که بما بردند بسبب آنچه از فضیلت که خدا برای ما و در ما قرار داده از چیزهائیکه بسایر پیغمبران و فرستادگان و شایستگان عطا فرموده و آنچه که زیاده است بر آنچه که بر اینها عطا فرموده از فضیلت که بر اینها داده بما عطا فرمو

وگفتند آنچه را که بپیغمبران عطا کرده شده از این قدرت چنین اظهار کردند که
ما تصدیق کرده ایم آنها را در حق ایشان برای اینکه خدا در کتاب خود فرو فرستاده
و اگر میدانستند وای بر ایشان که خدا عطا نکرده است چیزی از فضل و برتری را بما
مگر اینکه نازل کرده است آنرا در سایر کتابهای خود و ما وصف کرده شده ایم
بر آن میپذیرفتند . و اما دشمنان ما نمیدانند هرگاه بشنوند فضیلت ما را انکار
میکنند آنرا و باز میدارند دیگران را از اقرار کردن و تکبّر و سرپیچی میکنند و ایشان
بفکر فرو نمیروند در گفته آدم که چون دید نامهای ما را که با نور در سرادق عرش
نوشته شده گفت خدای من و آقای من آفریده ای خلقی را پیش از من که محبوبتر است
از من بسوی تو فرمود خدا آری ای آدم اگر نبودند ای آدم این نامهای نوشته
شده بر سرادق عرش من خلق نمیکردم آسمان بنا گذارده شده را و نه زمین گسترده
شده را و نه مَلَکِ مُقرّبی را و نه پیغمبر مُرسلی را و نمی آفریدم تو را ای آدم پس گفت
خدای من و آقای من کیانند اینها فرمود اینها از ذریّه تو هستند ای آدم پس
مُژده باد تو را و شاد باش و بسیار ستایش و سپاس مرا بجا آور برای این نعمت آدم
گفت ای پروردگار من بحق ایشان بیامرز برای من گناهان مرا - بذات خدا قسم است
که ما بودیم آن کلماتی که آدم تلقّی کرد از پروردگار خود پس برگزید او را و پذیرفت
توبه او را و راهنمائی کرد او را - و بدرستیکه ایشان یعنی دشمنان ما روایت
میکنند که خدا ما را از یک نور آفرید پیش از آنکه خلق و دنیا و آخرت و بهشت و

جهنم را با فرزندان چهار هزار سال که تسبیح میکردیم خدا را و تهلیل میگفتیم او را و تکبیر میگفتیم او را و تمجید میکردیم او را

قال المفضّل یا سیدی هل بذلك شاهد من کتاب الله قال نعم یا مفضّل قوله جلّ من قائل وله ما فی السمٰوات وما فی الارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبّحون اللیل والنهار لا یفترون الی قوله عزّ ذکره وقالوا اتّخذ الرحمن ولدًا سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الّا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك نجزیه جهنم وکذلك نجزی الظالمین ویحك یا مفضّل الستم تعلمون انّ من فی السّمٰوات هم الملائکة ومن فی الارض هم الجانّ والبشر وکلّ ذی حرکة قال المفضّل ما تقول یا مولای فی ومن عنده فقال یا مفضّل ومن عنده نحن الذین کنّا عنده ولا کون قبلنا ولا حدوث سماءٍ ولا ارضٍ ولا ملك ولا نبیّ ولا رسول

مفضّل گفت ای آقای من آیا براین که فرمودی شاهدی از کتاب خدا هست فرمود آری ای مفضّل فرموده خدا که بزرگست گوینده آن که فرموده وبرای او است آنچه که در آسمانها است وآنچه که در زمین است وکسانیکه نزد او هستند که سرکشی نمیکنند از پرستش او و مانده نمیشوند شبانه روز تسبیح میکنند وسست نمیشوند در تسبیح کردن تا آنجائیکه میفرماید وگفتند فرا گرفته است خدای بخشنده پسری را همیشه

پاک و منزه است خدا از داشتن فرزند بلکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمیگیرند او را بگفتار و ایشان بامر او کار میکنند میداند آنچه را که در میان دستهای ایشانست و آنچه در پشت ایشان است و شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که راضی و خشنود باشد و ایشان از ترس او خائف و ترسانند و کسیکه بگوید از ایشان که من خدائی هستم غیر از او یعنی غیر از خدای یکتا پس او را سزا میدهیم و سزای او آتش جهنم است و همچنین سزا میدهیم ستمکاران را رحمت بر تو باد ای مفضل آیا نه شنیده اید شما که مراد از مَن فی السموات در این آیه ملائکه و فرشتگانند و مراد از مَن فی الارض پریان و آدمیانند و هو صاحب حرکتی پس کیانند کسانی که فرموده است و مَن عنده که اینها بیرون میروند از جمله ملائکه و بشر و جن و هر صاحب حرکتی مفضل گفت چه میگوئی ای آقای من در و مَن عنده فرمود ای مفضل مراد از و مَن عنده مائیم که در نزد او هستیم و بودیم در نزد او و نبود پیش از ما هیچ بوده ای و نه حادث شده آسمانی و نه زمینی و نه فرشته ای و نه پیغمبری و نه فرستاده شده ای

قال المفضل فبکیت وقلت یا مولای یا بن رسول الله هذا والله هو الحق المبین فهل نجد فی کلامکم والاخبار المرویة عنکم شاهدا کما وجدته من کتاب الله قال نعم یا مفضل فی خطبة امیر المؤمنین علیه السلام یوم ضرب سلمان بالمدینة وخروجه الی الجبان وخروج امیر المؤمنین وقوله علیه السلام

یا سلسل سل لا تجهل سلنی یا سلمان انبئک البیان و امنحک البرهان فقال سلمان اودعنی الحیوة و اهلنی الخطوة الی الرشاد اذ بلغ فرج بغربة [فی نسخة لذا] وهذا یوم لا بعده فتنفس امیرالمؤمنین علیه السلام ثلاثا صعداء

مفضل گفت پس گریه کردم و گفتم ای مولای من ای پسر رسولخدا ایست بذات خدا قسم ان گفته حق و راست و واضح پس آیا میبابی در کلام خودتان و اخباری که روایت شده است از شما شاهد برای همچنانکه از قرآن شاهد نشان دادی بمن فرمود آری ای مفضل در خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی که زده شد سلمان در مدینه و روز بیرون رفتن او بسوی جبان و ان نام صحرا و موضعی است در خارج مدینه و بیرون رفتن امیرالمؤمنین و گفتن او که ای سلسل (واین لقبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان را لقب داده بود چنانچه از بعض از اخبار مستفاد میشود و حاجی نوری اعلی الله مقامه در مقدمه کتاب نفس الرحمن گفته که آنحضرت سلمان را سلسل نام گذارد) سؤال کن نادان نباش بپرس از من ای سلمان واضح میکنم و بتو خبر میدهم بیان را و بدست تو میدهم برهان را سلمان عرضکرد ودیعه میگذارد مرا زندگانی و نداء میکند مرا بقدم گذاردن در راه هدایت زمانیکه فرج رسد بغربی و این روزیست که چنین روزی بعد از این نیست پس امیرالمؤمنین علیه السلام سه مرتبه آه سردی کشید

ثم قال الحمد لله مذهر الدهور و قاضی الامور و مالک نواصی

ختم المقادير الذى كنا بكينونيته قبل الحلول فى التمكين وقبل مواقع صفات
التمكين فى التكوين كائنين غير مكونين ناشئين غير منشأئين (منشا سليں ج د)
ازليين لا موجودين ولا محدودين منه بدأنا واليه نعود لان الدهر فينا
قسمت حدوده ولنا اخذت عهوده والينا ترد (برزت ج ل) شهوده فاذا
استدارت الادوار وتطاول الليل والنهار فالعلامة العلامة والشامة و
القامة والوفرة والاسمر والاضخم والعالم غير المعلم والمحجوب بما لم يعلم
قد ساقتهم الصفات واستوغلت بهم الخيرات ولبستهم الضلالات وتشتت
بهم الطرقات فلات حين مناص اما يا اهل حرم الله سيؤخذ لنا بالقصاص
من عرف غيبنا فهو مشهدنا نحن اشبه شى بهنا والاعلون مولنا
كالصخرة من الجبال التهامية نحن القدرة ونحن الجنب ونحن العروة الوثقى
ونحن الجانب محمد العرش عرشه الله على الخلائق ونحن الكرسى واصول
العلم الا لعن الله السالف والتالف والمسقة والجرائر ومن اولها
تبوعاً انا باب المقام وحجة الخصام ودابة الارض وفاصل القضاء
وصاحب العصا والسدرة المنتهى وسفينة النجاة من ركبها نجى ومن
تخلف عنها هوى لم تقم الدعائم فى تخوم اقطار الاكناف ولا من اعمدة
فساطيط السحاب الاعلى كواهل انوارنا نحن العلم ومحبتنا الثواب و
ولايتنا فصل الخطاب ونحن حجبة الحجاب فاذا استدار الفلك قلتم مات

اَوهلكَ بایّ وادٍ سلكَ فبایِّ الی الله تتخذون او من نجاةٍ متخذة الا

اِنّ المطیع هو السّامع والسّامع هو السّابق والسّابق هو العالم والعالم

هو العامل والعامل هو السّاتر والسّاتر هو الكاتم والمُولّی هو الخاسِرُ

فُغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلبٍ ینقلبون

انّ من نظر فی الحبل المتین الی قرار عین الماءِ المعین الی بسیطة التّمكین

الی برصاءِ الصّین الی مصارع فتور الطالقان الی فوق این واصحاب

قیس واصحاب لبس الاعلین العالمین العالین الی كتبة اسرار طواسین

الی بیداءِ العین التی حدّها الرّیٰ التی قواعدُها جوابها الی ثری الارض

السّابعة السّفلی الی الخالق لما یشاء سبحانه وتعالی عمّا یشركون

لُغات مدهّر الدهور پدیداورنده وگرداننده روزگارها نواصی جمع ناصِیه پیشانی وموی پیش سر که بگرفتن آن صاحبش عاجز وذلیل وناتوان شود ختم المقادیر خاتمه دادن وخاتمه شدن مقدّرات كینونت بود كردن حُلول درآمدن تمكین سمای بر جا كردن وتوانا نمودن وقادر بر چیزی كردن مَواقع جمع موقع بمعنی جایگاه افتادن تكوین هست كردن واز نو بیرون آوردن وآفریدن خدا موجودات را كائن هست شونده مُكوّن هست گردیده شده منشی آنچه كه قبول ایجاد كند ناشی اوّل آفرینش وبخستین پیدا اَزلیّ منسوب به ازل است یعنی همیشه وجاوید موجود هست شده محدود چیزیست كه نهایت داشته باشد علامت نشانه شامه علامت وخال

است که در اعضای شخص باشد قامت بالا بلند و قد و بالا وفرة موی مجتمع در سر
یا تا نرمهٔ گوش اسمر گندم گون اضخم بسطبر و تنومند مجبول عطا و بخشش داده شده
استعجال طلب سرعت و شتاب کردن فلات حین مناص یعنی پس نیست وقت عقب
نشینی و فرار کردن من عرف عیننا فهو محل شهودنا یعنی کسیکه عارف بغیب و نورانیت
ما شد ما محل شهود او میباشیم یعنی ما را میبیند بحق اشبه بمشابهتنا یعنی ما نندترین
بما شد بودن خود ما ان بیکدیگر یعنی دیگران خود را مانند ما ندانند و خلق و خلق
و منطق و رفتار و گفتار خود را بما قیاس نکنند والاعلون موالینا یعنی دوستان
ما بلند مرتبه ترند از غیر ایشان کواهل جمع کاهل یعنی بزرگ و آقای مردمان در دفع
ملمات و انجام مهمات ایشان و سر دوش را گویند حجبة الحجاب سرکرده و رئیس
دربانها الحبل المتین لقب امیرالمؤمنین علیه السلام است الماء المعین از القاب
امام زمان و حجت عصر عجل الله تعالی فرجه است برصاء صبن زمینهای سفید
رنگ درهم آمیخته چین است مصارع فتورطالقان جای کشتگان از انصار و
یاران قائم گیلانی و سید حسنی است ایش قهر و غلبه قیس مبتلای از عربند و شهر
است نزدیک مصر و جزیره ایست در بحر عمان لیس مرد دلیر بیباک کتبه اسرار طواء سن
عده ای از اصحاب خاص امام زمانند

معنای خطبه

کل ستایش مخصوص ذات خدا است که پدید آورنده و گرداننده روزگارها است

وگذرانده کارها است ومالک موهای پیشانیها است برای تمام شدن مقدرات اینچنان خدائیکه بودیم ما بیود کردن او پیش از درامدن ما بپا برجائی وتوانائی وقدرت برچیزی داشتن وپیش ازجایگاه شدن صفات پابرجائی وتوانائی وقدرت داشتن برچیزی در وقت هست کردن و بوجود اوردن موجودات هست شونده آ بودیم پیش از هست کرده شدن اولین افرینش ونخستین پیدائی بودیم پیش از انکه قبول اولین افرینش ونخستین پیدائی کنم همیشه جاوید بودیم درحالیکه هست نشده بودیم وبنهایت ومحدودیتی نداشتیم ابتداء شدیم از او وبازگشت ما بسوی اوست زیراکه حدود ونهایات روزگار درما قسمت کرده شد وبرای ما از روزگار عهد گرفته شد وشاهدهای ان بسوی ما رد کرده خواهد شد پس چون قبول دور زدن کرد دورها ودراز شد شب وروز دریابید نشانرا دریابید نشانرا وخال بخصوص وقد وبالای معهود که موهای سر او وافزونیزمهای گوش او رسیده وگندم گون وسطر جثه وتنومند ودانائی است که از کسی تعلیم نگرفته وانچه را که بمهد آبسته با وعطا وبخشیده شده میکشانند ایشانرا صفتها وسرعت وشتاب میاورد برایشان نیکیها ومیپوشانند ایشان را گمراهیها ومختلف وپراکنده شود بسبب ایشان راهها پس بیت وقت عقب نشینی وفرار کردن آگاه باشید ای اهل حرم خدا که از انچه بما ها وارد کرده ومیکنند قصاص گرفته شود کسیکه نشناسد ما را به غیب ونورانیت او محل مشاهده ما است یعنی خود ما نزا براو نشان میدهیم

ما شبیه تریم بشباهت داشتن ما بیکدیگر از دیگران یعنی دیگران حالات و اطوار و
کردار و گفتار و رفتار خود را بما ها قیاس نکنند و ما را مانند خود بشر عادی ندانند
و دوستان ما بالاترین و بلند مرتبه ترین مردمانند مانند صخره های کوههای تهامه
در دوستی ما و ایمان ثابت و پا برجایند مائیم قدرت خدا مائیم پهلو مائیم حلقه
محکم ولایت مائیم طرف و جانب خدا محمّد عرشی است که قوی گردانیده است او را
خدا بر همه خلق مائیم کرسی و ریشه های علم و دانائی آگاه باشید لعنت کند خدا
آنهائیرا که خود را پیش انداختند و حق ما را غصب کردند و آنهائیکه تلف شونده
اند در اثر مخالفت با ما و فاسق و بدکارها و کسانیکه تابع شدند اوّلی آن دو نفر را
منم ناب مقام رسالت منم حجت برای خصمها منم جنبنده زمین منم جدا کننده حکم
منم صاحب عصا منم سدرة المنتهی و کشتی نجاتیکه هر که بر آن سوار شد نجات یافت
و هر که مخالفت کرد از آن هلاک شد بر پا نه ایستاده است ستونها در تیره قطرهای
اطراف و جوانب و نه هیچپیدا از پایه های خیمه های ابرها مگر آنکه بر دوش نورهای
ما است مائیم علم و دانائی و محبت ما باعث ثواب است و ولایت و دوستی
ما قطع کننده گفتگوها است مائیم دربانان دربار الهی پس چون دور زدند
چرخ و گفتند مُرد یا هلاک شد و بکدام وادی رفت دستگیر شما بسوی خدا
کیست و از کجا نجات خود را بدست میگیرید آگاه باشید اطاعت کننده کسی است
که شنونده باشد و شنونده کسی است که پیشی گرفته باشد و پیشی گیرنده کسی

استکه عالم باشد و عالم کسی است که عامل باشد و عامل کسی است که ساتر و پوشنده عیب باشد و ساتر کسی است که کتمان کننده باشد و اعراض کننده از حق کسی است که زیانکار باشد پس مغلوب میشوند در آن زمان و برمیگردند در حالیکه کوچک و خوار و ذلیل خواهند بود و زود باشد که بدانند ستمکاران که درچه برگشتن گاهی برخواهند گشت بدرستیکه نظر کند در ریسمان محکم ولایت یعنی امیرالمؤمنین تا به چشمه ماء معین یعنی وجود مبارک امام زمان محمد بن الحسن العسکری تا زمانیکه بساط پا برجائی و توانائی و قدرت بر هر چیزی گسترده شود و عدالت و دادن خواهی تا اقصی بلاد چین منطقه زمینهای آن که خاک سفید دارد بگیرد تا جای اقتا وقبرهای طالقان و تا جاهای قهر و غلبه و یاران قبیله قیس و داخل در مصاحبت شدن فرد دلیر بیباک که از برترین و بالاترین جهانیان که از عالین که مقرب ترین خلق است در نزد خدا و تا زمان ظهور نویسندگان اسرار طاسینهای قرآن تا بیابان چشمه ساری که بنهایت زمین رسد که قواعد آن جوانب و اطراف آن است تا برسد بزمین هفتم که پست تر طبقات زمین است تا برسد بجائی که بخواهد خالق هر چیزی که میخواهد منزه و پاک است خدائیکه بلند و برتر است شأن او از آنچه شریک آورند برای او **مؤلف گوید** قسمت آخر این خطبه از لغز و اسرار است که از انشاء الله در محل خود در قسمت نقل اقوال علماء حروف که مربوط باین مقام است در جزو چهارم یا پنجم این کتاب بقدر میسور و مقتضی شرح داده خواهد شد

قال المفضل يابن رسول الله ان هذا الكلام عظيم تبهر فيه العقول فثبتنى ثبتك الله وعرفنى ما قول امير المؤمنين عليه السلام

قال الصادق عليه السلام الذى كنا بكينونية (بكينونته) فى القدم والازل وهو المكون ونحن المكان وهو المشئ ونحن الشئ وهو الخالق ونحن المخلوقون وهو الرب ونحن المربوبون وهو المعنى ونحن الاسماء وهو المحتجب ونحن الحجب (حجبه) قبل الحلول بالتمكين قبل حلول انوارنا وارواحنا فى الاجسام والاعراض والتمكين ممكنين لا لحلول ولا نزول وقبل مواقع صفات التمكين والتكوين قبل ان نوصف بالبشرية والصور والاجسام والاشخاص ممكنة مكونة كائنين لا مكونين اجساما وصورا ناسئين لا مماثلين محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف الى آدم والحسن والحسين ابناء امير المؤمنين وفاطمه بنت محمد صلى الله عليه واله وعلى بن الحسين ومحمد بن على وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى ومحمد بن على وعلى بن محمد والحسن بن على ومحمد بن الحسن بهذا النسب لا مماسين ولا ذات اجسام ولا صور ولا امثال الا انوار نسبح الله ربنا ونسمع ونطيع نسبح نفسه فنسبحه ويهللها فنهلله ويكبرها فنكبره ويقدسها فنقدسه ويمجدها فنمجده فى ستة اكوان كل كون منها ما شاء الله من المدة وقوله ازليين لا موجودين وكنا ازليين قبل الخلق لا موجودين باجسام وصور

مفضل گفت ای پسر رسول خدا این کلام بزرگی است که حیران میشود
در آن عقلها پس ثابت بدار مرا خدا ثابت بدارد تورا و بشناسان مرا معنای
آنچه را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده

صادق علیه السلام فرمود که الذی کنا بکینونته مراد این
است که بودیم ما بود کردن او در پیش در آمد خلق همیشه و او هست کننده است
وما هست شده و او چیز کننده است وما چیز شده و او آفریننده است وما آفریده
شدگان و او پروردگار است وما پرورده شدگان و او معنا است وما ایم
نامها و او پوشیده شده از حواس است وما دریابهای اوایم قبل الحلول
بالتمکین یعنی پیش از در آمدن نورهای ما و روحهای ما در جسمها و
عرضها والتمکین پابرجا و توانا و قدرت داده شده که تغییر پذیر نباشیم و همیشه
پابرجا باشیم وقبل مواقع صفات التمکین والتکوین یعنی پیش از آنکه وصف
کرده شویم بصفت بشریت وصورتها وجسمها واشخاص پابرجا شده هستی
شده کائنین لا مکونین یعنی انواری بودیم نزد خدا که بصورت جسمها وصورتها
در نیامده بودیم ناشین لا متناسلین ایجاد شونده بودیم همین نسبی که داریم
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف تا سلسله نسب ما به آدم
رسد وحسن وحسین پسران امیرالمؤمنین وفاطمه دختر محمد صلی الله علیه
وآله وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن

موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن نه اینکه در اصلاب
و ارحام قرار گرفته باشیم و صاحبان جسمها و مثالها و صورتها باشیم مگر اینکه
نورهائی بودیم که تسبیح میکردیم خدارا و میستودیم و اطاعت میکردیم خدا تسبیح میکرد
نفس خود را پس ما تسبیح کردیم اورا و تهلیل میکرد نفس خود را پس ما تهلیل کردیم او
را و تکبیر میکرد نفس خود را پس تکبیر کردیم اورا و تقدیس میکرد نفس خود را ما تقدیس
کردیم اورا و تمجید میکرد نفس خود را پس ما تمجید کردیم اورا در شش کون در هر
کونی از آن تا مدتیکه خدا میخواست و قوله ازلیین قبل الخلق لا موجودین یعنی
همیشه پیش از خلق بودیم اما نه چنانکه با اجسام و صورتها موجود باشیم

قال المفضل یا سیدی ما هذه الاکوان قال یا مفضل اما الکون الاول
فنورانی لا غیر و نحن فیه و اما الکون الثانی فجوهری لا غیر و نحن فیه و اما
الکون الثالث فهوائی لا غیر و نحن فیه و اما الکون الرابع فمائی لا غیر و
نحن فیه و اما الکون الخامس فناری لا غیر و نحن فیه و اما الکون السادس
فظلّة و ذرّ ثم سماء مبنیّة و ارض مدحیّة فیها الجان خلقه الله من مارج من
نار الی ان خلق الله آدم من تراب

مفضل گفت ای آقای من این اکوان کدام است فرمود ای مفضل اما
کون اول کون نورانی است نه غیر آن و ما در آن هستیم و اما کون دوم کون جوهر است
نه غیر آن و ما در آن هستیم و اما کون سوم کون هوائی است نه غیر آن و ما در آن

ان هستیم واما کون چهارم کون ابی است نه غیر ان و ما دران کون بوده ایم واما

کون پنجم کون اتشی است نه غیر ان و ما دران کون بوده ایم واما کون ششم کون ترابی

اظله است و در پی اسمان بنا گذارده شده و زمین گسترده شده ای که در ان است خاک

گروه جن که خلق کرده است خدا ایشان را از اتش بی دود تا اینکه افرید خدا ادم را از

قال المفضل یا سیدی فهل کان فی هذه الاکوان خلق منها فی کل کون قال

نعم یا مفضل — مفضل گفت ای اقای من پس ایا در این اکوان افریده شده ای از

از اینها هست در هر کونی فرمود اری ای مفضل

قال المفضل یا سیدی نجد الخلق الذی کان فیها و نعرفه قال نعم یا مفضل

ما من کون الا و فیه خلق منه نوری و جوهری و هوائی و مائی و ناری و ترابی

یا مفضل انحب اقرب علیک و اراک ان فیک من هذه الستة الاکوان اللاتی ذکرتها

ثم خلقک و خلق هذا البشر و کل ذی حرکة من لحم و دم قال المفضل نعم یا سیدی

قال یا مفضل الذی فیک من الکون النورانی نور ناظرک و ناظراک

مقدار عدسة ترا بهما ما ادرکاه من السماء والهواء والارض وما علیها وفیک

من الکون الجوهری قلبک وهو جوهر تحس به و تعقل و تنظر وهو ملک الجسد

و فیک من الکون الهوائی الهواء الذی هو انفاسک و حرکاتک المترددة فی

جسدک و منه تقبض العروق بالمائیة عرقاً تسلس به خلقک و منطقک و

فیک من الکون الناری الحمی الذی فی ترکیب جسدک وهو المنضج المعفن ما کلک

وَمَشاربك وما وَرَدالى مِعدتك وهو الذى اذاحككت بعضا ببعض كدرت ان تقدح
منه نارا وبتلك الحرارة تمت حركاتك ولولا الحرارة لكنت جمادًا وفيك من الكون
السادس الترابى عظمك ولحمك وجلدك وعروقك ومفاصلك وعصبك وتمام جسمك
مفضل گفت ای اقای من ایا میابیم افریده شده گانرا که دران اکوان مباشند
ومیشناسیم ان خلق را فرمود اری ایمفضل نیست هیچ کونی مگر اینکه دراینست
خلقی از نوری وجوهری وهوائی وابی واتشی وخاکی ایمفضل ایا دوست میداری
که تقریبی بر تو بگویم وبنمایانم بر تو ازاین شش کونیکه ذکر کردم اثرا وپس ازان
افرینش تو وافرینش این بشررا وهرصاحب حرکتِ ازگوشت وخونی را مفضل
گفت اری ای اقای من فرمود ایمفضل انچه که در تو هستا زکونِ نورانی
ان مردمک ودیده بان چشم تست دیده بانهای هرکدام از انها باندازه دانه
عدسی است که بدان میبینی انچه را که درک میکنند انها را از اسمان وهوا ورمین
وانچه که بالای انها است ودر تو است ازکونِ جوهری دلِ تست وان جوهر
که حس وتعقل میکنی بدان ومیبینی بدان وان پادشاه جسد است ودر تو
ازکونِ هوائی ان هوائیست که عبارت از نفسهای تو باشد وحرکتها ئیکه در
جسد تو رفت وامد دارد ودر تو ازکونِ ابی رطوبت واب دهن واشک چشمها
تست وان رطوبتها ئیکه از بینی ودهن وجسدِ تو بیرون اید وازان رگها بسبب
ما ئیت عرق بیرون میاید تا خلق ومنطق تو سلیس وروان باشد ودر تو

از کونِ آتشی ان حرارت وگرمی است کہ در ترکیب جسد تو است کہ ان طبخ دهنده و
منعفن کننده خوراکیها ومشروباتی استکہ میخوری ومیاشامی وانچہ داخل معدۂ
تو میشود واوان چیزیستکہ وقتی کہ بعضی از اعضای خود را ببعض دیگر بسائی در
اثر کرم شدن نزدیکست کہ آتش از ان جستن کند وبراین گرمی استکہ حرکتهای
تو تمامیت پیدا میکند والا جمادی بی حرکتی بودی ودر تو است از کونِ ششم
کہ کونِ خاکی است استخوان وگوشت وپوست ورگها ومفاصل وعصبها وهمہ
جسم تست

قال المفضّل یا مولای انّی لاحبّ انّ شیعتکم لو غلت فیکم الغلوّ لم
یهند والی وصف یسیر ما فضّلکم الله من هذا العلم الجلیل

مفضّل گفت ای مولای من بدرستیکہ من دوست میدارم کہ شیعیان
شما اگر در حق شما غلو میکنند راه بیا فتہ اند بوصف کمی از انچہ کہ خدا برتری داده
است شما را از این علم بزرگ

قال الصّادق علیہ السّلام یا مفضّل مالک لا تسئل عن تفصیل خلق
السّتۃ الاکوان قلت یا مولای بهرنی والله عظیم ما سمعت وشغلنی عن السوال
قال الصّادق علیہ السّلام یا مفضّل نحن کنّا فی الکون النّورانی ولا غیر والجوهر
ولا غیر وفی الهوائی ثمّ خلق من الهواء وهم جند من الملائکۃ اما سمعت عن جدّی
رسول الله صلّی الله علیہ واٰلہ قال لا یطرحنّ احدکم بولہ من عالی جبل ولا

سطح بيت ولا من رأس قلعة ولا في ماءٍ فانّ للهواءِ سكّانا وللماءِ سكّانا

فرمود صادق علیه السلام ای مفضّل چرا نمی‌پرسی از تفصیل خلق شش کون گفتم ای مولای من بحیرت انداخت مرا والله بزرگی آنچه که شنیدم و باز داشت مرا از پرسیدن فرمود صادق علیه السلام ای مفضّل بودیم ما در کونِ نورانی و غیر از ما کسی نبود و در کون جوهری و غیر از ما کسی نبود و در کون هوائی پس آفرید خدا خلقی را که ایشان از ملائکه بودند آیا نشنیدی این روایت را که از جدّم رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده بول نبندازد یکی از شما از بالای کوه و نه از بام خانه و نه از سر تلّی بلند و نه در آب زیرا که از برای هواء ساکنینی هستند و از برای آب هم ساکنینی هستند

قال المفضّل یا مولای قد سمعت ذلک فمتی خلق اهل الماء قال خلق اهل الماء بصورٍ واجسام نطقوا بثلاث و عشرین لغة وقامت فیهم النذر والرسل والامر والنهی وصارت عنهم ولادات و نسل وکونهم من الماء الذی یقول الله عزّوجلّ وکان عرشه علی الماء قال نعم یا مولای فالجانّ قال الصادق علیه السلام یا مفضّل لمّا خلق الله السموات والارض اسکن خلق الماء فی الماء والبحار والانهار والینابیع والاعین ومنابع الماء حیث کانت من الارض واسکن الارض الجانّ الذی خلقه الله من مارج من نار فقامت فیهم النذرات والرسل ونطقوا باربعة وعشرین لغة ثم خلق الله آدم وامر ابلیس بالسجود له والسجود هو الصلوة فابی واستکبر وقال لم اکن لاسجد لبشر خلقتنی من نار وخلقته من طین فتجبّر علی الله واستکبر

وعصی و قایس ویله النار والتراب فرای ان النار افضل ولو علم ویله النور الذی
فی ادم وهی الروح التی نفخها الله فیه وکان افضل من النار التی خلق منها ابلیس
لفسد قیاسه

مفضل گفت ای مولای من از روی تحقیق شنیدم این را پس اهل اب از چه
چیز آفریده شدند فرمود آفریده شدند اهل اب بصورتها و جسمهائی که سخن میکفتند
به بیست وسه لغت وقیام کردند درمیان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شدگانی
با امر ونهی وازایشان فرزندان بوجود آمد ونسل از ایشان پیدا شد وایجاد کرد خدا
آنها را از اب که سفر باید خدای عزّوجلّ وبود عرش او بالای اب گفت آری ای
مولای من پس سلسله جنّ را چگونه آفرید فرمود صادق علیه السلام ای مفضّل
چونکه خدا آفرید آسمانها و زمین را ساکن گردانید خلق ابی را در اب دریاها و
نهرها وچشمه سارها ومحلهای جوشش اب ومنبعهای اب در هر کجای از زمین
که بود ودر زمین ساکن گردانید طایفه جنّ را که آفرید ایشان را از اتش بی دود
پس قیام کردند درمیان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شده گان وبه بیست و
چهار لغت سخن گفتند پس از ان آفرید خدا ادم را وامر کرد شیطان را بسجده
کردن برای ادم وسجود نماز بوده است پس ابا کرد وتکبر نمود وگفت من به بشر
سجده نمیکنم زیرا که آفریدی مرا از اتش واو آفریدی او را از گل پس سرکشی کرد از فرمان
خدا وتکبر نمود وگناه کرد وقیاس کرد عذاب براو باد اتش را با خاک پس چنین دید

که آتش برتری دارد از خاک واگر میدانست عذاب خدا بر او باد که نوری که در آدم است وآن روحی است که دمیده از خدا در او و برتر میباشد از آتش که خدا از او شیطان را آفرید هر اینه قیاس او فاسد میشد

قال المفضّل یا مولای اولیس ابلیس کان من الملائکة قال الصادق علیه السّلام بلی یا مفضّل هو من الملائکة لا الروحانیة ولا النورانیة ولا سکان السّموات ومعنی ملائکة هو اسم واحد منصرف علی معان فهو مَلِك ومَلَك ومالك ومملّك هذا کله اسم واحد وکان من ملاك الارض اما سمعت الله عزّ وجلّ یقول الّا ابلیس کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه وقال عزّ وجلّ والجانّ خلقناه من قبل من نار السّموم وقال یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السّموات والارض فانفذوا لا تنفذون الّا بسلطان وقوله قل اوحی الیّ انه استمع نفر من الجنّ فقالوا انّا سمعنا قرآنا عجبا فآمنّا به ولن نشرك بعبادة ربّنا احدا

مفضّل گفت ایمولای من آیا شیطان از ملائکه است فرمود صادق علیه السّلام بلی ایمفضّل او از ملائکه است ولیکن از ملائکه روحانیة نیست ونه از ملائکه نورانیه ونه از ساکنین آسمانها است ومعنای ملائکه آن یك اسم است که منصرف میشود بر معنیهائی پس آن بمعنای مَلِك ومَلَك ومالِك ومُملّك است همه اینها معنای یك اسم است وشیطان از مالکین زمین بوده آیا

نشنیده ای که خدای عزّ وجلّ میفرماید مگر ابلیس که از جنّ بود پس کافر شد و تجاوز کرد از امر پروردگار خود و فرمود خدای عزّ وجلّ وما آفریدیم جنّ را پیش از آدم از آتش گرم سوزنده و فرمود ای گروه جنّ و انس اگر میتوانید نفوذ کنید از کلفتیهای آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نفوذ نخواهید کرد مگر با حجّت و دلیل و فرموده او است که بگو ای پیغمبر که وحی فرستاده شد بسوی من که شنیدند گروهی از جنیان قرآن را پس گفتند که ما شنیدیم قرآنرا که شگفت آورنده است پس ایمان آوردیم بدان و هرگز شریک قرار نمیدهیم در بندگی کردن پروردگار خود کسی را

قال المفضل نعم یا مولای قد فهمت وعلمت فکیف کانت الاظلّة قال قول الله عزّ وجلّ الم تر الی ربّك کیف مدّ الظّل ولو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا یا مفضل ان الله امر الاظلّة والاظلّ والاظلال غیرها فاخذ بقدرته من بنی آدم ومن ظهورهم ذریّاتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی اقررنا

مفضل گفت آری ای آقای من از روی تحقیق فهمیدم ودانستم پس سایه ها چگونه بوده است فرمود گفته خدای عزّ وجلّ است که فرموده آیا ندانستی ای که پروردگار تو چگونه کشیده است سایه را واگر میخواست هر آینه آنرا ساکن قرار میداد پس قرار دادیم آفتاب را دلیل بر وجود آن پس گرفتیم آنرا گرفتن اندکی ای مفضل بدرستیکه خدا فرمان داد سایه هارا در حالتیکه هیچ سایه ای و سایه اندازی

بنود پس بقدرت خود گرفت انرا از بنی آدم و از پشت های ایشان و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم گفتند چرا اقرار کردیم

قال المفضّل وکانوا ذوی اجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل قال الصادق علیه السّلام نعم یا مفضّل ولولم یکن لهم سمع وابصار وعقول لما خاطبهم ولا اجابوا قال المفضّل فکانوا کذا او کیف کنّا قال کنتم اشباحا وارواحا بابصار وسمع وعقول ونطق ثمّ اخذ علیکم العهد انّ الله ربّکم وحده

مفضّل گفت اینها صاحبان صورت وجسمها وچشم وگوش ونطق وعقل بودند فرمود صادق علیه السّلام آری ای مفضّل اگر برای ایشان گوش وچشمها وعقلها نبود هر آینه ایشانرا مورد خطاب قرار نمیداد وایشان هم جواب نمیگفتند گفت مفضّل پس همچنان بودند یا گفت چگونه بودیم ما فرمود اشباح وارواحی بودید با چشمها وگوش وعقلها وگویائی پس بر شما عهد گرفت بیکتائی ویگانگی خدائی که پروردگار شما است

قال المفضّل یا مولای فلمّا اخذ علینا العهد بما اقررنا به له کیف کنّا الی ان ظهرنا قال کنتم فی علم الله معدودین منسوبین معروفین شخصا شخصا نفسا نفسا منذ وقت الاظلّة الی یوم القیمة فلمّا خلق الله آدم ونفخ فیه من روحه وخلق منه حوّاء وهو قوله عزّ وجلّ خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها لتسکن الیه اسکنکم جمیعا صلب آدم واخرجکم منه ومن حوّاء

تظهرون فی اوان ظهورکم و تبلغون الی آجالکم و یقبضکم الله الیه

مفضّل گفت ای مولای من پس چون عهد گرفت خدا از ما با بجد که اقرار کردیم به آن برای او حال ما چگونه خواهد بود تا وقتیکه ظاهر شویم فرمود که میباشید شما در علم خدا شمرده شده گان و نسبت داده شده گان و شناخته شده گان شخص بشخص و نفس بنفس تا وقت اظله تا روز قیامت پس چون آفرید خدا آدم را و دمید در او از روح خود و آفرید از او حواء را و آنست گفته خدای عزّ وجلّ که فرموده آفرید شما را از یک نفس و قرار داد از آن جفت او را تا ساکن شود بسوی او ساکن گردانید همه شما را در صلب آدم و بیرون آورد شما را از او و از حواء که ظاهر شده میشوید در اوقات ظاهر شدن تان و میرسید به مدتهای خودتان و میگیرد خدا شما را بسوی خود

قال المفضّل فاین کنتم یا ابن رسول الله من العرش فی وقت الاظلة قال کنا عن یمین العرش و شیعتنا معنا واضدادنا و انداذنا عن یسار العرش فلما نادانا ربنا الست بربکم قلنا بلی وقالت شیعتنا مثل قولنا وقالت اضدادنا بلی بافواههم و قالوا فی قلوبهم لا فاخذ الله العهد علی جمیع الذراری بذلک الاقرار و اسس البیت بمکة و هو الذی قال عزّ وجلّ ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین وانزل الحجر من الجنة ابیض ناصعا یری ما ورائه و ما قدامه فاودع الله فیه ذلک العهد و فرض علی الناس الحج الی البیت

فاذا كان يوم القيمة اتى الله بذلك الحجر سميعًا بصيرًا بلسان عربى مبين فيشهد لمن وفد اليه بذلك الاقرار الذى فى العهد ويشهد على من تخلف عنه ممن استطاع اليه سبيلا بخلاف الوفاء ونقض العهد وقد كان هذا الخبر فى الحجر مع عمر بن الخطاب وقد استلم فى الحج وامير المؤمنين عليه السلام حاضر وقال له يا حجر انى لاشهد عليك انك لا تسمع ولا تبصر ولا تنفع ولا تضر ولا تغنى عنا من الله شيئا ولكنا رأينا رسول الله صلى الله عليه وآله يستلمك فاستلمناك تاسيًا برسول الله واتباعًا لفعله وقبض امير المؤمنين على عضده وهزه وقال اخطأت يا ابا حفص فى خطابك للحجر فانثنى اليه عمر فقال لم يا اخا رسول الله فيما اخطأت قال يا عمر ان الله لما اخذ من بنى آدم من ظهورهم ذريا تهم واشهدهم على انفسهم قال الست بربكم قالوا بلى اقررنا واخذ العهد على جميعهم والميثاق استودعه الحجر وفرض الله على الناس الحج فاذا كان فى يوم القيمة اتى الله بذلك الحجر سميعًا بصيرًا بلسان عربى مبين يشهد لمن وفد اليه بالوفاء ولم يخلف عنه العهد فبكى عمر واستشعر صدر امير المؤمنين عليه السلام وقال فديتك يا ابا الحسن لاعشت فى بلد لاكنت فيها فرجع عنه وهو يقول لولا على لهلك عمر

مفضل گفت پس کجا بودید شما ای پسر پیغمبر از جاهای عرش در وقت اخذ الله فرمود ما در طرف راست عرش بودیم وشیعیان ما با ما بودند واضداد ودشمنان ما در طرف چپ عرش بودند پس چون پروردگار ما ما را ندا کرد که آیا من پروردگا

شما نیستم گفتیم چرا وشیعیان ما هم مانند گفته ما بلی گفتند واضداد ما بزبانهای
خود بلی گفتند ودر دلهای خود لا گفتند پس خدا عهد گرفت بر جمیع ذریّه ها بهمان
اقرار وتا سیس خانه کرد بمکّه واست گفته خدای عزّ وجلّ بدرستیکه اول خانه ای
بنا نهاده شد برای مردمان در مکه برکت داده شده وراهنما است برای جهانیان
وفرو فرستاد سنگ را از بهشت که سفید وصاف ونورانی بود دیده میشد انچه در
پشت او بود وانچه در پیش روی ان بود پس به امانت سپرد خدا در ان این عهد را
وواجب کرد بر مردمان رفتن بسوی خانه را پس چون روز قیامت شود میاورد
خدا ان سنگ را در حالتیکه شنوا وبینا است وبزبان عربی واضح شهادت میدهد
برای کسیکه بر ان وارد شده بهمان اقراریکه در عهد نامه ایست که در ان است و
شهادت میدهد بضرر کسانیکه مخالفت از ان عهد کرده اند از کسانیکه مستطیع
بوده که بسوی ان بروند وبرخلاف وفا کرده اند وعهد شکنی نموده اند واین
را در باب حجر با عمر بن الخطاب رسیده که عمر در حج استلام حجر کرد وامیر مؤمنان
علیه السلام حاضر بود که عمر بحجر گفت ای حجر من شهادت میدهم بضرر تو که
تو نمیشنوی ونمیبینی ونفع وضرری در تو نیست وبینیاز نمیکنی ما را از خدا چیزی
را ولیکن ما چون دیدیم که رسولخدا صلی الله علیه وآله تو را استلام نمود ما
از باب تاسّی به او تو را استلام میکنیم تا پیروی فعل او را کرده باشیم امیر مؤمنان
ببازوی او زد واو را جنبانید وفرمود خطا کردی ای ابا حفص در خطابیکه

باجر کردی پس ثنا گفت او را عمر و گفت ای برادر رسول خدا در چه چیز خطا کردم فرمود ای عمر بدرستیکه چون گرفت خدا از بنی آدم از پشتهای ایشان ذریه های ایشانرا و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای ایشان فرمود آیا من نیستم پروردگار شما گفتند بلی اقرار کردیم ما و خدا عهد و پیمان گرفت از همه ایشان و بر امانت به این حجر سپرد و واجب گردانید بر مردم حج را پس چون روز قیامت شود میاورد خدا این حجر را در حالتیکه شنوا و بینا است بزبان عربی واضح شهادت میدهد برای کسیکه براو وارد شده بوفا کردن بعهد و خلف عهد نشدن از او پس گریه کرد عمر و استلام کرد سینه امیر المؤمنین علیه السلام را و گفت فدایت شوم ای ابا الحسن نمانم در شهریکه تو در آن نباشی پس بازگشت از او در حالتیکه میگفت اگر علی موجود نبود عمر هلاک میشد

قال المفضل فکیف کان منقلبکم من النور حتی انتم آدم و من آدم الی عبد الله و ابی طالب قال یا مفضل اسکننا صلب آدم نورا نسبح الله و نمجده نسبح تسبیحا فی ظهره و فی ظهور آبائنا و جنوب امهاتنا آباً فآباً و اماً فاماً طاهرین معصومین محفوظین فی باجات الرجال و وجوه النساء و لقد نزلت الملائکة جمیعاً و النون و القلم و اللوح المحفوظ علی آدم و حواء فاخذ علیهما العهد و المیثاق علی سائر آبائنا و امهاتنا الی عبد الله بن عبد المطلب و ابی طالب بن عبد المطلب فان نورنا انقسم فیهما نصفین فنصف فی عبد الله جدی و نصف فی جدی ابی طالب

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ابی امیر المؤمنین ثم زوج الله آمنا فاطمة
بجدنا امیر المؤمنین علیهما السلام فکنا کما قال الله تعالی ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم قال الصادق علیه السلام یا مفضل لا تلق مما نلقیه الیک من علم
ما فضلنا الله به الا الی مستحقه فانه علم لا یحتمله الا من انعم الله علیه به وطهره
من الشکوک وکتب الایمان فی قلبه

مفضل گفت پس چگونه بوده جابجا شدن شما از نور تا وقتیکه در پشت
آدم آمد بود از آدم تا عبد الله وابی طالب فرمود ای مفضل جا داده شدیم ما
در صلب آدم درحالتیکه نوری بودیم تسبیح میکردیم خدا را و تمجید میکردیم او را
میشنید آدم در پشت خود تسبیح ما را و در پشت پدران خود و پهلوهای مادران
خود بودیم پدر بر پدر و مادر بر مادر که همه اینها پاکزگان و معصومها بودند
درحالتیکه حفظ کرده شده بودند در گشادگیهای میان دو ابروهای مردان و
روهای زنان بودیم و همراه نازل میشدند ملائکه همگی با نوبت و قلم و لوح محفوظ
بر آدم و حواء پس عهد گرفت خدا بر این دو و پیمان گرفت بر سایر پدران و مادران
ما تا عبد الله بن عبد المطلب وابی طالب بن عبد المطلب پس نور ما دو قسم شد
نصف آن در عبد الله جد من و نصف دیگری در جد من ابی طالب بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف پدر امیر المؤمنین قرار گرفت پس تزویج کرد خدا مادر ما
فاطمه را بجد ما امیر المؤمنین علیهما السلام پس بودیم ما همچنانکه خدا فرمود

ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و دانا است صادق علیه السلام فرمود ای مفضل القاء نکن از چیزها یکه ما نور القاء میکنیم بر آن از علم آنچه را که خدا بر تری داد نور را بر آن مگر بکسی که مستحق بر آن باشد زیرا که آن علمی است که تحمل آنرا نمیتواند بکند مگر کسیکه امتحان کرده است خدا او را بر آن علم و پاک گردانیده باشد او را از انواع شکها و نوشته باشد ایمان را در دل او

یا مفضل لامیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته الدرة وغیر یقول حدیثنا اهل البیت صعب مستصعب عزیب مستغرب لا یحتمله الا صدور حصینة واخلاق رضینة من الغی نقیة یا عجبا کل العجب بین جمادی و رجب

فقام صعصعة بن صوحان العبدی فقال له یا امیر المؤمنین ما هذا العجب الذی لا تزال تکرره فی خطبتک کانک تحب ان تسئل عنه قال ویحک یا صعصعه مالی لا اعجب من اموات یضربون هامات الاحیاء من اعداء الله و اعدائنا فکانی انظر الیهم و قد شهروا سیوفهم علی عواتقهم یقتلون المشککین والظانین بالله ظن السوء والمرتابین فی فضلنا اهل البیت قال صعصعه یا امیر المؤمنین ما هؤلاء الاموات اموات الدین او اموات القبور قال لا والله یا صعصعة بل اموات القبور یکرون الی الدنیا معنا لکانی انظر الیهم فی سکک الکوفة کالسباع الضاریة شعارهم اللیل یا ثارات الحسین

ای مفضّل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبهٔ او که دُرّه نامیده شده
و از او روایت شده که میفرماید حدیث ما دشوار است و دشوار یافته میشود و دُور
از فهمها است و دور از فهم یافته میشود تحمّل نمیکند آنرا مگر سینه های حفظ کننده
و خُوهای نیکو برتری ثابت در ایمان که از گمراهی پاک و پاکیزه باشد ای عجب و شگفت
او راست تمام عجب و شگفتی در میان ماه جمادی و ماه رجب پس برپا خواست
صعصعة بن صوحان عبدی و بعرض او رسانید که یا امیر المؤمنین چیست این
عجب و شگفتی که همیشه آنرا مکرر میکنی در خطبهٔ خود گویا دوست میداری که از
تو پرسیده شود از آن فرمود رحمت بر تو باد ای صعصعه چرا عجب نکنم از مرده گان
که میزنند بر فرقهای زنده گانِ از دشمنان خدا و دشمنان ما گویا می بینم ایشان
را که شمشیرهای کشیده ایشان بالای شانه هاشان است و میکشند صاحبان شک
را و کسانیرا که بدگمانند بخدا و شک کننده گانند در فضل و برتری ما اهل بیت رسالت
صعصعه گفت یا امیر المؤمنین این جماعت مُردهگان کدامند آیا مرده گان دینند
یا مرده گان قبرها فرمود نه بخدا قسم است یا صعصعه بلکه مُرده های قبرها
هستند که برمیگردند بدنیا با ما گویا می بینم ایشانرا که در کوچه های کوفه
مانند درنده گانِ شکاری خونخوار در شب شعارشان گفتن یا ثارات الحسین
است یعنی ای خون خواهان حسین

وکلام امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته المعروفة بالمختارة حیث قال

صعب مستصعب غريب مستغرب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او
مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فقام الاصبغ بن نباتة فقال فرج عن شيعتك
بعلم هذا الصعب المستصعب الغريب المستغرب قال نعم يا اصبغ الصعب هو المواساة
والمواساة ان تواسي اخاك من كل ما رزقك الله ولا تحرمه ولا تمتحنه في دينه
فان امتحنته فوجدته حقيقي الايمان مخلص التوحيد لزمك مواساته في كل ما
تملك صغيرا وكبيرا تالدا وطارفا حتى والله في الابرة فهذه هي المواساة

كلام امير المؤمنين عليه السلام است در خطبه او كه معروف است بمختار
فرموده حديث ما دشوار است و دشوار يافته ميشود و دور از فهمها است و دور از
فهم يافته ميشود تحمل نميكند آنرا مگر ملك مقرب يا نبي مرسل يا مؤمني كه دل او
آزموده شده باشد براى ايمان پس اصبغ بن نباته از جا برخواست و عرض كرد دور
كن اندوه را از شيعيان خود بسبب دانستن اين دشوار دشوار يافته شده و دور از فهم
دور از فهم يافته شده فرمود آرى اى اصبغ دشوار بمعنى مواسات كردن است
و مواسات آنستكه يارى كنى برادر خود را از هر چيزيكه خدا روزى داده است ترا
و محروم نكنى او را و امتحان نكنى او را در دينش پس اگر امتحان كردى او را و حقيقت
ايمان را در او يافتى و او را مخلص در توحيد شناختى لازم ميشود ترا يارى كردن
او در هر چه كه مالك آن هستى كوچك باشد يا بزرگ مال كهنه قديمى باشد يا تازه
حتى اگر سوزنى باشد بذات خدا قسم اينست مواسات و يارى كردن

ولامیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته المرهفة حدیثنا اهل البیت
صعب مستصعب وعریب مستغرب لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا
عبد امتحن الله قلبه للایمان الا من شاء الله وشئنا فقام الیه ابراهیم بن
الحسن الازدی فقال یا امیر المؤمنین بالذی فضلک بما فضل به رسول الله صلی الله
علیه وآله ان حرمت اولیاءک خوفا من اعدائک ان یسمعوا اما لا یستحقون علمه
منک فقال امیر المؤمنین یا ابراهیم فقد بلغ الرسول واقام الشاهد والدلیل و
الحجة وبقیت المجازاة فاسئل یا ابراهیم فقال یا امیر المؤمنین اسئلک من الملک
المقرب والنبی المرسل والعبد الذی امتحن الله قلبه لم لا یحتملون ومن هم قال
یا ابراهیم اما الملک المقرب الذی لم یحتمل ذلک فملک کان من المؤمنین یقال
له صلصائیل نظر الی بعض ما فضلنا الله به فلم یطق حمله وشک فیه فاهبطه الله
من جواره ورد جناحه واسکنه فی جزیرة من جزائر البحر وهو عند الناس انه
سهی وغفل عن تسبیحه فعاقبه الله بهذه العقوبة الی اللیلة التی ولد فیها الحسین
علیه السلام ابنی وان الملائکة استاذنت الله فی تهنیته جده رسول الله و
تهنیة امیر المؤمنین وفاطمة علیهم السلام فاذن الله لهم فنزلوا افواجا من العرش
ومن سماء الی سماء فمروا بصلصائیل وهو ملقی بالجزیرة فلما نظروا الیه وقفوا
(وقفوا احد) فقال لهم یا ملائکة ربی الی این تریدون وفیم هبطتم قالت الملا
یا صلصائیل قد ولد فی هذه اللیلة اکرم مولود ولد فی الدنیا بعد جده رسول الله

وابيه على وامه فاطمة واخيه الحسن وهو الحسين عليه السلام وقد استاذنا
الله في تهنية حبيبه محمد بما فاذن لنا فقال صلصائيل يا ملائكة ربي اني
اسئلكم بالله ربنا وربكم وبحبيبه محمد صلى الله عليه واله وهذا المولود ان
تحملوني معكم الى حبيب الله محمد صلى الله عليه واله وتسئلونه واسئله ان يسئل
الله بحق هذا المولود الذى وهبه الله ان يغفر لي خطيئتي ويجبر كسر جناحي ويردني
الى مقامي مع الملائكة المقربين فحملوه فجاء والى رسول الله صلى الله عليه واله
يهنؤنه بابنه الحسين عليه السلام وقصوا عليه قصة الملك وسئلوه مسئلة
الله والقسم عليه بحق الحسين عليه السلام ان يغفر له خطيئته ويجبر كسر
جناحه ويرده الى مقامه مع الملائكة فقام رسول الله صلى الله عليه واله
فدخل على فاطمة فقال لها يا موفقة ناوليني ابني الحسين فاخرجته اليه في تقربيه
مقمطا يناغي جده رسول الله صلى الله عليه واله فخرج به الى الملائكة يحمله
على باطن كفه فهللوا وكبروا وحمدوا الله واثنوا عليه فزادوا في تهنية رسول
الله فتوجه به الى القبلة ورفعه نحو السماء وقال اللهم اني اسئلك بحق ابني
الحسين ان تغفر لصلصائيل الملك خطيئته وتجبر جناحه وترده الى مقامه مع
الملائكة المقربين فهبط جبرئيل وقال يا رسول الله ربك يقرء عليك السلام ويقول
لك ما كانت خطيئة هذا الملك الا شك فيما اعطيتكم من فضلي عليكم فعاقبته
وقد غفرت خطيئته وجبرت جناحه ورددته الى مقامه مع الملائكة وجعلته

من موالی الحسین بن علیّ ابنك یا محمّد کرامة لك وعرجت الملائکة وصلصائل
معهم الی مقامه فهو یعرف فی السّموات بصلصائل مولی الحسین بن علیّ علیهما السّلام
وکلام امیرالمؤمنین علیه السّلام است در خطبهٔ آنحضرت که هفتم
نامیده شده که فرمود حدیث ما دشوار و دشوار یافته میشود و دور از فهم و دور
از فهم یافته است تحمّل آنرا نمیکند ملك مقرّبی و نه نبیّ مرسلی و نه بنده ای که از مو
باشد خدا دل او را برای ایمان مگر کسیکه خدا میخواهد و ما میخواهیم پس از جای خود
برخواست ابراهیم پسر حسن ازدی و عرضکرد یا امیرالمؤمنین بحق آنکسیکه فضیلت
داد تورا بآنچه که فضیلت داد بآن رسول خدا صلّی الله علیه وآله را اگر محروم کنی
کنی دوستان خود را از ترس دشمنان که بشنوند آنچه را که مستحق دانستن آن
نیستند از تو پس فرمود امیرالمؤمنین ای ابراهیم از روی تحقیق پیغمبر رسانید و
شاهد اقامه کرد و دلیل و حجّت آورد و مجازات با فهماند پس بپرس ای ابراهیم پس
عرضکرد یا امیرالمؤمنین میپرسم از تو از ملك مقرّب و نبیّ مرسل و بنده ایکه خدا
دل او را امتحان کرده که برای چه تحمّل نکردند حدیث شما را وکیستند ایشان فرمود
ای ابراهیم امّا ملك مقرّبی که تحمّل نکرد آنرا ملکی بود از مؤمنین که او را صلصائیل
میگفتند چون دید بعضی از فضیلتهای ما را که خدا بما داده بود طاقت آنرا نداشت
و شك کرد در آن پس خدا او را از جوار خود فرو فرستاد و بالهای او را گرفت و
او را در جزیره ای از جزیرهای دریا ساکن گردانید و عامهٔ مردمان یعنی اهل سنّت

میگویند سهو کرد و از تسبیح خدا غافل شد پس معاقب گردانید خدا او را به این عقوبت
تا شبی که حسین علیه السلام در آن تولد یافت و آن پسر من است و ملائکه از خدا
اذن گرفتند که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر او تهنیت گویند با پدرش امیر
مؤمنان و مادرش فاطمه علیهم السلام پس خدا ایشان را اذن داد و فرود آمدند گروه
هائی از ملائکه از عرش از آسمانی به آسمانی تا اینکه گذشتند بصلصائیل که در جزیره‌ای
افتاده بود چون او را دیدند توقف کردند با اینکه چون بر حال او واقف شدند
به ایشان گفت ای ملائکه پروردگار من کجا میروید و برای چه فرود آمده اید
ملائکه گفتند ای صلصائیل در این شب گرامی ترین مولودی در دنیا متولد شده
بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن و او حسین
علیه السلام است و ما اذن گرفتیم از خدا در تهنیت او حبیبش محمد را بولادت او
تهنیت گوئیم و خدا بما اذن داد پس صلصائیل گفت ای ملائکه پروردگار من مرا
هم با خود ببرید شما را بخدا قسم میدهم و بحبیبش محمد صلی الله علیه و آله و به این
مولود مرا با خود ببرید بسوی حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و از او خواهش کنید
و من هم از او خواهش کنم که از خدا بخواهد بحق این مولودی که خدا به او بخشیده
که مرا بیامرزد از گناهم و جبران شکستگی بال مرا بکند و بمقام خودم با ملائکه مقربین
برگرداند پس او را با خود آوردند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت
گویند او را بفرزندش حسین علیه السلام و قصه کردند برای آنحضرت قصهٔ

ملک را و خواهش کردند که از خدا بخواهد و او را قسم دادند بر پسرش حسین علیہ السلام که بیامرزد برای او گناهش را و جبران کند شکستگی بال او را و برگرداند او را بمقام خود با ملائکه پس برخواست رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ و بر فاطمه در آمد پس براو فرمود ای توفیق داده شده بیا و بنزد من فرزندم حسین را پس فاطمه او را بنزد آنحضرت آورد در نزدیکی او در حالیکه در قنداقه بود و با او بشادی و بشر میکرد و سخن میگفت جدش رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ و او را بیرون آورد بنزد ملائکه در حالیکه او را روی دست خود گرفته بود پس ملائکه بتهلیل و تکبیر و حمد گفتند خدا را و ثنا گفتند براو و زیاد تهنیت گفتند رسولخدا را پس حضرت با او رو بقبله نمود و بلند کرد فرزند خود را بجانب آسمان و عرضکرد بارخدایا از تو میخواهم بحق پسرم حسین که بیامرزی گناه صلصائیل ملک را و جبران کنی شکستگی بال او را و برگردانی او را بمقام خودش با ملائکه مقربین پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا رسول اللہ پروردگار تو تو را سلام میرساند و میفرماید برای تو که این ملک گناهی نداشته مگر اینکه شک کرده در آنچه که بشما عطا کردم از فضل خودم بر شما پس عقوبت کردم او را و اکنون آمرزیدم گناه او را و جبران کردم شکستگی بال او را و او را برگردانیدم بمقام خودش با ملائکه و قرار دادم او را از غلامان حسین بن علی پسر تو یا محمد برای کرامت تو و بالا رفتند ملائکه و با او بالا رفت صلصائیل با ایشان تا بمقام خود و او در آسمانها معروف شد بصلصائیل

غلام حسین بن علی علیهما السلام
و اما النبی المرسل فهو یونس بن متی و کان من قصته انه نبأ فی نبوته ان ولائنا معقود بتوحید الله جل ذکره لا یقبل الله من موحد توحیده الا بولائنا و ولائنا لا ینعقد الا بتوحید الله جل ذکره فشک فینا و لم یقدر ان بذلک الشک یلحقه سخط من الله عز و جل ذکره فکان کما قال جل ذکره
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
و اما پیغمبر مرسل پس او یونس بن متی است و از قصه او اینست که مر او خبر داده شد در زمان نبوتش که دوستی ما بسته بتوحید خدائیست که بزرگ است ذکر او و نمیپذیرد خدا از موحدی توحید او را مگر بدوستی ما و دوستی ما هم منعقد نمیشود مگر بتوحید خدائی که بزرگست ذکر او پس در ما شک کرد و اندازه گیری نکرد که بسبب این شک ملحق میشود براو خشم از خدائیکه عزیز و جلیل است ذکر او پس بود آنچنانی که خدای جل ذکره فرموده که یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را زمانیکه رفت در حالتیکه خشمگین بود و چنین پنداشت که ما هرگز براو سخت نمیگیریم
قال الصادق علیه السلام یا مفضل انما ظن انه لا یقدر علیه بشکه فیما فضلنا الله به فسخط الله علیه و عاقبه فکان فی قصته ما قصه الله فی کتابه فرمود صادق علیه السلام ای مفضل جز این نیست که گمان کرد یونس که خدا بسبب این شکی که در فضیلت ما کرده براو تنگ نمیگیرد پس

خشم گرفت خدا براو و معاقب ساخت او را پس بود در قصه او آنچه که قصه کرده است
خدا در کتاب خود

قال قال امیر المؤمنین علیه السلام

وَ اَمّا العبد الذی امتحن الله قلبه للایمان انه سلمان الفارسی قال الصادق علیه
السلام وروت عنه الشیعة انه لما رأی امیر المؤمنین علیه السلام وهو مکتف لیساق
الی سقیفة بنی ساعدة قال فی نفسه ما هذا الذل العظیم لو شئت لاضطرت

فرمود فرمود امیر مؤمنان علیه السلام واما بنده ای که امتحان کرد خدا
دل او را برای ایمان سلمان فارسی است فرمود صادق علیه السلام وروایت کرده
اند شیعیان از آنحضرت که چون سلمان دید که امیر مؤمنان علیه السلام را کتف بسته
کشیده میشود بسوی سقیفه بنی ساعده در پیش خود گفت این چه ذلت بزرگی است
اگر میخواستی یاری کرده میشدی

قال المفضل یا سیدی فانا اسئلك ان تسئل الله ان یثبتنی ویثبت سائر
شیعتکم المخلصین لکم علی ما فضلکم الله به ولا یجعلنا فیه شاکین ولا مرتابین
قال یا مفضل لولا دعائنا ما ثبتم

مفضل گفت ای آقای من پس من میخواهم از تو که از خدا بخواهی که ثابت بدارد
مرا و سایر شیعیان با اخلاص شما را بر آنچه که فضیلت داده است خدا شما را بران و
قرار ندهد ما را در آن شك وریب کننده فرمود ای مفضل اگر دعای ما نبود ثابت نمیماندید

قال المفضّل یا مولای انّی لاحبّ ان تفیدنی بشاهد من کتاب الله تعالی
علی ما فوّضه الله الیکم من سلطانه قال الصادق علیه السلام القرآن و
سائر الکتب تنطق به لو کنتم تعلمون وانّی لابیّن لکم من سورة الذاریات الی
آخرها بجزئیات اقرأ یا مفضّل فی قصّة قوم لوط فاخرجنا من کان فیها من
المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین وترکنا فیها آیة للذین یخافون
العذاب الالیم وفی موسی اذ ارسلنا الی فرعون بسلطان مبین فتولّی برکنه
وقال ساحر او مجنون فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیمّ وهو ملیم وفی عاد
اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من شیٔ اتت علیه الّا جعلته کالرمیم وفی
ثمود اذ قیل لهم تمتّعوا حتّی حین فعتوا عن امر ربّهم فاخذتهم الصاعقة و
هم ینظرون فما استطاعوا من قیام وما کانوا منتصرین وقوم نوح من قبل
انّهم کانوا قوماً فاسقین والسماء بنیناها بأید وانّا لموسعون والارض
فرشناها فنعم الماهدون ومن کلّ شیٔ خلقنا زوجین لعلّکم تذکّرون

ففرّوا الی الله انّی لکم نذیر مبین

والله لا یقول ففرّوا الی الله انّی لکم نذیر مبین وانّما هذا حکایة لقول
الرّسول المفوّض الیه وهو المفوّض الینا ذلک العلم والقول لله تبارک وتعالی
ونحن نفعل منه ما امرنا بفعله وهذا القول هو منّا اشارة الیه وسفارة بینه وبین عباده
مفضّل گفت ای مولای من من هر آینه دوست میدارم افاده کنی مرا

بشاهدی از کتاب خدای تعالی بر انچه که خدا انرا بشما تفویض کرده است از
حجت و سلطنت خود صادق علیه السلام فرمود قران و سایر کتابها ناطق بر ان
است اگر شما بدانید ومن هر اینه بیان میکنم برای شما از سوره ذاریات تا اخر ان
کفایت میکند تورا بخوان ایمفضل در قصهٔ قوم لوط که فرموده پس بیرون کردیم ما
کسانیرا که دران شهر از اهل ایمان بودند پس نیافتیم در انشهر مگر یک خانواده مسلمان
و واگذاردیم دران نشانه ای برای انکسانیکه میترسند از عذاب دردناک ودر داستان
موسی فرموده یاد کن هنگامیرا که فرستادیم اورا بسوی فرعون با حجتی واضح پس
روی خودرا بر گردانید و گفت موسی جادوگر است یا دیوانه پس گرفتیم اورا با لشکرهایش
وافکندیم انها را در دریا واو ملامت اورنده شد ودر داستان عاد فرموده یاد کن
زمانیرا که فرستادیم بر ایشان باد بی نفعی را که نگذارد چیزیرا که بر ان میگذرد مگر انکه
اورا مانند پوسیده ریز ریز کند ویاد کن داستان قوم ثمود را زمانیکه بایشان گفته
شد که برخوردار شوید تا مدتی پس سرکشی کردند از فرمان پروردگارشان پس
گرفت ایشانرا صاعقه درحالیکه نگاه میکردند وهیچگونه نمیتوانستند برخیزند
و نمیتوانستند یار و یاوری برای نجاة خود تهیه کنند ویاد کن داستان قوم نوح
را پیش از ایشان که گروه نافرمانی کنندگان بودند وتامل کن در خلقت اسمان
که چگونه انرا بقدرت خود بنا کردیم و زمین را که چگونه گستردیم پس نیکو
گستراننده ایم واز هر چیزی جفت افریدیم شاید که شما متذکر شوید پس

بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من برای شما از جانب او بیم دهنده آشکارم
و خدا بپیغمبر ما بدین فرار کنید بسوی خدا که من برای شما بیم دهنده آشکارم
و جز این نیست که این حکایتی است برای گفته پیغمبر که تفویض براو شده و او است
تفویض کننده بسوی ما این علم را و گفته مخصوص خدای تبارک و تعالی است
و ما میکنیم از جانب او و آنچه را که بما فرمان داده است که بکنیم آنرا و این قول از ما
استکه اشاره بر آن شده و ما مصلح و میانجی و برگزیده میان او و بندگان او هستیم
قال المفضل یا سیدی مثل هذا فی القرآن کثیر قال نعم یا مفضل ما کان من
من انا انزلنا و انا جعلنا و انا لنحن الوارثون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم
بلی و رسلنا لدیهم یکتبون و نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و نحن
قدرنا بینهم الموت فکل ما کان فی القرآن من جمع نحن فعلنا و انا صنعنا فنحن و الله
اولئک الرسل الذین نکتب و نقسم بامره تعالی و ارادته و مشیته
و ما کان من احد فرد فهو الله ربنا سبحانه و تعالی مثل قوله قل هو الله
احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و مثل قوله یا موسی انی انا
الله رب العالمین لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة ان الساعة آتیة اکاد
اخفیها و قوله و لا تقولوا الهین اثنین انما هو اله واحد و قوله لا تقولوا
ثلاثة انتهوا خیرا لکم و قوله قل اللهم مالک الملک و قوله و هو الذی
فی السماء اله و فی الارض اله **فذلک** هو الله خالقنا و مصورنا و

مصطفینا لنفسه و متخذنا حججا علی خلقه وجاعلنا خزانا لعلمه وجامعین لامره
ونهیه وما نفعل وما نشاء الا بامره کما قال الله سبحانه وتعالی فاین تذهبون ان
هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب
العالمین وما هذا الوصف والتنزیل الا فی جدی رسول الله وفینا وعندکم
یا مفضل ان القرآن انزل فی ثلاث وعشرین سنة والله یقول عز من قائل
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن وقوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا
منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین وقوله انا انزلناه
فی لیلة القدر وقوله قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک
لنثبت به فؤادک

مفضل گفت ای آقای من مانند این در قرآن بسیار است فرمود آری
ایمفضل آنچه از آیات که از قبیل انا انزلنا یعنی ما فرو فرستادیم وانا جعلنا وما
قرار دادیم وما ئیم وارثها یا گمان میکنند که ما میشنویم در دل سخن گفتن وبر نهانی
راز گفتن ایشانرا بلی وفرستاده های ما نزد ایشان مینویسند وما قسمت کردیم
در میان ایشان مدت ماندن ایشانرا در زندگانی دنیا وما اندازه گیری کردیم
میان ایشان مردن را پس هرچه از این قبیل در قرآن است از جمع آوردن کلمه
ماند نحن فعلنا وانا صنعنا یعنی ما کردیم وما ساختیم پس مائیم آن فرستادها
که مینویسیم وقسمت میکنیم بفرمان خدای تعالی واراده ومشیت او

وهر کجا که مرجع ضمیر مفرد باشد یعنی نسبت بیکنفر است پس آن یکی خدائیست پاك
ومنزه که پروردگار ما است مانند فرموده او بموسی که ای موسی منم خدائیکه
پروردگار جهانیان است وما نند ضمیرهای سوره قل هو الله احد تا آخر سوره
وما نند فرموده او نیست خدائی مگر من پس بندگی کنید او را وبپادار نماز را
برای یاد کردن من بدرستیکه قیامت آینده است نزدیکست که پنهان کنم آنرا
وفرموده او که نگوئید دو خدا هست جز این نیست که او خدای یگانه است و
فرموده او که نگوئید خدا سه است خود را باز دارید از گفتن این سخن نیکو است
برای شما وفرموده او بگو ای پیغمبر خدای مالك ملك وفرموده او
که او است آنکسی که در آسمان خدا است ودر زمین هم خدا است پس در این
آیات مرجع ضمیر خدائیستکه آفریننده وصورت بندی کننده واختیار کننده
ما است برای نفس خود وگیرنده است ما را حجت بر خلق خود وقرار دهنده است
ما را خزینه دارهای علم خود وجمع کنندگان امر ونهی خود وما نمیکنیم کاری
را ونمیخواهیم چیزی را مگر بفرمان او وچنانچه فرموده است خدائیکه پاك ومنزه
است او وبلند است شان او پس کجا میروید نیست آن یعنی قرآن یا پیغمبر ویا
حجت مگر اینکه یاد آوری کننده است برای جهانیان برای کسانی از شما که
میخواهد مستقیم در ایمان باشد ونمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد که پروردگار
جهانیان است ونیست این وصف وتنزیل مگر در حق جد من رسول خدا

ودر حق ما ونزد شما ایمفضّل بدرستیکه قرأن فرو فرستاده شد در مدّت
بیست وسه سال وخدا میفرماید وغالب است کسیکه گوینده است ماه رمضان
انچنان ماهیست که قرأن درانماه فرو فرستاده شده وفرموده اواست که ما فرو
فرستادیم انرا در یکشب بابرکتی بدرستیکه بودیم ما فرو فرستنده ان دران شب جدا
کرده میشود هر امری که دران حکمت است امری است از نزد ما بدرستیکه ما فرستنده گانیم
وفرموده او بدرستیکه ما فرو فرستادیم انرا یعنی قرأن را در شب قدر وفرموده او
که فرموده است گفتند انکسانیکه کافر شدند چرا فرستاده نشد براو قرأن یکدفعه
همچنان تا ثابت بداریم بران دل تورا

قال المفضّل یا مولای فهذا تنزیله الذی ذکره الله فی الکتاب فکیف ظهر
الوحی فی ثلاثة وعشرین سنة قال نعم یا مفضّل اعطاه القرأن کلّه مجملا وکان لا
یبلغه الا فی وقت الاستحقاق للخطاب فی اوقاته وحینه ولا یؤدّیه الّا بامر ونهی
یهبط علیه الوحی والرّوح الامین ویمرّ له مرّة علی قلبه ومرّة علی سمعه فبلّغ
ما یؤمر به وقتا وقتا فمن اجل ذلک قال الله عزّ وجلّ ولا تعجل بالقرأن من قبل
ان یقضی الیک وحیه ولا تحرّک به لسانک لتعجل به

مفضّل گفت ایمولای من پس اینست تنزیل ان که یاد کرده است انرا خدا
در قرأن پس چگونه ظاهر شد وحی در بیست وسه سال فرمود اری ایمفضّل عطا
فرمود باو همه قرأن را بطور اجمال ونمیرسانید انرا مگر در وقت استحقاق برای

خطاب کردن در اوقات آن و زمان آن و نمیرسانند آنرا مگر بامر و نهی که فرود

آید برا و وحی و جبرئیل و بگذرد برای و یکمرتبه بر قلب او و یکمرتبه بر گوش او پس میرساند

آنچه را که بر آن امر کرده شده وقت بوقت پس از اینجهت است که خدای عزّ و جل

میفرماید و بتعجیل مکن بخواندن قرآن پیش از آنکه بگذرد بسوی تو وحی آن و حرکت

مده زبان خود را که شتاب کنی بخواندن آن

قال المفضّل صدقت یا مولای بلسان الله الصادق فی خلقه اشهد

أنّکم من علم الله علمتم و بسلطانه و قدرته قدرتم و عنه نطقتم و بامره تعملون

فارجع یا مولای الی ذکر المقصّرة لا یلحقون بکم و الفرق بینهم و بین اعدائکم الناصبة

قال الصّادق علیه السلام یا مفضّل الناصبه اعدائکم و المقصّرة اعدائنا

لان الناصبه تطالبکم ان تقدموا علینا ابا بکر و عمر و عثمان و لا یعرفون من فضلنا

شیئا و المقصّرة قد وافقوکم علی البرائة ممن ذکرنا و عرفوا حقّنا و فضلنا فانکروه

و جحدوه و قالوا هذا لیس لهم لانهم بشر مثلنا و قد صدقوا انّنا بشر مثلهم الّا

انّ الله عزّ و جلّ بما یفوّضه الینا من امره و نهیه فنحن نفعل باذنه کلما شرحته

و بیّنته لك قد اصطفانا به

گفت مفضّل راست گفتی ایمولای من بزبان خدا که راستگو است

در میان خلق او گواهی میدهم که شما از علم خدا دانا شده اید و بسلطنت و قدرت

او قادر شده اید و از او نطق میکنید و بامر او عمل میکنید پس برگرد ایمولای من

بذکر حالات مفضّره که ملحق بشما نمیشوند وفرق میان ایشان ومیان دشمنهای
شما که ناصبیان هستند فرمود صادق علیه السلام که ای مفضّل ناصبیها دشمنان
شما هستند ومقصره دشمنان ما هستند زیرا که ناصبیها از شما میخواهند که مقدّم
بدارید بر ما ابوبکر وعمر وعثمان را وچیزی از فضل ما را نمیشناسند ومقصّره
کسانی هستند که وادار میکنند شما را بر بیزاری جستن از ذکر ما وحال آنکه
میشناسند حق ما را وفضل ما را وآنرا باز میدارند وانکار میکنند ومیگویند
این امر در حق ایشان واین فضیلتها برای ایشان نیست زیرا که ایشان بشری هستند
مانند ما وبتحقیق که راست گفتند ما هم بشری هستیم مانند ایشان مگر اینکه خدای
عزّ وجلّ بسبب چیزی که بما واگذار کرده از امر ونهی خود ما آنرا میکنیم باذن او
وهر انچه را که برای تو شرح دادم وبیان کردم آنرا خدا ما را اختیار کرده است برای آن
قال المفضّل یا مولای ثم ماذا یکون من امیر المؤمنین والمهدی فی الرجعة
قال علیه السلام یا مفضّل ثم انّ امیر المؤمنین علیه السلام لا یبقی موضع
من الدنیا ممّا بلغه اسکندر وهو ذو القرنین ولا فی الظلمات ولا فی قعر البحار ولا
من وراء قاف الّا محضه محضًا وطهّر الارض تطهیرًا ولیعودنّ امیر المؤمنین
الی الکوفة ولیمطرنّ السماء به جرادًا من ذهب کما امطره الله علی نبیه ایوب
ویقسم علی اصحابه من کنوز الارض من تبرها ولجینها وجوهرها بالتواسی
مفضّل گفت ای مولای من پس چه چیز واقع میشود از امیر المؤمنین ومهدی

در وقت رجعت فرمود براو باد درود ایمفضل پس امیر المؤمنین علیه السلام
باقی نمیگذارد در دنیا جائیرا از انجا هائیکه اسکندر ذو القرنین در انجاها رسیده
ونه در ظلمات ونه در ته دریاها ونه در پشت کوه قاف مگر انکه خالص میکند انجارا
خالص کردنی و پاک میکند انزمین را پاک کردنی و هر اینه بر میگردد امیر المؤمنین
بسوی کوفه و میبارد اسمان بسبب او ملخهائی از طلا همچنانکه باراند خدا بر
پیغمبر خود ایوب و قسمت میکند بر یاران خود از گنجهای زمین که از طلا و نقره و
جواهر است بتساوی

قال المفضل فمن مات من شیعتکم وعلیه دین لاخوانه ولاضداده
کیف یکون فی قضائه قال یا مفضل ما والله الا الحق والصدق والعدل ما
یبتدء الا ان ینادی منادیه فی العالم الا من کان له عند احد من شیعتنا دین
فلیذکره فیذکر حتی یذکر الثومة والخردلة فضلا عن القناطیر المقنطرة من الذهب
والفضة والاملاک والصلات والعدات فیام المهدی علیه السلام بقضائها
عنهم حتی لا یبقی دین علی مؤمن ومؤمنة

مفضل گفت پس کسیکه بمیرد از شیعیان شما و براو دینی باشد برای برادران
خود و دشمنان خود اداء کردن ان چگونه میشود فرمود ایمفضل نیست مگو درستی
وراستی وعدالت ابتداء نمیکند مگر اینکه منادی او در عالم ندا میکند که اگاه باشید
کسیکه برای او نزد یکی از شیعیان ما حقی و دینی است پس ذکر کند انرا پس ذکر کرده

میشود تا اینکه یادکرده میشود یکدانه سیر و یکدانه خردل تا چه رسد بر هزارها دینار
از طلا یا نقره و املاک و صله وجایزه ها و وعده ها و نویدها پس امر میکند مهدی
علیه السلام بر دادن اینها از جانب ایشان تا اینکه باقی نماند هیچ دینی برای مرد
مؤمن یا زن مؤمنه ای

قال المفضل یا سیدی ثم ماذا یکون من المهدی قال یا مفضل یثبت به
الی ان یطأ شرق الارض وغربها ولا یبقی کافر قد اخفی نفسه فی مغارب الارض
ومشارقها ولا فی باطنها الا قذفته له وتقول ایها المهدی هذا عدو الله
وعدوک فخذه ومثل به فیاخذ بجمیع حقوق الله ویحق الحق ویزهق الباطل
ثم یعود الی الکوفة وفیها مصلاه فی مسجده ومجلس قضائه واحکامه فی مسجد
السهلة وبیت ماله فی خطة السبیع ویهدم المسجد الذی بناه یزید بن معاویة
لعنه الله لما قتل جدی الحسین علیه السلام وکتب الی اهل الکوفة انا قد قتلنا لکم
سیدا وبنینا لکم مسجدا کفارة لقتله وکان کلما حول الی المسجد السراجین والخو
الی داخل المسجد فانقض منه لعظیم انفاق المال علیه ویبنیه المهدی علی بنائه
الاول وهضا والوهض لجین بعضه علی بعض مثل الکوفة ویهدم القصر
العتیق ملعون من بناه ولا یدع اثرا علی وجه الارض لسائر الفراعنة
والجبابرة والطواغیت الا ردمه وابادة وعفاه

مفضل گفت ای آقای من پس چه کاری از مهدی رو میدهد فرمود

فرمود ای مفضّل ثابت میماند بر امر تا اینکه پاک بکند مشرق و مغرب زمین را و
باقی نمیماند کافری که مخفی کرده باشد نفس خود را در مغربهای زمین و مشرقهای
آن و نه در باطن زمین مگر اینکه زمین او را بالا میندازد و او را برای آنحضرت
و میگوید ای مهدی این است دشمن خدا و دشمن تو بگیر او را و پاره پاره کن او را
پس میگیرد مهدی جمیع حقوق خدا را و ثابت و پا برجا مینماید حق را و میبرد با طوا
پس بر میگردد بسوی کوفه و در آنجا نمازگاه او در مسجد کوفه است و مجالس قضا
و حکومتهای او در مسجد سهله است و بیت المال او در خطّة السّبیع است و
آن محلّه ایست از محلات کوفه که حجاج بن یوسف ثقفی در آنجا بوده و خراب
میکند مسجدی را که یزید بن معاویه لعنه الله در آنجا بنا کرده پس از آنکه جدّ من
حسین کشته شد و نوشت به اهل کوفه که ما آقای شما را برای شما کشتیم و مسجدی
برای شما بنا کردیم که کفّاره کشتن او باشد و هر چه که در اطراف مسجد سراجها
و خیانت کنندگان است تا داخل مسجد همه را خراب میکند پس قصاص میکند از او برای
انفاق مال بزرگی که بر آن شده و بنا میکند آنرا مهدی علیه السّلام بر بنیان
بناء اول با خشت های نقره که بعضی از آنها بالای بعض دیگر باشد مانند
کوفه و خراب میکند قصر کهنه لعنت شده را که ملعون است کسی که آنرا بنا کرده
و نمیگذارد اثری را بر روی زمین که از سایر فرعونها و گردنکشان و بناها
باقی مانده مگر اینکه خراب و نابود و خاک میکند آنرا

فقال المفضّل یا مولای فکم یکون مدّة ملکه ومن یملك بعده قال
والله یا مفضل ما یملك عاصینا من الدنیا عاماً ولا شهراً ولا یوماً ولا ساعة
لا لحظة لا ولا یملك مثله ملك واحد الا ملك منا لمکانه

مفضّل گفت ای مولای من مدت سلطنت او چه قدر است وکی بعد از او
سلطنت میکند فرمود بذات خدا قسم است ای مفضل که مالك نمیشود نافرمانی
کننده ما از دنیا سالی و نه ماهی و نه روزی و نه ساعتی و نه لحظه ای نه مالك نمیشود
و مالك نمیشود مانند او احدی مگر اینکه مالك میشود از ما بپادشاهی بجای او

قال المفضّل یا مولای قد سئلت عن کل شیئ وبلغته وبقی ما یغلی
به صدری من حال اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار الی ماذا یؤل امرهم
قال مولای یا مفضل الی قول الله فمنهم شقیّ وسعید امّا الذین شقوا ففی النار
لهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربك انّ ربك فعّال لما یرید واما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت
السموات والارض الا ما شاء ربك عطاءً غیر مجذوذ قال غیر منقطع عنهم بل
هو دائم ابداً لا انفاد له قال المفضل قلت یا مولای ماذا الاستثناء لهم
یا سیدی بالمشیة قال دل بذلك علی انقضائهما اذا شاء قال المفضل قلت
یا مولای ثم ماذا بعد ذلك قال ملك لا ینفد وحکم لا یبطل وامر لا یرد الا باختیاره
ومشیئته وارادته التی لا یعلمها الا هو ثم القیمة وما وصفه الله فی کتابه عز ذکره

مفضّل گفت ایمولای من از روی تحقیق پرسیدم از هر چیزی و انرا بمن رسانیدی و باقی ماند انچه در سینهٔ من جوش میزند از حال اهل بهشت در بهشت و اهل اتش در اتش که بکجا میکشد امر ایشان مولای من فرمود ایمفضّل بسوی خدای عزّ و جلّ که فرموده پس بعضی از ایشان بدبخت و بعضی از ایشان نیک بختند امّا انکسانیکه بدبختند پس در اتش خواهند بود که در ان اتش است فریادی سخت و ناله‌ای زار ایشان همیشه جاویدان در ان اتش خواهند ماند مادامیکه زمین و اسمانها بر قرار است مگر انچه را که پروردگار تو میخواهد بدرستیکه پروردگار تو کننده است انچه را که میخواهد و امّا انهائیکه نیکبختند پس همیشه در بهشت جاویدان خواهند ماند تا زمانیکه زمین و اسمانها بر قرارند مگر انچه را که پروردگار تو بخواهد و این بخششی است که بریده نمیشود یعنی غیر منقطع است از ایشان بلکه دائم و همیشگی است که تمام شدن برای ان نیست مفضّل گفت گفتم ایمولای من این استثناء برای ایشان چیست که فرموده اِلّا ما شاءَ رَبُّکَ ای اقای من فرمود دلالت کرده است خدا بر ان بر منقضی شدن این هر دو اگر خدا بخواهد مفضّل گفت گفتم ای اقای من بعد از ان چه میشود فرمود مُلکی است که تمام نمیشود و حکمی است که باطل نمیشود و فرمانیست که ردّ کرده نمیشود مگر باختیار و خواستن او و اراده او که نمیداند انرا کسی مگر خودش پس از ان قیامت خواهد بود و انچه که وصف کرده است خدا انرا در کتاب خود که غلبه دارد ذکر او

مؤلف فقیر گوید

تا اینجا خبر مفضل از حضرت صادق علیه السلام پایان یافت و در حاشیه همان کتاب که این خبر را از آن نقل کردم در ذیل خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که مفضل از معنای قول امیرالمؤمنین سؤال کرده و حضرت در جواب فرموده در معنای الذی کنا بکینونته فی القدم والازل تا آخر در مقابل این جمله درهامش این حدیث را مرسلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود که عین عبارت آن بدون کم و زیاد این بود قال الامام الناطق جعفر الصادق ان الله اجرى عنى من ذاته وانا غیر منفصل عنه اذ نور الشمس غیر منفصل عنها ثم نادانی لی وخاطبنی منی ثم قال لی من انا منك ومن انت منی فاجبته بلطافتی انت کلی واصلی منك ظهرت وفی اشرقت انا کلمتك الازلیة نظرتك الذاتیة کیانی قدیم وعیانی حادث من عرفنی وصفك من اتصلنی عرفك لا من شیئ خلقتنی فیکون معادی الی ما سواك کنت قبل رتقا وفی ذاتك حقا فاطلعتنی ولم تفصلنی فانت منی بلا تبعیض وانا منك بلا حول انت منی باطن وانا منك ناطق فبی تحمد وبی تعبد وانا البعض وانت الکل ترجمه این حدیث را بعهده دانشمندان گذاردم وبر فرض صحت صدور آن از آنحضرت قابل استفاده کامل است وذلك ذکری لمن کان له قلب رجاء واثق اکبر خداوند متعال ما را از مستضیئین از انوار علوم آل محمد علیهم السلام قرار دهد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

بخش هشتم از کتاب نوائب الدهور

وان مشتمل بر سه قسمت است قسمت اول در احادیث واخباری است که از عالم آل محمد حضرت ابی الحسن اول امام هفتم موسای کاظم علیه السلام روایت شده

۴۴۹ حدیث اول

ارشاد شیخ مفید ص ۳۳۱ درباب علامات قیام قائم بسند خود از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای عز وجل سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق قال الفتن فی الافاق والمسخ فی اعداء الحق

یعنی فرمود مراد از ایات در آفاق ظهور فتنه ها است در آفاق جهان ومراد ایات در نفسها واقع شدن مسخ است در دشمنان حق

۴۵۰ حدیث دوم

ارشاد مفید ص ۳۴۰ از فضل بن شاذان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود کانی برایات من مصر مقبلات خضر مصبغات حتی تاتی الشامات فتهدی الی ابن صاحب الوصیات (العصیات خ ل)

یعنی گویا می بینم پرچمهائی را که از مصر رو میاورد که ان پرچمها سبز است ورنگ امیزی شده تا اینکه میاید بشامات پس ان پرچمها راهنمائی میکند بسوی پسر کسیکه صاحب وصیتها است یا بنا بر نسخه دیگر صاحب العصیات یعنی صاحب عصاها است

مؤلف گوید شامات در آن زمان که حضرت فرموده عبارت بوده از سوریا بر وجه عموم که مملکت آن منقسم بهفت قسمت بوده فلسطین و اردن و حمص و دمشق که در عصر ما بشام معروفست و عواصم و ثغور که اینها حصارها و مرزهائی بوده که خلفاء اسلامی تجدید و بنا کرده بودند میان بلادِ مسلمانان و بر بیزانیا که در شمال سوریا واقع است و تجدید و بنای اینها برای جلوگیری از هجوم دشمن بوده که از جمله اینها است طرسوس و اذنه و مرعش و ملطیه ــ و صاحب وصیات چنانچه در بعضی از نسخ است یا مراد امیر المؤمنین علیه السلام است که وارث وصایای پیغمبران سلف و حضرت خاتم الانبیاء بوده و یا اکثر مراد حضرت عسکری پدر بزرگوار حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه است که یا ردیف همین وصی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و بنا بر بعضی از نسخ که صاحب عصیات نقل کرده شده نیز مراد یکی از این دو بزرگوار است و مراد از عصیات عصاهای انبیاء است که بوراثت بر ایشان رسیده از قبیل عصای آدم و شیث و موسی و سلیمان و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تعبیر حضرت بر این صاحب وصیات یا عصیات از باب تقیه بوده است که حضرتش را به این وصف معرفی فرموده ــ پس بمقتضای این حدیث شریف و بعض از احادیث دیگر یکی از علامات ظهور آنحضرت رو آوردن پرچمهای مصر است در شامات و بهمین زودیها انتظار میرود ان شاء الله تعالی

۴۵۱ حدیث سوم

ارشاد مفید ص ۳۰۴ بسند خود از ابی الحسن بن جهم روایت کرده که گفت سئل رجل ابا الحسن علیه السلام فقال ترید الاکثار ام اجمل لك فقال بل تجمل لی فقال اذا رکزت رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان

یعنی مردی از حضرت موسی بن جعفر از فرج سؤال کرد پس آنحضرت فرمود جواب را بسیار بگویم یا بطور اجمال بروایت بگویم عرض کرد به اجمال بفرما پس فرمود وقتی است که پرچمهای قیس بمصر کوبیده شود و پرچمهای کنده بخراسان

مؤلف گوید قیس عشیره‌ای هستند از امهات قبایل عربیه و انصار قیس عیلان گویند که در زمان جاهلیت خیمه میزدند در مسافتهای وسیع میانه جزیره العرب و شمال آن بعد از آن وارد شدند در شامات و از مواطن اصلی خود دور شدند و در شامات و عراق و بین النهرین و مصر ساکن شدند — و نیز قیس جزیره ایست کوچك واقع در خلیج فارس و نیز نام قریه ایست در مصر بنام المینا که مرکز کشیشهای نصاری است — و مصر مملکتی است جمهوری که در شمال شرقی افریقا واقع است که حد شمالی آن بدریای متوسط و حد شرقی آن فلسطین و دریای سرخ و حد جنوبی آن سودان و حد غربی آن بلیبیا است و مرکز آن قاهره است و از شهرهای آنست اسکندریه و پورت سعید و سوئیس و طنطا و دمنهور و المینا و اسیوط و اسوان و الفیوم

کِندَه قبیله ای هستند از عرب که انها را بنو کنده گویند که در قسمت جنوبی جزیرة العرب ساکنند - و دورنیست کنده معرب کانادا باشد که دولتی است در امریکای شمالی میان ولایات متحده و اسکا

خُراسان در زمان صدور این حدیث توسعه زیادی داشته و از بلاد قدیمه اسیا بشمار میرود شمالاً و شرقاً حدّ ان بنهر امو داریا و جنوباً بکوههای هند وکوش وحدّ غربی ان بمناطق فارس بوده و امتداد داشته تا بلاد سغد ما وراء النهر تا سیستان از طرف جنوب نیز و غربیین از ان بتعبیر ایران شرقی شمالی میکنند و از شهرهای ان است طوس که مشهد الرضا باشد و نیشابور و افغانستان شمالی که هرات و بلخ باشد که مقاطعه ئی از کمانیهای سوفیاتیه بوده یعنی شورویها و از شهرهای مشهور ان نیز مرو بوده است

پس ممکن است گفته شود که مراد حضرت علیه السلام در جواب سائلیکه سؤال از فرج کرده این باشد که وقتیکه پرچمهای قیس یعنی عربهای سوریا و شامات و عراق در مصر کوبیده شود و پرچمهای عربهائی که در قسمت جنوبی جزیرة العربند که از قبیله کنده باشند و یا پرچمهای امریکائیهای شمالی در خراسان کوبیده شود ان وقت فرج خواهد شد والله العالم

۴۵۳ حدیث چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ مسنداً از علی بن ابی حمزه روایت کرده که گفت دافقت ابا الحسن

موسی بن جعفر علیهما السلام بین مکّة والمدینة فقال لی یوماً یا علی لو ان اهل السموات والارض خرجوا علی بنی العباس لسقیت الارض دمائهم حتی یخرج السفیانی قلت له یا سیدی امره من المحتوم قال نعم ثم اطرق هنیئة ثم رفع رأسه وقال ملک بنی العبّاس مکر وخدع یذهب حتی یقال لم یبق منه شیئ ثم یتجدّد حتی یقال ما مرّ منه شیئ

یعنی رفاقت کردم با ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام درمیان مکه ومدینه پس روزی بمن فرمود ای علی اگر اهل اسمانها وزمین بیرون بیایند برضد بنی عباس هر اینه زمین سیراب کرده میشود از خونهای ایشان تا وقتیکه بیرون بیاید سفیانی بآنحضرت گفتم که ای آقای من امر سفیانی حتم کرده شده است فرمود آری پس کجی سر خود را بزیر انداخت پس سر را بلند کرد و فرمود ملک بنی عباس مکر وخدعه است میرود تا گفته شود که از آن چیزی باقی نمانده است پس از آن باز تازه میشود تا اینکه گفته میشود که از آن چیزی نگذشته است

مؤلف گوید که این حدیث شریف ظهور و دلالت دارد که دولت وملک بنی عباس بعد از منقرض شدن دو مرتبه تجدید میشود وانقراض ثانوی آن بخروج سفیانی خواهد بود واز اخبار دیگر نیز چنین مستفاد میشود چنانچه بعضی از آن در جزو اول ودوم این کتاب سبق ذکر یافت

۴۵۳ حدیث پنجم

غیبت نعمانی ص ۷۸ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها فانه لابد لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به انما هی محنة من الله یمتحن الله بها خلقه ولو علم آباؤکم واجدادکم دینا اصح من هذا الدین لاتبعوه قال قلت یا سیدی من الخامس من ولد السابع قال فقال یا بنی عقولکم تضعف عن هذا واحلامکم تضیق عن حمله ولکن ان تعیشوا فسوف تدرکوه

یعنی وقتیکه ناپیدا شد پنجمین از فرزند هفتمین پس خدا را فراموش نکنید خدا را فراموش نکنید در حفظ دینهای خود زایل نکند البته شما را از دینهایتان زیرا که ناچار است برای صاحب این امر از پنهان شدنی تا اینکه برگردد از این امر کسی که قائل بر او است جز این نیست که این آزمایشی است از جانب خدا که میازماید به آن خلق خود را واگر پدران واجداد شما میدانستند که دینی صحیح تر از این دین هست هر آینه تابع آن دین میشدند راوی که علی بن جعفر برادر آنحضرت گفت گفتم ای آقای من پنجم از فرزند هفتم کیست فرمود ای پسرک من عقول شما ضعیف است وتنگ است از تحمل کردن آن ولیکن اگر باشید زود باشد که او را ادراک کنید

۴۵۴ حدیث ششم

وافی . کتاب الحجة . باب التمحیص ص ۱۰۴ از کافی از معمر بن خلاد روایت کرده که گفت سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم

لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنة قلت جعلت فداك الذی عندنا الفتنة فی الدین فقال یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب

یعنی شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که در این الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون که تلاوت فرمود و پس از آن فرمود برای من که فتنه چیست گفتم فدایت شوم آنچه که در نزد ما است مراد فتنه در دین است پس فرمود ازمایش کرده میشوند همچنانکه طلا ازموده میشود پس فرمود خالص میشوند همچنانکه طلا خالص میشود

حدیث هفتم

۴۵۵

کافی جزو سوم باب کراهة التوقیت مسندا از علی بن یقطین روایت کرده که گفت قال لی ابو الحسن علیه السلام الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة قال وقال یقطین لابنه علی ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قیل لنا ولکم کان من مخرج واحد غیر ان امرکم حضر فاعطیتم محضه فکان کما قیل لکم وان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فان قیل لنا هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلاث مائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولکن قالوا ما اسرعه وما اقربه تالفا لقلوب الناس وتقریبا للفرج

یعنی فرمود برای من ابو الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام که شیعه تربیت کرده میشود به آرزوها زمان دویست سال است گفت وگفت یقطین بپسر خود علی چه جهت دارد برای ما که وقتی برای ما گفته میشود چیزی میشود و چون برای شما

گفته میشود نمیشود پس علی بر او گفت آنچه برای ما و شما هر دو گفته میشود همه از یکجا بیرون میاید غیر اینکه امر شما وقتش میرسد پس عطا کرده میشوید خالص آن پس همچنانکه گفته شد میباشد و امر ما چون وقتش نرسیده علت آورده میشویم ما بر آرزوها پس اگر بما گفته شود که این امر نمیباشد مگر بعد از دویست و سیصد سال هر آینه دلها سخت میشود و عموماً از اسلام بر میگردند ولیکن میگویند چقدر بشتاب میاید و نزدیکست برای تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج

حدیث هشتم ۴۵۶

وافی در باب کراهة التوقیت ص ۱۰۳ از صدوق باسناد خود مرفوعاً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت قلت لابی الحسن موسی علیه السلام ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس کما روی وما روی فی اعادیکم قد صح فقال علیه السلام ان الذی خرج فی اعدائنا کان من الحق فکان کما قیل وانتم عللتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج

یعنی گفتم بر ابی الحسن موسی علیه السلام چه جهت دارد که آنچه روایت میشود درباره شما از وقایع بزرگ نیست همچنانکه روایت شده و آنچه که روایت میشود درباره دشمنان شما صحیح در میاید پس آنحضرت علیه السلام فرمود بدرستیکه آنچه که در حق دشمنان ما بیرون میاید از جانب حق است پس همچنانکه گفته شد میباشد و شما علت آورده میشوید بر آرزوها پس بیرون میاید بسوی شما همچنان

کہ بیرون آمده است

حدیث نهم ۴۵۷

السماء والعالم در باب بلدان ممدوحه ومذمومه ص ۳۹ ۳ مسنداً از ابو الحسن اول یعنی حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود رجل من اهل قم یدعو الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدید لا تزلهم الریاح العواصف ولا یملون من الحرب ولا یجبنون وعلی الله یتوکلون والعاقبة للمتقین

یعنی مردی از اهل قم میخواند مردم را بسوی حق جمع میشوند با او گروهی که مانند پاره های آهنند در ثبات در دین ومحکمی که نمیلغزانند آنها را بادهای سخت فتنه وفساد واز جنگ کردن ملول وخسته نمیشوند ودوری از جنگ نمیکنند وبر خدا توکل میکنند وعاقبت بخیری مخصوص پرهیزکاران است

حدیث دهم ۴۵۸

السماء والعالم - در همان باب ص ۳۹ ۳ مسنداً از آنحضرت روایت نموده که فرمود قم عش آل محمد ومأوی شیعتهم ولکن سیهلک شبابهم بمعصیة (بعقوقهم ل) آبائهم والاستخفاف والسخریة بکبرائهم ومشایخهم ومع ذلک یدفع الله عنهم شر الاعادی وکل سوء

یعنی قم آشیانه آل محمد ومأوای شیعیان ایشان است ولیکن زود باشد که هلاک شوند جوانان ایشان بگناه کردن یا عقوبت کردن پدرانشان وسبک شمردن وسخریه کردن به بزرگانشان وپیرانشان وبا این حالت دفع میکند خدا از ایشان بدی دشمنان را وهر گونه بدی که باشد

غیبت طوسی ص ۲۹۱ از ابن اسباط از حسن بن جهم روایت کرده قال سئلت ابا الحسن
عن شیئ من الفرج فقال او لست تعلم ان انتظار الفرج من الفرج قلت لا ادری الا ان
تعلمنی فقال نعم انتظار الفرج من الفرج **گفت** پرسیدم از ابی الحسن علیه السلام
از چیزی از فرج پس فرمود آیا نمیدانی که انتظار فرج داشتن از فرج است گفتم نمیدانم
مگر اینکه تعلیم دهی مرا پس فرمود آری انتظار فرج داشتن از فرج است

۴۵۹ حدیث یازدهم

اکمال الدین صدوق ص ۲۰۵ مسنداً از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که گفت
دخلت علی موسی بن جعفر فقلت له یابن رسول الله انت القائم بالحق فقال انا
القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله عز وجل و یملأها عدلا
کما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفاً علی نفسه
یرتد فیها اقوام و یثبت فیها آخرون ثم قال علیه السلام طوبی لشیعتنا المتمسکین
بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا والبرائة من اعدائنا اولئک منا و
نحن منهم رضوا بنا ائمة و رضینا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم هم والله
معنا فی درجاتنا یوم القیمة

یعنی داخل شدم بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس گفتم ای پسر رسول خدا
تو ئی قائم بحق فرمود منم قائم بحق ولیکن قائمیکه پاک میکند زمین را از دشمنان خدا
عز وجل و پر میکند آنرا از عدل همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد او پنجمین از فرزندان

من است برای او غیبتی است که طول میکشد مدت آن از ترس نفس او مرتد میشوند
درباره او گروههائی و ثابت میمانند در امامت او گروههای دیگر پس آنحضرت علیه
السلام فرمود خوشا بحال شیعیان ما آنهائیکه چنگ میزنند بریسمان ولایت ما
در زمان غیبت قائم ما آنکسانیکه ثابتند در دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ایشان
گروه از ما هستند و ما هم از ایشانیم خشنود شده اند باینکه ما امامهای ایشان باشیم
و ما هم خشنودیم که آنها شیعیان ما باشند پس خوشا بحال ایشان باز خوشا بحال ایشان
ایشان بذات خدا قسم است که در درجه های ما هستند در روز قیامت

۶۰ حدیث دوازدهم

اکمال الدین ص ۲۰۹ مسنداً از زیاد ازدی روایت کرده که گفت سئلت سیدی موسی
بن جعفر عن قول الله عز و جل واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة فقال علیه السلام
النعمة الظاهرة الامام الظاهر والباطنة الامام الغائب فقلت له و یکون فی
الائمة من یغیب قال نعم یغیب عن ابصار الناس شخصه ولا یغیب عن قلوب المؤمنین
ذکره و هو الثانی عشر منا یسهل الله له کل عسر و یذلل له کل صعب و یظهر له کنوز الارض
و یقرب له کل بعید و یفنی به کل جبار عنید و یهلک علی یدیه کل شیطان مرید
ذلک ابن سیدة الاماء الذی تخفی علی الناس ولادته
یعنی پرسیدم از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از گفته خدای عز و جل
از معنای آیه ای که میفرماید و تمام گردانیده است خدا بر شما نعمتهای ظاهره و باطنه

را پس امام علیه السلام فرمود نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غائب است پس گفتم بر آنحضرت که در میان ائمه کسی هست که غائب شود فرمود آری شخص او از نظرهای مردم غائب میشود اما ذکر او از دلهای مؤمنین غائب نمیشود و آن امام دوازدهم است که آسان میگرداند خدا برای او هر مشکل را و خوار میکند برای او هر دشوار را و ظاهر میکند برای او گنجهای زمین را و نزدیک میکند برای او هر دوری را و نابود میکند بسبب او هر سرکش ستمکاری را و هلاک کند بر دو دست او هر شیطان تمرد کننده ابرا و او پسر سیده و بزرگ کنیزان است که ولادتش بر مردم مخفی میشود

حدیث سیزدهم ۴۶۱

اختصاص شیخ مفید ص ۲۶۱ علی بن ابراهیم جعفری از مسلم غلام ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که گفت سأله رجل فقال له الترک خیرام هؤلاء قال فقال هؤلاء یخلون بینکم و بین دینکم قال قلت لا بل یجهدون علی قتلنا قال فان غزوهم اولئک فاغزوهم معهم او اعینوهم علیهم (الشک من ابی الحسن علیه السلام

یعنی پرسید از آنحضرت یعنی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مردی که آیا ترک بهتر است یا اینجماعت یعنی بنی عباس گفت پس آنحضرت فرمود این جماعت خالی میکنند یا حایل میشود میان شما و میان دین شما یعنی دین شما را از شما میگیرند گفتم نه بلکه کوشش میکنند بر کشتن ما فرمود پس اگر جنگ کند این جماعت یعنی ترکها با ایشان پس شما هم با آنها بجنگید یا کمک کنید ایشانرا بر جنگیدن با آنها

مولف گوید کلمۀ او در فرمایش انحضرت او اعینوهم بمعنای تردید متعارف نیست بلکه برای تخییر است یعنی در جنگ کردن با ایشان یا کمک کردن بر ایشان هر کدام که بخواهید مخیر میباشید و ممکن است که کلمه مولی در میان کلمه الشک و کلمه ابی الحسن سقط شده باشد و تردید از راوی باشد والله العالم

۴۶۲ حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن ص ۱۵۳ از انحضرت روایت کرده که فرمود اذا فقد الخامس من ولدی سلبت الرحمة من قلوب شیعتنا حتی یظهر القائم الله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها احد فانه لابد لصاحب هذا الامر من غیبة یرجع فیها کثیرون ممن یقولون بهذا الامر **یعنی** زمانی که ناپدید شد یعنی غیبت کرد پنجم از فرزندان من کنده میشود رحمت از دلهای شیعیان ما تا اینکه قائم ظاهر شود خدارا فراموش نکنید خدارا فراموش نکنید در نگاهداشتن دینهای خود زایل نکند کسی دینهای شمارا زیرا که ناچار است از اینکه صاحب این امر غیبت کند و برگردند در زمان غیبت او مردمانی بسیار از دین خود از کسانیکه قائل بر این امر میباشند

۴۶۳ حدیث پانزدهم

غیبت نعمانی ص ۱۱۳ مسندا از ابراهیم بن هلیل روایت کرده که گفت قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک مات ابی علی هذا الامر وقد بلغت من السنین ما قد تری اموت ولا تخبرنی بشیء فقال یا ابا اسحق انت تعجل فقلت ای والله

اعجل ومالی لا اعجل وقد بلغت انا من السن ما قد ترى فقال اما والله یا ابا اسحق
ما یکون ذلك حتی تمیزوا وتمحصوا وحتی لا یبقی منکم الا الاقل ثم صفر کفه
یعنی گفتم به ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام فدایت شوم پدر من
مُردند در انتظار این امر یعنی فرج آل محمد علیهم السلام ومن هم بسالهائی رسیده ام
که میبینی میمیرم وبمن خبر نداد چیزی را پس فرمود ای ابا اسحق تو تعجیل میکنی
گفتم بلی والله تعجیل میکنم وچرا تعجیل نکنم وحال آنکه بپایه ای از سن رسیده ام که میبینی
پس فرمود آگاه باش بذات خدا قسم است ای ابو اسحق که نمیباشد این امر تا اینکه
مردم خوب وبد از هم تمیز داده شوند وامتحان کرده شوند وتا اینکه باقی نماند
از ایشان مگر کمتر کسی پس خالی نمود کف خود را

قسمت دوم از بخش هشتم در اخبار رضویه

۴۶۴ حدیث اول

ارشاد مفید ص ۳۳۹ بسند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود
لا یکون ما تمدون الیه اعناقکم حتی تمیزوا وتمحصوا فلا یبقی منکم الا القلیل ثم قرء
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ثم قال ان من علامة
الفرج حدثا یکون بین المسجدین ویقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر کبشا من العرب

یعنی نمیباشد انچه که گردن برای ان میکشید یعنی فرج ال محمد تا اینکه تمیز داده شوید و امتحان کرده شوید پس باقی نمیماند از شما مگر اندکی پس این ایه را تلاوت فرمود الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون یعنی منم خدای دانا ایا گمان میکنند مردم اینکه وا گذارده شوند باینکه میگویند ایمان اوردیم وایشان امتحان کرده نمیشوند پس از آن فرمود بدرستیکه از علامات فرج حادثه ایست که واقع میشود در میان دو مسجد یعنی مسجد الحرام و مسجد مدینه و میکشد فلان پسر فلان پانزده نفر شجاع از عرب را

حدیث دوم ۴۶۵

غیبت طوسی ص ۲۸۳ سعد بن عبدالله بسند خود از حسن بن محبوب از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده از حدیث طولی که موضع حاجت از آن را مختصر کرده که آنحضرت فرمود لا بد من فتنة صماء صیلم یسقط فیها کل بطانة و ولیجة و ذلك عند فقدان الشیعة الثالث من ولدی یبکی علیه اهل السماء و اهل الارض وکم من مؤمن متأسف حران حزین عند فقد الماء المعین کانی بهم اسر ما یکون و قد نودوا نداء یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب یکون رحمة للمؤمنین وعذابا للکافرین فقلت وای نداء هو قال ینادون فی رجب ثلاثة اصوات من السماء صوتا منها الا لعنة الله علی الظالمین والصوت الثانی ازفت الازفة والصوت الثالث یرون بدنا بارزا نحو عین الشمس هذا امیر المؤمنین قد کر فی هلاك الظالمین وفی خبر الحمیری والصوت بدن یری

فی قرن الشمس یقول ان الله بعث فلانا فاسمعوا له واطیعوا وقالا جمیعا فعند ذلک یاتی الناس الفرج وتودّوا الناس لو کانوا احیاء ویشفی الله صدور قوم مؤمنین

یعنی ناچار است از فتنه بسیار شدید سختی که ساقط شود در ان هر داخل شوند و اهل سری که مورد وثوق باشد و این فتنه وقتی روی میدهد که فرقه شیعه دوازده امامی گم کرده باشند سومین حجت و امامی را که از پسر من بوجود میاید که گریه کنند برا و اهل اسمان و اهل زمین و چه بسیار از مؤمنی که اند وهناک و دلسوخته و محزون شود نزد نایافت شدن اب گوارا یعنی ان امام مفقود گویا میبینم ایشانرا داخل شادی و سرور شوند زمانیکه بوده باشند که ندا کرده شوند بندائی که شنیده شود از مسافت دور همچنانکه از نزدیک شنیده شود که ان نداء رحمت است برای کسانیکه اهل ایمانند وعذابست برای کسانیکه کافرند پس عرضکردم چه ندائی است ان نداء فرمود ندا کرده میشوند در ماه رجب بسه صدا از اسمان که یکی از انها این جمله را گویند که اگاه باشید لعنت خدا بر ستمکار است نداء دوم گویند نزدیکشد قیامت ندای سوم دیده میشود بدنی اشکار مقابل چشمه افتاب که این است امیر المؤمنین که برگشته است بدنیا برای هلاک کردن ستمکاران (و در خبر حمیری است که صوت بدنی است که دیده میشود در شاخ افتاب که میگوید خدا برانگیخت فلان را یعنی مهدی ال محمد را پس بشنوید فرمان اورا و اطاعت کنید (و در هر دو خبر است که گفتند هر دو راوی) پس همه مردمان در انوقت بفرج وشادی در ایند و مرده گان

از مردمان دوست دارند که زنده باشند و شفاء دهد خدا سینه های ایشان را
و سینه های گروه اهل ایمان را

۴۶۶ حدیث سوم

غیبت طوسی . ص ۲۸۵ مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود
ان من علامات الفرج حدثاً یکون بین الحرمین قلت وای شیء یکون الحدث فقال
عصبیة تکون بین الحرمین ویقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر کبشا
یعنی بدرستیکه از نشانه های فرج حادثه ایست که درمیان دو حرم مکه ومدینه
میباشد گفتم آن حادثه چه چیز است فرمود عصبیتی است که درمیان دو حرم واقع شود
و میکشد فلان که از پسران فلان است پانزده نفر شجاع را که سرلشکر جنگی باشند

۴۶۷ حدیث چهارم

کمال الدین وتمام النعمة . درباب علامات ظهور بسند خود از ابی صلت هروی روایت
کرده که گفت قلت للرضا علیه السلام ما علامة القائم صلوات الله علیه منکم
اذا خرج فقال علامته ان یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه
ابن اربعین سنة او دونها وان من علاماته ان لا یهرم بمرور الایام واللیالی علیه
حتی یاتیه اجله **یعنی** گفتم بحضرت رضا صلوات الله علیه که چیست علامت
قائم صلوات الله علیه که از شما میباشد زمانیکه بیرون آید پس فرمود نشانه آن
اینست که از حیث سن پیر وسالخورده است ولیکن درنظر جوان است که بیننده گمان

گمان کنند که چهل سال یا کمتر دارد و از نشانه‌های او است که بمرور زمان پیر نمیشود

هرچند روزها و شبها بر او بگذرد تا وقتیکه مدت او بیاید

۴۶۸ حدیث پنجم

اثبات الهداة شیخ حر عاملی جزو هفتم باب علامات المهدی ص ۳۹۴ مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایتکرده در حدیث قائم علیه السلام که فرمود فاذا خرج اشرقت الارض بنور ربها و وضع میزان العدل فلا یظلم احد احداً و تطوی له الارض و لا یکون له ظل و هو الذی ینادی من السماء باسمه یسمعه جمیع اهل الارض بالدعاء الیه یقول الا ان حجة الله قد ظهر **یعنی** پس چون بیرون آید روشن میکند زمین را بنور تربیت کننده زمین و بنا میگذارد ترازوی عدل را پس ستم نمیکند احدی احدیرا و پیچیده میشود برای او زمین و از برای او سایه‌ای نباشد و او است آنکسیکه ندا کرده میشود از آسمان بنام او که میشنود آن ندا را همه اهل زمین بدعوت کردن بسوی او و میگوید آگاه باشید که حجت خدا از روی تحقیق ظاهر شد

۴۶۹ حدیث ششم

اثبات الهداة در همان جزو و همان باب ص ۴۱۶ مسنداً از احمد بن محمد بن ابی نصر روایتکرده از حضرت رضا علیه السلام که گفت قلت له ان ثعلبة بن میمون حدثنی عن علی بن المغیرة عن زید العمی عن علی بن الحسین علیهما السلام قال یقوم قائمنا لموافاة الناس منه قال یقوم القائم بلا سفیانی ان امر القائم حتم من الله و امر

السفیانی حتم من الله ولا یکون قائم الا بسفیانی الحدیث

یعنی گفتم به آنحضرت که ثعلبه پسر میمون حدیث کرد مرا از علی بن مغیره از زید العمی از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود قیام میکند قائم ما برای گرفتن مردم حق را از او فرمود قیام میکند بدون سفیانی یعنی بدون قیام سفیانی قائم قیام نخواهد کرد بدرستیکه امر قائم حتم است از جانب خدا و امر سفیانی هم حتم است از جانب خدا و قائم نمیباشد مگر بسفیانی

۴۷۰ حدیثِ هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۳۴ مسنداً از محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام روایتکرده که فرمود قبل هذا الامر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح وکف یقول هذا وهذا یعنی پیش از این امر یعنی قیام قائم خروج سفیانی ویمانی ومروانی وشعیب بن صالح وکفی است که میگوید اینرا و اینرا

۴۷۱ حدیثِ هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۵ مسنداً از احمد بن محمد بن ابی نصر روایتکرده که گفت سمعت الرضا علیه السلام یقول قبل هذا الامر بیوح فلم ادر ما البیوح فحججت فسمعت اعرابیا یقول هذا یوم بیوح فقلت له ما البیوح فقال الشدید الحر یعنی شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود پیش از ظهور این امر یعنی قائم علیه السلام بیوح است و من ندانستم که بیوح چیست تا اینکه حج گذاردم شنیدم که مردی اعرابی گفت امروز روز بیوح است به او گفتم که بیوح چیست پس گفت روزی که سخت است گرمی آن

۴۷۲

حدیث نهم

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ مسنداً از حسن بن جهم روایتکرده که گفت قلت للرضا علیه السلام اصلحك الله انهم یتحدثون ان السفیانی یقوم وقد ذهب سلطان بنی العباس فقال كذبوا انه لیقوم وان سلطانهم لقائم **یعنی** گفتم بحضرت رضا علیه السلام اصلحك الله بدرستیكه ایشان یعنی عامه حدیث میكنند كه سفیانی قیام میكند درحالیكه سلطنت بنی عباس رفته باشد یعنی منقرض شده باشد پس فرمود دروغ میگویند بدرستیكه او قیام میكند در وقتیكه سلطنت اینها برپا باشد

۴۷۳

حدیث دهم

قرب الاسناد ص ۱۷۰ بسند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از انحضرت روایتكرده كه فرمود قدام هذا الامر قتل بیوح قلت وما البیوح قال دائم لا یفتر **یعنی** پیش از این امر یعنی پیش از قیام قائم قتل بیوح است گفتم بیوح چیست فرمود یعنی همیشه كه میان فتوری نباشد

مؤلف گوید لغت بیوح در بعض از نسخه‌ها بباء یکنقطه در زیر و بعد از ان یاء دو نقطه در زیر نوشته شده و در بعضی بعکس ان اول یاء دو نقطه دار و بعد باء یک نقطه دار است و در بعضی از نسخه‌ها بوح بباء و واو است بدون یاء بناء بر اول و سوم بمعنای اختلاف و اختلاط در امر است و اگر بیوح باشد بمعنی مستاصل است از استباح القوم ای استاصلهم یعنی قتلی كه مستاصل و بیچاره كند قوم را و در متن خبر بدائم كه قرار ای در ان نباشد چنانچه در بعضی از اخبار دیگر نیز وارد شده كه قبل از ظهور از ماه صفر تا ماه

ماه صفر بعد مدت یکسال جنگ ادامه دارد و بمعنای روز بسیار گرم هم از قول مرد اعرابی است
در حدیث چهارصد و هفتاد و یک گذشت و مراد از استیصال که قبلا ذکر شد ریشه کن کردن

۴۷۴ حدیث یازدهم

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۸۶ از کمال الدین صدوق مسندا از ریان بن صلت روایت کرده
که گفت قلت للرضا علیه السلام انت صاحب هذا الامر فقال انا صاحب هذا الامر
ولکنی لست بالذی املأها عدلا کما ملئت جورا وکیف اکون ذلک علی ما تری من ضعف
بدنی وان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ ومنظر الشباب قویا فی
بدنه حتی لو مد یده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها ولو صاح بین الجبال
لتدکدکت صخورها یکون معه عصا موسی وخاتم سلیمان ذلک الرابع من ولدی
یغیبه الله فی ستره ما شاء الله ثم یظهره فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت
ظلما وجورا **یعنی** گفتم بحضرت رضا علیه السلام که توئی صاحب این امر فرمود
منم صاحب این امر ولیکن من نیستم آنکسیکه پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده
باشد از ستمگری و چگونه من او باشم با این ناتوانی که در بدن من میبینی و بدرستیکه
قائم آنچنان کسی است که چون ظاهر شود در سن پیری است ولی در نظر جوان مینماید
بزی جوانان قوه ای در بدن او باشد که اگر دست خود را دراز کند بزرگترین درختی
که بر روی زمین باشد هر اینه از جا میکند آنرا و اگر صیحه زند در میان کوهها هر
اینه ریز ریز شود سنگهای سخت آن با او میباشد عصای موسی و انگشتر سلیمان

اینست چهارمین از فرزندان من که پنهان میکند خدا او را در پرده غیب خود آنچه که میخواهد پس ظاهر میگرداند او را پس پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور

۴۷۵ حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار ص ۱۵۵ مسنداً از حسین بن خالد روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام قال قلت جعلت فداك حديث كان يرويه عبدالله بن بكير عن عبيد بن زرارة قال فقال لي وما هو قال قلت له روى عن عبيد بن زرارة انه لقى اباعبدالله في السنة التي خرج فيها ابراهيم بن عبدالله بن الحسن فقال له جعلت فداك ان هذا قد الف الكلام وسارع الناس اليه فما الذي تامر به فقال اتقوا الله واسكنوا ما سكنت السماء والارض قال وكان عبدالله بن بكير يقول والله لئن كان عبيد بن زرارة صادقاً فما من خروج وما من قائم قال فقال لي ابو الحسن عليه السلام الحديث على ما رواه عبيد وليس على ما تاوله عبدالله بن بكير انما عنى ابو عبدالله بقوله ما سكنت السماء من النداء باسم صاحبك وما سكنت الارض من الخسف بالجيش

یعنی گفت گفتم فدایت شوم حدیثی بود که روایت میکرد آنرا عبدالله بن بکیر از عبید بن زراره گفت پس فرمود چیست آن حدیث گفتم بآنحضرت که روایت میکرد از عبید بن زراره که او ملاقات کرده اباعبدالله علیه السلام را در سالیکه ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد پس به آنحضرت عرضکرده که فدایت شوم بدرستیکه این

یعنی ابراهیم بن عبدالله بن الحسن تالیف کلام کرده ومردم بشتاب بسوی او میروند پس
شما چه میفرمائید براین امر فرمود پرهیز ید از خدا وساکن باشید تا زمانیکه زمین
و آسمان ساکن است گفت راوی یعنی حسین بن خالد که عبدالله بن بکیر میگفت اگر
عبید بن زراره راست بگوید هیچ خروجی وهیچ قائمی نیست راوی گفت پس حضرت
ابوالحسن علیه السلام بمن فرمود حدیث همچنانست که عبید روایت کرده ولیکن نه آن
که عبدالله بن بکیر کرده صحیح نیست وچراین نیست که ابو عبدالله که فرموده ما سکنت
السماء مراد آنحضرت صیحه آسمانی بنام صاحب تو میباشد ومراد از ما سکنت الارض
فرو رفتن لشکر سفیانی است بزمین

۴۷۶ حدیث سیزدهم

السماء والعالم ص ۳۳۹ از محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت رضا علیه
السلام روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم وحوالیها
ونواحیها فان البلاء مرفوع عنها یعنی وقتیکه عمومیت پیدا کرد فتنه ها
در همه شهرها پس شما باد بساکن شدن در قم و اطراف وجوانب آن زیرا که بلاء از
آنجاها برداشته شده است

قسمت سوم از بخش هفتم درخشان پرتو

۴۷۷ حدیث اول

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۷۰ از غیبت نعمانی مسنداً از داود بن ابی القاسم روایت کرده
قال کنا عند ابی جعفر محمد بن علی الرضا فجری ذکر السفیانی وما جاء فی الروایة من ان
امره من المحتوم فقلت لابی جعفر علیه السلام هل یبدو لله فی المحتوم قال نعم قال له
فنخاف ان یبدو لله فی القائم قال القائم من المیعاد **یعنی** گفت بودیم نزد ابی جعفر
محمد بن علی الرضا علیهما السلام پس ذکر سفیانی در میان آمد و آنچه که در روایت وارد شده
که امر خروج او از حتم شده ها است پس به ابی جعفر علیه السلام عرض کردم که آیا در چیز یکه
حتم شده است بداء برای خدا در آن رو مید هد فرمود آری پس به آنحضرت گفت که پس جایز
است که بداء برای خدا حاصل شود در امر قائم علیه السلام فرمود قیام قائم از وعده داده
شده ها است یعنی بداء در آن حاصل نمیشود

در ذیل این حدیث علامه مجلسی اعلی الله مقامه بیانی دارد که مفاد آن این است
که شاید برای محتوم معنیهائی باشد که در بعض از آنها ممکن باشد که بدا در آن حاصل
شود و فرمایش حضرت که فرموده من المیعاد اشاره به آنست که ممکن نیست بداء در آن
بدلیل قول خدای تعالی که فرموده ان الله لا یخلف المیعاد و قیام قائم از چیزهائیست
که خدا بدان وعده داده است به پیغمبر خود و اهل بیت او برای صبر کردن ایشان در مکاره
و آزارهائیکه از مخالفین بر ایشان رسیده است و خدا خلف نمیکند وعده خود را و
پس از آن محتمل است که مراد از بداء در محتوم بداء در خصوصیات آن باشد نه در اصل
وقوع مانند خروج سفیانی پیش از رفتن بنی عباس و امثال اینها

حدیث دوم

۴۷۸

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۷۷ از کمال الدین صدوق بسند خود از عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت قلت لمحمد بن علی بن موسی علیهم السلام انی لارجو ان تکون القائم من اهل بیت محمد الذی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا فقال علیه السلام یا ابا القاسم ما منا الا قائم بامر الله عز و جل وهاد الی دینه ولکن القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملأها عدلا و قسطا هو الذی یخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسمیته و هو سمی رسول الله و کنیه وهو الذی تطوی له الارض و یذل له کل صعب یجتمع الیه اصحابه عدة اهل بدر ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا من اقاصی الارض و ذلک قول الله عز و جل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیئ قدیر فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر امره فاذا کمل له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج باذن الله عز و جل فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عز و جل قال عبد العظیم فقلت له یا سیدی و کیف یعلم ان الله قد رضی قال یلقی فی قلبه الرحمة فاذا دخل المدینة اخرج اللات و العزی

یعنی گفتم برای محمد بن علی بن موسی علیهم السلام که من هر آینه امید وارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد که پر میکند زمین را از عدل و داد پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس فرمود آنحضرت علیه السلام ای ابو القاسم نیست

از ما مگر آنکه همه ما قائم بامر خدای عزّ وجلّ میباشیم وراهنما بدین او هستیم ولیکن
آن قائمیکه پاک میگرداند خدا باو زمین را از اهل کفر وجحود والحاد و پر میکند آنرا
از عدل وداد او است آنکسیکه مخفی میباشد ولادت او بر مردم و پنهان میشود شخص
او از مردم وحرام میشود نام بردن او بر ایشان واو است همنام وهم کنیه رسولخدا
صلی الله علیه وآله واو است آنکسیکه زمین برای او پیچیده میشود وذلیل میشود
برای او هر دشواری جمع میشوند در نزد او یاران او که مطابق شماره اهل بدر گفتند
که سیصد و سیزده نفر مرد باشند از دورترین نقطه های زمین واین است معنای
خدای عزّ وجلّ که فرموده هر کجا باشید خدا همه شما ها را میآورد بدرستیکه
خدا بر هر چیزی توانا است پس چون این عِدّه در نزد او جمع شدند که همه از اهل
اخلاص‌اند ظاهر میکند خدا امر او را پس چون عدد عقد در نزد آنحضرت کامل شدند
که ده هزار مرد باشند بیرون میاید باذن خدای عزّ وجلّ پس همیشه میکشد
دشمنان خدا را تا اینکه خدای عزّ وجلّ خشنود شود حضرت عبد العظیم گفت پس
گفتم بآنحضرت ای آقای من چگونه میداند که خدا خشنود شده فرمود خدا رحم
را در دل او میاندازد پس چون داخل مدینه شود لات و عزّی را که دو بت بزرگ
قریش‌اند یعنی اول ودوّم بیرون میاورد

حدیث سوّم ۴۷۹

سیزدهم بحار ص ۸۳ از عیون اخبار الرضا مسنداً روایتکرده از ابیجعفر ثانی از پدرش

فرمود قال النبیؐ صلی اللہ علیہ و آلہ لابیّ بن کعب فی وصف القائم علیہ السلام
ان اللہ تعالیٰ رکب فی صلب الحسینؑ نطفۃ مبارکۃ زکیۃ طیبۃ طاہرۃ مطہرۃ یرضی
بہا کل مؤمن ممن قد اخذ اللہ میثاقہ فی الولایۃ و یکفر بہا کل جاحد فہو امام
تقی نقی صابر مرضی ہادی مہدی یحکم بالعدل و یامر بہ یصدق اللہ عز و جل و
یصدقہ اللہ فی قولہ یخرج من تہامۃ حین تظہر الدلائل و العلامات و لہ
کنوز لا ذہب و لا فضۃ الا خیول مطہمۃ و رجال مسومۃ یجمع اللہ لہ من اقاصی
البلاد علی عدۃ اہل بدر ثلثمأۃ و ثلاثۃ عشر رجلا معہ صحیفۃ مختومۃ فیہا عدد
اصحابہ باسمائہم و بلدانہم و طبایعہم و حلاہم و کناہم کدادون مجدون فی
طاعتہ فقال لہ ابیؓ و ما دلائلہ و علاماتہ یا رسول اللہ قال لہ علم اذا حان وقت
خروجہ انتشر ذلک العلم من نفسہ و انطقہ اللہ عز و جل فناداہ العلم اخرج یا
ولی اللہ فاقتل اعداء اللہ و ہما رایتان و علامتان و لہ سیف مغمد فاذا حان
وقت خروجہ اقتلع ذلک السیف من غمدہ و انطقہ اللہ عز و جل فناداہ السیف
اخرج یا ولی اللہ فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء اللہ فیخرج و یقتل اعداء اللہ
حیث ثقفہم و یقیم حدود اللہ و یحکم بحکم اللہ یخرج و جبرئیل عن یمینہ و میکائیل
عن یسرتہ و سوف یذکرون ما اقول لکم و لو بعد حین و افوض امری الی اللہ عز
و جل یا ابیّ طوبی لمن لقیہ و طوبی لمن احبہ و طوبی لمن قال بہ ینجیہم من الہلکۃ
و بالاقرار باللہ و برسولہ و بجمیع الائمۃ یفتح اللہ لہم الجنۃ مثلہم فی الارض کمثل

المسك الذی یسطع ریحه فلا یتغیر ابدا و مثلهم فی السماء کمثل القمر المنیر الذی لا یطفاء نوره ابدا قال ابی یا رسول الله کیف حال بیان هؤلاء الائمة عن الله عزّ وجلّ قال ان الله تعالی انزل علی اثنی عشر صحیفة اسم کل امام علی خاتمه و صفته فی صحیفته

یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ابی بن کعب در وصف قائم علیه السلام بدرستیکه خدای تعالی ترکیب کرد در صلب حسین نطفه با برکت پاك پاکیزه طاهره مطهره ایرا که خشنود شود بر آن هر مؤمنی از کسانیکه پیمان گرفته است خدا از ایشان در ولایت و کافر میشود بر آن هر انکار کننده ای پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه ای صبر کننده خشنود شده راهنمای راهنمائی شده حکم بعدل و امر بر آن میکند تصدیق میکند خدای عزّوجل را و تصدیق میکند خدا او را در گفتارش از مکه بیرون میآید از مکه تا اینکه ظاهر کند دلیلها و نشانه ها را و برای اوست گنجهائیکه نه طلا است و نه نقره مگر اینکه اسبهای چاق فربه و مردهای با نشان که جمع میکند خدا آنها را برای او از دورترین شهرها بعدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مرد اند و با او است نامه ای مهر زده که در آن نامه است شماره یاران او با نامهای ایشان و شهرهای ایشان و طبع و خوهای ایشان و زیورهای ایشان و کنیه های ایشان خود را بمشقت انداز نده و کوشش کننده اند در فرمان برداری او پس ابی با حضرت عرضکرد دلیلها و علامتهای او چیست یا رسول الله فرمود برای او پرچمی است

که چون وقت خروج او برسد پرده آن بخودی خود باز میشود و خدا او را بنطق
در آورد پس پرچم او را ندا میکند که بیرون آی ای ولی خدا و بکش دشمنان خدا
را و آن پرچم دو پرچم است و دو علامت و برای او شمشیری هست در غلاف خود پس
چون وقت خروج او شود بخودی خود از غلاف بیرون آید و خدا او را بسخن در آورد
پس ندا کند آنحضرت را که بیرون آی ای ولی خدا دیگر حلال نیست برای تو نشستن
از دفع دشمنان خدا پس بیرون میاید و میکشد دشمنان خدا را هر کجا که برخورد
کند بر آنها و بر پا میدارد حدود خدا را و حکم میکند بحکم خدا بیرون میاید در
حالیکه جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او و بسیار زود باشد
که یاد کنند آنچه را که برای شما میگویم و هر چند بعد از مدتها باشد و واگذار میکنم
امر خود را بسوی خدای عز و جل ای ابی خوشا بحال کسیکه او را ملاقات کند
و خوشا بحال کسیکه او را دوست بدارد و خوشا بحال کسیکه مایل بر او باشد نجات
میدهد ایشانرا از هلاکت و باقرار بخدا و برسول او و بهمه امامها میگشاید خدا
برای ایشان بهشت را مثل ایشان در روی زمین مانند مشکی است که بوی آن
ساطع باشد و هرگز تغییر نکند و مثل ایشان در آسمان مانند ماه نور دهنده است
که نور آن هرگز خاموش نشود ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه است حال واضح شدن
این امامها از جانب خدای عز و جل فرمود که خدای تعالی بر من فرستاد دوازده
نامه که نام هر امامی با مهر او و صفت او در آن نامه نوشته شده است

۴۸۰ **حدیث چهارم**

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسنداً از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت کرده قال دخلت علی سیدی محمد بن علی علیهما السلام وانا ارید ان اسئله عن القائم وهو المهدی او غیره فابتدأنی فقال یا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبته ویطاع فی ظهوره وهو الثالث من ولدی والذی بعث محمداً بالنبوة وخصنا بالامامة انه لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا وان الله تبارک وتعالی یصلح امره فی لیلة کما اصلح من کلیمه موسی لیقتبس لاهله نارا فرجع وهو رسول نبی ثم قال افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج **یعنی** گفت داخل شدم بر آقایم محمد بن علی علیهما السلام و من میخواستم که بپرسم از آنحضرت از قائم که آیا مهدی آن بزرگوار است یا غیر او است پس پیش از آنکه من سؤال کنم ابتداء بمن فرمود ای ابو القاسم بدرستیکه مهدی آنکسی است که از ما است و قیام کننده است آنچنان کسی است که واجب است در زمان غیبت او انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود و او سوم از پسران و فرزندان من است قسم بآنخدائیکه برانگیخت محمد را به پیغمبری و مخصوص گردانید ما را بامامت که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه دراز میگرداند خدا آنروز را تا آنکه بیرون آید و پر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بدرستیکه خدای تعالی اصلاح میکند کار او را در یکشب همچنانکه اصلاح کرد کار کلیم خود

موسی را تا اینکه بگیرد برای اهل خود شراره ای آتشی را پس برگشت در حالیکه پیغمبر بود پس از آن فرمود برترین کارهای شیعیان ما در انتظار فرج بودن است

۴۸۱ حدیث پنجم

سیزدهم بحار ص ۴۲ از نصوص المعجزات مسنداً از صقر بن ابی دلف روایتکرده که گفت سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول الامام بعدی ابنی علی امره امری وقوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امر ابیه وقوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت یابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبکی بکاء شدیداً ثم قال من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله ولم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له ولم سمی المنتظر قال ان له غیبة تکثر ایامها ویطول امدها فینتظر خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزء به الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلک فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون **یعنی** شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام که میفرمود امام بعد از من پسرم علی است که امر او امر من است وگفتار او گفتار من است وفرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است وامام بعد از او پسر او حسن است که امر او امر پدر او است وگفتار او گفتار پدر او است وفرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدر او است پس سکوت کرد آنحضرت من گفتم یابن رسول الله امام بعد از حسن کیست پس گریست گریستن شدیدی وفرمود بعد از حسن پسر او قائم علیه السلام

است که قیام کننده بحق است و انتظار کشیده شده است قیام او پس گفتم یا بن رسول الله چرا قائم نام گذارده شده است فرمود برای اینکه قیام میکند بعد از مردن ذکر او و مرتد شدند بیشتر از قائلین بر امامت او پس گفتم که چرا منتظر نامیده شده فرمود برای اینکه او را پنهان شدنی است که روزهای پنهانی او بسیار میشود و مدت غیبت او طول میکشد پس مخلصین انتظار خروج او را میکشند و کسانیکه اهل شک کنند انکار میکنند وجود او را و انکار کنندگان استهزاء میکنند و وقت قرار دهندگان برای ظهور او دروغ میگویند و آنهائیکه شتاب کننده کانند هلاک میشوند و مسلمانان در آن مدت نجاة مییابند

۴۸۲ حدیث ششم

دلائل براهین الفرقان تالیف شیخ ابوالحسن مرندی طبع طهران در سال هزار و سیصد و چهل و یک هجری قمری ص ۸ از کتاب تحفة التحف فاضل سلماسی زجر اللہ ابن عقده بسند معتبر از حضرت جواد محمد بن علی بن موسی علیهم السلام روایت کرده که فرمود کانی بحر اند شیئ اسن یدعی باسماء شتی لا اری لهم رشدا و لا لدینهم صیانة کلما مالوا الی جانب انهد منهم الاخر یعارضهم رجل طبری **یعنی** گویا میبینم روز نامه‌های پراکنده ای را که خوانده میشود بنامهای پراکنده مختلف که نمیبینم برای صاحبان آنها رشد و هدایتی و حفظ نمیکنند صاحبان آنها دین خود را از هر طرفی که میل کنند طرف دیگر از ایشان باطل و ناچیز شود معارضه میکند با آنها مردی از اهل طبرستان و نیز در همان

کتاب از آنحضرت روایت کرده که فرمود الناس یصیرون حیاری وسکاری لا مسلما
ولا نصاری یعنی مردمان متحیر وسرگردان میشوند مانند اشخاص مست نه مسلمانند
ونه مسیحی کنایه از شدت ابتلاء وفساد آن زمان وبی پروا شدن اهل آن زمان است

بخش نهم کتاب نوائب الدهور

درباب اخبار واحادیثی است که از حضرت امام علی النقی وحضرت امام حسن عسکری
وحضرت بقیة الله صلوات الله علیهم روایت شده وآن مشتمل بر سه قسمت است

حدیث اوّل ۴۸۳

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسنداً از علی بن مهزیار روایت کرده
قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسئله الفرج فکتب اذا غاب صاحبکم عن
دار الفاسقین (الظالمین ۱۲) فتوقعوا الفرج (یعنی) گفت علی بن مهزیار که
نوشتم بحضرت ابی الحسن علی بن محمد وسؤال کردم از او فرج را پس درجواب نوشت که
وقتیکه پنهان شد صاحب شما از خانه فساق یا ستمکاران که مراد سامرا باشد آنوقت
انتظار بکشید فرج را

حدیث دوم ۴۸۴

کمال الدین وتمام النعمة درباب ماروی عن ابی الحسن علی بن محمد العسکری مسنداً از
محمد بن فارس روایت کرده قال کنت انا وایوب بن نوح فی طریق مکة ونزلنا علی
وادی زباله فجلسنا نتحدث فجری ذکر ما نحن فیه وبعد الامر علینا فقال ایوب

قسمت اوّل از بخش نهم

بن نوح کتبت فی هذه السنة اذکر شیئاً من هذا فکتب الیّ اذا رفع علمکم من بین اظهرکم فتوقّعوا الفرج من تحت اقدامکم **یعنی** گفت من و ایوب بن نوح در راه مکّه با هم بودیم در وادی زباله فرود آمدیم و نشستیم و با همدیگر حدیث میگفتیم پس سخن ما رسید بذکر آنچه که در آن بودیم یعنی قیام قائم آل محمّد پس ایوب بن نوح گفت من در اینسال در موضوع اینمسئله چیزی نوشتم یعنی بحضرت ابی الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام پس در جواب بمن نوشت که هر وقت علم از میان شما برداشته شد پس انتظار بکشید فرج را از زیر پاهای خود

قسمت دوّم از بخش نهم

در بیان احادیث مأثوره از حضرت ابیمحمّد الحسن العسکری عجّل الله تعالی فرج ولده علیهما السّلام

۴۸۵ حدیث اوّل

کمال الدین و تمام النعمة در باب ما روی عن ابی محمّد الحسن بن علی العسکری علیهما السّلام مسنداً از احمد بن اسحق بن سعد اشعری روایت کرده که گفت دخلت علی ابی محمّد الحسن بن علیّ صلوات الله علیهما و انا ارید ان اسئله عن الخلف من بعده فقال لی مبتدئاً یا احمد بن اسحق انّ الله تبارک و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم علیه السّلام و لا یخلیها الی ان تقوم السّاعة من حجّة لله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به یخرج برکات الارض قال فقلت له یا ابن رسول الله فمن الامام والخلیفة بعدک فنهض صلوات الله علیه مسرعاً فدخل البیت ثمّ خرج و علی عاتقه

غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من ابناء ثلاث سنين فقال يا احمد بن اسحق لولا
كرامتك على الله عز وجل وعلى حججه ما عرضت عليك ابنى هذا انه سمى رسول الله صلى الله
عليه وآله وكنيه الذى يملاء الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً يا احمد بن
اسحق مثله فى هذه الامة مثل الخضر عليه السلام ومثله مثل ذى القرنين والله
ليغيبن غيبة لا ينجو من الهلكة فيها الا من يثبته الله عز وجل على القول بامامته و
وفقه للدعاء بتعجيل فرجه قال احمد بن اسحق فقلت له يا مولاى فهل من علامة يطمئن
اليها قلبى فنطق الغلام صلوات الله وسلامه عليه بلسان عربى فصيح فقال انا
بقية الله فى ارضه والمنتقم من اعدائه ولا تطلب اثراً بعد عين يا احمد بن اسحق قال
احمد بن اسحق فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت اليه فقلت يا ابن رسول
الله لقد عظم سرورى بما مننت علىّ فما السنة الجارية فيه من الخضر وذى القرنين
قال طول الغيبة يا احمد قلت يا ابن رسول الله فان غيبته لتطول قال اى وربى
حتى يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به فلا يبقى الا من اخذ الله عز وجل عهده
لولايتنا وكتب فى قلبه الايمان وايده بروح منه يا احمد بن اسحق هذا امر من
امر الله وسر من سر الله وغيب من غيب الله فخذ ما اتيتك واكتمه وكن من
الشاكرين تكن معنا غداً فى عليين

يعنى داخل شدم بر ابى محمد حسن بن علىّ صلوات الله عليهما ومن ميخواستم
كه از او سؤال كنم از امام بعد از او است پس پيش از آنكه من سؤال كنم فرمود

ای احمد بن اسحق بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خالی نگذارده است زمین را از حجت از وقتیکه آدم علیه السلام را آفریده و بعد از این هم خالی نمیگذارد تا قیام قیامت از حجتی که برای خدا باشد بجهت خلق او بسبب آن حجت دفع میشود بلاء از اهل زمین و بسبب آن حجت باران میباراند و بواسطه آن برکات زمین را بیرون میآورد گفت پس گفتم به آنحضرت که ای پسر رسولخدا امام بعد از تو کیست آنحضرت صلوات الله علیه بشتاب از جا بلند شد و در داخل خانه رفت پس بیرون آمد در حالتیکه پسری را بر روش خود گرفته بود که روی آن چون ماه شب چهاردهم میدرخشید و از پسران سه ساله بنظر میآمد پس فرمود ای احمد بن اسحق برای کرامت تو بر خدای عز و جل و بر حجتهای او این فرزند را بتو نمودم که پسر من است و همنام و هم کنیه است با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و این پسر آنچنان کسی است که زمین را پر از داد و عدل میکند همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد بن اسحق مثل او در این امت مانند خضر علیه السلام است و مثل او مانند ذوالقرنین است بذات خدا قسم است که هر آینه پنهان میشود از دیده ها پنهان شدنی که نجات نمییابد در زمان غیبت و پنهان شدن او از هلاکت مگر کسیکه ثابت بدارد خدای تعالی او را بر قائل شدن بر امامت او و توفیق دهد خدای عز و جل او را برای دعا کردن برای تعجیل در فرج او احمد بن اسحق گفت گفتم ای مولای من آیا نشانه هست که سبب اطمینان قلب من شود بر آن نشانه پس آن پسر بچه بتکلم در آمد و بزبان عربی فصیح فرمود منم بقیة خدا در زمین او و انتقام کشنده

از دشمنان او بعد از دیدن من اثر و نشانه مخواه ای احمد بن اسحق احمد بن اسحق
گفت پس بیرون آمدم در حالتیکه خوشحال و شادان بودم پس چون فردای آن روز
شد برگشتم خدمت آنحضرت و عرض کردم ای پسر رسول خدا این شادی بزرگی شد
برای من بواسطه آنچه که منت گذاردی بر من پس سنت جاریه ای که از خضر و ذوالقرنین
در وجود اوست چیست فرمود طول زمان غیبت اوست ای احمد گفتم ای پسر
رسول خدا آیا غیبت او هر آینه طولانی خواهد شد فرمود آری قسم بپروردگار من
آنقدر غیبتش طول میکشد که بیشتر آن کسانیکه قائل بر امامت او هستند برمیگردند
از اعتقاد خود بامامت آنحضرت پس باقی نمانند بر این اعتقاد مگر کسیکه خدای عز و
جل از او عهد و ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل او ثابت داشته و او را بروحی
از جانب خود تأیید فرموده ای احمد بن اسحق این امری است از امر خدا و سری
است از سر خدا و غیبی است از غیب خدا بگیر آنچه را که بتو دادم و کتمان کن آن را
و از شکر گذاران باش تا فردای قیامت با ما در علیین باشی

۴۸۶ حدیث دوم

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسندا روایت نموده از موسی بن جعفر
بغدادی قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی علیهما السلام یقول کانی بکم وقد اختلفتم
بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع
انبیاء الله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله والمنکر لرسول الله کمن انکر جمیع

الانبیاء لانّ طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لآخرنا کالمنکر لاوّلنا امّا انّ لولدی غیبة یرتاب فیها النّاس الّا من عصمه اللّه عزّ وجلّ

یعنی گفت شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیهما السّلام که میفرمود گویا میبینم شما را که اختلاف پیدا میکنید بعد از من در فرزند من که جانشین من است آگاه باشید که اقرار کننده بر امامت امامهائیکه بعد از رسول خدا بوده اند و انکار کننده فرزند من یعنی قائم آل محمد علیهم السّلام مانند کسی است که اقرار برسالت و نبوت همه پیغمبران و فرستادگان خدا داشته باشد و منکر نبوّت محمّد رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله باشد مانند کسی است که جمیع پیغمبران را انکار کرده باشد زیرا که فرمانبرداری کردنِ از آخرِ ما ائمه مانند فرمانبرداری کردنِ از اوّل ما است و انکار کننده آخرِ ما ائمه مانند انکار کنندهِ اوّل ما است آگاه باش که از برای پسر من غیبتی است که در دوره غیبت او مردمان بشک میافتند مگر کسیکه حفظ کند او را خدای عزّ وجلّ

۴۸۷ حدیث سوم

سیزدهم بحار ص ۴۳ نیز از کمال الدین مسند روایت کرده از عثمان بن سعید عمری که یکی از نوّاب اربعه است که گفته سؤال کرده شد از ابی محمد حسن بن علی علیهما السّلام و من حاضر بودم در نزد او از خبریکه روایت کرده شده از پدران او که انّ الارض لا تخلو من حجّة اللّه علی خلقه الی یوم القیمة وانّ من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی بدرستیکه خالی نمیماند از حجت خدا بر خلق او تا روز قیامت و

کسیکہ بمیرد در حالیکہ نشناختہ باشد امام زمان خود را مردہ شود مانند مردن در زمان جاھلیت یعنی بمیرد بر غیر دین اسلام اما انہ لہ غیبۃ یحار فیھا الجاھلون و یھلک فیھا المبطلون و یکذب فیھا الوقاتون ثم یخرج فکانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق راسہ بنجف الکوفۃ **یعنی** آگاہ باشید کہ از برای او پنہان شدنی است از چیزھا کہ سرگردان شوند در زمان غیبت او نادانہا و ھلاک شوند در آن زمان باطل کنندگان حق و دروغ گویند در آن زمان وقت قرار دھندگان برای ظہور او پس بیرون میاید و گویا مے بینم پرچمھای سفیدی را کہ در نجف کوفہ بالای سر او در جنبش است

۴۸۸ حدیث چھارم

سیزدھم بحار ص ۱۸۶ از کتاب دعوات راوندی مسندا از حسن بن طریف روایت کردہ کہ گفت کتبت الی ابی محمد العسکری اسئلہ عن القائم اذا قام بم یقضی بین الناس واردت ان اسئلہ عن شیئ لحمی الربع فاغفلت ذکر الحمی فجاء الجواب سئلت عن الامام فاذا قام یقضی بین الناس بعلمہ کقضاء داود ولا یسئل البینۃ الخبر **یعنی** نوشتم بسوی ابی محمد عسکری کہ از او بپرسم از قائم کہ چون قیام کند بہ چہ چیز حکم میکند در میان مردم و میخواستم کہ از او بپرسم از چیزی از تبی کہ سہ روز بی در بی عارض میشود و بکر و رفت نیست پس غفلت کردم از ذکر آن پس جواب آمد کہ پرسیدی از امام کہ چون قیام کند حکم میکند در میان مردم بعلم خود مانند حکم کردن داود و شاھد نمیخواھد (تا آخر خبر)

۴۸۹ حدیث پنجم

سیزدهم بحار ص ۱۸۷ از کتاب مواعظ مسنداً از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت بودم در نزد ابی محمد علیه السلام که فرمود اذا قام القائم امر بهدم المنار والمقاصیر التی فی المساجد فقلت فی نفسی لای معنی هذا فاقبل الیّ فقال معنی هذا انها محدثة مبتدعة لم یبنها نبی ولا حجة **یعنی** چون قائم قیام کند فرمان میدهد بخراب کردن منارها و قصرهائیکه در مسجدها است پس من در پیش خود گفتم که بچه معنائی میفرماید پس رو آورد بسوی من و فرمود معنای این اینست که اینها از چیزهائیست که احداث کرده شده و بدعت است بنا نکرده است آنرا پیغمبری و نه حجتی

۴۹۰ حدیث ششم

هفدهم بحار الانوار در مواعظ حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده از کتاب دُرّة الباهرة من اصداف الطاهرة از تألیفات قطب الدین کیدری یا شهید ثانی که گفته است وجد بخط الامام ابی محمد الحسن العسکری علی ظهر الکتاب قد صعدنا ذُری الحقائق باقدام النبوة والولایة ونوّرنا سبع طرائق باعلام الفتوة والهدایة ونحن لیوث الوغی وغیوث الندی وفینا السیف والقلم فی العاجل ولواء الحمد فی الآجل اسباطنا خلفاء الدین وحلفاء الیقین ومصابیح الامم ومفاتیح الکرم فالکلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس فی جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباکورة شیعتنا الفئة الناجیة والفرقة الزاکیة صاروا لنا ردءاً وصوناً وعلی الظلمة البا وعوناً سینفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی مجتمع

القرآن لتمام الر وطه والطواسین من السنین یعنی یافت شد بخط امام ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتابی که نوشته بود که بالا رفتیم بر بلندیهای حقایق و معارف با قدمهای پیغمبری و ولایت و بالا رفتیم بر هفت آسمان معرفت و علم و حکمت با نشانه های جوانمردی و هدایت و ما ئیم شیرهای بیشه معرفت و دانائی و بارانهای نافع علم و عمل و در ما است شمشیر و قلم در این جهان و پرچم حمد در جهان دیگر که عالم آخرت باشد سبطهای ما خلیفه های دینند و هم عهدهای یقین اند و چراغهای نوردهنده اند برای امتها و کلیدهای کرم و بخشش اند پس موسای کلیم حله صفوت را پوشید بسبب وفا کردن بعهدی که از او گرفتیم و روح القدس در باغهای کوچک معارف و ولایت ما صبحانه ای در روز ازل خورد بمقام روح القدسی رسید شیعیان ما گروهی هستند که از اهل نجاتند و فرقه ای هستند پاک و پاکیزه که گردیده اند یاوران و حفظ کننده گان ما و بر ضرر ستمکاران برما جمع شونده و کمکهای ما هستند زود باشد که شکافته شود برای ایشان چشمه های زندگانی بعد از مشتعل شدن آتشهای جنگ جهانی که اشتعال آن وقتی است که تمام شود بقدر عدد الف لام را وطه و طاسینهای قرآن از سالها

مؤلف ناچیز گوید

شبهه ای نیست که در کلیه اخبار و آثار صادره از مصادر وحی و تنزیل تعیین وقتی برای ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه نشده و بعلاوه نهی صریح هم

از وقت قرار دادن رسیده حتی آنکه در بعضی از اخبار و آثار تکذیب فرموده اند کسانی را که وقت برای ظهور قرار میدهند زیرا وقت ظهور را خدا میداند و بس و علم به آن از مختصات حق جلت عظمته است ولیکن علامتهای بسیاری برای ظهور آنحضرت از رسول مختار و اهل بیت اطهار او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین رسیده که نزدیک بودن ظهور را بوقوع آن علامتها میتوان استفاده کرد و ممکن است سالهای نزدیک بظهور را از آن استنباط نمود و همچنین از رمزها و حسابها و قواعد نجومیه و جفریه و حروفیه و زبری و بینیه ای که از روی مبانی صحیحه علمیه و عملیه است و بتجربه بزرگان از اهل این فنون رسیده و بمعرض آزمایش گذارده شده و آثار صحت از آن واضح است نه گفته هر شیاد دروغگوئی با دیدن در هر اوراق پاره ای فی الجمله میتوان زمینه ای بدست آورد و علم بقرب زمان ظهور را بدست آورد و تقریبا امیدوار بنزدیک بودن زمان فرج شد بخصوص در صورتیکه علامات خبرداده شده از خانواده وحی و تنزیل بر طبق آنچه که خبر داده اند صورت وقوع پیدا کرده باشد بهر تقدیر با حدیث شریف از آثار مرموزه مربوطه بوقوع بعضی از علائم قبل از ظهور است که عبارت از وقوع جنگی شدید است که تقریبا یکسال قبل از ظهور صورت خواهد گرفت با توافق مشیت الهیه و در پنج کلمه (الر) و (طه) و سه کلمه (طسم طسم طس) طبق قواعد ممهده اشاره بوقوع این جنگ است چنانچه در جزو چهارم این کتاب در بخش مخصوص به آن شرح داده میشود با کشف بعض از رموز و اسرار دیگری والله ولی التوفیق

۴۹۱ حدیث اوّل

کمال الدین و تمام النعمه در باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام مسند از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار روایت کرده که گفت شنیدم از پدرم که میگفت شنیدم از جدم علی بن مهزیار یقول کنت نائما فی مرقدی اذ رأیت فیما یری النائم قائلا یقول لی حج فانک تلقی صاحب زمانک قال علی بن ابراهیم فانتبهت و انا فرح مسرور فما زلت فی الصلوٰة حتی انفجر عمود الصبح و فرغت من صلوتی و خرجت اسئل عن الحاج فوجدت فرقة ترید الخروج فبادرت مع اول من خرج فما زلت کذلک حتی خرجوا و خرجت بخروجهم ارید الکوفة فلما وافیتها نزلت عن راحلتی و سلمت متاعی الی ثقات اخوانی و خرجت اسئل عن آل ابی محمد صلوات الله علیهم فما زلت فلم اجد اثرا و لا سمعت خبرا و خرجت فی اول من خرج ارید المدینة فلما دخلتها لم اتمالک ان نزلت عن راحلتی و سلمت رحلی الی ثقات اخوانی و خرجت اسئل عن الخبر و اقفو الاثر و لا خبرا سمعت و لا اثرا وجدت فلم ازل کذلک الی ان نفر الناس الی مکة و خرجت مع من خرج حتی وافیت مکة و نزلت و استوثقت من رحلی و خرجت اسئل عن آل ابی محمد صلوات الله علیه فلم اسمع خبرا و لا وجدت اثرا فما زلت بین الایاس و الرجاء متفکرا فی امری و عاتبا علی نفسی و قد جن اللیل ارقب ان یخلو لی وجه الکعبة لاطوف بها و اسئل الله عز و جل ان یعرفنی املی فیها فبینما انا کذلک و قد خلی لی وجه الکعبة اذ قمت الی الطواف فاذا انا بفتی ملیح الوجه

طيب الرائحة متزر ببردة متشح باخرى وقد عطف بردائه على عاتقه فزعته فالتفت
الى فقال من الرجل فقلت من الاهواز فقال اتعرف بها ابن الخضيب فقلت رحمه الله
دعى فاجاب فقال رحمه الله لقد كان بالنهار صائما وبالليل قائما وللقرآن تاليا
ولنا مواليا اتعرف بها على بن ابراهيم بن مهزيار فقلت انا على فقال اهلا وسهلا
بك يا ابا الحسن اتعرف الضريحين قلت نعم قال ومن هما قلت محمد وموسى ثم قال
ما فعلت العلامة التى بينك وبين ابى محمد صلوات الله عليه فقلت معى فقال
اخرجها الى فاخرجتها اليه خاتما حسنا على فصه محمد وعلى فلما راى ذلك بكى
مليا ورن شجيا فاقبل يبكى بكاء طويلا وهو يقول رحمك الله يا ابا محمد فلقد كنت
اماما عادلا ابن ائمة وابا امام اسكنك الله الفردوس الاعلى مع ابائك صلوات الله
عليهم ثم قال لى يا ابا الحسن صر الى رحلك وكن على اهبة السفر حتى اذا ذهب
الثلث من الليل وبقى الثلثان فالحق بنا فانك ترى مناك قال ابن مهزيار فانصرفت
الى رحلى اطيل الفكر حتى اهجم الوقت فقمت الى رحلى فاصلحته وقدمت راحلتى و
صرت فى متنها حتى لحقت الشعب فاذا انا بالفتى هناك يقول اهلا وسهلا يا ابا الحسن
طوبى لك فقد اذن لك فسار وسرت بسيره حتى جاز بى عرفات ومنى وصرت فى اسفل
ذروة الطائف فقال لى يا ابا الحسن انزل وخذ فى اهبة الصلوة فنزل ونزلت
حتى اذا فرغ من صلوته ففرغت ثم قال لى خذ فى صلوة الفجر واوجز فاوجزت فيها
وسلم وعفر وجهه فى التراب ثم ركب وامرنى بالركوب ثم سار وسرت بسيره

حتیٰ علا الذروۃ فقال الی هل تری شیئاً فلمحت فرایت بقعۃ نزهۃ کثیرۃ العشب والکلاء فقلت یا سیدی اری بقعۃ کثیرۃ العشب والکلاء فقال لی هل فی اعلاها شیئ فلمحت فاذا انا بکثیب رمل فوقه بیت من شعر یتوقد نوراً فقال لی هل رأیت شیئاً فقلت اری کذا وکذا فقال یا ابن مهزیار طب نفساً وقر عینا فان هناك امل کل مؤمل ثم قال لی انطلق بنا فسار وسرت حتی صار فی اسفل الذروۃ ثم قال لی انزل فههنا یذل کل صعب فنزل ونزلت حتی قال لی یا ابن مهزیار خل عن زمام الراحلۃ فقلت علی من اخلفها ولیس ههنا احد فقال ان هذا حرم لا یدخله الا ولی ولا یخرج منها الا ولی فخلیت عن الراحلۃ وسار وسرت معه فلما دنا من الخباء سبقنی وقال لی هناك الی ان یؤذن لك فما کان الا هنیئۃ فخرج الی وهو یقول طوبی لك فقد اعطیت سؤلك قال فدخلت علیه صلوات الله علیه وهو جالس علی نمط علیه نطع ادم احمر متکی مسورۃ ادم فسلمت فرد علی السلام ولمحته فرأیت وجهه مثل فلقۃ قمر لا بالخرق ولا بالنزق ولا بالطویل الشامخ ولا بالقصیر اللاصق ممدود القامۃ صلت الجبین ازج الحاجبین ادعج العینین اقنی الانف سهل الخدین علی خده الایمن خال کانها فتاۃ مسك علی رضاضۃ عنبر فلما ان بصرت به حار عقلی فی نعته وصفته فقال لی یا ابن مهزیار کیف خلفت اخوانك بالعراق قلت فی ضنك عیش وهناۃ قد تواترت علیهم سیوف بنی الشیصبان فقال قاتلهم الله انی یؤفکون کانی بالقوم وقد قتلوا فی دیارهم واخذهم امر ربهم لیلاً ونهاراً

فقلت متی یکون ذلک یا ابن رسول الله فقال اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبة باقوام لا خلاق لهم والله ورسوله منهم براء وظهرت الحمرة فی السماء ثلاثا فیها اعمدة کاعمدة اللجین تتلألأ نورا و یخرج الشروسی من ارمنیه و اذربیجان یرید وراء الری الجبل الاسود المتلاحم بالجبل الاحمر لزیق جبال طالقان فتکون بینه و بین المروزی وقعة صیلمانیة یشیب فیها الصغیر و یهرم منها الکبیر و یظهر القتل بینهما فعندها توقعوا خروجه الی الزوراء فلا یلبث بها حتی یوافی ماهان ثم یوافی واسط العراق فیقیم بها سنة او دونها ثم یخرج الی کوفان فتکون بینهم وقعة من النجف الی الحیرة الی الغری وقعة شدیدة تذهل منه العقول فعندها یکون بوار الفئتین و علی الله حصاد الباقین ثم تلا بسم الله الرحمن الرحیم اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس فقلت سیدی یا ابن رسول الله ما الامر قال نحن امر الله عز و جل و جوده قلت سیدی یا ابن رسول الله حان الوقت قال واقتربت الساعة وانشق القمر

لغات ابتزار و ائتزار بستن لنگ و امثال آن و پوشیدن شلوار اتشاح حمایل کردن افکندن ابن الخصیب جعفر بن حمدان خصیبی است و در بعضی از نسخ حصینی بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه است و در بعضی بخاء نقطه دار و صاد نقطه دار ضبط شده صریح در اینجا بمعنای دور مانده و دور افتاده است ملی بمعنای طویل و ساعت دراز از روز یا شب رنة نالدن شجی اندوهگین اسئلک الله یا دعاء است یا اخبار رحل اسا سیه و سنون

مسافر اهبة ساز و ساختگی و آماده شدن در کار شعب راه در کوه و گشادگی میان
دو کوه اهلا و سهلا سزاوار اکرام و ملاطفت بودن حاذی عرفات یعنی رسانیدم الحرمات
ذروه بلندی لمحه نگاه کردن کثیب توده ریگ خبا و خیمه نمط فرش مخصوصی است که
در زیر میاندازند و آن معرب نمد لغت فارسی است نطع فرش گسترد نی است از پوست
مسوره متکای چرمی لا بالخرق ولا بالزرق یعنی نه تندخو و خشن بود و نه سبک وضع
صلت الجبین گشاده پیشانی ازج الحاجبین دو ابروی کمانی ادعج سیاه چشم و بعضی
گویند که سیاهی چشم او در وسط سفیدی چشم شدید باشد اقنی الانف کشیده بینی
سهل الخدین بعضی گویند که دو گونه او برآمده گی نداشته باشد فتاة مسك یعنی ریزه
مشك رضاضة عنبر کوبیده شده عنبر ضنك عیش تنگی زندگانی هنات شرور و
فساد و سختیهای بزرگ شیصبان نام شیطان است و مراد از بنی شیصبان بنی عباس[سند]
که اینها شرك شیطانند شروسی در کتب لغت نیافتم محلی را که شروس نام داشته باشد
و در کتاب معجم البلدان چنین نام را برای محلی ذکر نکرده ممکن است که گفته شود که این کلمه
شروس با اشروسنه باشد و اگر شروسن باشد مخفف اشروسنه است زیرا که در
بعضی از اسامی مصدر بهمزه در زبان فارسی همزه آنرا میاندازند مانند شتر که اشتر
بوده و اسپاهان که سپاهان گفته شده و امثال اینها و اشروسنه چنانچه در معجم
البلدان ضبط کرده گفته است که اشروسنه بضم همزه و سکون شین و ضم راء و واو
ساکنه و سین بی نقطه مفتوحه و نون و هاء شهریست بزرگ در ماوراء النهر از شهرهای

هیاطله است واقع درمیان سیحون وسمرقند وفاصله ومسافت آن تا سمرقند شانزده
فرسخ است وازمناطق اقلیم چهارم است وطول آن نود ویکدرجه وسدس درجه است
وعرض آن سی وشش درجه ودو ثلث است واصطخری گفته که اشروسنه نام اقلیم است
همچنانکه صغد اسم اقلیم است ودر آنجا مکان وشهری به این نام نیست وغالب آنجا کوه
است وقسمتی از آن دور زده میشود بر آن اقلیمهای ماوراء النهر از سمت شرقی آن
از فرغانه واز غربی آن حدود سمرقند واز طرف شمال آن شاش وقسمتی از فرغانه
واز طرف جنوب آن بعضی از حدود کش وصغانیان که مملکت ژاپن باشد وشومان
وواشجرد وزاشت وشهر بزرگ آن نامیده شده است به بلسان اشروسنه وازشهرهای
آنست بنجیکت که نسبت به اسروشنه داده شده وآنها طوائفی هستند مروزی کسی است که
از مرو خراسان که فعلا در تصرف غیر مسلمین است قیام میکند وبمقتضای بعض از اخبار
بعید نیست که از نژاد بنی عباس باشد صیلمااسه یعنی ریشه کن کننده زوراء در اینجا
مراد بغداد است ماهان مراد دینور ونهاوند است ودینور شهریست کوهستانی
نزدیک کرمانشاه وفاصله میان دینور وهمدان تقریبا بیست ودو سه فرسخ است و
نهاوند شهریست درجهت قبلی همدان ومسافت میان همدان ونهاوند چهارده فرسخ است
واسط شهریست از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی که درمیان بصره وکوفه واقع است و
فاصله بین آن وهریک از بصره وکوفه پنجاه فرسخ است حیره در معجم گفته است که در
یکفرسخی کوفه واقع است از سمت بالای نجف که در نزدیکی حجاره است غربی نجف

است و دو طرف از اغرنین گویند و حصاد بمعنای درویدن است از باب حصد الزرع

معنای حدیث

علی بن مهزیار میگوید در خوابگاه خود خوابیده بودم در عالم خواب دیدم گوینده کد بمن گفت حج بگذار برای اینکه ملاقات کنی صاحب زمان خود را علی بن ابراهیم میگوید پس من از خواب بیدار شدم در حالیکه شادان و خوشحال بودم پس همیشه مشغول نماز بودم تا سفیده صبح ظاهر شد و از نماز خود فراغت حاصل کردم و بیرون امدم که بپرسم از حاجیان پس یافتم جمعی را که اراده بیرون رفتن بحج داشتند پس من شتاب کردم با اول کسیکه بیرون رفت بیرون رفتم و همیشه در بین راه همین حال بودم تا بیرون میرفتند من هم بیرون میرفتم با ایشان اراده کوفه را داشتم چون در انجا رسیدم از مرکب خود فرود امدم و سپردم متاع سفر خود را ببرادرهائی که محل وثوق من بودند و بیرون امدم که بپرسم از ال ابی محمد یعنی حضرت عسکری صلوات الله علیهم پس همیشه در پرسش بودم و خبری از ایشان نیافتم و اثری از ایشان نشنیدم و با اول کسیکه از قافله حاجیان بیرون رفت برای مدینه بیرون رفتم وقتیکه داخل مدینه شدم مالک خود نبودم تا انکه از مرکب خود پیاده شدم و سپردم مرکب و راحله خود را ببرادران محل وثوق خود و بیرون رفتم که خبری بگیرم و دنبال اثری بروم نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم پس همیشه در این فکر بودم تا اینکه کوچ کردند مردم بطرف مکه من هم با ایشان بیرون رفتم تا بمکه رسیدم و فرود امدم و مرکب خود را محکم بستم و جای راحله خود را استوار کردم

و بیرون رفتم که بپرسم از آل ابی محمد صلوات الله علیه پس خبری نشنیدم و اثری نیافتم
پس همیشه در میانه نا امیدی و امیدواری بسر میبردم و در کار خود فکر میکردم و نفس خود را
عتاب مینمودم تا اینکه شب فرو گرفت انتظار میکشیدم که روبروی کعبه برای من خلوت
شود که آنرا طواف کنم و از خدا بخواهم که آرزوی مرا یعنی آنکه دیدن روی او آرزوی
من است در آنجا بمن بشناساند در آن میانه که در این فکر بودم روبروی کعبه خلوت شد
در آنحال قیام بطواف کردم ناگاه جوانیکه صورت نمکین داشت و خوش بو بود بردی
را ازار خود کرده بود و برد دیگری را حمایل افکنده بود و یکطرف آنرا بروی دوش خود
برگردانیده بود رو بجانب من کرد و گفت ایمرد اهل کجائی گفتم اهوازی هستم گفت پسر
خصیب یعنی جعفر بن حمدان خصیبی را میشناسی گفتم برحمت خدا رفت بسوی خدا خوانده
شد و اجابت کرد پس گفت خدا او را رحمت کند که روزها را روزه بود و شبها را نماز
میگذارد و تلاوت قرآن میکرد و از دوستان ما بود آیا علی بن مهزیار را میشناسی
گفتم منم علی گفت سزاوار اکرام و ملاطفت هستی خوش آمدی ای ابو الحسن (ابو الحسن
کنیه علی بن مهزیار است) گفت آیا دو نفر دورماندگانرا میشناسی گفتم آری گفت
کیانند گفتم محمد و موسی پس گفت آن نشانه ای که میانه تو و ابی محمد است کجا است
گفتم با من است گفت برای من آنرا بیرون بیاور پس بیرون آوردم بسوی او انگشتری
نیکوئی را که بر نگین آن محمد و علی نقش بود چون آن انگشتر را دید ساعتی دراز گریه
کرد و ناله اندوهگینی زد پس گریه کرد گریه کردنی طولانی و میگفت رحمت

کند خدا تو را ای ابا محمد هر اینه تو امام عادلی بودی پسر امامها و پدر امام که
ساکن گرداند تو را خدا در فردوس اعلی با پدرانت صلوات الله علیهم پس بمن
فرمود ای ابو الحسن برو نزد راحلهٔ خود و آماده سفر باش تا ثلث از شب که بگذرد
چون ثلث از شب گذشت و دو ثلث از آن باقیماند بما ملحق شو که آنچه آرزوی تو است
میبینی ابن مهزیار گفت من رفتم نزد راحله خود و فکر درازی کردم تا آنکه وقت
رسید برخواستم و مرکب و راحله خود را اصلاح کردم و آنرا پیش آوردم و سوار شدم
در پشت آن و خود را در میان دو کوهیکه وعده گاه بود رسانیدم دیدم آن جوان
در آنجا است بمن گفت اهلا و سهلا یعنی سزاوار اکرامی خوش آمدی ای ابو الحسن
خوشا بحال تو اذن داخل شدن بتو داده شد پس میرفت و من هم با او میرفتم تا مرا
بمحاذی عرفات و منی رسانید پس رفتیم در پائین کوه بلند طائف پس بمن گفت ای
ابو الحسن فرود آی و آماده نماز شو پس فرود آمد و من هم فرود آمدم و من از نماز
فراغت حاصل کردم و او هم فراغت حاصل کرد از نماز خود پس گفت نماز صبح را بخوان
اما مختصر کن پس بطور اختصار نماز صبح را خواندم و او هم سلام داد و صورتش را برخاک
مالید پس سوار شد و بمن گفت سوار شو او میرفت و من هم با او میرفتم تا آنکه آمد
در بالای کوه پس گفت چشم بینداز ببین چیزی را میبینی چشم انداختم بیابان پاک
و پاکیزه پر سبزه و گیاهی را دیدم گفتم ای آقای من بیابانی پر سبزه و گیاهی میبینم
پس بمن گفت که آیا در بالای آن چیزی هست نگاه کردم تل ریگی را دیدم که بالای

آن خانه نیست از مو یعنی خیمه اگر نور از آن بالا میرود پس بمن گفت آیا چیزی را میبینی گفتم چنین و چنان میبینم پس گفت ای پسر مهزیار خاطر و نفس تو پاکیزه و چشم تو روشن و با آرام و سکون باد بدرستیکه در آنجا است آرزوی هر آرزومندی پس گفت با ما بیا پس او میرفت و من هم با او میرفتم تا آنکه رسیدیم بپای آن کوه بلند با تپه بلند پس بمن گفت فرود آی که اینجا هر دشواریکه باشد آسان میشود پس فرود آمد و من هم فرود آمدم تا اینکه گفت ای پسر مهزیار رها کن زمام مرکب خودرا گفتم بکه واگذارم آنرا اینجا کسی نیست گفت اینجا حرمی است که کسی در اینجا وارد نمیشود مگر دوست باشد وکسی از اینجا بیرون نمیرود مگر اینکه دوست باشد پس زاحله را رها کردم و او میرفت و من هم میرفتم با او تا اینکه نزدیک خیمه رسید پس بمن گفت اینجا توقف کن و او بر من سبقت گرفت و داخل خیمه شد که برای دخول من اذن بگیرد کمی طول کشید که بیرون آمد و گفت خوشی برای تو باد که عطا کرده شدی آنچه را که میخواستی علی بن مهزیار گفت داخلشدم برآنحضرت صلوات الله علیه درحالیکه بالای نمدی بر روی فرشی از پوست سرخ تکیه داده بود بر متکائی از چرم پس سلام کردم جواب سلام مرا رد فرمود و نگاه من براو بود دیدم رویش مانند پاره ماه بود نه تند خوو خشن بود و نه سبک وضع بود نه بلند بی اندام بود و نه کوتاه قد چسبیده بود ابروها و کمانی و کشیده و سیاه چشم و باریک بینی بود و گونه های او نرم و هموار بود و برآمدگی نداشت و پیشانی او گشاده و در گونه راست او خالی بود مانند ریزه مشکی

که بوسوده عنبر باشد چون انجمال مبارک را دیدم در بیان نعت و وصف او عقلم
متحیر شد پس بمن فرمود ای پسر مهزیار برادرانت در عراق بچه حالت بودند
که گذاردی ایشان را و امدی عرضکردم در تنگی زندگانی و بدیها و شدت
فساد و سختیهای بزرگ بودند و شمشیرهای پسران شیطان یعنی بنی عباس بر ایشان
پی درپی بود پس فرمود خدا بکشد ایشان را که دروغگو باشند گویا میبینم اینگروه
را که کشته شده باشند در خانه های خودشان و عذاب پروردگار ایشان در
شب و روز ایشان را بگیرد پس عرضکردم چه وقت میباشد ای پسر رسول خدا
فرمود وقتیکه حایل شود میان شما و میان راه کعبه گروهیکه هیچ بهره ای از
دین برای ایشان نیست و خدا و رسول خدا از ایشان بیزارند و وقتیکه اشکار
شود سرخیئی در اسمان سه روز که در ان اتش ستونهائی باشد مانند ستونهای
نقره که نور از ان متلالی باشد و وقتیکه بیرون اید شروسنی یا اشروسنی از ارمنیه
و اذربایجان و اراده کند و بیاید در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است بکوه
سرخ چسبیده بکوههای طالقان پس میانه او و میانه مروزی که از مرو خراسان
قیام میکند جنگ بزرگ ریشه کن کننده ای روی میدهد که در ان جنگ خورد سال
پیر شود و کهنسال از پای در اید و قتلی در میان ایشان اشکار شود در انوقت
منتظر باشید بیرون امدن او را و روانه شد حتی را بطرف بغداد پس درنگ
نمیکند در انجا تا اسکه فرود میاید در ماهان که دینور و نهاوند باشد پس از

اینجا میرود بواسطکه ان شهرهای عراق است و بهربلک از بصره و کوفه و مدائن و اهوان چهل فرسخ فاصله دارد - و در اینجا یکسال میماند تا لکتری پس میرود بکوفه و میانه ایشان از نجف تا حیره و تا غری جنگ سختی واقع میشود که عقلها از سختی اینجنگ از سرها بیرون میرود در انوقت هر دو طرف هلاک و نابود میشوند و بر خدا است که باقی ماندگان اینهارا هم نابود میکند و میدرود ماننده درو یدن زارع زرع خود را پس تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس بنام خدای بخشنده مهربان آمد عذاب ما در زمین در شب یا روز پس قرار دادیم انرا درویده شده بنحویکه گویا از پیش نروئیده بود پس عرضکردم که ای آقای من ای پسر رسول خدا مراد از امر چیست فرمود ما هم امر خدای عزّ و جلّ و لشکرهای او گفتم آقای من ای پسر پیغمبر وقت آن نزدیکست فرمود و نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه

مؤلف فقیر گوید

از اینحدیث شریف چند علامت از علامات ظهور حضرت مستفاد میشود اوّل ممنوع شدن رفتن حج بیت الله الحرام نزدیک زمان ظهور و علت آن حایل و مانع شدن اخوان یعنی برادران ترک است که هیچ بهره ای از دین ندارند و بعید نیست شرقیها باشند چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود یا کسانیکه از حیث عقیده و مرام تابع ایشان باشند دوّم ظاهر شدن سرخی در آسمان که سه روز ادامه داشته باشد و در آن ستونها

ماند ستونهای نقره نورانی و درخشنده باشد سوم قیام شروسی یا اشروسنی
است از ارمنیه و آذربایجان چهارم قیام مروزی است از خراسان و جنگیدن این
دو دسته باهم و آمدن ایشان در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است بکوه سرخ
که نزدیک کوههای طالقانست و این جنگ جنگ بسیار سختی است که خورد سال
از شدت آن پیر شود و کهنسال از پا درآید و کشته شدن بسیاری در این جنگ
پنجم رفتن آنها برای گرفتن بغداد از راه ماهان که دینور و نهاوند باشد که دو
شهر کوهستانی میان همدان و کرمانشاه است و رفتن ایشان از آنجا بواسط و آن
شهریست که حجاج بن یوسف ثقفی ملعون آنرا بنا کرده که تا هریک از مدائن و بصره و کوفه
و اهواز و بهریک از آنها چهل فرسخ راه مسافت دارد و اینها یکسال پیش از ظهور میباشد
که یکسال در واسط میمانند یا کمتر و بعد از آن بطرف کوفه میایند و در میان ایشان و
میان عراقیها جنگ شدید واقع میشود از نجف تا حیره و غری که از شدت این جنگ
عقلها زایل میشود و هر دو دسته هلاک میشوند و باقی ماندگان از ایشان هم نابود
خواهند شد **نکتهٔ دیگری** که از این حدیث شریف استنباط میشود این است
که اگر کسی ارتباط ولایتی او نسبت به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
کامل شد و بافتخار شیعه خالص بودن نائل گردید حضرت بقیة الله عجل الله
تعالی فرجه او را بخود راهنمائی میکند و بدربار عظمت و جلال خود دعوت
میفرماید و درحالیکه در پس پردهٔ غیب و مخفی از انظار است او را میپذیرد و بفیض

شرفیابی حضور باهرالنور خود راهنمائی میفرمایند و تشنه دیدار خود را از زلال وصال جرعه ای بلکه جرعه ها میچشانند و تا اشاره ای از حضرتش نشود احدی مخلع بخلعت تشرف بمحضر شریفش نخواهد شد

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی — کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

راه رسیدن باینمقام مجاهده با نفس است و تصفیه کردن آن از رذائل و محلا شدن بحلیه تقوی و ورع و خلوص و توجه کامل

لمؤلفه الحقیر

خوش است ایدل اگر نغمه جانگداز کنی — بروی خویش در انتظار باز کنی
نهی بگردن جان با خیال شه زنجیر — بیاد گیسوی او قصه را دراز کنی
دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید — رخش ببینی و برابرویش نماز کنی

۴۹۳ حدیث دوم

دلائل الامامه تالیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری طبع نجف اشرف ص ۲۹۶

اینحدیث نیز مسنداً از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده ولی چون در عبارات و مندرجات با حدیث اول تفاوت بسیار داشت نیز نقل آنرا در اینکتاب و در اینقسمت از این بخش سزاوار دیدم و صاحب کتاب دلائل از اکابر و اعاظم علماء امامیه مائه چهارم هجری بوده **قال** روی ابو عبدالله محمد بن سهل الجلودی قال حدثنا ابو الخیر احمد بن محمد جعفر الطائی الکوفی فی مسجد ابی ابراهیم موسی بن جعفر قال حدثنا محمد بن الحسن بن یحیی الحارثی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن مهزیار الاهوازی

قال خرجت فی بعض السنین حاجا اذ دخلت المدینة واقمت بها ایاما اسئل
واستبحث عن صاحب الزمان فما عرفت له خبرو لا وقعت لی علیه عین فاغتممت
غما شدیدا وخشیت ان یفوتنی ما املته من طلب صاحب الزمان فخرجت حتی اتیت
مکة فقضیت حجتی واعتمرت بها اسبوعا کل ذلک اطلب فبینا انا افکر اذ انکشف
لی باب الکعبة فاذا انا بانسان کانه غصن بان متزر ببردة متشح باخری قد کشف
عطف بردته علی عاتقه فارتاح قلبی وبادرت لقصده فانثنی الی وقال من این
الرجل قلت من العراق قال من ای العراق قلت من الاهواز فقال اتعرف الحضینی
قلت نعم فقال رحمه الله فما کان اطول لیله واکثر نیله واغزر دمعه قال فابن
المهزیار قلت انا هو قال حیاک الله بالسلام ابا الحسن ثم صافحنی وعانقنی وقال
یا ابا الحسن ما فعلت العلامة التی بینک وبین الماضی ابی محمد نضر الله وجهه
قلت معی وادخلت یدی الی جیبی واخرجت خاتما علیه محمد وعلی فلما قراه استعبر
حتی بل طمره الذی کان علی یده وقال یرحمک الله یا ابا محمد فانک زین الامة شرفک
الله بالامامة وتوجک بتاج العلم والمعرفة فانا الیکم صائرون ثم صافحنی و
عانقنی ثم قال ما الذی ترید یا ابا الحسن قلت الامام المحجوب عن العالم قال ما
محجوب عنکم ولکن جنه سوء اعمالکم قم سر الی رحلک وکن علی اهبة من لقائه
اذا انحطت الجوزاء وازهرت نجوم السماء فها انا لک بین الرکن والصفا فطابت نفسی
وتیقنت ان الله فضلنی فما زلت ارقب الوقت حتی حان وخرجت الی مطیتی واستویت

على ظهرها فاذا انا بصاحبي ينادي يا ابا الحسن فخرجت ولحقت به فحياني بالسلام
وقال سر بنا يا اخ فما زال يهبط واديا ويرقى ذروة جبل الى ان علقنا على الطائف
فقال يا ابا الحسن انزل بنا نصلي باقي صلوة الليل فنزلت فصلى بنا الفجر ركعتين قلت
فالركعتين الاوليين قال هما من صلوة الليل واوتر فيهما والقنوت في كل صلوة جائزة
وقال سر بنا يا اخ فلم يزل يهبط واديا ويرقى ذروة جبل حتى اشرفنا على واد عظيم
مثل الكافور فامد عيني فاذا ببيت من الشعر يتوقد نورا قال هل ترى شيئا قلت ارى
بيتا من الشعر فقال الاسفل واخط في الوادي واتبعت الاثر حتى اذا صرنا بوسط الوادي
نزل من راحلته وخلاها ونزلت عن مطيتي وقال لي دعها قلت فان تاهت قال هذا
وادي لا يدخله الا مؤمن ولا يخرج منه الا مؤمن ثم سبقني ودخل الخباء وخرج الي
مسرعا وقال ابشر فقد اذن لك بالدخول فدخلت فاذا البيت يسطع من جانبه النور
فسلمت عليه بالامامة فقال لي يا ابا الحسن قد كنا نتوقعك ليلا ونهارا فما الذي
ابطاء بك علينا قلت يا سيدي لم اجد من يدلني الى الان قال لي لم تجد احدا يدلك ثم
نكت باصبعه في الارض ثم قال ولكنكم كثرتم الاموال وتجبرتم على ضعفاء المؤمنين
وقطعتم الرحم الذي بينكم فاي عذر لكم فقلت التوبة التوبة الاقالة الاقالة ثم
قال يا ابن المهزيار لولا استغفار بعضكم لبعض لهلك من عليها الا خواص الشيعة
الذين تشبه اقوالهم افعالهم ثم قال يا ابن المهزيار ومد يده الا انبئك الخبر اذا
قعد الصبي وتحرك المغربي وسار العماني وبويع السفياني يؤذن لولي الله فاخرج

بين الصفا والمروة فى ثلاثمأة وثلاث عشر رجلا فاجئ الى الكوفة واهدم مسجدها
وابنيه على بنائه الاول واهدم ما حوله من بناء الجبابرة واحج بالناس حجة الاسلام
واجئ الى يثرب فاهدم الحجرة واخرج من بها وهما طريّان فامر بهما تجاه البقيع وامر بخشبتين
يصلبان عليهما فتورق من تحتهما فيفتتن الناس بهما اشد من الفتنة الاولى فينادى
منادٍ من السماء يا سماء ابيدى ويا ارض خذى فيومئذ لا يبقى على وجه الارض الا
مؤمن قد خلص قلبه للايمان قلت يا سيدى ما يكون بعد ذلك قال الكرة الكرة الرجعة
الرجعة ثم تلا هذه الآية ثم رددنا لكم الكرة عليهم وامددناكم باموال وبنين و
جعلناكم اكثر نفيرا **يعنى** گفت روايت كرد ابو عبد الله محمد بن سهل جلودى كه
گفت حديث كرد مارا ابو الخير احمد بن محمد بن جعفر الطائى الكوفى در مسجد ابى ابراهيم موسى بن
جعفر گفت حديث كرد مارا محمد بن حسن بن يحياى حارثى گفت حديث كرد مارا على بن
ابراهيم بن مهزيار اهوازى گفت بيرون آمدم در بعضى از سالها در حاليكه حج گزارنده
بودم زمانيكه وارد مدينه شدم وچند روزى در آنجا اقامت كردم كه بپرسم وكاوش
كنم از صاحب الزمان پس خبرى از او ندانستم ونه چشمم بر او افتاد پس غمناك شدم
غمناك شدن سختى وترسيدم كه از من فوت شود آنچه كه آرزوى آنرا داشتم از طلب
كردن صاحب الزمان پس بيرون رفتم تا اينكه بمكه رفتم وحج وعمره خود را در آنجا
بجا آوردم وتا يك هفته هر روز در طلب آنحضرت بودم پس در حاليكه باين فكر بودم
ناگاه در كعبه براى من باز شد آدمى را ديدم مانند شاخه درخت بان كه آن

درختی است بسیار سبز و خوش منظره بردی را ازار کرده و بردی دیگری را حمایل کرده
و طرف انرا بر شانه خود بر گردانیده دل من بدیدن او شاد شد قصد او را کردم سلام
مرا جواب گفت و گفت ایمرد از کجائی گفتم از عراق گفت کدام عراق گفتم از اهوازم گفت
حضینی را میشناسی گفتم اری گفت خدا رحمت کند او را چقدر شبهای او دراز و عطا
و بخشش و بسیار و اشک چشم او زیاد بود گفت ابن مهزیار را میشناسی گفتم من همانم
گفت تحیت گوید تورا خدا بدرود گفتن ای ابوالحسن پس با من مصافحه و معانقه کرد
و گفت ای ابوالحسن علامت و نشانه که میان تو و ابو محمد گذشته یعنی حضرت عسکری
علیه السلام بود چه کردی گفتم همراه من است و دست در جیب خود کردم و بیرون
اوردم انگشتری را که بر نگین ان محمد و علی نقش بود چون نقش انرا خواند گریه کرد
تا جامه ای که روی دست او بود تر شد و گفت رحمت کند خدا تورا ای ابا محمد که تو
زینت امت بودی و خدا تورا بشرف امامت مشرف داشت و بتاج علم و معرفت متوج
گردانید پس ما هم بسوی تو خواهیم امد بعد از ان با من مصافحه و معانقه کرد و گفت
چه میخواهی ای ابوالحسن گفتم امام محجوب از عالم یعنی امام غائب را میخواهم گفت
ان امام از شما پوشیده و محجوب نیست ولکن بدی اعمال شما او را مخفی نموده برخیز
برو بسوی راحله خود و مهیا و اماده برای ملاقات و دیدن انحضرت شو چون
ستاره جوزا دمید و سر زد و ستارهای اسمان نورانی و درخشنده شد من حاضر میشوم
برای تو در میان رکن و کوه صفا یعنی من حاضر میشوم برای بردن تو در خدمت انحضرت

پس نفس من پاکیزه و آرام شد و یقین کردم که خدا فضیلت و برتری داد مرا پس همیشه
در انتظار رسیدن وقت رفتن بودم و بیرون آمدم بطرف مرکب و راحله خود چون
وقت رسید بر آن سوار شدم و روانه گردیدم ناگاه رفیق من صدا زد که ای ابو الحسن
پس بیرون رفتم و بر او ملحق شدم بمن سلام کرد و گفت ای برادر با من بیا پس پیوسته
فرود میآمد و میرفت بالای کوه تا اینکه سرازیر شدیم بطرف طائف پس گفت ای
ابو الحسن فرود بیا تا نماز شب را بجا بیاوریم فرود آمدم و با ما نماز فجر را بجا اورد
دو رکعت بعد از آن نیز دو رکعت بجا اورد گفتم دو رکعت اول چه نماز بود گفت اینها
از نماز شب بود و نماز وتر را در میان اینها خواند با قنوت که در هر نمازی جایز است
و گفت با ما بیا ای برادر پس پیوسته بر کوهها بالا میرفت و فرود میآمد در دره ها و
بالا میرفت بر بلندی کوهها تا اینکه رسیدیم در دامنه بزرگی که هوای آن در سردی
مانند کافور بود پس چشم خود را در آن وادی انداختم ناگاه خانه ای از مو یعنی خیمه ای
از مو دیدم که نور از آن بالا میرود گفت آیا چیزی میبینی گفتم میبینم خانه ای را از مو
گفت آنکه آرزوی دیدن او را داری در همانجا است پس سرازیر در وادی شد و
من هم در دنبال او میرفتم تا رسیدیم در میان وادی چون آنجا رسیدیم از مرکب
خود فرود آمد و مرکبش را در آنجا گذارد و من هم از مرکب خود فرود آمدم بمن گفت
واگذار مرکب خود را گفتم اگر گم شد گفت اینجا وادی ایست که در آن داخل نمیشود
مگر مؤمن و از آن بیرون نمیرود مگر مؤمن پس بر من پیشی گرفت و داخل خیمه

شد و بیرون آمد بشتاب بسوی من و گفت مژده باد ترا که اذن دخول برای تو داده شد پس داخل خیمه شدم دیدم از یکطرف خیمه نوری بالا میرود پس بر آنحضرت بر امامت سلام کردم بمن فرمود ای ابوالحسن شب و روز ما انتظار تو را داشتیم پس چه چیز باعث شد که در آمدن کندی کردی که بنزد ما بیائی عرضکردم ای آقای من تا بحال کسی را نیافتم که مرا راهنمائی کند فرمود بمن که نیافتی کسی را که راهنمائی کند ترا پس با انگشت مبارک خطی برروی زمین کشید و فرمود ولیکن شما زیاد کردید مالهای خودتانرا و بمال و ثروت رسیدید و بر ضعیفان و ناتوانان از اهل ایمان تکبر کردید و رحمهائیکه در میان شما بود قطع کردید پس چه عذری است برای شما عرض کردم توبه مرا بپذیر توبه مرا بپذیر لغزش مرا گذشت کن لغزش مرا گذشت کن پس فرمود ای پسر مهزیار اگر نبود طلب آمرزش کردن بعضی از شما بر بعض دیگر هر آینه هلاک میشد هر که بر روی زمین بود مگر خواص از شیعیان که کارهاشان مشابه است با گفتارهاشان پس فرمود ای پسر مهزیار و کشید دست خود را آیا خبر دهم ترا باین خبر زمانیکه نشست کودک و حرکت کرد مغربی و روانه شد عمانی و بیعت کرده شد با سفیانی بولی خدا اذن داده میشود پس من بیرون میایم در میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر مرد و میایم بکوفه و خراب میکنم مسجد آنرا و بنا میکنم آنرا بر بناء اول که بنا گذارده شده و خراب میکنم بناهای گردن کشانرا که در اطراف آن بنا کرده اند و حج میگذارم با مردم حجة الاسلام را و میایم بسوی مدینه و خراب میکنم حجره پیغمبررا و بیرون میاورم

کسانیرا که در انجا دفن شده اند در حالتیکه بدنهای هر دو نفر ایشان تر و تازه باشد
پس میبرم انها را روبروی بقیع وامر میکنم که دو چوب را نصب کنند و هر یک از
ایشان را بر چوبی بردار زنند پس ان چوبها از زیر ایشان سبز میشود و برگ میاورد
و مردم بر این دو نفر امتحان کرده میشوند با متحانی که سخت تر از امتحان اول باشد
پس منادیئی از اسمان ندا میکند که ای اسمان هلاک کن وای زمین بگیر پس در انروز
باقی نماند در روی زمین مگر مؤمنی که خالص باشد قلب وبرای ایمان گفتم ای اقای
من بعد از ان چه میباشد فرمود بازگشت بدنیا بازگشت بدنیا رجعت رجعت پس این
ایه را تلاوت فرمود ثم رددنا لكم الكرّة عليهم وامددناكم باموال وبنين وجعلناكم
اكثر نفيرًا یعنی پس رد کردیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد کردیم شما را بمالها
و فرزندان و گردانیدیم نفرهای شما را بیشتر از پیش

مؤلف گوید

مستفاد از این حدیث شریف چند چیز است اول انکه در زمان غیبت کبری شیعیان خالص
کامل درک فیض حضور حضرتش را میکنند دوم انکه اعمال زشت و معصیتها و گناهان
دوستان و شیعیان سبب محجوب و مستور بودن انحضرتست سوم انکه استغفار بعضی
از شیعیان برای بعض دیگر جلوگیر از هلاکت است برای شیعیان و دوستان گناهکار
ضعیف الایمان چهارم انکه زیاد کردن مال و تکبر کردن بر ضعفاء از مؤمنین و قطع
رحم کردن مانع از نائل شدن بفیض ملاقات حضرت است پنجم اخبار انحضرت بچند

علامت از علامتهای ظهور آن بزرگوار یکی نشستن کودک بسلطنت چنانچه از بعض از
اخبار دیگرهم مستفاد میشود دیگر قیام وحرکت مغربی که از طرف مغرب بر ضرر عرب
قیام کند که دور نیست امریکائیها باشند دیگر خروج خروج کننده ای از عمان دیگر
بیعت گرفتن سفیانی از مردم ششم اخبار آنحضرت از ظهور خود پس از ظاهر شدن
این علامات هفتم بعضی از کارهای حضرت پس از ظهور که از آنجمله است خراب کردن
آنحضرت مسجد کوفه را و بنا گذاردن آن بنحویکه در اول بنا شده واز آنجمله است خراب
کردن آنحضرت بناهائیرا که ستمکاران وگردنکشان در اطراف مسجد کوفه بنا
کرده اند واز آنجمله است حج گذاردن آنحضرت با مردم واز آنجمله است رفتن آنحضرت
بمدینه وخراب کردن او حجره پیغمبر را و بیرون آوردن او جسد دو خلیفه را و بردن
او بختن آنها را بر دو چوب در روبروی بقیع و بزمین فرو رفتن و هلاک شدن
دوستان و هواخواهان آنها و باقی نماندن در روی زمین مگر مؤمن خالص
العقیده و پس از آن رجعت آل محمد علیهم السلام وکسانیکه با آنها رجعت میکنند

۴۹۳ حدیث سوم

کمال الدین وتمام النعمة درباب ذکر من شاهد القائم صلوات الله علیه وکلمه این حدیث
را مسنداً بطریق دیگری با اختلاف زیاد روایت کرده وچون محتوی نکات چندی بود
نقل آنرا در این کتاب برای مزید آگاهی سزاوار دیدم ۰ روایت کرده است از محمد بن موسی
بن متوکل که گفت حدیث کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار که گفت

قدمت مدینة الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ فبحثت عن اخبار آل ابی محمد الحسن بن علی
الاخیر صلوات اللہ علیہما فلم اقع علی شیئ منہا فرحلت منہا الی مکة مستبحثاً عن ذلک
فبینا انا فی الطواف اذ تراءی لی فتی اسمر اللون رایع الحسن جمیل المخیلة یطیل التوسم فیّ
فعدلت الیہ مؤملاً منہ عرفان ما قصدت لہ فلما قربت منہ سلمت فاحسن الاجابة
ثم قال من ای البلاد انت قلت رجل من اہل العراق قال من ای العراق قلت من
الاہواز قال مرحبا بلقائک ہل تعرف بہا جعفر بن حمدان الخصیبی (الحصینی خ ل)
قلت دعی فاجاب قال رحمة اللہ علیہ ما کان اطول لیلہ واجزل نیلہ فہل تعرف
ابراہیم بن مہزیار قلت انا ابراہیم بن مہزیار فعانقنی ملیاً ثم قال مرحبا بک یا ابا اسحق
ما فعلت العلامة التی وشجت بینک وبین ابی محمد صلوات اللہ علیہ فقلت لعلک
ترید الخاتم الذی اثرنی اللہ بہ من الطیب ابی محمد الحسن بن علی صلوات اللہ علیہما
فقال ما اردت سواہ فاخرجتہ الیہ فلما نظر الیہ استعبر وقبلہ ثم قرء کتابتہ
وکانت یا اللہ یا محمد یا علی ثم قال بابی یداً (یدہ خ ل) طال ما جلت فیہا وتراخا بنا
فنون الاحادیث الی ان قال لی یا ابا اسحق اخبرنی عن عظیم ما توخیت بعد الحج
قلت وابیک ما توخیت بعد الا ما سا ستعلمک مکنونہ قال سل عما ترید فانی
شارح لک ان شاء اللہ قلت ہل تعرف من اخبار آل ابی محمد الحسن بن علی صلوات
اللہ علیہما شیئاً قال ای جز المست قلت ہل تعرف من نسلہ احداً قال وایم اللہ
انی لاعرف الضوئین (الصوئین خ ل) محمد وموسی ابنی الحسن بن علی صلوات اللہ

علیهم ثم الی رسولهما الیک قاصداً لاتیانک امرهما فان اجبت لقائهما والاکتحال
بالتبرک بهما فارتحل معی الی الطائف ولیکن ذلک فی خفیة من رجالک واکتتام
قال ابراهیم فشخصت معه الی الطائف اتخلل رملة فرملة حتی اخذ فی بعض مخارج
الفلاة فبدت لنا خیمة شعر قد اشرقت علی اکمة رمل تتلألأ تلک البقاع منها
تلألؤاً فبدرنی الی الاذن ودخل مسلّماً علیهما واعلمهما بمکانی فخرج علیّ احدهما
وهو الاکبر سنّاً م ح م د بن الحسن صلوات الله علیهما وهو غلام امرد ناصع اللون
واضح الجبین ابلج الحاجب مسنون الخدّ اقنی الانف اشم اروع کانّه غصن بان وکان
صفحة غرّته کوکب درّی بخده الایمن خال کانه فتاتة مسک علی بیاض الفضة
واذا برأسه وفرة سحماء سبطة تطالع شحمة اذنه له سمت ما رأت العیون اقصد
منه ولا اعرف حسناً وسکینة وحیاءً فلمّا مثل لی اسرعت الی تلقیه فاکببت علیه
التثم کلّ جارحة منه فقال مرحباً بک یا ابا اسحق لقد کانت الایّام تعدنی وشک
لقائک والمعاتب بینی وبینک علی تشاحط الدّار وتراخی المزار تتخیّل لی صورتک حتی
کانّا لم نخل طرفة عین من طیب المحادثة وخیال المشاهدة وانا احمد الله ربّی ولیّ
الحمد علی ما قیض من التلاقی ورفّه من کربة التنازع والاستشراف ثمّ سئلنی
عن احوالی متقدمها ومتاخرها فقلت بابی انت وامّی ما زلت افحص عن امرک
بلداً فبلداً منذ استأثر الله بسیّدی ابی محمّد صلوات الله علیه فاستغلق علیّ ذلک
حتی منّ الله علیّ بمن ارشدنی الیک ودلّنی علیک والشکر لله علی ما اوزعنی

فيك من كريم اليد والطول ثم نسب نفسه واخاه موسى واعزل ناحية ثم قال ان ابي
صلوات الله عليه عهد الىّ ان لا اوطن من الارض الا اخفاها واقصاها اسرارًا
لامري وتحصينا لمحلّي من مكائد اهل الضلال والمردة من احداث الامم الضوال فنبذني
الى عالية الرمال وخبت صرائم الارض تنظرني الغاية التي عندها يحل الامر وينجلي
الهلع وكان صلوات الله عليه انبط لي من خزائن الحكم وكوامن العلوم ما ان
اشعت اليك منه جزءًا اغناك عن الجملة اعلم يا ابا اسحق انه قال صلوات الله عليه
يا بنيّ ان الله جلّ ثناؤه لم يكن ليخلي اطباق ارضه واهل الجدّ في طاعته وعبادته
بلا حجة يستعلي بها وامام يؤتم به ويقتدى بسبل سنته (بسبيل سنته ح ل) ومنهج
قصده وارجو يا بنيّ ان تكون احد من عدّه الله لنشر الحق وطيّ الباطل واعلاء الدين
واطفاء الضلال فعليك يا بنيّ بلزوم خوافي الارض وتتبع اقاصيها فانّ لكل ولي
من اولياء الله عدوًّا مقارعًا وضدًّا منازعًا افتراضًا لثواب مجاهدة اهل نفاقه
وخلافه اولي الالحاد والعناد فلا يوحشنّك ذلك واعلم انّ قلوب اهل الطاعة
والاخلاص نزّع اليك مثل الطير الى اوكارها وهم معشر يطلعون بمخايل الذلة و
والاستكانة وهم عند الله بررة اعزّاء يبرزون بانفس مختلة محتاجة وهم اهل
القناعة والاعتصام استنبطوا الدين فوازروه على مجاهدة الاضداد خصّهم
الله باحتمال الضيم ليشملهم باتساع العزّ في دار القرار وجبلهم على خلائق
الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة حسن العقبى فاقتبس يا بنيّ نور الصبر

على موارد امورك تقرّ بذلك الصنع فى مصادرها واستشعر العزّ فيما يويدك تحظ
بما تحمد عليه ان شاء الله فكانّك يا بنىّ بنا بيد نصر الله قد ان وتيسير الفلج و
علوّ الكعب قد حان وكانّك بالرّايات الصفر والاعلام البيض تخفق على اثناء اعطافك
ما بين الحطيم وزمزم وكانّك بترادف البيعة وتصافق الولاء يتناظم عليك تناظم
الدرّ فى مثانى العقود وتصافق الاكفّ على جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائك
من ملاء براهم الله من طهارة الولاء ونفاسة التّربة مقدّسة قلوبهم من
دنس النفاق مهذّبة افئدتهم من رجس الشقاق ليّنة عرائكهم للدّين خشنة
ضرائبهم عند العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عيدانهم يدينون
بدين الحق واهله فاذا اشتدّت اركانهم وتقوّمت عمادهم قدّت بمكانفتهم
طبقات الامم اذ تبعتك فى ظلال شجرة دوحة بسقت افنان غصونها على حافات
بحيرة الطبرية فعندها يتلألأ صبح الحق وينجلى ظلام الباطل ويقصم الله بك
الطغيان ويعيد معالم الايمان يظهر بك استقام الافاق وسلام الرفاق يودّ
الطفل فى المهد لو استطاع اليك نهوضا ونواسط الوحش لو يجد نحوك مجازا
تهتزّ بك اطراف الدّنيا بهجة وتهزّ بك اغصان العزّ نضرة وتستقر بوانى
العزّ فى قرارها وتؤب شوارد الدّين الى اوكارها يتهاطل عليك سحائب
الظفر فتخنق كلّ عدوّ وتنصر كلّ ولىّ فلا يبقى على وجه الارض جبّار قاسط و
لا جاحد غامط ولا شان مبغض ولا معاند كاشح ومن يتوكّل على الله فهو

حسبه ان الله بالغ امره ثم قال يا ابا اسحق ليكن هذا مجلسى عندك مكتوماً الا
عن اهل الصدق والاخوة الصادقة فى الدين اذا بدت لك امارات الظهور و
التمكين فلا تبطئ باخوانك عنّا وباهل المسارعة الى منار اليقين وضياء مصابيح
الدين تلق رشداً ان شاء الله قال ابراهيم بن مهزيار فكنت عنده حيناً اقتبس
ما اورى من موضحات الاعلام ونيّرات الاحكام وارْوى نبات الصدور من
نضارة ما ذخره الله فى طبايعه من لطايف الحكمة وطرايف فواضل القسم حتى
خفت اضاعة مخلّفى بالاهواز لتراخى اللقاء عنهم فاستاذنته فى القفول واعلمته
عظيم ما اصدر به عنه من التوحّش لفرقته والتجرّع للظعن عن محاله فاذن لى و
اردفنى من صالح دعائه ما يكون ذخراً عند الله لى ولعقبى وقرابتى ان شاء الله
فلمّا ازف ارتحالى وتهيّا اعتزام نفسى غدوت عليه مودعاً ومجدّداً للعهد
وعرضت عليه ما لا كان معى يزيد على خمسين الف درهم وسئلته ان يتفضل
بالامر بقبوله منى فابتسم وقال يا ابا اسحق استعن به على منصرفك فان الشقة
وفلوات الارض امامك جمة ولا تحزن لاعراضنا عنه فانا قد احدثنا لك شكراً
ونشره وربضناه عندنا بالتذكرة وقبول المنّة فبارك الله لك فيما خولك وادام
لك ما نولك وكتب لك احسن ثواب المحسنين واكرم آثار الطايعين فان الفضل
له ومنه واسئل الله ان يردك الى اصحابك باوفر الحظ من سلامة الاوبة واكناف
الغبطة بلين المنصرف ولا اوعث الله لك سبيلاً ولا حيّر لك دليلاً واستودعه نفسك

ودیعة لا تضیع ولا تزول بمنّه ولطفه ان شاء الله یا ابا اسحق ان الله قد قنعنا بعوائد
احسانه وفوائد امتنانه وصان انفسنا عن معاونة الاولیاء الا عن الاخلاص فی
النیّة وامحاض النصیحة والمحافظة علی ما هو اتقی وابقی وارفع ذکرا قال فاقفلت عنه
حامدا لله عزّ وجل علی ما هدانی وارشدنی عالما بان الله لم یکن لیعطل ارضه
ولا یخلیها من حجة واضحة وامام قائم والقیت هذا الخبر المأثور والنسب المشهور توخیا
للزیادة فی بصائر اهل الیقین وتعریفا لهم ما منّ الله عزّ وجل به من انشاء الذریّة
الطیّبة والتربة الزکیّة وقصدت اداء الامانة والتسلیم لما استبان لیضاعف الله
عزّ وجل الملّة الهادیة والطریقة المرضیّة قوة عزم وتایید منه وشدة اذر
واعتقاد عصمة والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

لغات بحث بمعنای فحص وکاوش کردن ابی محمد الحسن بن علی الاخیر زاده حضرت عسکری
علیه السلام است ملیّ مدت وساعت دراز وشیج درهم پیوستگی ووشیجة از باب تفعیل
از توشیج است یعنی بهم پیوستن ووسیله ارتباط ایجاد شدن بین دو نفر و یا دو چیز طال ما
جلت فیها از جولان است گردبرامدن ودقت نظر کردن یعنی طال ما کنت اجول فیما یصدر
عنها من اجوبة مسائلی کنایة عن کثرتها وترای کنت منفردا بذلک لاختصاصی به علیه
السلام تکنت اخزن منها فنون العلم لیوم احتاج الیها کما قال المجلسی ره فی البحار فی المجلد
الثالث عشر وگفته است در بعضی از نسخه‌ها بجای جلت احبت نوشته شده پس لفظ
فی برای تعلیل است توخی قصد داشتن الکمة تل بلند ناصع بمعنای خالص اللجة النقا

بین الحاجبین و ابلج کسی را گویند که گشاده ابرو باشد مسنون کشیده صورت و کشیده بینی شمم بلندی در قصبه بینی که با طرف بالای آن مساوی باشد وفره کسی است که موهای او بنا گوش او رسیده باشد سحماء بمعنی سیاه مو سغر سبط بکسر سین و فتح باء یعنی موی ریخته غیر مجعد سمت هیئة اهل خیر وشك بفتح و ضم بمعنای سرعت و شتاب معاتب بمعنای مراضی استعتبته فاعتبنی ای استرضیته فارضانی تشاحط بمعنای تباعد قوله قبض ای بسر تنازع یعنی تشاوق عالیة الرمال از بالای نجد است تا زمین مدینه و تا پشت مکه که حجاز باشد کما نقل العلامة عن الصحاح وجبت صرائم الارض ای قطعتها و دورت فیها والصریمة ما انصرم من معظم الرمل و زمینی را گویند که زراعت آن چیده شده باشد و در بعضی از نسخه ها خبت بجاء نقطه دار نوشته شده و آن زمین رمل زار است که مطمئن باشد هلع بمعنای جزع ونبط الماء ای نبعه نزع بروزن رکع یعنی صاحبان اشتیاق مطلعون بمخایل الذلة یعنی رفت وآمد میکنند در میان مردم بجایگاه در مظان ذلت واقع شوند ضیم ظلم و ستم بدرك الصنع یعنی بوصول و رسیدن بصنع خدا نسبت بتو یعنی اصبر فیما یرد علیك من المکاره والبلایا حتی تفوز بالوصول الی صنع الله الیك و معروفه لدیك فی ارجاعها و صرفها عنك قوله واستشعر العز یعنی در خاطر بگیر در نفس خود که آنچه از بلاها که بتو میرسد سبب عزت تو است قوله تخط از خطوه بمعنای قرب و منزلت است و در بعضی از نسخه ها تخط بجاء حطی است که از احاطه باشد قوله تیسر الفلج یعنی آسان شدن فیروزی و رستکاری و در بعضی از نسخ فلح نوشته شده

و آن نیز بهمان معنی است علوّ الکعب کنایه است از عزّت و غلبه و در قاموس است که الکعب الشرف والمجد قوله علیه السّلام علی اثناء اعطافک قال الفیروزآبادی ثنی الشیء ردّ بعضه علی بعض و اثناء الشیء قواه و طاقاته واحدها ثنی بالکسر و العطاف بالکسر الرّداء والمراد بالاعطاف جوانبها قوله فی مثانی العقود ای العقود المثنیة المعقودة التی لا یتطرّق الیها التبدّد اوفق موضع تثنیها فانها فی تلک المواضع اجمع واکثف عرائک جمع عریکه در اینجا بمعنای نفس و طبیعت و خوی است ضرائب جمع ضریبه بمعنای سرشت و خوی نضرة تازه رویی تذ بمعنای قطع و تفرّق مکاثفة اجتماع اذ تبعتک یعنی بایعک و تابعک هؤلاء المؤمنون دوحه درخت بزرگ بسق النخل یعنی طال اسقام الآفاق یعنی یظهر بک انّ اهل الآفاق کانوا ذوی اسقام روحانیة وسلام الرّفاق یعنی ان رفقاءک کانوا سالمین منها فلذا آمنوا بک قوله بوانی العزّ ای اساسها مجازا فان البوانی قوائم النّاقة او الخصال التی تبنی العزّ و تؤسّسها شوارد جمع شارد یقال شرد البعیر ای نفر غامط ناسپاس گو و کسیکه حق و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد شان دشمنی کننده و اهل کینه کاشح دشمنی پنهان کننده اروی استخرج النّار بالزند بنات الصّدور الافکار والمسائل والمعارف التی تنشاء فیها القفول الرجوع من السّفر تجزّع اظهار جزع کردن و اگر تجرّع براء مهمله باشد یعنی فرو خوردن خشم ظعن سیر کردن اعتزام عزم کردن یا قصد رفتن کردن و ممکن است اعتزام بعین وراء باشد از غرامت که کاشف از غرامت او باشد مفارقت از ایشان شقّه بضم

شین سفر دور دشت فلاة قذف بیابان دور و دراز بضم و فتح هر دو ضبط شده اکناف یا مصدر اکنفة است بمعنای حفظ کردن و اعانت کردن و احاطه کردن یا جمع کنف است و آن بمعنای حفظ و ستر و جانب و سایه و ناحیه است و وعث الطریق بمعنای تعسر سلوکه و وعثاء بمعنی مشقت و سختی است

معنای حدیث ابراهیم بن مهزیار گفت بمدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و تفحص و کاوش کردم از خبر دهنده ای برای خبر دادن از ال ابی محمد حسن بن علی عسکری صلوات الله علیهما پس بر نخوردم بچیزی از اخبار ایشان پس رفتم بمکه در حالیکه کاوش کننده از اخبار ایشان بودم در حالیکه مشغول طواف بودم جوان گندم گون خوش منظر نیکو روئی را که آثار خیر و خوبی در او دیده میشد مدتی دراز بچشم نیکی بمن نگاه میکرد پس بطرف او رفتم بامید شناختن آنچه که قصد از دانستم یعنی ال ابی محمد حسن عسکری چون نزدیک او رسیدم سلام کردم بر نیکوئی مرا جواب داد پس گفت از کدام شهرها هستی گفتم مردی هستم از اهل عراق گفت کدام عراق گفتم از اهل اهواز گفت خشنودم بدیدن تو آیا در آنجا جعفر بن حمدان خصیبی یا حسینی را میشناسی گفتم دعوت حق را لبیک گفت یعنی از دنیا رفت گفت رحمت خدا بر او باد چقدر شبها طول کشید شب زنده داری و بیداری او و چه بسیار از اهل عطا و جود و بخشش بود پس آیا میشناسی ابراهیم بن مهزیار را گفتم من ابراهیم بن مهزیارم پس مدتی دراز با من معانقه کرد و گفت خوش آمدی تو ای آبا اسحق آن نشانه ای که در میانه تو و میان

ابو محمدؐ پیوسته بود چه کردی گفتم شاید انگشتر را اراده کرده ای که خدا انرا بمن عطا
کرده از ناحیه شخص پاکیزه ابی محمد حسن بن علیؑ صلوات الله علیهما گفت غیر انرا اراده
نکرده ام پس بیرون اوردم انرا برای او وچون بران نظر کرد گریه کرد وانرا بوسید ونوشته
انکه برروی ان نقش بود خواند ونقش ان یا الله یا محمدؐ یا علیؑ بود پس گفت پدرم تقریبا
ان سر انگشت با ان دست که این نقش را نوشته وطول کشید نگاه کردن او دران نقش
تا دقت نظر من در انچه که ازاو صادر میشد درجواب مسائلی که ازاو میپرسیدم ازجهت
زیادتی سؤالهائیکه ازاو میکردم بخو یکه مرا منفرد میدید دراختصاص داشتن من بران
بزرگوار حضرت علیه السلام پس من ازاو فنونی ازعلم را یاد گرفتم برای روزیکه بران محتاج
شوم وبا انکه دوست میداشتم که ازاو بپرسم بعلت انچه که ازاو صادر میشد ازجواب گفتن
از فنون احادیث تا اینکه گفت برای من که ای ابا اسحق بمن خبرده ازمقصدیکه بعد از
حج گذاردن داری گفتم بحق پدرت قصدی ندارم بعد ازان مگر اینکه زود باشد که هم بخوا
اثر پوشیده ایرا که مرادانا کنی بران گفت بپرس از انچه که میخواهی که من شرح دهنده ام
برای تو انرا اگر خدا بخواهد گفتم ایا از ال ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام خبری دارمی
چیزیرا گفت چه خبری میخواهی گفتم ایا ازنسل او کسیرا میشناسی یعنی از فرزندان او
اطلاع داری گفت بخدا قسم است که میشناسم همراهینه دو پسر دو راتفاده اورا محمدؐ و
موسی که دو پسران حسن بن علی صلوات الله علیهم میباشند ومن فرستاده شدم از
طرف انها بسوی تو که با مرایشان اتیان کنی پس اگر دوست داری ملاقات ایشان را

و سرمه دیدار ایشان را بدیده کشی و بدیدن ایشان تبرک جوئی با من روانه شو تا
بجانب طائف برویم و باید این مسافرت را از مردانیکه با تو هستند پنهان بداری
و از ایشان کتمان کنی ابراهیم گفت که با او روانه شدم بطرف طائف و با او قطعات
زمینهای ریگزار را هر کدام بعد از دیگری وارد میشدم تا اینکه بعضی از مخارج بیابان
که میرفتیم خیمه ای از مو برای ما ظاهر شد که بالای تلی از رمل نورانی و تابنده بود
و از نوران قطعات آن بیابان روشن بود پس بر من سبقت گرفت و مبادرت
کرد تا اذن دخول برای من بگیرد داخل خیمه شد و سلام کرد بر ایشان و ایشان را
بمکان من دانا کرد پس یکی از ایشان که بزرگتر از دیگری بود از حیث سن یعنی محمد بن
الحسن صلوات الله علیهما از خیمه بیرون آمد و او پسری بود که هنوز در صورتش مو
نروئیده بود و روی صاف خالصی داشت و میان دو ابروی او گشاده و بیمو بود و
دندان او ظاهر بود و صورت و بینی کشیده داشت و قصبه بینی او با طرف بالای آن مساوی
بود مانند شاخه شمشاد بود در طراوت و زیبائی موهایش بنا گوشش رسیده و دراز
و ریخته بود مجعد و پیچیده نبود صفحه پیشانی او مانند ستاره ای درخشنده میدرخشید
بر گونه راست او خال مشکینی بود که گویا ریزه مشکی بود بالای صفحه نقره و سر او پر مو بود
و موهای آن سیاه و ریخته بود بر بنا گوش بر هیئت اهل حجر بود چشمی از چشمها میانه
بالاتر از او و خوش صورت تر و با وقار و حیاتر از او ندیده پس چون در مقابل من
آمد با شتاب تمام خود را به او رسانیدم و بر روی او انداختم و هر عضوی از اعضای

اورا بوسیدم پس فرمود مرحبا بتو ای ابو اسحق روزها بمن وعده میداد نزدیک بودن
ملاقات تورا وخوشنودی بود درمیان من ومیان تو با اینکه خانه تو با من دور بود
وزیارت بتاخیر افتاده بود صورت تو در خاطر من بود که گویا بقدر یک چشم بهم زدن
از یکدیگر دور نبودیم از پاکیزگی وخوبی حد شکردن با یکدیگر وخیال دیدن همدیگر
ومن ستایش میکنم پروردگار خودم را که سزاوار ستایش کردنست بر فیض ملاقاتیکه
حاصل شد وشاد شدن از دیدار تو ونیکی واحسان او از جهة اشتیاقی که بدیدن
تو داشتم وبشرف دیدار تو رسیدم پس از آن از حالات گذشته ومتاخر من پرسیدنی
عرضکردم پدر ومادرم فدای تو باد همیشه در جستجوی امر تو بودم شهر بشهر از زمانی
که آقای من ابی محمد صلوات الله علیه از دنیا رحلت کرده در بر روی من بسته شده بود
تا اینکه خدا بر من منت گذارد بکسیکه مرا راهنمائی کرد بسوی تو ودلالت کرد مرا برسیدن
بخدمت تو وسپاس گذاری مختص خدائی است که الهام کرد مرا در ملاقات تو از کرم
واحسان وعطای خود پس آنحضرت نسب خود وبرادرش موسی را بیان فرمود وبگوشه‌ای
رفت پس فرمود که پدرم صلوات ورحمت خدا بر او باد از من عهد گرفت که در روی
زمین جائیرا وطن نگیرم مگر در آنجائیکه پنهان تر ودورتر ومستورتر باشد برای
پوشیده وپنهان ماندن امر من ودر حصار بودن محل من از کیدهای اهل گمراهی
شیطانهای متمرد وحادثه های امتهائی که راه حق را گم کرده اند پس انداخت مرا در
رملزارهای بالای زمین نجد تا زمین مدینه تا پشت مکه که زمین حجاز باشد

وقطع میکنم رملستانهای بزرک را و دور میزنم در ان زمینهائیکه زراعت ان
چیده شده باشد و ان زمینهائیکه محل اطمینان است وکسی در انها راه ندارد تا مدتیکه
باید انتظار ان بکشم بسر رسد و زمان حلول امر برسد و جزع رو به انجلاء نهد و ان
حضرت صلوات الله علیه جاری کرد برای من از خزینهای حکمتها و حقایق علوم حری
را که اگر شعاع بیندازد بسوی تو جزئی از ان بینیاز کند نور را از هر جلوه ای – بدان
ای ابواسحق که ان حضرت صلوات الله علیه یعنی پدر بزرگوارش حضرت عسکری فرمود
ای پسرک من بدرستیکه خدائی که بزرگست ثنای او چنین نبوده است که خالی گذارد
طبقه های زمین خود و اهل کوشش در طاعت و عبادت خود را بدون حجتیکه
بلندی جوید بسبب ان و بدون امامیکه بپذیرد امامت او را و براو اقتداء کند
و براههای سنت او راه رود و روش قصد او را پیش گیرد وامیدوارم ای پسرک من
که تو یکی از انهائی باشی که خدا او را در شماره اورده است برای باز کردن راه حق و
پیچیدن راه باطل و بلند کردن و فرو نشاندن گمراهی پس بر تو باد ای پسرک من که
در جاهای پنهان زمین ملازم باشی و در دورترین جاهای زمین جای گیری
زیرا که از برای هر ولیّی از اولیاء خدا دشمن سرکوبی کننده ای و ضدّی نزاع کننده
است و واجب است مخفی بودن تو برای درک ثواب مجاهده اهل نفاق با خدا و مخالفت
صاحبان الحاد و عناد پس بوحشت نیندازد تو را انها و بدانکه دلهای اهل طاعت
و اخلاص مشتاق است بسوی تو ما نند مشتاق بودن مرغ به اشیانه خود و ایشان

گروهی هستند که رفت و امد میکنند در میانه مردم بحالتیکه در مظان ذلت وخواری واقع شوند وایشان در نزد خدا نیکانند وعزیزانی هستند که با نفسهای مشتاق در دین ومحتاجند وایشان اهل قناعت وعصمت اند استنباط کرده اند دین را پس پیشبانی کنند انرا بمجاهده کردن با اضداد دین مخصوص گردانیده است خدا ایشان را بتحمل ظلم وستم کردن تا شامل شود ایشان را قبول گشایش درعزت وغلبه درخانه اخرت که قرار گاه ایشان است وگردانید ایشان را بر قلمهای صبر وشکیبائی ثابت تا بوده باشد برای ایشان عاقبتی نیکو وکرامت حسن عاقبت پس اقتباس کن ای پسرک من از نور صبر در موردهای کارهای خود تا رستگار شوی بسبب صبر کردن درمکاره وبلاها باحسان ونیکی کردن خدا با تو از برگردانیدن وتغییر دادن ان مکاره وبلاها از تو از محلهای صدور ان ودرخاطر بگیر در پیش خود که انچه از بلاها بتو میرسد وبران صبر میکنی سبب عزت وغلبه است ودارای قرب ومنزلت میشوی وبهره مند خواهی شد بانچه که بران ستوده خواهی شد اگر بخواهد خدا پس گویا میبینم تورا ای پسرک من که به نیرو وقوت یاری کردن خدا وقت ان رسیده باشد وبرا اسان شدن فیروزی ورستگاری وقت عزت وبزرگی وبزرگواری تو برسد وگویا میبینم که برای تو پرچمها وعلمهای زرد وسفید بجنبش درایند در اطراف وجوانب تو درمیانه حطیم وزمزم وگویا میبینم پی درپی بیعت گرفتن تورا وصف بستن دوستدارانِ تورا که با تو پیوسته میشوند مانند پیوسته شدن درّ در رشته های گردن بندها وکف برکف رسانیدن انها را در اطراف حجرالاسود که پناهنده میشوند در پیشگاه تو

ایشان بزرگانی هستند که آفریده است خدا ایشان را از پاکی دوستی و نیکوئی طینت
دلهای ایشان از چرک نفاق پاک و پاکیزه است و سویداهای ایشان از دشمنی کردن و
ضرر رسانیدن و بمشقت انداختن و برخلاف رفتن پاکیزه خواست طبیعت و سرشت
خوی ایشان نرم است برای دین و در هنگام دشمنی کردن با دشمنان دین تند خو باشند
در وقت پذیرائی از اهل ایمان گشاده رو باشند تر و تازه است بفضل و بخشش طعامهای ایشان
مذهب ایشان بدین حق و اهل حق‌اند چون رگهای ایشان محکم شد و شمشیرهای ایشان در
غلاف رفت بجمعیت خود متفرق میکنند طبقه‌هائی از امتها را و این زمانیست که تابع
و پیرو میشوند تو را در سایه‌های آن درخت بزرگی که دراز شود زیادتیهای شاخه‌ها
آن در کناره‌های دریاچهٔ طریه در آنوقت بسبب حق روشن و نورانی میشود و تاریکیها
باطل برطرف میشود و میشکند خدا بتو ستمکاری و سرکشی و نادانی و از خدا دوری را و
برمیگرداند معالم ایمان را و بتو آشکار میکند بیماریهای کرانه‌های جهان را و سلامتی
بندگان فرمانبردار را در آنوقت طفلی که در گهواره است دوست میدارد که اگر بتواند
از جای خود برخیزد و بسوی تو آید و وحشیان بیابان هم دوست میدارند که اگر راه یابند
در نزد تو باشند بسبب تو بجنبش آید بهجت و خوشی در اطراف دنیا و شاخه‌های عزت
بوجود تو بر تر و تازه گی در حرکت آید و بناهای عزت بوجود تو بر قرار گردد در محل
خود و دور افتاده‌های دین بجاهای خود برگردد بارانهای پیروان ظفر بر تو میبارد
پس نیکوی هر دشمنی گرفته میشود و هر دوستی یاری کرده میشود پس باقی نمیماند

بر روی زمین سرکش عدول کننده از حق و منکر کننده ناسپاس گو و کسی که حق
و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد و دشمنی کننده در آشکار او اهل کینه و نه اهل
عناد و دشمنی کننده در پنهانی و کسیکه توکل بر خدا کند پس او کفایت میکند آنکس را
بدرستیکه خدا رساننده است امر خود را **پس از آن** فرمود ای ابو اسحق
هر آینه این مجلس من باید در نزد تو مکتوم و برای کسی نگوئی مگر برای کسی که اهل
راستی باشد و برای برادران راستگوی خودت در دین — وقتیکه نشانه های
ظهور برای تو ظاهر شد و آثار تمکین پدیدار گردید کندی مکن و برادرهای دینی
خودت از آمدن بسوی ما و بسوی کسانیکه شتاب دارند که خود را بنور یقین و روشنی
چراغهای دین برسانند تا درک کنی هدایت را اگر بخواهد خدا **ابراهیم بن
مهزیار** گفت پس زمانی دراز در نزد آنحضرت ماندم و از جرقه های چخماق نشانه های
روشن و احکام نورانی و افکار و مسائل و معارف و زلال علوم آنحضرت سیراب میشدم
و استضائه و استفاده میکردم از تر و تازه گی آنچه که ذخیره کرده بود خدا در طبعهای
او از لطائف حکمت و چیزهای تازه و شگفتا ور و قسمتهائی از نعمتهای بزرگ تا اینکه
ماندن من در خدمت آنحضرت اینقدر طول کشید که ترسیدم بازماندگان من در اهواز
ضایع شوند و از پا درآیند بعلت دوری من و عقب افتادن ملاقات کردن من ایشان را
پس از آنحضرت اذن خواستم برای برگشتن باهواز و بزرگی وحشت خود را از مفارقت
از حضور آنحضرت برای او اعلام کردم و جزع خود را از الم جدائی اظهار داشتم برای سیر کردن

درر اخبار قائمیه

و دور شدن از محلهای او پس مرا اذن داد و زدیف من قرارداد از دعاهای شایسته

خود آنچه را که ذخیره باشد نزد خدا برای من و برای اولاد و خویشان من اگر بخواهد

خدا پس چون حرکت و کوچ کردن من نزدیک شد و مهیا شد عزم من صبح کردم درحالی

که بر او وارد شدم برای وداع کردن و تجدید عهد و عرضه داشتم بر او مالی را که با من

بود و آن زیاده از پنجاه هزار درهم بود و خواهش کردم که آن حضرت تفضل کند بر من

وامر دهد بپذیرفتن آن از من پس تبسم فرمود و فرمود ای ابو سحق یاری جوی به

آن برای برگشتن خود زیرا که سفر تو دور است و بیابان دور و دراز در پیش داری

واندوهگین مباش از روگردان شدن ما از آن یعنی از قبول نکردن ما زیرا که ما سپاس

گذاری خود را برای تو تازه کردیم از جهت این مالیکه میخواهی بما بدهی و نشر دادن آن

و خبردار شدن ما از آن بیاد آوری کردن و قبول منت نمودن پس برکت دهد خدا برای

تو آنچه را که بتو را مالک آن گرداند و ادامه دهد برای تو آنچه را که بتو عطا کرده و بنوشید

برای تو نیکوترین ثواب نیکی کنندگان را و گرامی ترین آثار فرمان برندگان را زیرا

زیادتی برای او است و از او است و میخواهم از خدا که تو را برگرداند بسوی یاران

بتمامترین بهره دادن از سلامت برگشتن بحفظ کردن و اعانت کردن و پا نگاهداشتن

و زیرسایه خود جا دادن و بزمی و خوشی و آرامش رسیدن بمحل خود و مشکل نگرداند

بر تو راه را و سرگردان نکند برای تو راهنما را و خودت را برا او بسپار سپردنیکه ضایع

نشوی و همیشه باقی باشی بسبب احسان و لطف او اگر بخواهد خدا ای ابو سحق خدا

قانع گردانید است ما را بنیکی ها و عطاها و بخششها و نیکی کردنها و فائده های منت گذارنده خود و نگاهداری کرده است نفسهای ما را از معاونت دوستان مگر آن دوستانیکه درنیت خود اخلاص دارند و مگر آنهائیکه بر یکدیگر نشان محض نصیحت کردن و محافظت کردن باشد بر آنچه که پرهیزکاری آن زیادتر و پایدارتر و بلند مرتبه تر باشد از حیث یاد کردن

گفت پس مسافرت کردم از آنجا و از نزد آنحضرت در حالتیکه ستایش کننده بودم خدای را که غالب و بزرگست بر آنچه که هدایت و راهنمائی کردم را در حالیکه عالم شد به اینکه خدا زمین خود را معطل و بدون حجت روشنی و امام قائمی نمیگذارد و القاء کردم این خبر ماثور و نسب مشهور را بقصد زیاد شدن بینائی در چشمهای دلهای اهل یقین و برای شناسانیدن بر ایشان آنچه را که خدای عز و جل منت بر آن گذارده از ایجاد ذریه طیبه و تربت زکیه و قصد کردم اداء کردن امانت را و سپردن آن بکسیکه طلب ظهور و وضوح آنرا میکند تا زیاده گرداند خدای عز و جل ملت راه یابنده و راه خشنود شده را بقوت عزم و نیروئی که از او است و به پشتیبانی خدا و معتقد بودن بحفظ و نگاهداری او و خدا راهنمائی میکند هر کسرا میخواهد بسوی راه راست

مؤلف حقیر گوید

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الانوار فرموده که خبر ابراهیم بن مهزیار با خبر علی بن مهزیار احتمال دارد که یکی باشد و احتمال دارد که دو خبر باشد و اظهر یکی بودن است و اختلاف اسم محمول بر اشتباه از نساخ و راویها است و عجب این است که محمد بن

ابی سعید الله که از کسانیکه مشرف بحضور مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداه شده اند محمد بن ابراهیم بن مهزیار را شمرده و همچنین از این دو نفر اگر علی بن مهزیار و ابراهیم بن مهزیار باشد در شماره بیاورده و پس از آن فرموده است که اشتمال این اخبار براینکه از برای آنحضرت برادری است که موسی نامیده شده غرابت دارد

۴۹۴ حدیث چهارم

احتجاج طبرسی - طبع مطبعه مرتضویه در نجف اشرف ص ۲۷۸ قسمتی از توقیع صادره از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضوان الله علیه راجعه ببعضی از علامات ظهور آنحضرت (من توقیعه علیه السلام) ستظهر لکم من السماء آیة جلیة و من الارض مثلها بالسویة و یحدث فی ارض المشرق ما یحزن و یقلق و یغلب من بعد علی العراق طوائف من الاسلام مراق تضیق بسوء فعالهم علی اهله الارزاق ما یؤملونه منه علی توفر غلبة منهم والاتفاق و لنا فی تیسیر حججهم علی الاختیار منهم والوفاق شأن یظهر علی نظام واتساق فلیعمل کل امرء منکم بما یقرب به من محبتنا و یتجنب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا فان امرنا بغتة فجأة حین لا تنفعه توبة و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبة والله یلهمکم الرشد و یلطف لکم فی التوفیق برحمته **یعنی** زود باشد که ظاهر شود برای شما آیت و نشانی از آسمان روشن و پیدا و از زمین هم آیتی ظاهر شود مانند آن و برابر با آن و حادث شود در زمین مشرق چیزیکه بحزن و اندوه و قلق و اضطراب بیندازد و غالب میشود

بعد از آن بر عراق طائفه هائی از اسلام که از دین خارج شده باشند که بسبب بدی
کارهای ایشان روزیها بر اهل آن تنگ شود برای رسیدن به آرزوی خود جهت تمام
کردن غلبه از ایشان بتجمع و اتفاقی که میکنند و برای ما است در آسان کردن قصد
ایشان امتحان و از ما پیش و موافق شدن که کار بیت ظاهر شدنی بر روی نظام و
ترتیب دادن و راست و تمام شدن و فراهم آمدن کار پس باید عمل کند هر مردی از شما
که از دوستان ما میباشند بچیزیکه بدان بما نزدیک میشود و دوری کند از چیزیکه
نزدیک میکند او را بکراهت داشتن ما و خشم ما زیرا که امر ما بیخبر و بناگاه رخ میدهد
زمانیکه توبه کردن هیچ نفعی ندهد او را و نجات ندهد او را از شکنجه دادن و عذاب کردن
ما بتوبه کردن از گناهان و عقوقی که از او سرزده و خدا الهام کند شما را بهدایت شدن
و لطف کند برای شما بتوفیق یافتن برحمت خودش

۴۹۵ حدیث پنجم

احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله ص ۲۷۸ در توقیعی که از ناحیه مقدسه براو نوشته شده از
آنحضرت علیه السلام از جمله آنست که ایة حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم
من رجس منافق مذمم مستحل للدم المحرم یعمد بکیده اهل الایمان ولا یبلغ بذلک غرضه
من الظلم لهم والعدوان لاننا من وراء حفظهم بالدعاء الذی لا یحجب من ملک الارض
والسماء فلیطمئن بذلک من اولیائنا القلوب ولیثقوا بالکفایة منه وان راعتهم
به الخطوب والعاقبة بجمیل صنع الله سبحانه تکون حمیدة لهم ما اجتنبوا المنهی عنه

من الذنوب ونحن نعهد الیک ایها الولی المخلص المجاهد فینا الظالمین ایدک الله بنصره الذی اید به السلف من اولیاءنا الصالحین انه من اتقی ربه من اخوانک فی الدین واخرج مما علیه الی مستحقیه کان امنا من الفتنة المبطلة ومحنها المظلمة المضلة ومن بخل منهم بما اعاده الله من نعمته علی من امره بصلته فانه یکون خاسراً بذلک لاولیه واخرته ولو ان اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد لما تاخر عنهم الیمن بلقاءنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة وصدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکره ولا نؤثره منهم والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوکیل

یعنی نشانه حرکت ما از این سستی و درنگ کردن حادثه ایستکه در حرم معظم رو میدهد از مرد نجس منافق مذمت کرده شده ای که حلال دانسته است ریختن خون حرام را که عمل میکند بمکر و فریب و حیله وری خود با اهل ایمان و بستمکاری و دشمنی که با ایشان میکند بهدف خود نخواهد رسید زیرا که ما در عقب ایشان حفظ میکنیم ایشان را بدعا کردن در حق ایشان بدعائیکه پوشیده نشود از پادشاه زمین و اسمان پس باید دلهای دوستان ما بسبب دعا کردن ما مطمئن باشد و باید که بپرهیزند بباز داشتن خود را از او واگر در نظر بگیرد ایشان را کارهای بزرک عاقبت ایشان بپاکیزگی صنع خدا ستوده خواهد شد اگر اجتناب کنند از بجا آوردن انچه که نهی کرده شده اند از ان از گناهان وما عهد میکنیم با تو ای دوست با اخلاص کوشش

کننده در ولایت و اطاعت ما با ستمکاران نیرو و قوت دهد تو را خدا بنیروی یاری
کردن خود انچنان یاری کردنی که نیرو دهد بران پیشنیان از دوستان شایستگان
ما را که هر که بپرهیزد از پروردگار خود از برادران دینی تو و بیرون کند انچه را که بر
او است از مال او بمستحقین ان ایمن میشود از فتنه های ناچیز و نابود کننده و محنتهای
تاریک کننده و گمراه کننده و هر که از نعمتی که خدا باو عطا فرموده و باو امر نموده که
صله کند و بدهد بکسی که خدا امر بصله و احسان نموده دست بردارد و ندهد انکس
باین جهت یعنی بجهت احسان و صله نکردن در دنیا و اخرت خود زیانکار خواهد
بود و اگر شیعیان ما خدا توفیق بدهد ایشان را برای فرمانبرداری او با یکدیگر دلهای
ایشان باهم جمع و یکی بود در وفا کردن بعهد عقب نمی افتاد ایشان را دیدن ما و
کور نمی ماندند از ملاقات ما و خوشبختی بر ایشان میشتابید بسبب دیدن ایشان ما را
و شناختن ایشان ما را حق شناختن و براستی شناختن بعضی از ایشان ما را پس
حبس و مخفی نکرده است ما را از ایشان مگر ان کارهائیکه میکنند و بما میرسد و ما
از ان کراهت داریم و میل بجا اوردن ان نداریم و خدا است که طلب یاری از او خواسته
شده و او کفایت میکند ما را و نیکو وکیلی است

پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور

که مشتمل است بر اخبار و احادیث وارده از حضرت خاتم الانبیاء و صلی الله علیه
واله و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین پس از بیان اجمالی علامات ظهور

و بعضی از آیات قرآنیه مؤوّله راجع بر آن علامات و از اینجائیکه انسان محل سهو و
نسیان و ملازم با غفلت است از درج بعضی از احادیثی که بر آن ظفر یافته بودم
از درج در محل مناسب خود غفلت شده لذا رجحان در آن دیدم که هر چند غیر مرتب
هم باشد از درج آن خود داری نکنم زیرا که درج در غیر محل خود سزاوارتر است از ترک
کردن آن خصوصاً در صورتیکه تذکر دادن بر آن دارای فائده یا فوائد مهمه‌ای باشد
و رجاء واثق از خداوند متعال جلت عظمته چنان است که پس از فراغت از همه اجزاء
اینکتاب موفق شوم بر جمع و تالیف مستدرکی برای این کتاب تا فائده آن عام و عائده
آن تام باشد والله ولی التوفیق امر خیر موفق و ناصر و معین

بخش دهم در اخبار صحابه و تابعین

۴۹۶ خبر اول

ملاحم و فتن سید ابن طاوس ره ص ۲۵ بسند خود از زهری روایتکرده که گفت بلغنی
ان الرایات السود تخرج من خراسان فاذا هبطت من عقبة خراسان هبطت بنعی
الاسلام فلا تردها الا رایات الاعاجم من اهل المغرب **یعنی** بمن رسیده است
که پرچمهای سیاه از خراسان بیرون میاید پس چون از گردنه خراسان فرود اید
فرود میاید بخبر دادن از مرگ اسلام پس رد نمیکند انرا مگر پرچمهای عجمهای اهل مغ

۴۹۷ خبر دوم

بخش دهم

ملاحم وفتن. ص ۳۸ مسند از حذیفة الیمان روایتکرده که گفت یخرج رجل من قبل المشرق یدعو الی آل محمد صلی الله علیه وآله وهو ابعد الناس منهم ینصب علامة سوداء اولها نصر وآخرها کفر یتبعه خشالة العرب وسفلة الموالی والعبید الاباق رفوا من الآفاق سیماهم السود ودینهم الشرك واکثرهم الجذع قلت وما الجذع قال القلف ثم قال حذیفة لابن عمر لست تدرکه یا اباعبد الرحمن فقال عبد الله ولکن احدث به من بعدی فتنة تدعی الحالقة تحلق الدین یهلك فیها صریح العرب وصالح الموالی واصحاب الکنز والفقهاء وتنجلی عن اقل من القلیل **یعنی** بیرون میاید مردی از طرف مشرق که بآل محمد صلی الله علیه وآله دعوت کند و او دورترین مردم است از آل محمد نصب میکند پرچم سیاهی را که اول آن پرچم یاری کردن دین است و آخر آن پرچم کفر است یعنی اول دعوت بدین میکند و در آخر دعوت بکفر میکند تابع او میشوند مردمان فرومایه ای از عرب و مردمان پستی از دوستان و غلامان گریزپا از کرانه های جهان سیمای ایشان سیاه است و دین ایشان شرکست و اکثر از ایشان جذع اند گفتم جذع یعنی چه گفت یعنی ختنه نکرده پس حذیفه بعبد الله بن عمر گفت ای اباعبد الرحمن تو درك نمیکنی او را پس عبد الله گفت ولیکن حدیث میکنم آنرا که پس از من فتنه ایست که آنرا حالقه گویند یعنی تراشنده و ریشه کن کننده دین که هلاك میشود در آن عرب خالص و شایستگان از موالی و اصحاب کنز و فقهاء بعد از آن بمدت خیلی کمی غبار ظلم و کفر مرتفع میشود یعنی فرج شود

خبر سوم

ملاحم و فتن . مسنداً از کعب روایت کرده که گفت الغربیة هی العمیاء وان اهلها الحفاة العراة لا یدینون لله دیناً یدوسون الارض کما تدوس البقرة البیدر فتعوذوا بالله ان تدرکوها **یعنی** غربیه عمیاء را گویند و آن نام محلی است که اهل آن پا برهنگان و برهنگانند از برای خدا دینی را قبول نکرده اند نرم میکنند زمین را همچنانکه گاو ماده نرم میکند خرمن را پس پناه ببرید بخدا اگر آنها را بیابید

۴۹۹ خبر چهارم

ملاحم و فتن . ص ۳۰ مسنداً از حسان یا غیر او روایت کرده که گفت یقال اذا بلغت الرایات الصفر مصر فاهرب فی الارض جهدک هرباً واذا بلغک انهم نزلوا الشام وهی السرة فان استطعت ان تلمس سلّما فی السماء او نفقاً فی الارض فافعل **یعنی** گفته میشود که وقتیکه پرچمهای زرد یا زرد پوشها بمصر رسید پس فرار کن در زمین بکوشش خود ات فرار کردنی وچون بتو خبر رسید که آنها در شام فرود آمدند در شام که آن محلی است که سره نام دارد پس اگر میتوانی دست خود را بنردبانی برسان وبر آسمان بالا رو یا زمین را گود کنی و پنهان شوی بکن این کار را این کنایه از شدت بلاء و فتنه است که در آن زمان رو میدهد

۵۰۰ خبر پنجم

ملاحم و فتن ص ۳۰ از عمر روایت کرده که وقتی بدر کعبه رسید گفت اذا اقبلت الرایات السود من المشرق والرایات الصفر من المغرب حتی یلتقوا فی سرة الشام یعنی دمشق فهنالک البلاء **یعنی** وقتیکه روآورد پرچمهای سیاه از مشرق و پرچمهای زرد از مغرب و با همدیگر

تلاقی کردند دو سره شام یعنی دمشق در انوقت بلاء شدت میکند

خبر ششم ۵۰۱

ملاحم وفتن ص ۳۲ مسندا از کعب روایتکرده که گفت ینزلون آمد ویشربون من الدجلة والفرات یسعون فی الجزیرة واهل الاسلام فی تلك الجزیرة لا یستطیعون لهم شیئا فیبعث الله علیهم ثلجا فیه صر وریح وجلید فاذا هم خامدون فیرجع المسلمون الی اصحابهم فیقولون ان الله قد اهلکهم وکفاهم العدو ولم یبق منهم احد قد اهلکوا عن آخرهم **یعنی** فرود میایند یعنی ترك در آمد ومیاشامند از دجله وفرات پس میروند در جزیره ومسلمانان در ان جزیره اند ونمیتوانند که از انها دفاع کنند پس برمیانگیزاند بر ضد ایشان برفی را که در ان است سرمای سخت وباد وتگرك یا یخ در انوقت هلاك میشوند پس مسلمانان برمیگردند بسوی یاران خود ومیگویند که خدا هلاك کرد ایشانرا وکفایت کرد انهارا از دشمن واحدی از ایشان باقی نماند همه هلاك شدند

خبر هفتم ۵۰۲

ملاحم وفتن ص ۳۲ مسندا از کعب روایتکرده که گفت ترد الترك الجزیرة حتی یسقوا خیلهم من الفرات فیبعث الله علیهم الطاعون فیقتلهم فلا یفلت منهم الا رجل واحد **یعنی** ترك وارد جزیره میشود تا اینکه اسبهای ایشان از فرات آب میاشامند پس برمیانگیزاند خدا بر ایشان مرض طاعون را ومیکشد ایشانرا که باقی نماند از ایشان مگر یکمرد

خبر هشتم ۵۰۳

ملاحم وفتن ص ۳۳ مسندا از ارطاة روایتکرده که گفت یقاتل السفیانی الترك ثم

یکون استیصالہم علی ید المہدیؑ — یعنی سفیانی با ترک مقاتلہ میکند پس ریشہ کن شدن ایشان بدست مہدیؑ خواهد بود

۵۰۴ خبرِ نہم

ملاحم وفتن ص ۳۳ مسند از حذیفہ بن الیمان روایت کردہ کہ گفت اذا رایتم اول الترک بالجزیرۃ فقاتلوهم حتی تہزموهم او یکفیکم اللہ مؤنتہم فانہم یفضحون الحرم وهو علامۃ خروج اہل المغرب وانتقاص ملکہم — یعنی وقتیکہ دیدید اول ترک را کہ در جزیرہ وارد شد با اینها جنگ کنید تا فرار دهید ایشان را یا خدا کفایت شر ایشان را از شما بکند زیرا کہ ایشان رسوا میکنند زنہارا و آن علامت بیرون آمدن اہل مغرب و رخنہ پیدا شدن در ملک ایشان است یعنی قدرت اینها از اینها گرفتہ میشود

۵۰۵ خبرِ دہم

ملاحم وفتن ص ۳۴ مسند از کعب روایت کردہ کہ گفت علامۃ انقطاع ملک ولد العباس حمرۃ تظہر فی جو السماء ونجم یطلع من المشرق یضیئ کالقمر لیلۃ البدر ثم ینعقد — قال الولید بلغنی عن کعب انہ قال قحط فی المشرق وداہیۃ فی المغرب وحمرۃ فی الجو وموت فاش فی جہۃ القبلۃ **یعنی** علامت منقطع شدن دولت بنی عباس سرخی ایست کہ در جو آسمان ظاہر میشود وستارہ ایست کہ در آید از مشرق کہ نور دهد مانند ماہ شب چہاردہ پس بستہ شود ولید گفت از کعب بمن رسیدہ است کہ گفتہ قحطی ای در مشرق واقع شود وبلای سختی در مغرب وسرخی ای در جو ومرگ آشکار

خبر یازدهم ۵۰۶ در سمت قبله

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسنداً از خالد بن معدان روایتکرده که گفت ستبدو آية عمود من نار تطلع من قبل المشرق يراها اهل الارض فمن ادرك ذلك فليعد لاهله طعام سنة يعني زود باشد که ظاهر شود نشانه ای که عمودی باشد از آتش که همه اهل زمین آنرا ببینند و آن از جانب مشرق خواهد بود پس کسیکه بیابد آنرا باید برای اهل خود طعام و خوردنی تا یکسال را تهیه کند (کنایه از سختی و شدت فتنه آنسال خواهد بود)

خبر دوازدهم ۵۰۷

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسنداً از کثیر بن مرة حضرمی روایتکرده که گفت نشانه ای در ماه رمضان حادث میشود و آن علامتی است آسمانی که بعد از آن اختلاف در میان مردم واقع میشود پس هرگاه درک کنی آنعلامت را هر چند میتوانی تهیه طعام کن آية الحدثان في رمضان علامة في السماء يكون بعدها اختلاف الناس فان ادركتها فاكثر من الطعام ما استطعت

خبر سیزدهم ۵۰۸

ملاحم وفتن ص ۳۶ از ولید روایتکرده که گفت بلغني انه قال يطلع نجم من المشرق قبل خروج المهدي له ذنب يضيئ لاهل الارض كاضائة القمر ليلة البدر قال الوليد والحمرة والنجوم التي رأيناها ليست بالايات انما نجم الايات نجم يتقلب في الافاق في صفر او في ربيعين او في رجب وعند ذلك يسير خاقان بالاتراك يتبعه

روم الظواهر بالرایات والصلیب **یعنی** بمن رسیده است که او گفت بیرون میاید ستاره ای از طرف مشرق پیش از خروج مهدی که برای آن دنباله که نور میدهد برای اهل زمین مانند نور دادن ماه شب چهارده ولیکن گفت که سرخی و ستاره های که دیده ایم آن آیات نیست جز این نیست که آیات خروج ستاره ایست که میگردد در آفاق در ماه صفر یا در دو ماه ربیع یا در ماه رجب در آنوقت سیر میکند پادشاه چین یا ترک یا ترکها و تابع آنها میشوند رومیها در ظاهر با پرچمها و صلیب

۵۰۹ خبر چهاردهم

ملاحم و فتن ص ۳۷ از شریک روایت کرده که گفت بلغنی انه تنکسف الشمس قبل خروج المهدی فی شهر رمضان مرتین یعنی بمن رسیده که آفتاب پیش از خروج مهدی در ماه رمضان دو مرتبه گرفته میشود

۵۱۰ خبر پانزدهم

ملاحم و فتن ص ۳۷ مسنداً از کعب روایت کرده که گفت هلاک بنی العباس عند کم یظهر فی الخوف والداهیة ما بین العشرین الی اربع وعشرین نجم یرمی به شهاب ینقض من السماء معه صوت شدید حتی یقع فی المشرق ثم یلتوی کما تلتوی الحیة حتی یکاد رأساه یلتقیان والرجفتان فی لیلة النحسین والنجم الذی یرمی به شهاب ینقض من السماء معه صوت شدید حتی یقع فی المشرق ثم یصیب الناس منه بلاء شدید **یعنی** هلاکت بنی عباس نزد شما ظاهر میشود در حالت ترس و بلای سخت

در میانه بیستم تا بیست و چهارم ستاره که بسبب ان شهاب و بنازل انداخته شود و شکسته و برگردانیده شود از اسمان که با ان صدای سختی باشد تا اینکه بیفتد در سمت مشرق پس پیچیده شود همچنانکه مار پیچیده میشود تا اینکه نزدیک شود که دو طرف ان بهم برسند و در زمین لرزه ای در دو شب بخش واقع شود و ان ستاره ایکه بسبب ان شهاب و بنازل انداخته میشود و شکسته و برگردانیده میشود از اسمان که با او صدای سختی است تا اینکه میفتد در سمت مشرق پس از ان مردم را بلای سخت اصابت میکند

۵۱۱ خبر شانزدهم

ملاحم و فتن ص ۳۸ از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت تکون بالشام فتنة کلما سکنت من جانب ضجت من جانب فلا تتناهی حتی ینادی من السماء ان امیرکم فلان یعنی فتنه ای در شام واقع میشود که هر چه ارام شود از طرفی از طرف دیگری صدا بلند میشود تا اینکه از اسمان ندا کرده شود که امیر شما فلان یعنی مهدی ال محمد علیه السلام است

۵۱۲ خبر هفدهم

ملاحم و فتن از مهاجر و صالی در ص ۳۸ روایت کرده که گفت اذا کانت فتنة المغرب فشدوا و اقیل نعالکم الی الیمن فانه لا تنجیکم ارض غیرها یعنی وقتی فتنه مغرب رو داد بندهای کفش خود را ببندید محکم بطرف یمن زیرا که نجاة نمیدهد شما را از ان فتنه زمینی غیر از انجا یعنی در ان زمان یمن محل امن و ایمن بودن است برای جابر وید

۵۱۳ خبر هجدهم

ملاحم وفتن ص ۳۹ مسنداً از محمد حنفیه روایت کرده که گفت بین خروج الرایات السود
من خراسان وسعید بن صالح وخروج المهدی وبین ان یسلم الامر الی المهدی اثنان
وسبعون یوماً یعنی فاصله میان بیرون آمدن پرچم سیاه از خراسان وسعید بن
صالح وخروج مهدی ومیان آنکه امر بمهدی تسلیم شود هفتاد و دو روز خواهد بود ـ
مؤلف گوید که مراد از سعید بن صالح ممکن است که سعید سوسی باشد که از اهل
شوش یا شوشتر است چنانچه از بعض از اخبار مستفاد میشود وممکن است مراد شعیب بن
صالح باشد وتصحیف از ناسخ ویا حروفچین باشد واحتمال دوم اقوی بنظر میآید ـ

۵۱۴ خبر نوزدهم

ملاحم وفتن ص ۴۰ مسنداً از حذیفه روایت کرده که گفت اذا دخل السفیانی
ارض مصر اقام فیها اربعة اشهر یقتل ویسبی اهلها فیومئذ تقوم النائحات باکیة تبکی
علی استحلال فروجها وباکیة تبکی علی قتل اولادها وباکیة تبکی علی ذلها بعد عزها
وباکیة تبکی شوقاً الی قبورها یعنی وقتیکه سفیانی داخل زمین مصر شد چهار ماه
در آنجا اقامت میکند میکشد واسیر میکند اهل آنرا پس در آنروز زنهای نوحه کننده
قیام میکنند یکدسته برای حلال شدن فرجهاشان گریه میکنند ویکدسته برای کشته
شدن فرزندهاشان گریه میکنند ویکدسته برای ذلیل شدن ایشان پس از عزتی
که داشتند گریه میکنند ویکدسته برای اشتیاقیکه بقبرها دارند گریه میکنند

۵۱۵ خبر بیستم

ملاحم و فتن ص ۴۰ مسنداً از عُبید بن عُمیر روایت کرده است که پرسیده شد از حذیفه از معنای حمعسق و عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم و عده ای از اصحاب رسولخدا (صلی الله علیه و آله) حاضر بودند پس حذیفه گفت العین عذاب و السین السنة و الجماعة و القاف قوم یکونون فی آخر الزمان فقال عُمر ممّن هم قال من وُلد آل العباس فی مدینة یقال لها الزوراء یقتل فیها مقتلة عظیمة و علیهم تقوم الساعة فقال ابن عباس لیس ذلک و لکن القاف قذف و خسف یکون قال عمر لحذیفة اما انت فقد اصبت التفسیر و اصاب ابن عباس المعنی **یعنی** عین عذاب است و سین سنت و جماعت و قاف گروهی میباشند در آخر الزمان پس عمر گفت اینگروه از چه کسانی هستند گفت از فرزندان عباس اند در شهریکه آنرا زوراء گویند یعنی بغداد که در آنجا کشتار بزرگی واقع میشود و قتال عظیمی رخ خواهد داد و پس از آن بلا فاصله قیام ساعت یعنی ظهور مهدی خواهد بود پس ابن عباس گفت اینطور نیست و لکن مراد از قاف باریدن سنگ و فرو رفتن بزمین میباشد عُمر بحذیفه گفت امّا تو قول صواب گفتی در تفسیر و ابن عباس صواب گفت در معنی

خبر بیست یکم ۵۱

تفسیر ابی الفداء اسمعیل بن کثیر قرشی دمشقی متوفای سال (۷۷۴) هجری سوره شوری در تفسیر کلمه حمعسق بسند خود روایتکرده از ارطاة بن منذر که گفت جاء رجل الی ابن عباس رضی الله عنهما فقال له و عنده حُذیفة الیمان رضی الله تعالی عنه اخبرنی

عن تفسیر قول الله تعالی حمعسق قال فاطرق ثم اعرض عنه ثم کرر مقالته فاعرض
عنه فلم یجبه بشئ وکرره مقالته ثم کررها الثالثة فلم یحر الیه شیئا فقال له
حذیفة رضی الله عنه انا انبئک بها قد عرفت لم کرهها نزلت فی رجل من اهل
بیته یقال له عبد الاله وعبد الله ینزل علی نهر من انهار المشرق تبنی علیه مدینتان
یشق النهر بینهما شقا فاذا اذن الله تبارک وتعالی فی زوال ملکهم وانقطاع دولتهم
ومدتهم بعث الله عز وجل علی احدیهما نارا لیلا فتصبح سوداء مظلمة وقد احترقت
کانها لم تکن مکانها وتصبح صاحبتها متعجبة کیف افلتت فما هو الا بیاض یومها
ذلک حتی یجمع فیها کل جبار عنید منهم ثم یخسف الله بها وهم جمیعا فذلک قوله
تعالی حمعسق یعنی عزیمة من الله تعالی وفتنة وقضاء حم عین یعنی عدلا منه
سین یعنی سیکون قاف یعنی واقع بهاتین المدینتین

یعنی مردی امد نزد ابن عباس رضی الله عنه وبر او گفت در حالتیکه حذیفه
یمانی در نزد او حاضر بود که خبر ده مرا از تفسیر قول خدای تعالی حمعسق گفت راوی
که ابن عباس سر خود را بزیر انداخت پس از او روی خود را گردانید ازمرد تکرار کرد گفته
خود را باز روگردانید از او وچیزی در جواب او نگفت باز تکرار کرد گفته خود را در دفعه
سوم این مرتبه هم جواب او را نگفت بچیزی پس حذیفه رضی الله عنه گفت من خبر میدهم
تو را باین میدانی چرا کراهت دارد از گفتن جواب از آن این کلمه نازل شده است در
حق مردی از خانواده او که نام او عبد الاله وعبد الله گفته میشود که فرود میاید

بالای نهری از نهرهای مشرق که بنا کرده میشود دو شهر بران که میشکافد نهر میان آن دو شهر را شکافتنی یعنی نهر در میان دو شهر واقع و جاریست پس چون اذن دهد خدای تعالی در زوال ملک ایشان و بریده شدن دولت ایشان و مدت خلافت و سلطنت ایشان بر میانگیزاند خدا بر یکی از آن دو شهر آتشی را در شب پس صبح میکند در حالتیکه سیاه و تاریک شده باشد و سوخته شده باشد که گویا هرگز در آنمکان شهری نبوده و صبح میکند شهر دیگر که قرینه اواست در حالتیکه اهل آن تعجب کننده باشند که چگونه این شهر فرو رفته و نابود شده و واقع نمیشود آن مگر در اول سفیده روز آن تا اینکه جمع میشود در آنجا هر سرکش ستمکاری که اهل عناد باشد از ایشان پس فرو میبرد خدا آنشهر را با ایشان همراه آنست تفسیر فرموده خدا حمعسق یعنی عزیمتی است از خدا بتعالی و فتنه و قضا نیست حم عین یعنی حکمی است حتم از روی عدالت که از خدا جاری میشود و سین یعنی زود باشد که واقع شود و قاف واقع شونده است این واقعه در این دو شهر

۵۱۷ خبر بیست دوم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسنداً روایت کرده از ابن عباس که گفته ثم یخرج السفیانی و الفلانی فیقتتلان حتی یبقر بطون النساء و یغلی الاطفال فی المراجل یعنی بیرون میاید سفیانی با فلان یعنی بنی عباسی پس با یکدیگر قتال میکنند تا اینکه میشکافد سفیانی شکمهای زنانرا و میجوشاند بچه ها را در دیگها

۵۱۸ خبر بیست و سوم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسند از کعب روایت کرده که گفت لتسبین نساء بنی العباس حتی یوردهن قری دمشق یعنی هر آینه اسیر کرده شوند زنان بنی عباس تا اینکه وارد دهات دمشق کنند

۵۱۹ خبر بیست و چهارم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسند روایت کرده که ان السفیانی یدخل الکوفة فیسبیها ثلاثة ایام و یقتل من اهلها ستین الفا و یقیم فیها ثمانیة عشر لیلة یقسم اموالها ثم ذکر تمام الحدیث الی ان یبعث الرایات السود بالبیعة الی المهدی - یعنی بدرستیکه سفیانی داخل کوفه میشود و اسیر میکند اهل آنرا در مدت سه روز و میکشد از اهل آن شصت هزار نفر را و در آنجا هجده روز میماند و قسمت میکند مالهای آنرا پس یاد کرد راوی تمام حدیث را تا اینکه گفت بر میانگیزاند پرچمهای سیاه را ببیعت کردن یا بیعت گرفتن بسوی مهدی

۵۲۰ خبر بیست و پنجم

ملاحم و فتن ص ۴۲ مسند از محمد حنفیه روایت کرده که گفت تخرج رایة سوداء لبنی العباس ثم تخرج من خراسان اخری سوداء قلانسهم سود و ثیابهم بیض علی مقدمتهم رجل یقال له شعیب بن صالح او صالح بن شعیب من تمیم یهزمون اصحاب السفیانی حتی ینزل بیت المقدس یوطئ للمهدی سلطانه یمد الیه ثلاثمائة من الشام یکون بین خروجه و بین ان یسلم الامر للمهدی اثنان و سبعون شهرا **یعنی** بیرون میاید پرچم سیاهی برای بنی عباس پس از آن بیرون آید از خراسان پرچم سیاه دیگری که عده

آن کلاهها ی سیاه ولباسها یشان سفید است وپیشرو لشکر ایشان مردیستکه اورا شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب گویند از قبیله تمیم فرار میدهند اصحاب سفیانی را تا اینکه فرود میایند در بیت المقدس پا کوبی میکند برای مهدی در دوره سلطنت خود کشیده میشود بسوی او سیصد نفر از اهل شام میان بیرون آمدن او و میان تسلیم مهدی شدن او بامر مهدی هفتاد و دو ماه طول خواهد کشید

خبر بیست ششم ۵۲۱

ملاحم و فتن ص ۴۲ مسنداً از ثوبان روایتکرده که گفت اذا رایتم الرّایات السّود خرجت من قبل خراسان فاتوها و لوحبوًا علی الثلج فانّ فیها خلیفة الله المهدیّ یعنی وقتیکه دیدید پرچمهای سیاه از خراسان بیرون آمد بیائید بسوی آنها هرچند نتوانید ایستاده بروید مانند بچه ها نشسته خود را بزمین بکشید بالای برف زیرا که خلیفه خدا مهدی در میان ایشان است

خبر بیست هفتم ۵۲۲

ملاحم و فتن ص ۴۲ مسنداً از حسن روایت کرده که گفت یخرج بالرّیّ رجل ربعة اسمر مولی لبنی تمیم کوسج یقال له شعیب بن صالح فی اربعة الاف ثیابهم بیض و رایاتهم سود یکون مقدمة للمهدیّ لا یلقاه احد الا قتله یعنی بیرون میاید در ریّ مردی چهار شانه گندم گون از غلامان بنی تمیم کوسج است شعیب بن صالح گفته میشود با او است چهار هزار نفر که جامه های آنها سفید و پرچمهایشان سیاه است پیش مقدمه خروج مهدیّ میباشد ملاقات نکند او را احدی مگر آنکه او را میکشد

۵۲۳ خبر بیست و هشتم

ملاحم و فتن ص ۴۳ مسند از سفیان کلبی روایتکرده که گفت یخرج علی لواء المهدی غلام حدث السن خفیف اللحیة اصفر ولم یذکر الولید اصفر لو قاتل الجبال لهدها وقال الولید لهدها حتی ینزل ایلیا یعنی بیرون میاید بر پرچم مهدی جوان تازه سن سبک موی زرد رنگ و ولید لفظ اصفر را در روایت خود ذکر نکرده اگر با کوه مقاتله کند انرا خراب کند و از جا بکند و بنا بر خبر ولید از جا بکند انرا تا انکه فرود اید در ایلیا یعنی بیت المقدس

۵۲۴ خبر بیست و نهم

ملاحم و فتن ص ۴۳ مسند از کعب روایتکرده که گفت اذا ملک رجل الشام واخر مصر فاقتتل الشامی والمصری وسبی اهل الشام قبائل من مصر واقبل رجل من المشرق برایات سود صغار قبل صاحب الشام فهو الذی یؤدی الطاعة الی المهدی قال ابو قبیل ثم یملک رجل اسمر یملؤها عدلا ثم یسیر الی المهدی فیؤدی الیه الطاعة ویقاتل عنه یعنی وقتیکه مالک شد مردی شام را و مرد دیگری مصر را پس مقاتله میکند شامی با مصری و اهل شام اسیر میکنند قبیله هائی را از مصر و رو میاورد مردی از مشرق با پرچمهای کوچک طرف صاحب شام پس او است انکسیکه بتحت طاعت مهدی بیرون میاید — ابو قبیل گفت پس مالک میشود مردی گندم گون که پر میکند زمین را از عدل پس میرود بسوی مهدی و مطیع او میشود

واز طرف او قتال میکند

۵۲۵ خبر سی ام

ملاحم وفتن ص ۴۵ مسند از کعب روایت کرده که گفت اذا دارت رحاء بنی العباس وربط اصحاب الرایات السود خیولهم بزیتون الشام ویهلک الله لهم الاصهب ویقتله وعامة اهل بیته علی ایدیهم حتی لا یبقی اموی منهم الا هارب ومختف ویسقط السفیانی بنو جعفر وبنو العباس ویجلس ابن اکلة الاکباد علی منبر دمشق ویخرج البربر الی صرة الشام فهو علامة خروج المهدی

وقتیکه دور زد آسیای بنی عباس وبستند صاحبان پرچمهای سیاه اسبها خود را بر درختهای زیتون شام وهلاک کرد خدا اصهب را وکشت او را با عموم خانواده او بردست ایشان تا اینکه باقی نماند از ایشان یکنفر از بنی امیه مگر اینکه فرار کرد و پنهان شد وساقط کرد سفیانی پسران جعفر وپسران عباس را ونشست پسر خورنده جگرها یعنی سفیانی بر منبر دمشق وبیرون آمد لشکر بربرها بسوی دمشق پس آن نشانه خروج مهدی خواهد بود

۵۲۶ خبر سی ویکم

ملاحم وفتن ص ۴۵ از ابن شوذب بسند خود روایت کرده که گفت کنت عند الحسن فذکرنا حمص فقال هم اسعد الناس بالمسودة الاولی واشقی الناس بالمسودة الثانیة قال قلت وما المسودة الثانیة یا اباسعید قال اول الظهور یخرج من قبل المشرق

ثمانون الفا محشوة قلوبهم ایمانا کما حشو الرمانة من الحب وبوار المسودة الاولی علی ایدیهم **یعنی** بودم نزد حسن پس یاد کردیم شهر حمص را که از شهرهای شامات است پس مرا ایشان گفت که ایشان یعنی اهل حمص خوش بخت ترین مردم اند بسبب پرچمهای سیاه اولی وبدبخت ترین مردم اند بسبب پرچمهای سیاه دومی گفتم پرچمهای سیاه دومی چیست ای ابا سعید گفت اول ظهور بیرون میایند از سمت مشرق هشتاد هزار نفر که دلهای ایشان پراست از سرزنش کردن ونکوهیده شدن مانند پر بودن داخل انار از دانه وهلاکت صاحبان پرچمهای سیاه اول بدست ایشانست

خبر سی و دوم ۵۲۷

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسند از عمار بن یاسر روایت کرده که گفت علامة المهدی اذا انساب علیکم الترک ومات خلیفتکم التی یجمع الاموال ویستخلف صغیر فیخلع بعد سنتین من بیعته ویخسف بغربی مسجد دمشق وخروج ثلاثة نفر بالشام وخروج اهل المغرب الی مصر فتلک امارة السفیانی **یعنی** علامت خروج مهدی وقتی است که سخت هجوم بیاورند بر شما ترکها وبمیرد خلیفه شما که جمع میکند مالها را وجانشین او شود کودک خورد سالی پس بعد از دو سال خلع شود از بیعتی که با او کردند وفرو رود طرف غربی مسجد دمشق یعنی جامع اموی وبیرون آمدن سه نفر در شام وبیرون آمدن اهل مغرب وفرود آمدن ایشان در مصر پس این علامات امارت سفیانی است

خبر سی و سوم ۵۲۸

بخش دهم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مرسلا روایت کرده از مردی از اهل مغرب که گفت لا یخرج المهدی حتی یخرج الرجل بالجاریة الحسناء الجمیلة ویقول من یشتری هذه بوزنها طعاما ثم یخرج المهدی ـ یعنی بیرون نمی آید مهدی تا اینکه بیرون بیاید مردی با دختری خوش صورت و زیبا و بگوید کی میخرد این دختر را هم وزن او خوردنی پس بیرون میاید مهدی

۵۲۹ خبر سی و چهارم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسندا از ابن شوذب از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت لا یخرج المهدی حتی لا یبقی قیل ولا ابن قیل الا هلک والقیل الرأس یعنی بیرون نمی آید مهدی تا اینکه باقی نماند پادشاه و رئیس بزرگ و بزرگ زاده ای و قیل بمعنای رأس یعنی شاه و بزرگ و بزرگ زاده است و آن بروزن سید است

۵۳۰ خبر سی و پنجم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسندا از ابی قبیل روایت کرده که گفت یملک رجل من بنی هاشم فیقتل بنی امیة حتی لا یبقی منهم الا الیسیر لا یقتل غیرهم ثم یخرج رجل من بنی امیة یقتل بکل رجل اثنین حتی لا یبقی الا النساء ثم یخرج المهدی علیه افضل الصلوة والسلام وعجل الله فرجه **یعنی** مالک میشود مردی از بنی هاشم پس میکشد بنی امیه را تا اینکه باقی نماند از ایشان مگر اندکی نمیکشد غیر بنی امیه را پس بیرون میاید مردی از بنی امیه و میکشد بهر مردی دو نفر را تا اینکه باقی نماند مگر زنها

پس بیرون میاید مہدی براو باد با لا نزین درود متصل وشتاب کند خدا فرج او را

۵۳۱ خبرِ سی و ششم

ملاحم و فتن ص ۶۳ مسنداً از کعب روایت کرده کہ گفت علامۃ خروج المہدی الویۃ تقبل من المغرب علیہا رجل اعرج من کندۃ ۔ یعنی نشانہ بیرون آمدن مہدی پرچمہا است کہ رو میاورد از مغرب کہ سر لشکر آنہا مردی است لنگ از قبیلہ کندہ

۵۳۲ خبرِ سی و ہفتم

ملاحم و فتن ص ۶۲ مسنداً از مطر وراق روایت کرده کہ گفت لا یخرج المہدی حتی یکفر باللہ جہرۃ ۔ یعنی بیرون نمیاید مہدی تا اینکہ آشکارا خدا ناسپاس گفتہ شود یعنی مردمان بخدا کافر شوند

۵۳۳ خبرِ سی و ہشتم

ملاحم و فتن ۔ مسنداً از ابن سیرین روایت کرده کہ گفت لا یخرج المہدی حتی یقتل من کل تسعۃ سبعۃ یعنی بیرون نمیاید مہدی تا اینکہ از ہر نہ نفر ہفت نفر ان کشتہ شوند

۵۳۴ خبرِ سی و نہم

غیبت نعمانی ص ۱۵۷ مسنداً از محمد بن بشیر روایت کرده کہ گفت سمعت محمد بن الحنفیۃ رضی اللہ عنہ یقول ان قبل رایاتنا رایۃ لآل جعفر واخری لآل مرداس (العباس) فاما رایۃ آل جعفر فلیست بشیٔ ولا الی شیٔ فغضبت وکنت اقرب الناس الیہ فقلت جعلت فداک ان قبل رایاتکم رایات قال ای واللہ ان لبنی مرداس ملکا موطدا

لا یعرفون فی سلطانهم شیئا من الخیر سلطانهم عسر لیس فیه یسر یدنون فیه البعید

و یقصون فیه القریب حتی اذا امنوا مکر الله و عقابه و اطمأنوا ان ملکهم لا یزول

صیح بهم صیحة لم یبق لهم راع یجمعهم و لا داع یسمعهم و لا جماعة یجتمعون الیها

و قد ضرب الله مثلهم فی کتابه حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن

اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا الآیة ثم حلف محمد بن الحنفیة

بالله ان هذه الآیة نزلت فیهم فقلت جعلت فداک لقد حدثتنی عن هؤلاء بامر عظیم

فمتی یهلکون فقال ویحک یا محمد ان الله خالف علمه وقت الموقتین ان موسی علیه السلام

وعد قومه ثلاثین یوما و کان فی علم الله عز و جل زیادة عشر ایام لم یخبر بها موسی

فکفر قومه و اتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت وان یونس وعد قومه

العذاب و کان فی علم الله ان یعفو عنهم و کان من امره ما قد علمت و لکن اذا رأیت

الحاجة قد ظهرت و قال الرجل و یقول بت اللیلة بغیر عشاء و حتی یلقاک الرجل

بوجه ثم یلقاک بوجه آخر قلت هذه الحاجة قد عرفتها فما الاخری و ای شیء هو

قال یلقاک بوجه طلق فاذا جئت تستقرضه قرضا لقیک بغیر ذلک الوجه فعند

ذلک تقع الصیحة من قریب

یعنی شنیدم از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که میفرمود پیش از پرچمهای

ما پرچمی است برای آل جعفر و پرچم دیگری است برای آل مرداس (یا عباس ع) پس

اما پرچم آل جعفر چیزی نیست و بجائی نمیرسد پس خشمناک شدم و من نزدیکتر بن

مردم بودم برا انحضرت پس گفتم فدایت شوم پیش از پرچمهای شما پرچمهائی هست فرمود
آری بذات خدا قسم است برای پسران مرداس ملک پابرجا و استواری است که
در دوره سلطنت ایشان چیزی شناخته نمیشود از خیر و نیکی در سلطنت ایشان سختی است
نه آسانی در آن هیچ آسانی نیست دور را نزدیک میکنند و نزدیک را دور میکنند تا
اینکه ایمن میشوند از سخط و غضب خدا و اطمینان حاصل میکنند که ملک ایشان زایل
نمیشود در آن حال صیحه ای بر ایشان زده میشود صیحه زدنی سخت که باقی نماند برای
ایشان رئیسی که ایشان را جمع آوری کند و نه خواننده ای که بر ایشان بشنواند و نه
جمعیتی که بسوی ایشان جمع شوند و هر آینه از روی تحقیق خدا مثل ایشان را در کتاب
خود بیان فرموده در آنجائیکه فرموده است تا زمانیکه زمین زینت خود را ظاهر
کند و قبول زینت کند و گمان کنند اهل آن که ایشان توانایند بر روی آن میآید
امر ما ایشان را در شب یا روز تا آخر آیه پس محمد حنفیه قسم یاد کرد بذات خدا که این
آیه درباره ایشان نازل شده پس گفتم فدایت شوم هر آینه حدیث کردی مرا از این
جماعت بامر بزرگی پس چه وقت هلاک میشوند پس فرمود رحمت خدا بر تو باد
ای محمد بدرستیکه خدا مخالفست علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان
زیرا که موسی بن عمران علیه السلام وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم
خدا ده روز زیادتر بود که موسی را بر آن خبر نداده بود پس کافر شدند قوم او
و گوساله را بخدائی گرفتند پس از گذشتن مدت وعده و بدرستیکه یونس

وعده عذاب بقوم خود داد و در علم خدا گذشته بود که آنها را عفو کند و از امراو بود آنچه را که دانستی ولیکن وقتیکه احتیاج و فقر و فاقه در میان مردم ظاهر شد بنحویکه مرد گفت یا بگوید شب را شام نخورده خوابیدم و وقتیکه مرد تو را ملاقات کند بروئی و پس از آن ملاقات کند بروی دیگری گفتم این احتیاج را دانستم و اینکه مرد ملاقات کند مرا بروئی و پس از آن بروی دیگری آن چه چیز است فرمود تو را ملاقات کند بروی گشاده و باز و اما وقتیکه آمدی از او قرض بگیری قرضی را تو را بغیر آن روئیکه ملاقات کرده بود ملاقات کند پس در آنوقت صیحه از نزدیکی واقع خواهد شد یعنی هر کسی از نزدیک خود آن صدا را خواهد شنید

مؤلف گوید

شاید مراد از بنی مرداس بنی عباس باشند بنابر اظهر چنانچه در بعضی از نسخ و بعضی از روایات دیگر تصریح بر آن شده و دور نیست که مراد از ایشان پسران عباس بن مرداس سلمی باشد که او مرد شاعری بوده که با قبیله خود در سال ششصد و سی میلادی اسلام آوردند و او از مؤلفة قلوبهم بوده و در جنگ حنین مقاتله نموده چنانچه در کتاب المنجد گفته و ابن عباس بن مرداس از قبیله بنی سلیم بوده که اسلام آوردند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه حنین حاضر بودند و او رئیس قوم خود بوده و ایشان هزار نفر بودند که پیشرو لشکر رسولخدا صلی الله علیه و آله بودند و هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله غنیمتها را قسمت میکرد بعضا

بن مرداس چهار شتر قوی داد که آنها او را بخشم در آورد و این اشعار را انشاء کرد

اتجعل نهبی ونهب العبید | بین العیینة والاقرع
فما کان حصن ولا حابس | یفوقان شیخی فی المجمع
وما کنت دون امرءٍ منهما | ومن تضع الیوم لم یرفع

پس گفته او به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید او را احضار فرمود و فرمود توئی گوینده این شعر اتجعل نهبی ونهب العبید بین العیینة والاقرع پس ابوبکر به آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو تو شاعر نیستی فرمود چگونه گفت گفته است درمیان عیینه یعنی حیثمها و اَقرُع یعنی قسمتها پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیر مؤمنان علیه السلام فرمود برخیز یا علی و زبان او را قطع کن راوی گفت عباس بن مرداس گفت بذات خدا قسم است همانا این کلمه بر من سخت تر است از روز خثعم زمانیکه آوردند ما را در خانه های خودمان گفت پس علی علیه السلام دستم را گرفت و مرا روانه کرد و اگر میدانستم که کسی میتواند مرا از دست او خلاص کند همانا او را میخواندم پس گفتم یا علی آیا زبان مرا قطع میکنی فرمود بانچه که مامورم عمل میکنم پس روانه شد و مرا آورد تا داخل حظیره هائیکه شترها در آنجا بود کرد و فرمود از چهار نفر شتر تا صد نفر هر چه میخواهی از شتران عقال کن پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد چقدر اهل کرامت و بردباری و دانائی هستید شما پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا کرد بتو چهار شتر را و ترا از جمله مهاجرین قرار داد پس اگر میخواهی

چهار شتر را بگیر و از مهاجرین باش و اگر میخواهی صد شتر را بگیر و جزو کسانیکه صد شتر گرفتند باش گفت گفتم که با تو مشورت میکنم کدام یک را اختیار کنم فرمود بگیر همان چهار شتر را که بتو عطا کرد و خشنود باش گفتم میکنم این کار را

۵۳۵ خبر چهلم

غیبت طوسی ص ۲۸۴ مسنداً از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایتکرده که گفت دعوة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان فالزموا الارض وکفوا حتی تروا قادتها فاذا خالف الترک الروم وکثرت الحروب فی الارض ینادی مناد علی سور دمشق ویل لازم من شر قد اقترب ویخرب (بخرب ظ) حائط مسجدها **یعنی** دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان خواهد بود پس ملازم زمین باشید و خود را باز دارید از حرکت کردن و داخل فتنه ها شدن تا اینکه ببینید پیشرو زمین را پس چون مخالفت کند ترک با روم و بسیار شود جنگها در روی زمین نداکننده ای ندا میکند بر بالای حصار دمشق که ملازم عذاب باشید از شریکه نزدیک شده و خراب میشود دیوار مسجد دمشق

۵۳۶ خبر چهل و یکم

غیبت طوسی ص ۲۸۵ مسنداً از سعید بن جبیر روایتکرده که گفت السنة التی یقوم فیها المهدی تمطر اربعاً وعشرین مطرة یری آثارها وبرکتها یعنی سالیکه قیام میکند در آن مهدی بیست و چهار باران میبارد که آثار آن و برکت آن در زمین دیده شود

۵۳۷ خبر چهل و دوم

غیبت طوسی ص ۲۱۵ مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده که گفت اذا ملک رجل من بنی العبّاس یقال له عبدالله وهو ذو العین بها افتتحوا وبها یختمون وهو مفتاح البلاء وسیف الفناء فاذا قرئ له کتاب بالشام من عبدالله عبدالله امیرالمؤمنین لم تلبثوا ان یبلغکم ان کتاباً قرئ علی منبر مصر من عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین **یعنی** وقتیکه مالک شد مردی از بنی عبّاس که عبدالله گفته میشود واو صاحب عین است یعنی اوّل نام او عین است که باین نام افتتاح خلافت ایشان شده و باین نام هم خلافت وسلطنت ایشان ختم میشود وآن عبدالله کلید هر بلائی است وشمشیر فناء است پس چون خوانده شد برای او کتابی در شام که از عبدالله عبدالله امیرالمؤمنین است در زنگ نکشد که برایشان نامهای میرسد که بالای منبر مصر قرائت شده از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین

مؤلّف گوید

اینخبر اشاره است بانقراض دولت بنی عبّاس بعبدالله نامی که آخر سلطان آنها است وپس از انقراض او ظهور قائم علیه السلام خواهد بود واین عبدالله غیر از خلفاء مشهوره است که در سال قبل از قیام قائم سلطنت خواهد کرد چنانچه در جزو دوم این کتاب در ضمن احادیث علویه از پیش گذشت ودر همین جزو هم در احادیث صادقیه حدیث آن یاد کرده شد واین در وقتی خواهد بود که مالک مصر عبدالرحمن نام باشد وعبدالرحمن بر او غالب شود ودر همان اوقات سفیانی در شام قیام کند

۵۳۸ خبر چهل و سوّم

غیبت طوسی ص ۲۸۵ از کعب روایتکرده که گفت الملك لبنی العباس حتی یبلغکم کتاب قرئ بمصر من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین واذا کان ذلك فهو زوال ملکم وانقطاع مدتهم فاذا قرئ علیکم اول النهار لبنی العباس من عبدالله عبدالله امیر المؤمنین فانظروا کتابا یقرء علیکم من اخر النهار من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین و ویل لعبدالله من عبدالرحمن **یعنی** ملك برای بنی عباس است تا وقتیکه برسد بشما کتابی که در مصر خوانده شده باشد از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین و وقتیکه این نامه خوانده شد آنوقت هنگام زوال ملك است از ایشان و مدت سلطنت ایشان بریده خواهد شد پس چون در اول روز این نامه بر شما خوانده شود برای بنی عباس که از عبدالله عبدالله امیر المؤمنین است انتظار بکشید در آخر همان روز نامه ای را که بر شما خوانده شود از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین و وای بر عبدالله از عبدالرحمن

خبر چهل و چهارم ۵۳۹

غیبت طوسی ص ۲۸۸ مسنداً از عبدالله بن هذیل روایتکرده که گفت لا یقوم الساعة حتی یجمع کل مؤمن بالکوفة یعنی برپا نمیشود ساعت تا اینکه جمع شود هر مؤمنی در کوفه

خبر چهل و پنجم ۵۴۰

غیبت طوسی ص ۲۸۹ مسنداً از محمد بن مسلم روایتکرده که گفت ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع ما بین المشرق الی المغرب فلا یبقی راقد الا قام ولا قائم الا قعد ولا قاعد الا قام علی رجلیه و ذلك الصوت هو صوت جبرئیل روح الامین **یعنی**

ندا میکند از آسمان ندا کننده ای بنام قائم و میشنوند آن ندا را در میان مشرق تا مغرب پس باقی نمیماند خوابیده ای مگر اینکه بپا میخیزد و نه ایستاده ای مگر اینکه مینشیند و نه نشسته ای مگر اینکه می ایستد بر دو پای خود و آن صدا صدای جبرئیل روح الامین است

۵۴۱ خبر چهل و ششم

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسنداً از بشر بن غالب روایت کرده که گفت یقبل السفیانی من بلاد الروم منتصراً فی عنقه صلیب وهو صاحب القوم یعنی رو میاورد سفیانی از شهرهای روم در حالتیکه نصرانی شده و صلیب بگردن دارد و او رئیس قوم است

۵۴۲ خبر چهل و هفتم

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسنداً از عمار یاسر روایت کرده که گفت ان دولة بیتکم فی آخر الزمان ولها امارات فاذا رایتم فالزموا الارض وکفوا حتی تجیئ اماراتها فاذا استثارت علیکم الروم والترک وجهزت الجیوش ومات خلیفتکم الذی یجمع الاموال واستخلف بعده رجل صحیح فیخلع بعد سنین من بیعته ویاتی هلاک ملکهم من حیث بدء ویتخالف الترک والروم ویکثر الحروب فی الارض وینادی مناد عن سور دمشق ویل لاهل الارض من شر قد اقترب ویخسف بغربی مسجدها حتی یخر حائطها ویظهر ثلاثة نفر بالشام کلهم یطلب الملک رجل ابقع ورجل اصهب ورجل من اهل بیت ابی سفیان یخرج فی کلب ویحصر الناس بدمشق ویخرج اهل الغرب الی مصر فاذا دخلوا فتلک امارة السفیانی ویخرج قبل ذلک من یدعو لآل محمد علیهم السلام وینزل الترک الحیرة و

وتنزل الرّوم فلسطين ويسبق عبد الله عبد الله حتى يلتقى جنودهما بقرقيسيا على النهر ويكون قتال
عظيم ويسير صاحب المغرب فيقتل الرجال ويسبى النساء ثم يرجع فى قيس حتى ينزل الجزيرة السفيانى
فيسبق اليمانى ويحوز السّفيانى ما جمعوا ثم يسير الى الكوفة فيقتل اعوان آل محمد صلى الله
عليه واله ويقتل رجلا من مسميهم ثم يخرج المهدى عليه السلام على لوائه شعيب بن صالح
واذا رأى اهل الشام قد اجتمع امرها على ابن ابى سفيان فالحقوا بمكة فعند ذلك يقتل النفس
الزّكيّة واخوه بمكة ضيعة فينادى مناد من السّماء ايها النّاس انّ اميركم فلان و
ذلك هو المهدىّ الذى يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا **يعنى**
بدرستيكه دولت پيغمبر شما در آخر زمان است و براى ان نشانه هائى است پس چون ديديد
ان نشانه ها را ملازم زمين باشيد و باز داريد خود را از حركت و قيام كردن تا اينكه بيايد
ان نشانه ها پس چون هيجان كردند بر شما روميها و تركها و مجهّز شدند لشكرها و خليفه اى
كه جمع مال ميكند بميرد و خليفه شود پس از او مرد صحيح و خلع شود پس از سالها يا پس از
دو سال از بيعت كردن با او و بيايد زمان نابود شدن ملك ايشان از انجائيكه ابتداء
ملك ايشان از انجا شده يعنى از طرف خراسان و وقتيكه روم با ترك **مخالفت كنند**
و جنگها زياد شود در روى زمين و نداكننده اى نداكند از حصار يا پايگاه دمشق كه واى
بر اهل زمين از شرّى كه از روى تحقيق نزديك شد و سمت غربى مسجد اموى دمشق بزمين
فرو رود و ديواران خراب شود و سه نفر در شام ظاهر شوند كه هر كدام از ايشان طلب
ملك كنند مرد ابلقى كه سياه و سفيد باشد و مرد سرخ رنگ موزردى و مردى از خانواده

ابی سفیان که بیرون میاید در زمان قحطی شدید بنابر اینکه عبارت کُلُب باشد بروزن کُتُب
وبنابر اینکه کَلِب باشد یعنی بیرون میاید در حالت غضبناکی وسفاهت ودیوانگی که
مانند سگ دیوانه باشد وبیرون اید ابتدا اهل مغرب تا داخل مصر شوند وچون اینها داخل
مصر شوند این علامت خروج سفیانی خواهد بود وپیش از ان بیرون اید کسیکه مردم را
به ال محمد علیهم السلام دعوت کند ولشکر ترك درجزیره که نزدیك کوفه است فرود اید
ولشکر روم که اروپائیها وامریکائیها باشند در فلسطین فرود ایند وسبقت کرد عبدالله
که مراد عبدالرحمن مصری باشد بر عبدالله یعنی عباسی تا اینکه لشکر هر دو در قرقیسا که
شهری است درکنار فرات تلاقی کنند وجنگ بزرگی واقع شود وسر لشکر وصاحب سپاه مغرب
به ان طرف اید وبکشد مردان را واسیر کند زنان را پس برگردد در قبیله قیس تا اینکه در
جزیره فرود اید که سفیانی در انجا است پس پیشی میکرد لشکر یمانی یعنی سفیانی بر لشکر یمانی
پیش روی میکند وانچه را که یمانی جمع کرده حیازت میکند ومتصرف میشود پس میرود بسوی
کوفه ومیکشد یاران ال محمد صلی الله علیه واله را ومیکشد هر مردیرا که همنام با ال محمد است
پس بیرون میاید مهدی علیه السلام وپرچمدار او شعیب بن صالح خواهد بود وچون اهل
شام دیدند که امر اینها مجتمع شد بر پسر ابی سفیان از انجا بمکه میروند ودر انوقت نفس
زکیه که محمد بن الحسن باشد با برادرش در مکه بیگناه کشته خواهند شد پس نداکننده ای
از اسمان ندا کند که ایگروه مردمان بدرستیکه امیر شما فلان است واو مهدی ال محمد است
که زمین را پر از عدل وداد میکند پس از انکه پر از ظلم وجور شده باشد

۵۴۳ خبر چهل و هشتم

غیبت طوسی ص ۲۹۴ مسنداً از سفیان بن ابراهیم حریری روایتکرده که گفت شنیدم از پدرم که میگفت النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن یقتل بلا جرم ولا ذنب فاذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر ولا فی الارض ناصر فعند ذلک یبعث الله قائم آل محمد فی عصبة لهم ادق فی اعین الناس من الکحل فاذا خرجوا بکی لهم الناس لا یرون الا انهم یختطفون یفتح الله لهم مشارق الارض ومغاربها الا وهم المؤمنون حقا الا ان خیر الجهاد فی آخر الزمان **یعنی** نفس زکیه پسری است از آل محمد که نام او محمد پسر حسن است که بی جرم و گناه کشته میشود پس چون او را کشتند باقی نماند برای ایشان در آسمان عذر خواهی و نه در زمین یاری کننده ای پس در آنوقت بر میانگیزاند خدا قائم آل محمد را در جمعیتی که برای ایشان نرم تر است در چشمهای مردم از سرمه ای که در چشم کشند پس چون بیرون آیند گریه کنند مردم برای ایشان نبینند ایشان را مگر اینکه میربایند میگشاید خدا برای ایشان مشرقها و مغربهای زمین را آگاه باشید که ایشان مؤمنهای حقیقی هستند آگاه باشید که بهترین جهاد در آخر زمان است

۵۴۴ خبر چهل و نهم

غیبت طوسی ص ۲۹۴ مسنداً از علی بن عبدالله بن عباس روایتکرده که گفت لا یخرج المهدی حتی یطلع مع الشمس آیة یعنی بیرون نمیاید مهدی تا با آفتاب نشانه ای در آید

۵۴۵ خبر پنجاهم

غیبت طوسی ص ۲۹۸ مسنداً از ابی بصیر روایت کرده در حدیثی که شیخ طوسی انرا مختصر کرده
که گفته است اذا قام القائم علیه السلام دخل الكوفة وامر بهدم المساجد الاربعة
حتى يبلغ اساسها ويصيرها عريشا كعريش موسى ويكون المساجد كلها جمّا لا شرف
لها كما كان على عهد رسول الله صلى الله عليه واله ويوسّع الطريق الاعظم فيصير ستين
ذراعا ويهدم كل مسجد على الطريق ويسد كل كوة الى الطريق وكل جناح وكنيف وميزاب
الى الطريق ويامر الله الفلك في زمانه فيبطئ في دوره حتى يكون اليوم في ايامه كعشرة
من ايامكم والشهر كعشرة اشهر والسنة كعشر سنين من سنيكم ثم لا يلبث الا قليلا حتى
يخرج عليه مارقة الموالى برميلة الدسكرة عشرة الاف شعارهم يا عثمان يا عثمان
فيدعو رجلا من الموالى فيقلده سيفه فيخرج اليهم فيقتلهم حتى لا يبقى منهم احد ثم
يتوجه الى كابلشاه وهي مدينة لم يفتحها احد قط غيره فيفتحها ثم يتوجه الى الكوفة
فينزلها ويكون داره ويبهرج سبعين قبيلة من قبائل العرب تمام الخبر وفي خبر اخر
يفتح قسطنطنية والرومية وبلاد الصين **یعنی** چون قیام کند قائم علیه السلام
داخل کوفه میشود و فرمان میدهد بخراب کردن چهار مسجد ملعونه را تا اینکه برسد بپایه
پایه و اساس ان و میگرداند انرا خانهٔ از چوب مانند عریش موسی و کنگره های همه مسجدها
را خراب میکند و انها را مانند مسجدهائیکه در عهد رسول خدا بوده بنا میکند و راه
بزرگتر را که محل عبور عموم است گشایش میدهد بقدر شصت ذراع و خراب میکند هر
مسجدی را که در راه بنا شده و سد میکند هر روزنه را که در راه باز میشود و هر جناحی و

هر کنیف یعنی نهانخانه و مستراح و ناودانی که در راه واقع شده باشد و امر میفرماید خدا فلک را که بکندی دور زند در زمان او تا اینکه هر روزی بقدر ده روز از روزها شما و هر ماهی بقدر ده ماه و هر سالی بقدر ده سال از سالهای شما شود پس درنگ نمیکند مگر اندکی تا اینکه خروج میکنند بر او بیرون رفتگان از دین که از غلامان و موالی باشند در رمیله که منزلی است در میان بصره و مکه یا موضعی است در بحرین و موضعی است در سمت غربی بغداد در نواحی نهر ملک و اینها ده هزارند که شعارشان یا عثمان یا عثمان است پس حضرت میخواند مردی از موالی را و شمشیری بر او حمایل میکند از شمشیرهای خود پس بیرون میرود بجانب اینجاعت و همه ایشان را میکشد بنحویکه یکی از اینها باقی نمیماند پس حضرت میرود بجانب کابلشاه و آنشهری استکه هرگز احدی آنرا فتح نکرده پس آنرا فتح میکند پس از آن متوجه کوفه میشود و در آنجا فرود میاید و خانه او در آنجا خواهد بود و خونهای هفتاد قبیله از قبایل عرب را هدر میکند (تا پایان خبر و در خبر دیگر است) که فتح میکند قسطنطنیه را و رومیه و شهرهای چین را

۵۴۶ خبر پنجاه و یکم

غیبت نعمانی ص ۷۴ مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده خبری را که از جمله آن این است ان القائم المهدی من نسل علی اشبه الناس بعیسی بن مریم خلقاً و خلقاً و سمتاً و سیماءً و هیبة یعطیه الله جل و عز ما اعطی الانبیاء و یزیده و یفضله ان القائم من ولد علی له غیبة کغیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی بن مریم ثم یظهر بعد غیبته مع

طلوع النجم الاحمر وخراب الزوراء وهی الری وخسف المزورة وهی بغداد وخروج
السفیانی وحرب ولد العباس مع فتیان ارمینیة واذربیجان تلک حرب یقتل فیها
الوف والوف کل یقبض علی سیف محلی تخفق علیه رایات سود تلک حرب یستبشر
فیها الموت الاحمر والطاعون الاکبر **یعنی** قائم مهدی از نسل علی است
شبیه ترین مردم است بعیسی بن مریم از حیث خلق وخلق وعلامت وسیماء وهیبتی که
عطا میکند او را خدا بشکه بزرگ وغالب است انچه که به پیغمبران عطا فرموده وزیادتی میدهد
او را وبرتری میدهد او را بدرستیکه قائم از اولاد علی برای او پنهان شدنی است
مانند پنهان شدن یوسف وبرگشتنی است مانند برگشتن عیسی پسر مریم پس ظاهر
میشود بعد از پنهان شدن او با درآمدن ستاره سرخ مخصوصی وهنگام خراب شدن
زوراء که آن شهر ری است وفرورفتن مزوره که آن بغداد است بزمین وبیرون آمدن
سفیانی وجنگ کردن فرزندان عباس که مراد مروزی یعنی عده خراسانی باشند
که با پرچمهای سیاه بزرگ از خراسان میایند وبرحق نیستند با جوانان ارمنیه واذربایجان
وآن جنگی است که کشته میشود در آن هزارها وهزارها که هریک از ایشان قبضه میکنند
شمشیر خود را درحالتیکه آن شمشیر زیور کرده وآراسته وپیراسته باشند میجنبد بالای
سرهای ایشان پرچمهای سیاه وآن جنگی است که بشارت میدهد مرگ سرخ و
مرض طاعون بزرگتری را (مضمون این خبر در اخبار دیگر از احادیث اهل بیت رسیده است

خبر پنجاه ودوم ٥٤٧

بخش دهم

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۶۰ از کتاب مواعظ مسند از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت یخرج قبل السفیانی مصری و یمانی یعنی مصری و یمانی پیش از سفیانی بیرون میآیند

۵۴۸ خبر پنجاه و سوم

سیزدهم بحار ص ۱۶۱ از مواعظ مسند از ابی لبید روایت کرده که گفت تغیر الحبشة البیت فیکسرونه و یؤخذ الحجر فینصب فی مسجد الکوفة یعنی حبشیها خانه کعبه را تغییر میدهند پس میشکنند آنرا و گرفته میشود حجر الاسود و نصب کرده میشود در مسجد کوفه (این از علامات واقع شده است)

۵۴۹ خبر پنجاه و چهارم

مختصر تذکره قرطبی تالیف شعرانی ص ۲۱۰ روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت لیاتین علی الناس زمان یاتی الرجل القبر فیقول یا لیتنی مکان هذا لیس به حب الله تعالی ولکن من شدة ما یری من البلاء ای من شدة الانکاد والمشاق والمحن الواقعة للانسان فی نفسه وولده وماله حتی یذهب اکثر دینه **یعنی** هرآینه میاید بر مردم زمانیکه بیاید مرد کنار قبر و بگوید ایکاش من بجای مرده در این قبر بودم و این آرزو نه از باب دوستی او با خدا است ولیکن از سختی بلاهائیست که میبیند از شدت تا بحدیکه زندگانی برای او دشوار شود و سختیهائی که برای او رو میدهد و اندوه و محنتهائی بر انسان واقع میشود در جان او و اولاد او و مال او تا اینکه بیشتر از دین او از دستش برود (و این از جهت فشار و سختیهای آن زمان است)

۵۵۰ خبر پنجاه و پنجم

عقد الدرر از کعب و اوزاعی روایتکرده که گفته اند اذا دخل اصحاب الرايات الصفر مصر يعني المغاربة فليحفر اهل الشام اسرابا تحت الارض ـ اخرجه الامام ابو عمرو والمقرى في سننه يعني وقتيكه داخلشد پرچمهای زرد در مصر يعني مغربيها که سا قراد امر بکابسها باشند باید بکنند اهل شام برای خود یعنی برای حفظ خود گذالها در زیر زمین ـ بیرون آورده است اینخبر را امام ابو عمرو و مقری در کتاب سنن خود

۵۵۱ خبر پنجاه و ششم

عقد الدرر از کعب روایتکرده که گفت تكون فتن ثلاث مستكم الداهية فتنة تكون بالشام ثم الشرقية هلاك الملوك ثم يتبعها الغربية وذكر الرايات الصفر الغربية هي العمياء ـ اخرجه الامام ابو عبد الله نعيم بن حماد

یعنی سه فتنه است که چون ظاهر شود مس میکند شما را حادثه بزرگی فتنه ایکه در شام ظاهر شود بعد از ان فتنه شرقیها و در دنباله آن است فتنه غربیها و یاد کرد پرچمهای زرد را و پرچمهای عربی کورکننده ـ بیرون آورد اینخبر را امام ابو عبد الله نعیم پسر حماد

۵۵۲ خبر پنجاه و هفتم

ارشاد مفید ص ۳۲۳ از علی بن عقبه از پدرش روایتکرده که گفت اذا قام القائم عليه السلام حكم بالعدل وارتفع في ايامه الجور وامنت به السبل واخرجت

الارض برکاتها و ردّ کل حق الی اهله ولم یبق اهل دین حتی یظهر الاسلام و یعترفوا بالایمان اما سمعت الله سبحانه یقول وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً و الیه یرجعون وحکم بین الناس بحکم داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله فحینئذ تظهر الارض کنوزها و لا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقته و لا لبره لشمول الغنی جمیع المؤمنین ثم قال انّ دولتنا آخر الدول ولم یبق اهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا ملکنا سرنا بمثل سیرة هؤلاء وهو قول الله تعالی والعاقبة للمتقین **یعنی** زمانیکه قیام کند قائم علیه السلام حکم بعدل میکند و در ایام او جور وستم مرتفع میشود و بوجود او راهها امن میشود و زمین برکات خود را بیرون میاورد و هر حقی را باهلش ردّ میکند و باقی نمیگذارد اهل دینی را تا اینکه ظاهر کنند اسلام را و اعتراف کنند بایمان آیا نشنیده ای گفته خدا را که منزه و پاک و پاکیزه است از هر عیب و نقصی که فرموده است و برای او اسلام میاورند کسانیکه در آسمانها و زمین میباشند از روی میل و کراهت و بسوی او بازگشت کرده خواهید شد وحکم میکند در میان مردم بحکم داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله پس در آنهنگام ظاهر میکند زمین گنجهای خود را و نمییابد مرد جائی را برای صدقه خود و برای گندم خود بجهت اینکه در آنزمان جمیع اهل ایمان غنی و بینیاز زند پس فرمود که دولت ما در آخر دولتها خواهد بود و باقی نمیماند برای اهل خانه ای دولتی الا اینکه پیش از آن یعنی پیش از دولت ما مالک شوند تا وقتیکه سیره و روش ما را میبینند نگویند اگر ما مالک میشدیم بهمین روش و سیره رفتار میکردیم و اینست معنای

معنای قول خدای تعالی که فرموده است و پایان امر برای پرهیزکاران است

خبر پنجاه و هشتم ۵۵۳

الزام الناصب ص ۲۲۶ فی کتاب الفتن و فی الدمعه عن عقد الدرر عن کعب الاحبار ان
امة تدعی النصرانیة فی بعض جزائر البحر تجهز الف مرکب فی کل عام فیقولون ارکبوا ان شاء
الله وان لم یشاء فاذا وقعوا فی البحر ارسل الله علیهم ریحا عاصفة کسرت سفنهم قال فیصنعون
مرارا فاذا اراد الله تعالی اتخذت سفنا لم یوضع علی البحر مثلها قال فیقولون ارکبوا ان شاء
الله فیرکبون ویمرون بالقسطنطنیة فیفزعون لهم فیقولون ما انتم فیقولون نحن امة
تدعی النصرانیة نرید هذه الامة التی اخرجتنا من بلادنا وبلاد اباءنا فیمدونهم سفنا
فینتهون الی عکاء فیخرجون سفنهم ویحرقونها ویقولون بلادنا وبلاد اباءنا وامر المسلمین
یومئذ ببیت المقدس فیبعث الی مصر فیستمدهم فیجیئه رسوله من قبل مصر فیقول بحضرة
بحر والبحر حائل فلا یمدونه قال فیمر الرسول بحمص وقد اغلقها اهلها من العجم علی من فیها
من المسلمین ویمدهم اهل الیمن الجند فلمهم قال ویکثر الخبر ویقول ای شیء تنتظرون الان تغلق
کل مدینة علی من فیها من المسلمین ویاخذ ثلث باذناب الابل ویلحقون بالبریة فیهلکون فی سهل
الارض لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء قال ویفتح البلد فیقتلوهم فی جبل لبنان حتی ینزل امیر المؤ
فی الخلیج ویصیر الامر الی ما کان علیه الناس ان یحمل لواه ویاتی الماء لیتوضأ منه لصلوة الصبح
قال فیتباعد الماء منه قال فیتبعه فیتباعد منه فاذا رأی ذلک اخذ لواه واتبع الماء حتی
یجوز من تلک الناحیة ثم ینادی ایها الناس اعبروا ان الله عز وجل قد فرق لکم البحر

كما فرق لموسى بن عمران قال فيجوز الناس فيستقبل القسطنطينية قال فيكبرون فيهتز حائطها ثم يكبرون فيسقط منها ما بين اثنى عشر برجاً فيدخلونها فيجدون فيها كنوزاً من ذهب وفضة وكنوزاً من نحاس فيقتسمون غنائمهم على اترسة **يعنى** از كعب الاحبار روايت كرده كه امتى هستند كه آنها نصرانى خوانده شوند در بعضى از جزيرهها دريا كه در سالى هزار مركب تجهيز ميكنند وميگويند سوار شويد اگر خدا بخواهد واگر نخواهد پس وقتيكه وارد دريا شوند ميفرستد خدا بر ايشان باد سختى را كه كشتيهاى ايشانرا ميشكند پس چندين مرتبه اين كار را ميكنند پس چون اراده كند خدا تعالى كشتيهائى ميگيرند كه مانند آنها در دريا نهاده نشده باشد گفت (يعنى كعب) پس ميگويند سوار شويد اگر بخواهد خدا پس سوار ميشوند وميگذرند بقسطنطنيه وفزع ميكنند براى ايشان پس بآنها گويند كه اين فزعها براى چيست ميگويند كه ما امتى هستيم كه نصرانى خوانده ميشويم واين امت را ميخواهيم كه ما را از شهرهاى خود وشهرهاى پدران خود بيرون كرده اند پس مدد ميكنند ايشان را بكشتيهائى تا اينكه ميروند بعكا وبيرون ميآورند كشتيهاى ايشانرا وميسوزانند آنها را وميگويند اينجاها شهرهاى ما وشهرهاى پدران ما است وامر مسلمانان در آنروز در بيت المقدس است پس ميفرستند بسوى مصر ومدد ميطلبند از ايشان پس ميايد او را فرستاده او از جانب مصر وميگويد دريا گود است وحمل كننده است پس او را مدد نميكنند گفت پس آن فرستاده بحمص ميرود در حالتيكه عجم راه بيرون آمدن را بر روى اهل آن شهر بسته اند (مراد از عجم مغربيها ورومیها ميباشند) يعنى

راه بیرون رفتن از انشهر را بر روی مسلمانان بسته اند و مدد میکنند ایشانرا اهل یمن
و میکشند ایشان را بسوی قلعه خود و این خبر را کتمان میکنند و میگویند انتظار چه چیز
را میکشید الآن است که هر شهری راه را بر مسلمانان میبندند و ثلث از مردم دنبال
شترهای خود را میگیرند و ملحق بیابان میشوند که نزد این دسته باشند و نزد آن دسته
گفت (یعنی کعب) و فتح کرده میشود شهر و میبندند ایشانرا در کوه لبنان تا اینکه فرود
میاید امیر المؤمنین در خلیج و امر میگردد برانچه که در صدد آن هستند مردمان و آن
برداشتن پرچم او است و میاید او بطرف اب که وضو بگیرد برای نماز صبح پس اب از او
دور میشود و هر چه او دنبال اب میرود اب از او دور میشود پس چون چنین دید
پرچم خود را بدست میگیرد و بدنبال اب میرود تا انکه میرود بان طرف اب پس ندا
میکند که ایگروه مردمان عبور کنید که خدا دریا را برای شما شکافت همچنانکه شکافت
انرا برای موسی گفت راوی پس مردم از دریا میگذرند و با قسطنطنیه روبرو میشوند
و تکبیر میگویند بحو یکه دیوار قسطنطنیه بجنبش درمیاید پس از ان تکبیر دیگر گویند
بحو یکه دیوار ان درمیانه دوازده برج میافتد پس داخل قسطنطنیه میشوند و
در انجا گنجهائی از طلا و نقره میابند و گنجهائی از مس و غنیمتهای خود را با سپرهای
خود قسمت میکنند

خبر پنجاه و نهم

عدد ۵۵

الزام الناصب ص ۲۲۴ وفی خبر آخر بفتح قسطنطنیة لانها نسبت الی منشئها و
هو قسطنطین الملک وهو اول من اظهر دین النصرانیة ولها سبعة اسوار السور السابع

منها المحيط بالستة احد وعشرون ذراعًا وفيه مأة باب وعرض السور الاخير الذي يلي البلد عشرة اذرع وهي على خليج يصب في البحر الرومي وهي متصلة ببلاد رومية والاندلس واما رومية فهي ام بلاد الروم وكل من ملكها يقال له الباب وهو الحاكم على دين النصرانية بمنزلة الخليفة في المسلمين وليس في بلاد الروم مثلها كثرة العجائب محكمة البناء وعن اخبار الاول رومية الكبرى مدينة رياسة الروم ودار ملكهم وهي في شمالي غربي القسطنطينية وهي في يد الافرنج ويقال لملكها المان وبها يسكن الباب الذي تطيعه الافرنج وهو عندهم بمنزلة الامام وهي من عجائب الدنيا لعظم عمارتها ولكثرة خلقها وحصانتها وذلك خارج عن العادة الى حد لا يصدقه السامع **يعني** در روايت ديگر است كه فتح كرده ميشود قسطنطينيه وآن نسبت داده شده است به ايجاد كننده آن واو قسطنطين ملك است واو اول كسي است كه ظاهر كرده است دين نصرانيت را واز براي آن شهر هفت حصار است وحصار هفتم از آن كه محيط است بيست حصار ديگر يازده ذراع است وصد در دراز است و پهناي حصار آخر كه پهلوي شهر است ده ذراع است وآن بالاي خليجي واقع است كه بدريا ميرسد در درياي رومي وآن متصل است بشهرهاي روميه واندلس واما روميه آن مادر شهرهاي روم است وهر كه مالك آن باشد اورا پاپ ميگويند واو بر دين نصرانيت حكومت ميكند بمنزله خليفه است در ميان مسلمانان ودر شهرهاي روم هيچكدام مانند آن عجايب زياد ندارد وبناء محكمي ندارد واز كتاب اخبار الاول نقل كرده كه روميه الكبرى شهري است كه رياست روم در آنست ودار الملك آنها است وآن در شمال غربي قسطنطنيه واقع است ودر دست فرنگيانست وملك آنرا المان گويند وپاپي كه فرنگيان اورا

اطاعت میکنند در انجا سکونت کنند واو در نزد ایشان بمنزلهٔ امام است و این شهر
از عجائب دنیا است بجهة بزرگی عمارت ان و کثرت جمعیت ان و محفوظ بودن ان
و ان خارج از عادتست بحدیکه تصدیق نمیکنند انرا شنونده

وعن عقد الدرر ان علیها السورین من حجارة عرض الاول اثنان و سبعون
ذراعا وعرض الثانی اثنان واربعون ذراعا ومسافة ما بین السورین من الفضاء
ستون ذراعا ولها الف باب من النحاس الاصفر سوی العود والصنوبر والخشب والابنوس
المنقوش الذی لا یدری قیمته ومسافة الغربی منها الی الشرقی مائة وعشرون میلا و
بین السورین نهر مغطی ببلاط من نحاس طول کل بلاطة سبعون او اربعون ذراعا و
هو النهر الذی بین السورین یتصل بالنهر الکبیر الذی تدخل فیها المراکب ویعلقوها الی
داخل البلد فیقف علی جانب البحر فیباع ویشتری وفیها الف ومائتا کنیسة واربعون
الف حمام وفیها طلسمات للحیات والعقارب تمنعهم من الدخول الیها وطلسم یمنع الزنابیر
من الدخول الیها وفی وسطها سوق یباع فیه الطیر مقدار فرسخ ومن جملة ما فیها من الکنائس
کنیسة بنیت علی اسم بولس وبطرس من الحواریین وهما بها فی جوف من رخام مدفونین
وطول هذه الکنیسة ثلاثة آلاف ذراع وعرضها ثلاثة آلاف ذراع وقیل الف ذراع وهی
مبنیة علی قناطر من صفر ونحاس وکذلک سقوفها وحیطانها وهی من العجائب وفیها
کنیسة اخری علی ارض بیت المقدس وطولها مرصعة بالیواقیت والجواهر والزمرد وطول
مذبحها عشرون ذراعا من الزمرد الاخضر وعرضه ستة اذرع یحملها اثنی عشر تمثالا من

الذهب طول کل تمثال ذراعان ونصف ولکل تمثال عینان من الیاقوت الاحمر یضیئ المکان منهما ولها ثمانیة وعشرون بابا من الذهب الاحمر **یعنی** وازکتاب عقد الدرر (تالیف ابوبدر یوسف بن یحیای سلمی شافعی) روایت کرده که بران شهر دو حصار است ازسنگ که پهنای اول ان هفتاد ودو ذراع است وپهنای دوم ان چهل ودو ذراع است ومسافت مابین دو حصار شصت ذراع از فضاء است وبرای ان هزار در است از مس زرد غیر از درهائی که از چوب صنوبر ومطلق چوب وابنوس نقش شده که قیمت انرا کسی نداند ومسافت میان غربی وشرقی انرا صد وبیست میل تحدید کرده اند ودرمیان دو حصار نهریست سرپوشیده بقطعات مس که درازی هر قطعه ای هفتاد یا چهل ذراع است وان نهر که درمیان دو حصار واقع شده متصل است بنهر بزرگیکه در ان مرکبها داخل میشود ومیاویزند انها را بداخل شهر پس میایستند درکنار دریا وخرید وفروش میکنند ودر انشهر است هزار ودویست کنیسه وچهل هزار حمام ودر انست طلسمهائی برای مارها وعقربها که انهارا منع کند از داخلشدن در ان شهر و طلسمی که منع کند داخلشدن غریب را درشهر ودر وسط انشهر بازاری است که در ان مرغ فروخته میشود وطول ان بازار یکفرسخ است واز جمله چیزهائیکه در انشهر است کنیسه ایست بنام پولس وپطرس که از حواریین بوده اند وان دو نفر درانجا در جوف سنگی مدفونند ودرازای ان کنیسه سه هزار ذراع است وپهنای ان سه هزار ذراع وگفته شده که هزار ذراع است وان بالای پلهائی ازمس وبرنج بنا شده وهمچنین

است سقفها و دیوارهای آن و این از عجایب است و در آن کنیسه دیگری است
در زمین بیت المقدس که درازای آن مرصع است بیاقوتها و جواهرات و زمرد
و طول مذبح آن بیت ذراع است از زمرد سبز و عرض آن شش ذراع است که از
دوازده تمثال از طلا بر میدارد که طول هر تمثالی دو ذراع و نصف ذراع است
و برای هر تمثالی دو چشم است از یاقوت سرخ که امکان از آن دو چشم روشن شود
و برای آن کنیسه هجده در است از طلای سرخ

خبر ششم ۵۵۵

الزام الناصب ص ۲۲۴ وعن ابن عباس ان الرومية مدينة كثيرة العجائب ومن
عجائبها ان فى وسطها كنيسة عظيمة وفى وسط الكنيسة عامود من الحديد الصينى
وعليه تابوت من نحاس احمر وفيه سودانية وهى زرزورة وفى منقارها زيتونة
وفى مخلبيها زيتونتان من نحاس فاذا كان ايام الزيتون لم يبق فى الدنيا سودانية على
وجه الارض الاجاء وفى منقارها زيتونة وفى مخلبيها زيتونتان فتاتى به وتلقيه
فى التابوت فمنه ياكلون ومنه يادمون ومنه يوقدون من السنة الى السنة من زيتها
وفيها من العجائب ما يطول ذكرها فى هذا المقام انتهى **يعنى** از ابن عباس روایت
شده که رومیه شهریست که عجائب آن بسیار است و از عجایب آن اینکه در وسط
آن کنیسه ایست بزرگ و در وسط کنیسه عمودیست از حدید صینی (آهن چینی) و بالای
آن صندوقی است از مس سرخ و در آن است تمثال مرغی که آنرا زرزور گویند و زن عصفور

و در منقار آن یکدانه زیتون است و در دو چنگال آن هم دو دانه زیتون است از مرض
چون ایام زیتون شود باقی بماند در دنیا بر روی زمین مرغ سودانیه ای مگر آنکه
میاید و در منقار او یکدانه زیتون و در دو چنگال او دو دانه زیتون است میاورد و
در آن صندوق میندازد پس از آن میخورند و نان خورش خود قرار میدهند و از آن
میافروزند از آن سال تا یکسال دیگر از روغن او و در آن شهر است از عجایب آنچه که طول
میکشد ذکر آن در اینمقام (تمام شد کلام ابن عباس

پایان یافت جزء سوم کتاب نوائب الدهور

بتوفیقات ربانی و تاییدات سبحانی و توجهات خاصه اعلیحضرت ولی عصر عجل الله
تعالی فرجه و از خداوند متعال جلت عظمته ادامه توفیق و تایید مطلبم برای
تالیف جزء چهارم این کتاب و درخواست قبول این خدمت ناقابل را از پیشگاه
والای حجت بالغه احدیت ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء مینمایم و رجا
واثق آنکه هر چند گناهکار و روسیاه و شرمسارم بعظمت و بزرگواری خود از بذل
عنایات شاهانه و لو یسیر از دربار عظمت از خویش دورم نفرماید و با کیمیا نظری قلب قلبم را
از آلوث معاصی و کثافات گناه پاک و از خوان لطف و احسان خود محروم و بی بهره
ام نفرماید. سعدیا مگر از خرمن اقبال بزرگان یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

المؤلف العاصی

زاد راهی بجز از بار گنه نیست مرا   روسیاهم من و جز روی سیه نیست مرا

پایان جزو سوم کتاب اشعار مؤلف

کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل / بجز از جرم و خطا توشهٔ ره نیست مرا

در صف حشر که خوبان همه گرم طربند / چکنم من که بجز حال تبه نیست مرا

همگنان جمله در آسایش و از کرده خود / سر بزیرم من و جز پشت دوته نیست مرا

زاد مردان همه را گوهر اعمال بکف / وای بر من که بجز سنگ و شبه نیست مرا

شرمسارم من خجلت زده بادشهی / جز امید کرم و رأفت شه نیست مرا

بگدائی بدر جود تو رو آورده‌ام / گرچه از روسیهی روی نگه نیست مرا

من حیران بتماشای لقایت شب و روز / خود تو دانی که بجز دیده بره نیست مرا

اظهار اشتیاق مؤلف بدیدار آنحضرت

یارب زغمش تا چند اشکم زبصر آید / بنشسته سر راهش شاید زسفر آید

تا چند بنالم زار شب تا سحر از هجرش / کوکب شمرم هر شب شاید که سحر آید

هردم که رخش بینم خواهم دیگرش دیدن / بازش نگرم شاید یکبار دیگر آید

از دیده نهان اما اندر دل من جاش / او را طلبم هر شب شاید که ز در آید

با کس نتوانم گفت من راز درون خویش / کز درد غم هجرش دل را چه بسر آید

میسوزم و میسازم از درد فراق اما / بر غم او بر دل افزون ز شرر آید

حیران بفغان تا کی با محنت و غم همدم / یارب نظری کانشاه از پرده بدر آید

وله ایضاً

شهی دارم که تاج رفعت شاهی بسر دارد / بامر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد

اشعار مؤلف حقیر

شهی دارم که حق داده زمام کون در دستش — بامر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد

شهی دارم که در قدرت هزاران چو سلیمانرا — بزیر خاتم شاهی خود زیر نظر دارد

شهی دارم که یکسر ماسوی الله زنده از فیضش — جهانرا جملگی چون بیضه‌ای در زیر پر دارد

شهی دارم که حقش برگزید از علوی و سفلی — ولایت بر تمام عالم امکان سراسر دارد

شهی دارم که چون خورشید رخسارش شود طالع — بتیغ عدل جور و کینه را از ریشه بر دارد

شده نزدیک کین مهر فروزان جلوه‌گر گردد — ز آب عدل کام دهر را سرشار و تر دارد

بنی الاصفر ز مشرق چون بمغرب رهسپر گردد — جهانی پر فتنه خونین که اندر زیر سر دارد

بروم و روس و افریقا و افرنج آتشی افتد — که دودش تیره اطراف جهان از بحر و بر دارد

پس آنگه حزب شیطان از دمشق آماده بر خیزد — عراق و شام را از فتنه خود تیره تر دارد

سخن کوتاه کن حیران که از این ماجرا ایران
بود ایمن ولی آن فتنه‌ها جور دیگر دارد

نگارم پرده در بی‌پرده در دیدار می‌آید — زمستان شد بهار آید گل از گلزار می‌آید

بگرد ماه رویش پیچ و تاب عقرب گیسو — قمر در برج عقرب قامع الکفار می‌آید

بکف تیغ و ببر جوشن بسر تاج ید اللهی — ز جن و انس با او لشکری بسیار می‌آید

که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و دین — بامر حق پی سرکوبی اشرار می‌آید

بگو با منکر و بیدین بکن هر آنچه میخواهی — قریبا دست حق با تیغ آتشبار می‌آید

برای دیدنش تا چشم مشتاقان شود روشن — نمانده مدتی چندان که حق در کار می‌آید

اشعار مؤلف حقیر

بسمت غرب از مشرق چو سر زد آتش سوزان | بشام آنکه فتنه ناری که بردن شوار می آید
سلاطین جهان یکسر همه نالند از هر سو | که دنیا پیش چشم جمله ایشان تار می آید
نبی نزدیک میباشد خدا این معنی نمیدانم | چه از این ماجرا بر مست و بر هشیار می آید
زحتی یأتی الله وعده را اهل معانی | توانی یافت تا که ظاهر این آثار می آید
همی دانم که از این قرن بیرون نیست این معنی | نشانم فاش گفتن نوبت اظهار می آید

خمش حیران ببابد بست دم از سر دانایان
که این معنی گران برخاطر اغیار می آید

من که مخمور از می سرشار دیدارم هنوز | باز مشتاق فروغ روی دلدارم هنوز
گر طبیب از بهر درمانم شراب وصل داد | لیک حق داند که من از هجر بیمارم هنوز
عکس رویش گرچه در آئینه دل وانمود | نیز باز از دوریش زار و گرفتارم هنوز
گرچه میآید نوید وصلم از روی نبی | باز از نار فراقش اندر آزارم هنوز
شب بپایان میرسد یاران همه در خواب ناز | جمله در خواب و من بیچاره بیدارم هنوز
بخت بد یاران همه گرم نشاط و عیش و نوش | چون کنم من خاطر افسرده ای دارم هنوز
دیده بر در دوخته در انتظار مقدمش | آرزومند طلوع ماه رخسارم هنوز

جان حیران بر لب آمد در تمنای وصال
فخرم این باشد که پیش گلرخان خارم هنوز

اندر آئینه دل عکس شهی میطلبم | بحریم حرم شاه دهی میطلبم

اشعار مؤلف حقیر

روز و شب ناله زنان نذر کنان اشک فشان — از خدا دیدن رخسار مهی میطلبم

تا کند جلوه جمال مه افلاک جلال — دائماً در دل خود جلوه گهی میطلبم

منتظر دوخته اند در ره شه چشم امید — گوئی از دیده حق بین نگهی میطلبم

یارب از لطف تو خورشید رخش پرده بگیر — فرج شاه بحال تبهی میطلبم

در ره وصل تو ابحر و اقلیم وجود — سالها رهبر صاحب کلهی میطلبم

در شب هجر تو اندر طلب روز وصال — صبح روشن چو شام سیهی میطلبم

تا شود زنده ز فیض دم تو مرده خاک
من حیران شه انجم سپهی میطلبم

نقش جمال شاه را تا که بدل کشیده ام — یکسره مهر این و آن از دل خود بریده ام

هر نظرم که بگذرد جلوه نورش از نظر — بار دیگر نکوترش بینم از آنچه دیده ام

عشق مجال کی دهد تا که بگویم چسان — بهر بلای عشق او بر دل و جان خریده ام

سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت برای دل — در طلبش چه خارها ایکه بدل خلیده ام

چاک دل از فراق او میزنم و نمیزند — بخیه بپاره‌های دل کز غم او دریده ام

این دل سنگم آب شد ز آتش اشتیاق شه — بسکه بناله روز و شب کوره دل دمیده ام

شرح نمیتوان دهم حالت سوز و ساز هجر — ریزش اشک دیده و خون دل چکیده ام

حیران تا کی از غمش اشک بدامن آورد
چون دل داغدار خود هیچ دلی ندیده ام

اشعار مؤلف حقیر

خسروا گوشه چشمی بمن بی سر و پا کن — سوی دلسوختگان یک نظر از بهر خدا کن
نفس نگذاردم این‌سان که با خلاص بکوشم — منّتی جان مرا از ستم نفس رها کن
حل نشد مشکل دل در اثر نفس پرستی — حلّ آن را تو حوالت بکف عقده‌گشا کن
آخر ای ابر سخا آب زن این نار هواهم — تن خاکی مرا خاک در اهل وفا کن
کرده‌ام گم ره وصل تو من از کعبه مقصود — رحمی این خسته گمگشته بخود راهنما کن
حیف و صد حیف که رفت از کف من عمر باطل — همتی درد من از داروی توفیق دوا کن

خون شد از غم دل حیران و هم از دیده برون شد
آخر ای شاه ز رأفت نظری سوی گدا کن

آمده‌ام در این جهان تا که ز نی شکر دهم — رویم و شاخ او ورم برگ دهم ثمر دهم
باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من — کو حکیم چرا که از فتنه خود خبر دهم
معرفت قدیم را نفس منش حجاب شد — غیر هوای نفس خود کی بتوان اثر دهم
دور شدم ز اصل خود رهزن من هوای من — مرغ هوای خویش را کاش شکسته سر دهم
چاره درد جان من نیست بجز گریستن — از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم
وای بحال زار من وین دل بیقرار من — داروی درد خویش را گریه گه سحر دهم
مهدی منتظر بیا آتش دل فزون نشان — درد من ار دوا کنی مژده بخشک و تر دهم

خیز ایا بیک نظر اهل نظر کنی اگر
از خطر هوای خود خویش توان گذر دهم

اشعار مؤلف حقیر

فلک خونی عجب اندر دل دیوانه میریزد — که عاقل اشک حسرت در غمش مستانه میریزد

نباید بست عهد دوستی با پیرزالی کو — دمادم زهر غم در جام مامردانه میریزد

قدم باید زدن اندر طریق احمد مرسل — که از ایوان کسری مقدمش دندانه میریزد

بزن دست توسل دامن ارباب شکر شاهی — که با دست خدائی هر بت از بتخانه میریزد

سر خدمت بنه در آستان زاد مردانی — که خوان فیضشان خون در دل بیگانه میریزد

نشین در انتظار مقدم شاه فلک جاهی — که آب عدل در کام جهان شاهانه میریزد

کند تا سرنگون یکسر لوای جور در عالم — ز کفر و شرک بس خونها که او رندانه میریزد

گران مصباح بر مشکوة دلها پرتو اندازد — بگرد شمع رویش پر زنان پروانه میریزد

کند تا صید دل از عاشقان خویشتن هر دم — ز گیسو دام و از خال سیاهش دانه میریزد

شها از فرط رأفت گوشه چشمی بحیران کن
که با یاد تو اشکش بیکش و پیمانه میریزد

ای مهر گردون شرمسار از جلوهٔ انوار تو — وی خیره چشم روزگار از دیدن رخسار تو

بستی هزاران سلسله از تار موی دلکشت — بس صید دلها کرده است این طرهٔ طرار تو

خونها بدلها ریخته با مهر خود آمیخته — آتش زده بر خفتگان این نرگس بیدار تو

تا چند اندر پرده ای تا کی دل از ما برده ای — دلدادگانت منتظر سرگشته دیدار تو

صبح و پسین شام و سحر در راه وصلت منتظر — بنشسته با خون جگر مستظهر آثار تو

خوش دل بغما میبری جان از تن ما میبری — صدها هزاران همچو من دلداده و بیمار تو

اشعار مؤلف حقیر

خرم دمی که آئی ز در بر ما بیندازی نظر　　آخر تو میدانی که ما خاریم در گلزار تو

حیران و سرگردان منم روز و شبان گریان منم
شاید که روزی بنگرم آن چهره گلنار تو

درد فراق شاه را من بییان گفتگو　　شرح نمیتوان دهم نکته بنکته مو بمو

جامه صبر بر دَرَم چند در انتظار شه　　قطعه بقطعه نخ بنخ تار بتار و پو بپو

مبتلیم نشان از او هر که رهم نمیدهد　　گفته بگفته دم بدم دسته بدسته سو بسو

تا که کنم سراغ از او میگذرم بهر طرف　　خانه بخانه جا بجا کوچه بکوچه کو بکو

کاش توان گریستم شام و سحر بیاد او　　دجله بدجله یم بیم نهر بنهر و جو بجو

در ره جنون عشق او میکشدم بحر و بر　　شهر بشهر و ده بده دره بدره کو بکو

خیز و بریز ساقیا ساغر غم ز خون دل　　جام بجام و دن بدن خم بخم و هم سبو بسو

تا که کنم نثار شه جان فکار خویش را　　زاتش هجر بی بهی و زغم و رنج تو بتو

کشته عشق شاه را بلکه برند عاشقان　　دست بدست و پا بپا شانه بشانه رو برو

حیرانوا دیگر رجا نیست ز لذت جهان
جز که دهند نعش او ز آب وصال شست و شو

خوشا شاه و خوشا روز وصالش　　خوشا خورشید روی بی مثالش

خدایش ناصر و یار و معین باد　　بهر حالی کند حفظ از وبالش

عجب کرده است دام صید دلها　　مسلسل گیسوی مشکین و خالش

همی خواهم که دیدارش ببینم　　شوم مفتون آن سحر حلالش

اشعار مؤلف حقیر

دهد گر دست تا پایش ببوسم — بمژگان روبمی خاک نعالش
خداوندا ز هجرش چند نالم — برافکن پرده از روی جمالش
همی خواهم که گردد دستگیرم — شوم مشمول الطاف و نوالش
سرشک از دیده حیران چند ریزد
که شاید شه شبی پرسد ز حالش

در دل خود کشیده ام نقش جمال یار را — پیشه خود نموده ام حالت انتظار را
ریخته دام و دانه شد از خط و خال خویشتن — صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
سوزم و سازم از غمش روز و شبان بجوی دل — تا که مگر ببینم آن طرّه مشکبار را
دولت وصل او اگر یکشبی آیدم بکف — شرح فراق کی توان داد یک از هزار را
چشم امید دوختن برره وصل تا بکی — برده شرار نار غم از کفم اختیار را
ایمه برج معدلت پرده ز چهره برفکن — شو ز دو چشم عاشقان ز آب کرم غبار را
سوختگان خویش را کن نظر عنایتی — مرهمی از کرم بنه این دل داغدار را
حیران را بجلوه‌ای از رخ خویش مات کن
تا رهد از خودی خود ترک کند دیار را

سلامٌ علی نورِ الاله محمّدٍ — رسولِ الوری خیرِ البریّةِ احمدِ
وعترتهِ زوجِ البتولِ وصهرهِ — علیٍّ امیرِ المؤمنینَ الممجّدِ
وفاطمةَ الصدیقةِ الطهرِ بنتهِ — شفیعةِ یومِ الحشرِ للمتودّدِ

وسبطيه قرطي عرش رحمة ربه — بحبهما ارجو النجاة المؤبد
وتسعة من ولد الحسين ائمة — غيوث الندى في كل غور ومنجد
علي هو السجاد زين عباده — وباقر علم الله خير مسدد
وكاشف اسرار الحقائق جعفر — بنور هداه شيعة الحق تهتدي
وعالم اهل البيت موسى بن جعفر — الكظيم الحليم الناسك المتهجد
وثامن ايات الولاية في الورى — علي الرضا النور المضيء المجسد
ونور جلال الله ذي الجود والتقى — الجواد التقي الطاهر المتعبد
وعيبة علم الله خازن حكمته — علي النقي الهادي في كل مشهد
ومهبط وحي الله الحسن الزكي — شفيع الورى في الحشر خير الاماجد
وشمس الضحى بدر الدجى وجه ذاته — امام هدى للدين خير مجدد
عليهم سلام الله ما دامت السما — تدور بما فيها بنظم ممهد
موالي انتم موئلي يوم فاقتي — بحبكمو ارجو الشفاعة في الغد
مودتكم زادي ومالي بضاعة — سواها غدا عند المليك الواحد
اوالي مواليكم واما عدوكم — فاني اعاديه عداوة عامد
فها انا جاران كثر خطيئتي — رجائي بكم في النشأتين لاهتدي

صلوات اخرى للمؤلف

صل يا رب على النور المبين — احمد المختار ختم المرسلين

صلوات للمؤلف

وعلى المولود في البيت الحرام — كعبة الصدق امير المؤمنين
وعلى فاطمة الطهر البتول — من هي خير نساء العالمين
وعلى السبط الزكي المجتبى — حسن الخلق امام المهتدين
وعلى خامس اصحاب الكساء — قبلة العشاق الفلك الحصين
وعلى رابع انوار الهدى — السيد السجاد زين العابدين
وعلى بحر العلوم الزاخرة — باقر العلم شفيع المذنبين
وعلى الصادق كشاف العلوم — معدن الاسرار والحبل المتين
وعلى العالم بالنص الجلي — كاظم الغيظ دليل السالكين
وعلى شمس الشموس الطالعة — الرضا المرضي كهف العارفين
وعلى ذي الجود مصباح التقى — التقي الحبر برهان اليقين
وعلى الهادي النقي المقتدى — قمر الاقمار زين المتقين
وعلى الطهر الزكي العسكري — والد الحجة ذخر السابقين
وعلى القائم بالحق المبين — قامع الشرك مبير الظالمين
حجة العصر الامام المنتظر — مظهر للغيب كنز الراغبين
عجل الله تعالى فرجه — بجنود النصر قوم صالحين
سادتي اني موال لكمو — ومعاد لجميع الملحدين
فاشفعوا لي يوم لا ينفعني — عملي اني لحيران حزين

پایان جزء سوم کتاب

بعون الله و حسن توفیقه

پایان یافت جزء سوم کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور و در تعقیب آن شروع مینمایم بتالیف جزء چهارم و آن مشتمل است بر اخبار کهنه و منجمین و ارباب علم حروف و جفر و اشعار مربوطه بدان و بشارات پیشینیان از کتب عهد عتیق و جدید و غیره انشاء الله تعالی و توفیق اتمام آنرا از خدای متعال میخواهم و از ذوات مقدسه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین یاری میطلبم و از برادران ایمانی درخواست دعا و طلب آمرزش مینمایم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

وکان اوان اتمامی هذا الجزء صبیحة یوم السبت الرابع عشر من شهر ربیع الثانی

سنة الف و ثلاثمأة و اربع و ثمانین بعد الهجرة المقدسة النبویة

علیه و آله آلاف الصلوات و التسلیمات و التحیات و انا

العبد المحتاج العاصی الفانی محمد حسن

المیرجهانی الطباطبائی المحمدآبادی

الجرقوئی الاصفهانی نزیل

طهران سنه ۱۳۸۴

هجریه

فهرس مندرجات جزو سوم

ص ۲ دیباچه جزو سوم کتاب

ص ۳ حدیث اول از بخش هفتم در بیان اینکه میاید برای مردم زمانی که اش نمیگیرند مگر بکتابهای خود و اینکه از نعمتهای بزرگ الهیه قدرت دادن بر نوشتن است

ص ۴ محفوظ ماندن علوم بر نوشتن است و بیان چند علائم حتمیه

ص ۵ در بیان پنج علامت از علامات حتمیه و بیانی از مؤلف

ص ۶ قیام دوازده نفر که بدروغ ادعای مهدویت کنند پیش از قیام قائم علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه دوازده روز پیش از ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه

ص ۷ آخر سلطان بنی عباس عبدالله نامی است که بوی تا او قائم آل محمد علیه السلام قیام کند و بیانی از مؤلف حقیر

ص ۸ تحقیق انیقی از مؤلف ضعیف

ص ۹ بعضی از نشانه‌های انقراض ملک بنی عباس

ص ۱۰ تفسیر لغت عندا فر و احتمالات در این لفظ

ص ۱۱ تا ص ۱۲ مدت حکومت سفیانی و بیان فتنه او

ص ۱۳ خدا دین خود را بوسیله دشمنان خود یاری میکند و شرح کلام مجلسی ثانی و تشکافته شدن فرات و آب آن بپای خود داخل کوچه‌های کوفه شدن و این علامت خیلی نزدیک قیام واقع شود

فهرس مندرجات

ص ۱۴ ندای آسمانی در شب بیست و سوم بنام مهدی علیه السلام و کشته شدن چهار هزار نفر در روز جمعه ای نزدیک مسجد کوفه

ص ۱۵ ظهور پنج بلاء در آخر الزمان نزدیک ظهور قائم علیه السلام

ص ۱۶ ظهور بعضی از علامات و کشته شدن هشتاد هزار نفر در نزد کوه سیاه ری

ص ۱۷ تحقیقی از مؤلف در ذیل حدیث

ص ۱۸ حمله بغدادیها و خراسانیها بر ری و فرار کردن اهل ری بقم و از آنجا بر اردستان که یکی از قصبات توابع اصفهان است

ص ۱۹ بیانی از مؤلف حقیر

ص ۲۰ معنای حدیثی در فضیلت قم

ص ۲۱ ترجمه حدیث و تحقیقی از مؤلف

ص ۲۲ حدیث شریف در فضیلت قم و ترجمه آن

ص ۲۳ تحقیق بلیغی از مؤلف

ص ۲۴ تا ۲۵ تتمه تحقیق مؤلف و بیان اصول دین شیعه دوازده امامی اجمالاً

ص ۲۶ بیان و تحقیق مؤلف فقیر

ص ۲۷ احادیث در فضیلت قم

ص ۲۸ در فضیلت قم

ص ۲۹ در فضیلت قم و در ضمن آن است بعضی از اخبار غیبیه

ص ۳۰ تا ۳۱ کسوف آفتاب دو ثلث ساعت یا دو ثلث روز و خسوف ماه در مدت بیست و سه ساعت یا روز بیست و سوم ماه و فتنه اهل مصر و قطع رود نیل و تحقیقی از مؤلف در معنای حدیث

فهرس مندرجات

ص ۳۲ بلند شدن پرچم حسنی وأموی
وقتیکه پیش از سفیانی
ص ۳۳ خروج طالب الحق که از علامات
خروج سفیانی است واو بر طریق
حق نیست و غیر از یمانی است و
ظهور کلاههای بین المللی
ص ۳۴ قبل از ظهور حضرت بقدری
فتنه شدید شود که جائیکه
دینار و درهم خود را حفظ
کنند نداشته باشند و بیانی
از مؤلف
ص ۳۵ بقیه بیان مؤلف و ذکر حدیثی
ص ۳۶ امتحان دوره غیبت و اینکه
پرچمهای مشتبه قبل از ظهور
دوازده است و ظهور قائم
از آفتاب روشن‌تر خواهد
بود
ص ۳۷ شرح حدیث و موعظه مؤلف
ص ۳۹ اشعار مؤلف در موعظه
ص ۴۰ بقیه اشعار و بعضی از علائم
مهمه ظهور
ص ۴۱ بعضی از علائم و وقایع قبل از ظهور
ص ۴۲ ظاهر نشود قائم علیه السلام
تا اینکه حکومت کنند بسیاری
از مردمان تا نگویند که اگر ما
حکومت میکردیم بعدالت رفتار
میکردیم و ظاهر نشود آنحضرت
تا اینکه نه عشر از مردم هلاک
شوند
ص ۴۳ ندای آسمانی را هر قومی به
زبان خود میشنوند و نقل
حدیث شریف
ص ۴۴ ترجمه حدیث شریف و خبر از
خراب شدن دیوار مسجد کوفه

فهرست مندرجات

ص ۴۵ ادعا کردن دوازده نفر
دیدن قائم علیه السلام را
و مورد تکذیب واقع شدن
ایشان و حرکت و حرب قبیله
قیس و ریخته شدن خون
ستمکاران و دعوت شدن
درندگان بخوردن گوشتهای آنها

ص ۴۶ مسخ شدن بعضی از مردم
آخر الزمان پیش از ظهور

ص ۴۷ خبر دادن ناقه سواری بمردن
خلیفه عباسی که بمردن او
فرج آل محمد و همه مردمان
واقع شود و ظاهر شدن آتش
عظیمی در آسمان از سمت مشرق
و آن مدتی کمی پیش از ظهور
قائم خواهد بود و وقوع
موت و قتلی مقارن ظهور

ص ۴۸ صعود آخرین سلطان بنی
عباسی در شام بر منبر مروان
و منقرض شدن ایشان و
قیام قائم و بیعت مردم با آنجناب

ص ۴۹ ندای آسمانی و هلاک عباسی
قتل نفس زکیه و بزمین فرو
رفتن لشکر سفیانی در میان
مکه و مدینه در سال قبل از
ظهور و همه اینها واقع شود

ص ۵۰ دو ندائی که در آسمان و زمین
بلند میشود ندای اول حق است
و ندای دوم باطل است

ص ۵۱ ترجمه حدیث

ص ۵۲ در سالیکه صیحه آسمانی بلند
میشود پیش از آن در ماه رجب
صورت و دستی در ماه ظاهر
میشود

فهرس مندرجات

ص ۵۳ بلند شدن هفتاد پرچم با
هفتاد گروه پیش از قیام قائم

ص ۵۴ کشته شدن ابن الشیخ در
نجف اشرف

ص ۵۵ وجه تسمیه ماههای عربی

ص ۵۶ تا بنی عباس منقرض نشوند
فرج نخواهد شد

ص ۵۷ حکومت کردن زنان و آمردان
و ریاست کردن کودکان و
جوانان و خراب شدن مسجد کوفه
و پیمان بستن دولتهای همجوار
و زایل شدن ملک از بنی عباس

ص ۵۸ سفیانی خبیث ترین مردم
است و بیان صفات او
و اینکه کنیز خود را زنده دفن
میکند از ترس اینکه مردم
را بر او دلالت کند و غیر اینها

ص ۵۹ نشانه ظهور حضرت بیدار شدن
هرکسی است هنگام صبح در
حالیکه زیر سر او نوشته ای
باشد و بیان اینکه پیش از
ظهور دو ثلث مردم هلاک
و نابود شوند و یک ثلث باقی
بمانند و بیان چیز دیگری

ص ۶۰ بیان چیزی از علامات ظهور
پیش از ظهور و اینکه سه سال
پی در پی پیش از ظهور مردم
ممنوع از رفتن حج شوند

ص ۶۱ ترجمه حدیث و در آن است رو
آوردن پرچمهای خراسانی بجانب
عراق و پرچمهای ترک بجانب ری
و هجوم آوردن چینیها بر اینها

ص ۶۲ حدیث مفصل از حضرت صادق
بروایت والی از روضه کافی

فهرس مندرجات

ص ٦٣ ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٦٤ تا ص ٦٥ بیان هفده [٢٧] علامت از علامات عامه

ص ٦٦ بیان نه علامت دیگر و ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٦٨ بیان سی و هشت علامت و ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٦٩ بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٧١ بیان هفده علامت

ص ٧٢ بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٧٤ و ٧٥ بیان بیست و یک علامت

ص ٧٦ ترجمه قسمتی از حدیث

ص ٧٨ دیدن یکی از اصحاب صادق ع را نظر حالات اهل آخر الزمان

ص ٧٩ خروج سفیانی در ماه رجب

ص ٨١ باز کردن امیر المؤمنین علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در وقعه بصره و بعد از آن باز نخواهد شد تا زمان قیام قائم علیه السلام

ص ٨٢ تا ٨٣ ترجمه حدیث و در آن است که چون قائم علیه السلام قیام کند تمام اهل مشرق و مغرب او را لعن کنند و قیام نمیکند قائم تا اینکه دو نوشته در بصره و کوفه خوانده شود مشعر بر بیزاری جستن از علی علیه السلام

ص ٨٤ قسمتی از حدیث

ص ٨٥ قسمتی در ترجمه حدیث و در آن است بیان رفتار قائم هنگام ظهور و وقایع دیگر

ص ٨٦ وقایع زمان ظهور

فهرس مندرجات

ص ۸۹ زمانیکه اذن داده شود بظهور حضرت انجناب خدا را با اسم عبری میخواند فوراً اصحابش همه در نزد او حاضر میشوند

ص ۹۰ اسامی سیصد و سیزده نفر اصحاب انحضرت با اسامی پدران ایشان و حلیه و صفاتشان بر شمشیرهاشان نوشته شده

ص ۹۱ بر شمشیرهای ایشان هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است و همه ایشان یکشب در مکه حاضر شوند

ص ۹۲ ابتلاء اصحاب قائم مانند ابتلاء اصحاب طالوت است

ص ۹۳ دستور العمل اصحاب قائم در کفهای دستهای ایشان است و بروی اب راه میروند

ص ۹۴ زمان قیام قائم شیعیان از مشرق و مغرب هر کجا که باشند امام خود را میبینند و صدای او را میشنوند و با او سخن میگویند و هیچ حجابی در میان ایشان و امامشان نیست و ان بدون الات ظاهریه است

ص ۹۵ حدیث مفصلی از حضرت صادق بروایت مفضل بن عمر که در ان است مطالب بسیار مهمه ای از جهاتی چند و بیانی از مؤلف در مصادر نقل ان

ص ۹۷ تا ۹۸ قسمتی از متن حدیث و در انست که وقت ظهور معین نیست و علم ان را کسی جز خدا نداند و ترجمه ان

ص ۹۹ در بیان قسمت دیگری از حدیث شریف

فهرست مندرجات

ص ۱۰۰ کسیکه وقت برای ظهور قرار
دهد خود را شریک در علم خدا
دانسته و بیان قسمتی از حدیث
و در اینکه ظهور حضرت در
زمان شبهه است و امر او ظاهر
خواهد شد بنحویکه هیچ شبهه‌ای
برای احدی باقی نماند و ترجمه
قسمتی از حدیث
ص ۱۰۱ ترجمه قسمتی از حدیث و در آن
است معنای این شریفه لیظهره
علی الدین کله و نابود شدن
کلیه ملل و ادیان در زمان
ظهور آنحضرت
ص ۱۰۲ در بیان اینکه دینی که خدا برای
بندگان خود برسمیت شناخته
دین اسلام است و تمام انبیا
مسلمان بوده و بآن دعوت کرده‌اند

ص ۱۰۴ چرا مجوس را مجوس نامند
ص ۱۰۵ چرا یهود و نصاری و صابئین
را باین نامها خوانده اند
و جواب گفتن حضرت از آن
ص ۱۰۶ چون حضرت قائم ظاهر شود
هر کسی گوید که آنحضرت را پیش
از ظهور دیده ام
ص ۱۰۷ ولادت و غیبت و محل ولادت
و خلیفه عصر آنحضرت و وفات
حضرت عسکری علیه السلام
و ترجمه قسمتی از حدیث
ص ۱۰۸ بیان مؤلف حقیر
ص ۱۰۹ سؤال مفضل از حضرت صادق
و جواب فرمودن آنحضرت
ص ۱۱۰ بیان مفضلی از مؤلف
ص ۱۱۱ قسمتی از حدیث و آنچه که
در آن ذکر شده

فهرست مندرجات

ص ۱۱۲ در بدو ظهور حضرت تنها ۳۱۳ و بعد از آن ملائکه و اصحاب در نزد آنحضرت حاضر میشوند و غیر اینها

ص ۱۱۳ ترجمه این قسمت از حدیث

ص ۱۱۴ تا ۱۱۵ رجعت حضرت سید الشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق از شیعیان در حالیکه آنحضرت عمامه سیاه بر سر داشته باشد در ابتداء زمان ظهور مهدی و قسمتی از حدیث که در آن است که هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق است

ص ۱۱۶ تا ۱۱۷ ترجمه این قسمت از حدیث

ص ۱۱۸ قسمتی از حدیث مخصوص مطالب مهدی

ص ۱۱۹ ترجمه این قسمت از حدیث

ص ۱۲۰ خروج دابة الارض و بعضی از علائم مهمه دیگر

ص ۱۲۱ ترجمه این قسمت از حدیث

ص ۱۲۲ ظاهر شدن ملائکه و جن برای مردم در آن زمان که با هم خلطه و آمیزش کنند و بعضی مطالب دیگر

ص ۱۲۳ عمل قائم علیه السلام با اهل مکه

ص ۱۲۴ خلیفه نصب کردن حضرت برای اهل مکه و کشتن ایشان خلیفه را تا دو مرتبه و کشتن آنحضرت اهل مکه را و نصب کردن خلیفه سوم برای ایشان

ص ۱۲۵ مرکز پای تخت حضرت در کوفه و جای حکومت آنحضرت مسجد کوفه و بیت المال آنجناب مسجد سهله خواهد بود

فهرست مندرجات

ص ۱۲۶ ترجمه این قسمت از حدیث و افضلیت زمین کربلا و اتصال قصرهای کوفه بکربلا و مسافت کوفه به بیست و پنج فرسخ خواهد شد

ص ۱۲۷ افضلیت زمین کربلا از کعبه و رفتن قائم علیه السلام بمدینه طیبه

ص ۱۲۸ تا ۱۲۹ قسمتی از حدیث

ص ۱۳۰ تا ۱۳۳ ترجمه حدیث و در آن است بیرون آوردن قائم علیه السلام آن دو نفر را از قبر در حالتیکه برای امتحان خدا بدنهای ایشانرا تر و تازه نگاهداشته و بر نخله خشک آویختن حضرت ایشانرا و سبز شدن نخله و زنده کردن حضرت ایشانرا بامر خدا و اقرار گرفتن از ایشان بجنایاتیکه کرده اند از زمان آدم تا آن زمان و اقرار کردن ایشان بجنایات خود و سوزاندن حضرت ایشانرا و خاکستر ایشانرا بباد دادن

ص ۱۳۳ تا ۱۳۶ بیان مؤلف

ص ۱۳۷ تا ۱۳۹ قسمتی از حدیث و عدد اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و سؤال مفضل از صادق علیه السلام از بغداد و جواب آنحضرت

ص ۱۳۹ تا ۱۴۳ قسمتی از حدیث و در آن است اخبار از خروج سید حسنی تا آمدن او بکوفه و تسلیم حضرت شدن او با لشکرش

ص ۱۴۳ تا ۱۴۷ رفتن قائم علیه السلام بجنگ با سفیانی و قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر شهداء کربلا و مطالب مهمه دیگر

ص ۱۴۷ تا ۱۵۶ شکایت فاطمه زهرا نزد پدر از کلیه جور و ستمهائیکه بر او شده و سقط محسن

فهرس مندرجات

ص ۱۵۶ – بیان مؤلف

ص ۱۵۷ تا ۱۶۲ – کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام منقول از کتاب صوارم الحاسمة در تاریخ زهراء فاطمه بعد از رحلت پیغمبر و بردن حضرت برای بیعت گرفتن و شرح لغات و ترجمه کلمات

ص ۱۶۳ تا ۱۸۱ – شکایات امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مصائب و آزارهائیکه بر آنحضرت رسیده تا وقت شهادت

ص ۱۸۱ تا ۱۸۲ – تأویل آیه افان مات او قتل و کلمات مفضل بن عمر و جواب صادق علیه السلام

ص ۱۸۳ تا ۱۹۱ – شکایات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بجد بزرگوار خود از ظلم و ستمهائیکه بر او رسیده تا وقت شهادت او

ص ۱۹۱ تا ۱۹۴ – شکایات حضرت سید الشهداء علیه السلام بجد بزرگوار خود

ص ۱۹۴ – ثواب گریستن بر حسین علیه السلام

ص ۱۹۵ – در تأویل آیه شریفه و اذا الموؤدة سئلت و کلمات حضرت صادق علیه السلام

ص ۱۹۶ – تظلم زهراء به پروردگار خود و انتقام خواستن او

ص ۱۹۷ – کلام حضرت صادق در حق منکرین رجعت

ص ۱۹۸ – معنی عذاب ادنی و عذاب اکبر

ص ۲۰۱ – معنی رجعت و برگرداندن خدا ملک را به آل محمد علیهم السلام

ص ۲۰۲ تا ۲۰۷ – قسمتی از حدیث صادق علیه السلام محتوی بر آیات داله بر رجعت و ترجمه آن

ص ۲۰۷ تا ۲۲۳ – راجع بمتعه و احکام آن و تفاوت میان متعه و عقد دائم و شروط متعه

ص ۲۲۳ – شکایات حضرت زین العابدین و حضرت باقر علیهما السلام بجد بزرگوار خود از ظلم و ستمهائیکه از خلفا جور بر ایشان وارد شده تا وقت شهادت ایشان

فهرس مندرجات

ص ۲۲۴ تا ۲۲۶ — حکایات حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ظلم و ستمهائی که به ایشان رسیده

ص ۲۲۷ تا ۲۲۸ — حکایات قائم آل محمد به جد بزرگوار خود از جفاهای امت در دوره غیبت صغری و کبرای خود تا وقت ظهور

ص ۲۲۸ تا ۲۳۰ — سؤال مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر آیه مبارکه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و جواب آنحضرت از آن

ص ۲۳۱ — در فضیلت شیعیان آل محمد و معنای لیظهره علی الدین کله

ص ۲۳۲ — فرمان دادن خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و قائم علیهما السلام را بانتقام کشیدن و خونخواهی و مطالب مهمه دیگر

ص ۲۳۶ تا ۲۴۳ — خطبه امیرالمؤمنین بروایت حضرت صادق و شرح لغات و ترجمه آن

ص ۲۴۳ تا ۲۴۹ — در معنای غالی و تالی و مطالب مهمه دیگر

ص ۲۵۰ تا ۲۵۶ — خطبه امیرالمؤمنین درون زدن سلمان در مدینه و شرح لغات و معنای آن

ص ۲۵۷ تا ۲۵۹ — شرح حضرت صادق علیه السلام بعضی از فقرات خطبه را

ص ۲۵۹ تا ۲۶۲ — شرح اکوان ستة و بیانات حضرت صادق علیه السلام برای مفضل بن عمر

ص ۲۶۳ تا ۲۶۵ — سؤالات مفضل از حضرت صادق و جوابهای آنحضرت

ص ۲۶۵ — سؤال مفضل از آنحضرت در موضوع ابلیس که آیا از ملائکه بوده است یا نه و جواب آنحضرت با اینکه ملک لفظی است کلی و اطلاقاتی دارد.

فهرست مندرجات

ص ۲۶۶ تا ۲۷۲	در بیان عالم اظله و استدلال حضرت صادق بر آن بر آیه الم تر الی ربک کیف مد الظل و سؤال مفضل از عالم میثاق و جواب گفتن حضرت او را
ص ۲۷۳ تا ۲۷۴	سؤال صعصعه از حضرت امیرالمؤمنین از شرح فرموده آنحضرت وا عجبا کل العجب و جواب گفتن آنجناب او را
ص ۲۷۵	معنای حدیث ما صعب مستصعب
ص ۲۷۶ تا ۲۸۲	معنای ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن
ص ۲۸۳ تا ۲۸۵	استشهاد حضرت صادق ع در تفویض بر آل محمد بر آیات مبارکات
ص ۲۸۵ تا ۲۸۹	مرجع ضمایر مع الغیر در قرآن آل محمد اند و مرجع ضمایر متکلم وحده خدای تعالی است
ص ۲۸۹	معنای ناصبه و مقصره
ص ۲۹۰	جهانگیری امیرالمؤمنین ع
ص ۲۹۱	ادا کردن امام زمان دیون شیعیان خود را در زمان ظهور
ص ۲۹۲	بعضی از رفتار قائم علیه السلام در زمان ظهور
ص ۲۹۴	مدت سلطنت آنحضرت
ص ۲۹۶	حدیث غریبی از حضرت صادق
ص ۲۹۷	وارد شدن پرچمهای سبز مصری در شامات
ص ۲۹۸	بیان مؤلف
ص ۲۹۹	کوبیده شدن رایات قیس در مصر و رایات کنده بخراسان و بیان مؤلف
ص ۳۰۱	سلطنت کردن بنی عباس در نزدیکی قیام قائم بعد از منقرض شدن دولت آنها و این در مدتی کمی پیش از قیام قائم است

فهرس مندرجات

ص ۳۰۲ امتحان و فتنه در دین
ص ۳۰۳ برگشتن مردم از دین اسلام
ص ۳۰۴ در کراهیت وقت قرار دادن برای ظهور
ص ۳۰۵ قیام مردی در قم و اعلان برای دعوت کردن بحق و متابعت کردن جمعی او را که دلهای ایشان مانند پارهای آهن باشد و در فضیلت قم
ص ۳۰۶ در فضیلت و مدح شیعیان که در آخر الزمان بدین خود ثابت باشند
ص ۳۰۷ مراد از نعمت باطنه در آیهٔ شریفه امام زمانست
ص ۳۰۸ فتنه بنی عباس از فتنه ترک زیادتر است
ص ۳۰۹ برداشته شدن رحم از دلهای شیعیان در آخر زمان
ص ۳۱۰ امتحان مردم آخر الزمان و باقی ماندن کمی از مردم در دین خود
ص ۳۱۱ ندای آسمانی در ماه رجب و ظاهر شدن دستی در مقابل آفتاب
ص ۳۱۳ کشته شدن پانزده نفر شیعیان در میان مکه و مدینه و بیان اینکه قائم علیه السلام بصورت جوانی قیام میکند
ص ۳۱۵ قیام سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح پیش از ظهور قائم است
ص ۳۱۶ سفیانی در زمان سلطنت بنی عباس قیام میکند
ص ۳۲۰ قیام قائم وعده ایست از خدا که هیچ خلفی در آن نیست
ص ۳۲۳ علامات خاصه ظهور و بعضی از مطالب دیگر
ص ۳۲۶ خدا در یکشب امر قائم را اصلاح میکند
ص ۳۲۸ ظهور روزنامههای مختلف

فهرس مندرجات

ص ۳۳۰ برداشته شدن علوم حقه از میان مردم

ص ۳۳۱ دیدن احمد بن اسحق قمی حضرت قائم علیه السلام را

ص ۳۳۴ منکر وجود قائم منکر جمیع انبیاء و رسل است

ص ۳۳۵ حضرت قائم در زمان قیام مانند داود پیغمبر باطن حکم میکند

ص ۳۳۶ حضرت قائم منارها و قصرها که در مساجد ساخته شده خراب میکند

ص ۳۳۷ وقوع جنگ جهانی مقارن با قیام است و بیان مؤلف

ص ۳۳۹ حکایت علی بن مهزیار و رسیدن او بخدمت آنحضرت و خبر دادن آنحضرت برای او جمله‌ای از علامات ظهور خود را

ص ۳۴۲ تا ۳۴۹ لغات حدیث و ترجمه آن

ص ۳۵۰ بیان مؤلف حقیر و پاره‌ای از اشعار او

ص ۳۵۲ حکایت علی بن مهزیار بطریق دیگر

ص ۳۵۵ ترجمه حدیث

ص ۳۵۹ بیان مؤلف

ص ۳۶۰ حدیث ابراهیم بن مهزیار

ص ۳۶۶ شرح لغات حدیث

ص ۳۶۹ معنای حدیث

ص ۳۷۸ بیان مؤلف

ص ۳۷۹ بیان بعضی از علائم در توقیعی که برای شیخ مفید از ناحیه مقدسه صادر شده

ص ۳۸۰ توقیع دیگر برای شیخ مفید و در آنست بیان بعضی از علائم

ص ۳۸۱ ترجمه توقیع

ص ۳۸۲ پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور

ص ۳۸۳ بخش دهم در اخبار صحابیه و تابعیه و بیرون آمدن پرچمهای سیاه از خراسان

فهرست مندرجات

ص ۳۸۴ بیرون آمدن مردی از مشرق با جماعت مختلفه که مردم را به آل محمد دعوت کنند و اینها از اهل دین شنیند دروغ مگویند

ص ۳۸۵ بیرون آمدن مردمان بیدین و پا برهنه ای که مردم را مانند زرع درو نابود کنند و آمدن پرچمهای زرد بمصر و از آنجا رفتن بشام و ظهور پرچمهای سیاه از طرف مشرق و پرچمهای زرد از طرف مغرب و بیکدیگر رسیدن ایشان در شام

ص ۳۸۶ فرود آمدن لشکر ترک در آمد و حمله کردن ایشان بر مسلمانان و هلاک کردن خدا ایشان را برق و باد و سرمای سخت و فرود آمدن روم در جزیره و هلاک شدن ایشان بمرض طاعون

ص ۳۸۷ علامت انقراض بنی عباس ظهور سرخی است در جو و ظاهر شدن ستاره ایست در مشرق که مانند ماه نور دهد و ظهور قحطی در مشرق و داهیه ای در مغرب و سرخی آشکار در طرف قبله

ص ۳۸۸ ظاهر شدن آتش عمودی از سمت مشرق که همه مردم آنرا ببینند و وقتیکه این آتش ظاهر شد باید مردم تهیه طعام یکسال برای خود بکنند و حدوث علامتی و حادثه ای در ماه رمضان

ص ۳۸۹ ظاهر شدن ستاره ای از طرف مشرق که مثل ماه شب چهارده نور دهد برای اهل زمین

واین ستاره در افاق میگردد
در ماه صفر یا یکی از دو ماه
ربیع یا در ماه رجب وحرکت
چینیها وترکها بجو بکر رومیها
متابعت کنند انهارا با پرچم
وصلیب وگرفتن افتاب
در ماه رمضان دو مرتبه
وظاهر شدن ستاره ای که
مانند مار بخود بپیچد وبرد لت
باشد دو سر ان بهم بچسبد
ووقوع دو مرتبه زمین لرزه
در دو شب نحسی وافتادن
شهابی از اسمان با صدای
شدید در سمت مشرق که
از ان بلای سختی بمردم رسد

ص ۳۹۰ ظهور فتنه شدیدی در
شام وظهور فتنه ای در
مغرب در انوقت ملجاء و
پناهگاه یمن خواهد بود

ص ۳۹۱ ماندن سفیانی مدت چهار
ماه در مصر وکشتن واسیر
کردن او اهل مصررا

ص ۳۹۲ تفسیر حمعسق وقتل عظیمی در
بغداد

ص ۳۹۳ تفسیر دیگر از حمعسق وسوختن
قسمت بغداد که در یکطرف
شط است وبزمین فرو
رفتن قسمت دیگر از ان

ص ۳۹۴ فتنه شدید سفیانی در
کوفه واطراف ان وقتل و
غارت واسارت شدید
وشکست خوردن لشکر سفیانی
از لشکر شعیب بن صالح

ص ۳۹۶ خروج شعیب بن صالح در
ری با چهار هزار نفر که
لباسهای سفید پوشیده باشند
وکلاههای سیاه بر سر دارند
با پرچمهای سیاه

ص ۳۹۷ مالک شدن مردی شام را

فهرس مندرجات

ومالک شدن مردی مصر را
و وقوع قتال در میان ایشان
و بیرون آمدن مردی از
مشرق با پرچمهای سیاه کوچک
ص ۳۹۸ ساقط کردن سفیانی اولاد
جعفر و اولاد عباس را و
نابود کردن صاحبان پرچمهای
سیاه بزرگ را
ص ۳۹۹ موت خلیفه ای که جمع مال
میکند و خلیفه شدن کودک
صغیری و خلع شدن او پس
از دو سال و خسف قسمت
غربی مسجد دمشق و خروج
سه نفر در شام و خروج مغربیها
در مصر علامت خروج سفیانی
است
ص ۴۰۰ بیرون نمی آید مهدی تا آنکه
هر دو نفر کشته شود و مالک
شدن مردی از بنی هاشم
و بیرون آمدن مردی از بنی امیه
پس از آن مهدی قیام میکند
ص ۴۰۱ از علامات خروج مهدی
بیرون آمدن پرچمهای مغربی
است ببر کردگی یک نفر مرد لنگی
از قبیله کنده و کافر شدن مردم
در آشکارا بخدا
ص ۴۰۲ وقت خروج مهدی از امور بدائیه
است و علم آن نزد خدا است
ص ۴۰۴ بیان مؤلف و ترجمه عباس بن مرداس
ص ۴۰۶ نزول ترک و روم و جنگهای
بسیار در روی زمین و باریدن
بیست و چهار باران پی در پی
پیش از ظهور مهدی
ص ۴۰۷ مالک شدن مردی از بنی عباس
بنام عبدالله و او آخر سلطان
بنی عباسی است

فهرس مندرجات

ص ۴۰۸ اجتماع هر مؤمنی بکوفه وندای آسمانی که نداکننده جبرئیل است

ص ۴۰۹ سفیانی از روم باز نار و صلیب میاید در حالتیکه نصرانی شده وعلامات چندی دیگر

ص ۴۱۰ ترجمه حدیث

ص ۴۱۲ کشته شدن نفس زکیه وظاهر شدن اینی در آفتاب

ص ۴۱۳ سلوک قائم در هنگام ظهور

ص ۴۱۵ طلوع ستاره سرخ وخراب شدن ری وفرو رفتن بغداد وحرب ولادعباس با جوانان ارمنیه وآذربایجان ووقوع جنگ عظیمی که هزار هزارها کشته شوند

ص ۴۱۸ زمان ظهور دینی جز دین اسلام باقی نخواهد ماند

ص ۴۱۹ فتح مسلمین بلاد روم وقسطنطنیه را وشکافته شدن دریا برای مسلمین وفتح قسطنطنیه بتکبیر

ص ۴۲۱ عجائب قسطنطنیه بحدی است که شنونده تصدیق نکند

ص ۴۲۳ عجائب قسطنطنیه بروایت عقد الدرر

ص ۴۲۵ عجائب قسطنطنیه بروایت ابن عباس

ص ۴۲۶ تا ۴۳۴ پایان جزء سوم کتاب وچهارده غزل از اشعار مؤلف در اظهار اشتیاق بولی عصر علیه السلام

ص ۴۳۴ و ۴۳۵ اشعار عربیه مؤلف در سلام بر چهارده معصوم علیهم السلام

ص ۴۳۵ و ۴۳۶ اشعار عربیه مؤلف در صلوات بر چهارده معصوم ایضا

ص ۴۳۷ تاریخ اتمام جزء سوم کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور

پایان فهرس